

نظریه بر آفتاب

زهد و مبارزه و پایمردی و اندیشه‌های سترگش، راه را بر هر تأویل و تفسیر واژگونه‌ای می‌بندد، ندارند و لذا این تلاش اندیشه‌های انحرافی نیز راه به جایی نبرد و این بار دست به تقدس‌زدایی از چهره امام زدند تا او را در حد شخصیتی عادی و عرفی نزول دهند. کاریزمای مثبت امام که ضامن ایجاد و بقای شور و هیجان ضد استعماری بود، توسط این طیف، مورد تهاجم بی‌امان قرار گرفت، زیرا با تخریب این جنبه، شوری که لازمه بقای انقلاب است کاستی می‌گیرد و از آن، قالبی تهی از انگیزه‌های شگفت و تحول‌آفرین باقی می‌ماند.

□ □ □

بدیهی است که سیره نظری و عملی امام(ره) دارای محکمت و متشابهاتی است و جای تردیدی نیست که بر اساس شیوه‌ای قرآنی، متشابهات، فقط در سنجش با محکمت، قابل ارزیابی و تبیین هستند. از این رو در مجموعه حاضر، سعی کرده‌ایم از رهگذر خاطرات و گفته‌های نزدیکان امام(ره) و شاهدان آن حماسه سترگ، راهی به دنیای گسترده اندیشه‌های امام(ره) بیابیم و متشابهات اندیشه‌های ایشان را در پرتو محکمت، دریابیم. با توجه به جامعیت شخصیت امام(ره)، در این یادمان به ذکر خاطرات و گفته‌های چهره‌هایی از اندیشه‌های گوناگون، دستیابی به چشم‌اندازی گسترده به پیش و حیات بزرگمردی ممکن شود که تاریخ معاصر جهان را تحت تأثیر اندیشه‌های والای خویش قرار داد و مسیر تمدن و خردورزی بشر را دگرگون ساخت.

ما بر این باوریم که امام(ره) به تمامی اقشار جامعه تعلق دارند و بهره‌مندی از اندیشه‌های ایشان، بستگی تام به میزان اخلاص، تقوا، هوشمندی و توجه جریانات، عناصر و افرادی دارد که رسالت گران به منزل رساندن بار نهضت را دارند. امام(ره)، این بحر جوشنده معرفت و آگاهی، تمامی هستی خویش را در طبق اخلاص نهاد و سخاوتمندانه هر چه را که داشت به تمامی کسانی عرضه داشت که در پی کشف حقایق اصیل الهی و گام نهادن در شاهراهی هستند که به رستگاری دو جهان می‌انجامد و اگر قصوری در بهره‌مندی از این نعمت ارجمند صورت می‌پذیرد، گناه از ماست که در هیاهوی جهان سرگشته معاصر، گم‌کرده راهیم و دچار تذبذب‌ها و منیت‌های عاقبت‌سوز و عاقبت‌سوز!

□ □ □

با آن که تأویل و تفسیرهای ارزشمند و گوناگونی را می‌توان از خلال خاطره‌ها و مقاله‌های مندرج در این یادمان، دریافت، لیکن تفسیر غائی و قابل اجرا از سیره امام(ره) همچنان متعلق به مقام معظم رهبری است که ایده‌هایشان ترجمان اندیشه و عمل آن روح خداست و تفسیر ایشان از خط امام فصل الخطاب تمامی برداشتها در این مورد است. گردآورندگان این یادمان امیدوارند توانسته باشند، گامی هر چند کوتاه در شناخت آن یگانه دوران بردارند تا به مدد این آگاهی و معرفت، بتوانیم همچنان بر صراط مستقیمی که امام(ره) با تکیه بر مکتب جاودانه و مقتدر اسلام فرا روی ما نهاد، باقی بمانیم و در جهانی سراسر نیرنگ و ریا و بیداد، راهی را که خبر و صلاح ما و تمامی آزاداندیشان جهان در آن است، فرو نگذاریم و به کجراهه‌های بی‌شماری درنغلطیم که فرزندان ناخلف جهانی‌سازی، به شیوه استکبار جهانی فراروی ما قرار داده‌اند.

● سردبیر

زمانه را از دیرباز، عهدی و رسم و سیاقی این گونه بوده است که چون از روزگار فقدان بزرگان و نوابغ فکری و سیاسی و حتی شخصیت‌های الهی فاصله می‌گیریم، تحسین و تجلیل‌های احساسی و هیجانی، رنگ می‌بازند و کاستی می‌گیرند و گرایش به بازشناسی و واکاوی اندیشه‌ها و عملکردهای آنان قوت می‌پذیرد. بدیهی است کسانی که حضور این بزرگان را درنیافته‌اند، در پی آنند تا بدانند سبب این آوازه‌ها چیست و کارنامه فکری و عملی این بزرگان، مشحون از کدامین نکات ارزشمند است که شایستگی چنین جایگاه‌ها و منزلت‌هایی را برای آنان فراهم می‌آورد و صیت شهرتشان را تا فراسوی مرزهای فرهنگی و اندیشگی جوامع بشری می‌برد.

اینک که در آستانه هفدهمین سال فقدان حضرت امام خمینی(ره)، آن یگانه دوران، ایستاده‌ایم، با نسل جدیدی روبه‌رو هستیم که مقطع مبارزات و پیروزی انقلاب و دوران ده ساله رهبری امام(ره) را پس از پیروزی درک نکرده و به تجربه ننشسته است، لذا تجلیل شورآفرین و عاطفی از امام(ره)، هر چند در جایگاه خود طبیعی و ضروری به نظر می‌رسد، بی‌تردید پاسخگوی تمامی پرسش‌هایی که فرا روی این نسل و نسل‌های بعدی قرار دارند، نیست و جریانات فرهنگی و تبلیغاتی منتسب به اندیشه و سیره نظری و عملی امام(ره)، لاجرم باید به سمت و سویی هدایت شوند که شخصیت آن بزرگوار به نحو شایسته بایسته و از جنبه‌های مختلف، تبیین و تشریح گردد تا از این رهگذر، نسل‌های کنونی، علل ارتقای امام به چنین منزلت والا و تأثیرگذاری را دریابند.

□ □ □

از آنجا که دین، عزت و استقلال این سرزمین دیرپا، جز در لوای پرچمی که امام برافراشتند، قابل تصور نیست، لذا دشمنان خارجی نظام و ایادی داخلی آنها، در طول سالیان گذشته، به انواع حیل و ترفندها متوسل شده‌اند تا یاد و نام امام(ره) را که بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تحقق مطامع آنان است، از خاطره‌ها بزدایند. آنان پیوسته در صدد شکار زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مساعد برای اجرای منویات خویشند تا میراث و مکتب امام را، به ویژه در حیطه سیاست، تحریف کنند، غافل از اینکه رویکردهای قاطع و صریح امام(ره) در مورد منشأ و ماهیت الهی حکومت در اسلام و مواجبه با برخی از جریانات و گروه‌های انحرافی، همچون چراغی فروزان، پیوسته در افق و منظر مردمان مؤمن و مخلص، ماندگار است و چنین تلاش‌های مذبوحانه‌ای، جز شکست فرجامی ندارند. نخبگان حقیقی انقلاب و توده‌های مردم، یعنی کسانی که حداقل، محکمت اندیشه امام(ره) را نیک می‌شناسند، عرصه را برای این حملات و تخریب‌های ساده‌لوحانه باز نگذاشتند، لذا این جریانات شیوه دیگری را که همانا تحریف و واژگونه‌نمایی شخصیت و سیره امام(ره) بود، در پیش گرفتند و به مدد تعامل رسانه‌های خارجی و متولیان شبکه‌های اینترنتی و مزدوران داخلی آنان و در سایه غفلت یا تغافل نهادهایی که متولی امر روشنگری در زمینه اندیشه‌های امام(ره) هستند و به علل گوناگون، نتوانسته‌اند آن گونه که باید و شاید به تعهدات و مسئولیت‌های خویش عمل کنند و بر خلاف جریانات انحرافی که تمامی عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را عرصه تاخت و تازهای بلامنازع خویش قرار داده‌اند، متولیان اشاعه و تقویت اندیشه‌های امام(ره) به پاره‌ای فعالیت‌های محدود و کم‌اثر پرداخته و عرصه‌های عام جامعه را از ثمرات این فعالیت‌ها محروم نگه داشته‌اند، همچنان به اعمال نافرجام خویش ادامه می‌دهند با این همه، جریانات یکی دو ساله اخیر نشان داد که مردم هوشیار ما، همچنان به اصول و مبانی انقلاب و راه اصلی که امام(ره) فرا روی ایشان گشود، پایبند و وفادارند.

تحریف و استخفاف شخصیت و سیره نظری و عملی امام(ره) به شیوه‌های گوناگونی رخ نمود، از جمله رهبر تراشی‌های موازی با امام(ره)، آن هم از چهره‌هایی که نه تنها در دوران معاصر جایگاه ارجمندی ندارند که در عصر خویش نیز نتوانستند کاروان استقلال و عزت و اصلاح‌طلبی ملت را به سر منزل مقصود برسانند. این چهره‌ها که پیشینه فکری و عملی آنان، انحرافات بی‌شماری را نشان می‌دهد، به هیچ وجه یارای همطرازی با شخصیتی چون امام را که حیات سراسر





را به صورت شفاهی و یا کتبی به گوش و دل آنان برسانیم، ولی باز هم نمی‌رسید. در آن روزها همه ما (حوزه‌های علمیه، علما و مدرسان و فضلا) بودیم، ولی عملاً به نتیجه دلخواه نمی‌رسیدیم. سرانجام به برکت قیام امام (ره)، ملت ایران و دنیا تکان خوردند و دگرگونی عظیمی در افکار و اندیشه‌های مردم و جوانها به وجود آمد. امروز، نماینده مجلس یک کشور مادی که هفتاد سال بر مبنای ماتریالیسم دیالکتیک اداره شده است، به من می‌گوید، «برکت امام (ره) شما، در پارلمان کشورم، سخنرانیها با بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌شود.»

شخصیتهای معروف فکری دنیا نیز نسبت به آنچه که در مشیت این مرد بزرگ بود و بر دنیا عرضه می‌کرد، احساس عطش می‌کنند، بنابراین، با حرکت آن رهبر عزیز، بنیاد ارزشها و قراردادهای و مسلمات مادی، تکان خورد و دگرگون شد.

□ □ □

امام (ره) بارها می‌فرمودند که، «ما کار را برای رسیدن به نتیجه نمی‌کنیم، بلکه مأمور به انجام تکلیف هستیم.»

اگر فرض کنیم بعد از برگشتن امام (ره) از پاریس، آنچه که تاکنون پیش آمد، اتفاق نمی‌افتاد، بلکه برعکس، مردم را می‌کشند، اطرافیان امام (ره) را اعدام می‌کردند و خود امام (ره) را نیز مثل گذشته تبعید می‌کردند، در آن صورت باز هم امام (ره) احساس شکست نمی‌کرد و اعتقاد داشت که پیروز شده است. آن کسی که برای انجام تکالیف کار می‌کند، پیروزی به این نیست که به مقصود خود دست پیدا کند، بلکه زمانی احساس پیروزی می‌کند که موفق بشود به تکلیفش عمل کند.

به راه بادیه رفتن، به از نشستن باطل

که گر مراد نیایم، به قدر وسع بکوشم

در حادثه مدرسه فیضیه و سپس در قضیه پانزده خرداد، عده‌ای می‌گفتند، «فایده ندارد. بی خود معطلید. آنان چند برابر شمایند.» بعد هم که در سال ۴۳ امام را تبعید کردند، باز این طرز فکر در بعضی از این افراد راسخ شد و گفتند، «امام (ره) بی جهت زحمت می‌کنند و تلاش می‌کنند. ایشان به جایی نمی‌رسند!» در حقیقت اگر کسی بخواهد با عقل و منطق معمولی محاسبه کند، همین نتیجه را می‌گیرد، ولی آن چیزی که امام (ره) را وادار می‌کرد که به‌رغم همه این حرفها، امیدش را از دست ندهد و به حرکت خود ادامه دهد، انجام تکلیف الهی بود. او معتقد بود که این انقلاب را یک دست غیبی هدایت و پشتیبانی می‌کند و ما نباید به دنبال نتیجه کار خود باشیم.

بلکه نامه‌ای را که برای امام خمینی نوشته بود خواند. نامه متن قوی و محکمی داشت و ایشان می‌خواست آن را در جمع بخواند. یعنی مطلب درست برعکس آن شد که ما تصور می‌کردیم. از این رو، با اینکه موقع ورود به مجلس نگران بودیم، از مجلس که خارج می‌شدیم، بسیار خوشحال بودیم. جلسه بسیار خوبی بود. نامه را به خاطرم نیست که خود ایشان خواند یا کسی دیگر از طرف ایشان، اما نامه بسیار مؤثری بود و من اولین بار، برخی روایات از جمله «ال سکوت اخ الرضا و من لم یکن معنا کان علینا» را در فقراتی از نامه ایشان شنیدم. در آن نامه خطاب به امام خمینی، همان جمله‌ای آمده بود که جد ما سیدالشهدا به ابوذر فرمودند، «یا عم! ان القوم منعوک دنیا هم و منعهم دینک»، یعنی، «کسانی که تو را تبعید کردند، دنیایشان را از تو دریغ داشتند، اما تو دینت را از آنان دریغ داشتی.» در ادامه، جملات دیگری نیز بود که به خاطر ندارم. در کل، نامه بسیار خوبی بود و شور و حال تازه‌ای به مبارزان مشهد داد و روح تازه‌ای در کالبد آنان دمید. در تداوم همین حرکت بود که فعالیت‌های زیرزمینی و مخفیانه نیز شروع شد.

□ □ □

امام، مدرسی منزوی در قم بودند و درسشان در مسجد سلماسی که داخل یک کوچه (نه در مرکز حوزه) قرار گرفته بود، ارائه می‌شد. خانه ایشان هم در انتهای همان کوچه واقع شده بود، یعنی برای رفت و آمد به مسجد محل درس که روزی دو بار صورت می‌گرفت، حتی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می‌کردند. ایشان علی‌الظاهر منزوی بودند، ولی در حقیقت مدرسی بزرگ و قطبی جذاب برای طلاب و فضایی جوان و سرشار از خصلتها و صفات خوب به شمار می‌آمدند. اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلب القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزشهای مادی در سطح جهان شود. به راستی، بنیان ارزشهای مادی و دنیا لرزیده است. رهبر کمونیست کشوری دوردست با قدرت مادی بالا و دارای پیشرفتهای زیاد، می‌گوید، «خواهش می‌کنم کتابی درباره اسلام بدهید تا مطالعه کنم.» قبل از پیروزی انقلاب، شما نمی‌توانستید به زور دست جوانی که باد مارکسیسم به دماغش خورده بود، یک جلد کتاب اسلامی بدهید و بگویید این کتاب را مطالعه کن! ما با زحمت زیاد و هزار کلام شیرین، تعدادی جوان را گرد هم جمع می‌کردیم تا چند کلمه از مبانی اسلام

این خانه حمله کند، آماده‌ام یک تنه مقاومت کنم. با خود گفتم امشب اینجا می‌مانم، چون ممکن بود حمله کنند. کسان دیگری نیز آماده شدند شب را آنجا بمانند، لیکن یکباره از طرف امام (ره) خبر آوردند که همه باید بروند و امام گفتند، «راضی نیستم کسی اینجا بماند.»

ما آمدید بیرون و آن شب کسی آنجا نماند.

□ □ □

در ماجرای تصویب کاپیتولاسیون و مصونیت مستشاران نظامی آمریکا، امام (ره) با آن سخنرانی تاریخی و پرمحتوا، موضوع کاپیتولاسیون را طوری تشریح کردند که همه مردم به روشنی معنی مصونیت مستشاران آمریکا و تأثیر این اقدام رژیم را در وابستگی دریافتند. پس از آن، دستگاههای وابسته به رژیم و نیز دستگاههای آمریکایی فهمیدند که مبارزه مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) مبارزه‌ای ریشه‌دار با ابعاد جهانی است و از آن به بعد، خطر این مبارزه برایشان بیشتر آشکار شد.

روزی که امام (ره) به ترکیه تبعید شدند، من در مشهد بودم. در همان روز که سحرگاهش امام (ره) را بروده بودند، علمای مشهد اجتماع بزرگی تشکیل دادند و درباره این حادثه تبادل نظر کردند. تصمیمی که در آن مجلس گرفته شد، این بود که اولاً تمام نمازهای جماعت، یکی، دو روز تعطیل شود و ثانیاً فردای آن روز، همه علما صبح زود در مسجد گوهرشاد متحصن شوند و خواسته‌شان بازگشت حضرت امام خمینی باشد. آن روز، همه ما با این تصمیم متفرق شدیم. من آن وقتها در منزل پدرم بودم. در منزل مهمانی داشتیم که سحرگاه برای زیارت به حرم مشرف شده بود و در راه بازگشت، وقتی که دید من به بیرون می‌روم، گفت که نروید، چون راهها را بسته‌اند. از قرار معلوم، نیروهای پلیس از همان اذان صبح، راهها را بسته بودند و برای مقابله آماده شده بودند. از این رو، هیچ‌کس را راه نمی‌دادند و مسلماً ورود به مسجد امکان نداشت. با این همه، من از منزل خارج شدم و رفتم تا اطلاع کسب کنم. از فاصله‌ای بسیار دور تا مسجد گوهرشاد، مردم ایستاده بودند و مأموران از ورود افراد به مسجد جلوگیری می‌کردند. به این ترتیب، قضیه تحصن هم منتفی شد. این بود که چند روز بعد، به دعوت آیت‌الله میلانی، اجتماع بزرگی از علمای مشهد در منزل ایشان تشکیل شد. همه حاضر شدیم، اما نمی‌دانستیم برای چه آمده‌ایم. احتمال می‌دادیم که آیت‌الله میلانی می‌خواهد بگوید که مبارزه امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان کاری کرد.

با این ذهنیت، قبل از حضور در آن مجلس، به مرحوم آقا شیخ مجتبی

□ □ □

امام (ره) به معنای واقعی کلمه، معتقد به آرای مردم بود... البته در این کارها هیچ وقت سر رشته کار را هم به دست سیاست‌بازان نمی‌داد. مردم، غیر از سیاست‌بازها هستند... غیر از مدعیان طرفداری مردم‌اند. امام (ره) به مردم اعتماد داشتند. خیلی از گروهها و احزاب، داعیه‌داران و سیاست‌بازها و حزب‌بازها و امثال اینها بودند. امام (ره) به آنها کاری نداشتند و میدان را هم به آنان نمی‌دادند که زیاده‌طلبی کنند و به نام مردم حرف بزنند و عوض مردم تصمیم بگیرند...



قزوينی، از علمای بزرگ و مبارز و بسیار محبوب، مراجعه کردیم. قرار بر این شد که اگر آقای میلانی در آن مجلس چنین اظهاراتی کردند، ایشان با نظر آقای میلانی مخالفت کند و ما، یعنی من و چند نفر دیگر از برادرانمان که جوان و در بین اهل علم به شور و حال معروف بودیم، به ایشان کمک کنیم، اما وقتی به منزل آقای میلانی رفتیم، بر خلاف تصور دیدیم که ایشان نه تنها از ناممکن بودن مبارزه صحبت نکرد،



□ «پرتوی از خورشید» به روایت «آئینه آفتاب»

منشاء محبت دوستان، حقیقت او بود...

من قادر نیستم خصلتهای انسانی و والای این بزرگمرد را که مثل خورشید در تاریخ ایران درخشید، توصیف کنم. سالهای متمادی خدمت امام (ره) بودم. از سال ۳۷ با ایشان آشنا شدم و به درس او می‌رفتم. در دوره‌های مختلف زندگی و در بحرانهایی که پیش می‌آمد، رفتار حساب شده آن مرد را دیده بودم. این انسان استثنایی، اصلاً از نوع مردم زمان ما نبود. واقعاً نمی‌توانم خصلتها و خصوصیات این مرد بزرگ را توصیف کنم.

□ □ □

درست است که شاگردان امام (ره) و آشنایان با امام، ایشان را تا حد بالایی از عشق و محبت دوست می‌داشتند، اما منشأ آنچه درباره امام (ره) گفته شده است، محبت نیست، بلکه منشأ محبت، آن خصوصیتی است که در امام (ره) بود. مهم این است که این شخصیت جامع‌الاطراف، هیچ اصراری و عجله‌ای نداشت که زیبایی‌ها و درخشندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد و هر وقت، تکلیف شرعی او را وادار به حرکتی کرد، یکی از ابعاد او آشکار شد.

او مظهر نوآوری علمی و تبحر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ایشان، استاد بزرگی چون مرحوم آیت‌الله میلانی را در مشهد دیده بودم که از فقهای برجسته بود. در قم هم همان وقت، رئیس حوزه علمیه قم استاد امام (ره)، یعنی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بود. بزرگان دیگری هم بودند، اما آن محفل درسی که دل‌های جوان و مشتاق و کوشا و علاقمند به استعداد‌های خوب را جذب می‌کرد، درس فقه و اصول امام (ره) بود. کم‌کم از قدیمی‌ترها شنیدم که این مرد، فیلسوف بزرگی هست و در قم درس فلسفه ایشان، درس اول فلسفه بوده است، لیکن حالا ترجیح می‌دهند که فقه تدریس کنند. شنیدم که این مرد، معلم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همت می‌گماشته است. در خلال درس، در طول سالها، اینها را از نزدیک هم مشاهده کردیم. اما تا اینجا شخصیت این مرد بزرگ که باطن او سرشار از خصوصیات ناشناخته بود، برای اکثر مردم آن روزگار فقط به عنوان یک استاد عالم و شاگرد پرور و یک تهدیب‌کننده اخلاق طلاب و شاگردان شناخته می‌شد.

در سال ۱۳۴۰، مرحوم آیت‌الله بروجردی وفات یافت. مراجع بزرگواری بودند که مطرح شدند و دوستانشان نام آنان را می‌آوردند. اینجا صحنه‌ای شد برای اینکه این مرد به همه نشان دهد که درس اخلاقی که می‌گفته است، فقط زبانی و یاد دادن به دیگران نبوده، بلکه خود

او اولین عامل به درسهای تهذیب نفس بوده است. همه دیدند، همه فهمیدند و تصدیق کردند که این مرد از مقام، از مطرح شدن، از ریاست، حتی اگر آن ریاست، مرجعیت باشد که یک ریاست روحانی و معنوی است، رویگردان است و برای مقام و منصب و رتبه و شخصیت، هیچ گونه تلاشی نمی‌کند، بلکه اگر دیگران هم بخواهند تلاش کنند، تا آنجایی که بتواند، مانع می‌شود.

□ □ □

دستگاه از امام خمینی شناخت نداشت، یعنی فکر نمی‌کرد که در قم شخصی وجود دارد که با بیان و ایستادگی خود، وحشت و رعبی را که دستگاه می‌خواهد به وجود آورد، به کلی خواهد زدود و با حرکت خود، شجاعت و استقامت را مجدداً به تمام افراد حوزه تزریق خواهد کرد. دستگاه، امام (ره) را درست برآورد نکرد و اصلاً نشناخت و آن روزی که او را شناخت، کاری را که باید در مقابل می‌کرد، به انجام رساند و آن بزرگوار را تبعید کرد و اگر می‌توانست، او را اعدام می‌کرد. اگر چه در سالهای ۵۶۵۷ چهره امام خمینی، نه فقط برای دستگاه ایران، بلکه برای دستگاههای جاسوسی جهان آشکار شده بود و اگر آن چهره در سال اول نهضت، با آن کیفیت برای آنان افشا و آشکار می‌شد، امام (ره) را در همان سالهای اول به شهادت می‌رساندند و اصلاً امکان زنده ماندن برای زمانهای دیگر را به او نمی‌دادند. لیکن آنان از وجود امام خمینی غافل بودند و تأثیر این وجود را در محاسبات خود نادیده گرفته بودند. از این رو، فکر می‌کردند که با حادثه فیضیه، اوضاع آن گونه که آنان می‌خواهند، سامان خواهد یافت.

□ □ □

وقتی کماندوها به مدرسه فیضیه حمله کردند، من به اتفاق آقا جعفر شبیری زنجانی، عازم فیضیه بودیم تا در مجلس روضه آیت‌الله گلپایگانی شرکت کنیم. اواخر کوچه حرم، بعضی از طلاب را دیدم که با شتاب می‌آیند. بعضی از آنان عمامه سرشان نبود، بعضی پابرهنه بودند، بعضی عبا نداشتند و به ما گوشزد می‌کردند که، «نروید، خطرناک است.» ما نفهمیدیم که چرا خطرناک است، تا اینکه یکی از آشنایان به ما رسید و خبر داد که به مدرسه فیضیه حمله شده است و طلاب را می‌زنند و می‌کشند. ما تصمیم گرفتیم به منزل آقای خمینی برویم. وقتی که خواستیم از کوچه حرم که به خیابان ارم باز می‌شد، عبور کنیم، دیدم که خیابان خلوت است، نه ماشین عبور می‌کند و نه مردم در خیابان ارم رفت و آمد می‌کنند. عده‌ای سر کوچه ارک، وحشت‌زده ایستاده بودند. من و آقا جعفر با شتاب خود

را به منزل امام (ره) رساندیم. چند تن از طلاب ورزشکار و قوی، مانند علی اصغر کنی را دیدیم که جلوی در منزل امام ایستاده بودند. در بیرونی باز بود. امام (ره) آماده نماز مغرب بودند. آمدیم در بیرونی با چند نفری به گفت و گو پرداختیم که چگونه از منزل امام (ره) محافظت کنیم و چگونه در اطراف منزل سنگربندی کنیم که اگر حمله کردند، بتوان مقابله کرد. به نظرم رسید اولین کاری که می‌توانیم بکنیم، این است که در خانه را ببندیم. گفتند، آقا گفته‌اند در را حق ندارید ببندید. عصری که در را بسته بودند، ایشان بلند شده‌اند و گفته‌اند، «اگر در را ببندید، از خانه بیرون می‌آیم.» برای اینکه ایشان از منزل بیرون نروند، در را باز گذاشتند. گفتم، «مقداری چوب فراهم کنید که اگر حمله کردند، بتوانیم با چوب مقاومت کنیم.»

در این بین، نماز امام (ره) تمام شد و به طرف اتاق رفتند. آن اتاق، اتاقی بود که به اتاقهای بیرونی متصل بود و از پله‌های حیاط بیرونی که بالا می‌رفتیم، دست چپ قرار داشت. آئینه‌ای به دیوار قرار داشت. این آئینه مخصوص امام (ره) بود و هر وقت بلند می‌شد، در آئینه خود را مرتب می‌کرد. من به این نظم و ترتیب و کار امام (ره)، از همان زمانها پی بردم. آن زمانها، طلاب هیچ وقت مقید به آئینه و این گونه چیزها نبودند. علمای پیرمرد که ابتدا به این امور توجه نداشتند. به هر حال، امام (ره) در آن اتاق نشستند، طلاب هم اتاق را پر کردند. من دم در اتاق ایستادم. بقیه نشسته بودند. در همین حین، امام (ره) شروع به صحبت کردند، صحبتشان این بود که، «اینها رفتنی هستند و شما ماندنی هستید، نترسید! ما در زمان پدر او، بدتر از این را دیده‌ایم. روزهایی بر ما گذشت که در شهر نمی‌توانستیم بمانیم. مجبور بودیم صبح زود از شهر خارج شویم و مطالعه و مباحثه ما در بیرون شهر بود و شب به مدرسه می‌آمدیم، چون ما را گرفتند، اذیت می‌کردند، عمامه‌ها را برمی‌داشتند.» آنچه امام گفت، دقیقاً همان بود که ما آن روزها احساس می‌کردیم. پس از حمله به مدرسه فیضیه، تا چند روز در قم، این وضع بود که طلاب نمی‌توانستند در شهر راحت رفت و آمد کنند. در اثنای صحبت‌های امام، پسر چهارده، پانزده ساله‌ای را آوردند که از پشت بام مدرسه فیضیه انداخته بودند و کوفته شده بود. قبا را از تنش کنده و پالتو تنش کرده بودند. از دم در که واردش کردند، یکی با صدای بلند در حال گریه گفت، «آقا! این را از پشت بام انداخته‌اند.» امام (ره) متقلب شدند و دستور دادند که او را بخوابانند و برای او دکتر بیاورند. دیگر نفهمیدم که چه شد. وقتی که صحبت امام (ره) تمام شد، احساس کردم آن چنان نیرومند و مقاومم که اگر یک فوج لشکر به



از چشم امام (ره) می دید، مصاحبه می کند و می گوید، «من از کسانی نیستم که از فوت امام خوشحال می شوند. او ارزشهای اخلاقی مخصوص خودش را داشت و هیچ کس در حد او نبود.»

□ □ □

او برای خودش هیچ چیز نمی خواست. عزیزترین انسانها برای امام (ره)، مرحوم حاج احمدآقا بود. بارها ما این را از امام (ره) شنیده بودیم که می گفتند، «اعز اشخاص در نظر من ایشان است.» با این همه در ده سال حکومت و زمامداری و رهبری، یک خانه برای تنها پسرش نخرید. مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در باغچه ای که پشت حسینیه منزل امام بود، داخل دو سه اتاق زندگی می کرد.

خود آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره افزون طلبی نداشت و نخواست، بلکه بر عکس، هدایای فراوانی برای امام (ره) می آوردند که آن هدایا را در راه خدا می داد. آنچه را هم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت المال نبود، برای بیت المال مصرف می کرد. همان آدمی که حاضر نبود آن روز با ده پانزده میلیون، خانه قابل قبولی برای پسرش بخرد، ولو مال شخصی خودش باشد، صدها میلیون تومان مال شخصی خودش را برای نقاط مختلف، برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل زدگان و جاهای مختلف دیگر، صرف می کرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پولهای شخصی امام (ره) بود که به اشخاصی داده می شد تا برون آنها را مصرف کنند، اینها هدایایی بود که مریدان و علاقمندان و دوستان برای امام آورده بودند.

□ □ □

من این قضیه را نقل کرده ام که یک وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت، «از قول من به امام بگویید که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برایم آورده اند. پسر من کشته شده، اما برای من اهمیت ندارد. برای من سلامت شما اهمیت دارد.» آن خانم این را با هیجان و با احساس عجیبی به من گفت. من خدمت امام (ره) رسیدم و ایشان سرپا ایستاده بودند. این مطلب را برایشان نقل کردم، دیدم آن کوه استوار وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر توفانی خم بشود، در خود فرو رفت، مثل کسی که دلش بشکند. روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پر از اشک شد.

شبی در یک جلسه خصوصی، با دوسه نفر از دوستان در منزل مرحوم حاج احمدآقا نشسته بودیم. ایشان هم نشسته بودند. یکی از ما گفت که، «آقا! شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید، چند جمله ای ما را نصیحت و هدایت کنید.» این مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و سلوک بود، در مقابل این جمله ستایشگونه کوتاه یک شاگردش که البته همه ما شاگردان و مثل فرزندان امام (ره) بودیم و رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود، آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام (ره) شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و باحیا بود.

«گزیده ای از پیامها و بیانات رهبر معظم انقلاب»

را به راه انداختند، حتی عجله داشتند که این کار هر چه زودتر انجام بگیرد.

امام (ره) به معنای واقعی کلمه، معتقد به آرای مردم بود، یعنی آنچه را که مردم می خواهند و آرایش بر آن متمرکز می شود. البته در این کارها هیچ وقت سر رشته کار را هم به دست سیاستزان نمی داد. مردم، غیر از سیاستبازها هستند. غیر از مدعیان سیاست اند، غیر از مدعیان طرفداری مردم اند. امام (ره) به مردم اعتماد داشتند. خیلی از گروهها و احزاب، داعیه داران و سیاست بازها و حزب بازها و امثال اینها بودند. امام (ره) به آنها کاری نداشتند و میدان را هم به آنان نمی دادند که زیاده طلبی کنند و به نام مردم حرف بزنند و عوض مردم تصمیم بگیرند، لیکن به آرای مردم احترام می گذاشت.

□ □ □

مشخصه دیگر عصری که امام (ره) موجد آن بودند، عبارت است از گرایش و احترام به ارزشهای انسانی و عدالت و حریت و آرای مردم. همان شخصیت با عظمتی که امروز مردم دنیا و دشمنان او نیز به عظمتش اعتراف می کنند، می گفت، «اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر از آن است که رهبر بگویند.»

امام راست می گفتند و تعارف و تظاهر نمی کردند. ایشان تا آن اندازه برای مردم احترام قائل بودند که خود را خدمتگزار آنان بدانند. مثل این نمونه را در دنیا و تاریخ سراغ نداریم.

□ □ □

امام برای خودشان، عنوان و بهرهای قائل نبودند. آن دستی که توانسته بود تمام سیاستهای دنیا را با قدرت خویش تغییر دهد و جابه جا کند، آن زبان گویایی که کلامش مثل بمب در دنیا منفجر

□ □ □

شبی در جلسه خصوصی، در منزل مرحوم

حاج احمد آقا نشسته بودیم. ایشان هم بودند.

یکی از ما گفت، «آقا! شما مقامات معنوی و

عرفانی دارید، چند جمله ای ما را نصیحت و

هدایت کنید.» این مرد با عظمتی که آن گونه

اهل معنا و سلوک بود، در مقابل این جمله

ستایشگونه کوتاه یک شاگردش، آن چنان

در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که

اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت او محسوس

شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف

را زدیم که موجب حیای امام (ره) شد



می شد و اثر می گذاشت، آن اراده نیرومندی که کوههای بزرگ در مقابلش کوچک بودند؛ هر وقت از مردم صحبت می شد، خودش را کوچکتر می انگاشت و در مقابل احساسات و ایمان و شجاعت و عظمت وفداکاری مردم، سر تعظیم فرود می آورد و خاضعانه می گفت، «مردم از ما بهترند.» انسانهای بزرگ همین گونه اند. آنان چیزهایی را می بینند که دیگران نمی توانند و یا نمی خواهند ببینند. گاهی در مقابل کارهایی که به نظر مردم، معمولی می آید، آن روح بزرگ و آن کوه ستر، تکان می خورد و می لرزد. هنگام جنگ، بچه های مدرسه در نماز جمعه تهران، قلکهای خود را شکسته بودند و پولهایشان را برای جنگ هدیه کرده بودند. فردای آن روز که خدمت امام رسیده بود، ایشان را در حالی که چشمهای جذابشان از اشک پر شده بود، دیدم. به من فرمودند، «کار این بچه ها را دیدی؟» به قدری این کار به نظرشان عظیم آمده بود که ایشان را متأثر ساخته بود. ایشان خوب می فهمیدند و درست تشخیص می دادند. ایشان

از همه انسانیهای که ما تاکنون دیده ایم و وصف آنان را شنیده ایم (غیر از انبیاء و اولیا و ائمه اطهار (ع) یک سر و گردن بالاتر بودند. افراد بزرگی که مادر تاریخ گذشته و معاصر، زندگی آنان را مطالعه کرده ایم، هیچ کدامشان به لحاظ عظمت، اصلاً قابل مقایسه با شخصیت عظیم او نبودند، اما همین امام در مقابل مردم می گفت، «من در برابر شما احساس حقارت می کنم.»

□ □ □

مکرراً در طول این چند سال، فکر می کردم و به ذهنم می رسید که بخش مهمی از پیروزیهای ما، ناشی از روحیات شخص امام (ره) است. یعنی آن بزرگوار، علاوه بر این که حقاً و انصافاً یک ذات ممتاز و تربیت شده و ریاضت کشیده و روی خود کار کرده بود و همه کسانی که از قدیم ایشان را می شناختند، این نکته را تصدیق می کنند، ما احساس می کردیم که در همین دوران انقلاب هم، ایشان در درون خود متوقف نبوده اند و مثل اولیای خدا و وجود مقدس پیامبر و ائمه که دائماً در حال پیشرفت و تحول و تکامل بودند، سیر پیشرفت و تکامل را طی می کردند.

لحظه بعثت رسول اکرم (ص)، مثل لحظه رحلتشان نبود. در این ۲۳ سال، ایشان خیلی پیشرفتهای و ترقیات داشتند که برای ما افراد عادی، شگفت انگیز است. مؤمن این گونه لحظه به لحظه در حال پیشرفت است. امام (ره) نیز عیناً همین بودند و ما آن را، مخصوصاً در مواقع خاص احساس می کردیم. مثلاً در ماه رمضان، ایشان معمولاً هیچ ملاقاتی نداشتند و بیشتر به خودشان می پرداختند. بعد از ماه رمضان که انسان با ایشان ملاقات می کرد، محسوس بود که نورانی تر و معنوی تر شده اند. یقیناً بسیاری از موفقیتهای انقلاب و این ملت، ناشی از همان کانون جوشان منور بود.

□ □ □

در دوران مسئولیت ممتدی که از روزهای اول انقلاب داشتم، بارها به یاد این جمله امیرالمؤمنین (ع) می افتادم که می فرمایند، «اذا اشتد بنالحراق التجینا برسول الله.» «وقتی در جنگها کار بر ما سخت می شد و احساس می کردیم که در مقابل حادثه ضعیفیم، به رسول خدا پناه می بردیم.» وقتی این جمله امیرالمؤمنین (ع) به یادم می آمد، می دیدم بر وضع مانیز صادق است.

مکرر اتفاق می افتاد که سر قضایای مختلف با برادران مسئول می نشستیم و فکرهایمان را تبادل می کردیم و مشکل را در مجموعه ای می گذاشتیم و خدمت امام (ره) می بردیم و او بود که با نظر صائب و اراده قوی و ایمان و توکل بی نظیر خود، مشکل را حل می کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن نظر به خدا ندیده و نشنیده ام. او مشکل را حل و گره را باز می کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متکای محکم و کسی که خاطرم آن آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست.

□ □ □

عظمت کار او، به ارتباطش با خدا و تهذیب نفس او برمی گردد. امام (ره) یک انسان مهذب بود. دشمنان داخلی و خارجی او نیز، این ویژگی را قبول داشتند و اعتراف می کردند که او آدم مؤمنی است. آن گروگان آمریکایی که ۴۴۴ روز در ایران اسیر بود و طبیعتاً همه آن ماجراها را



□ □ □

به یاد دارم که در شب دوازده بهمن ۵۷، هیجان عجیبی بر سراسر کشور حاکم بود. من و بعضی از مبارزان و روحانیان تهران، در اتاقک متصل به مسجد دانشگاه، که ستاد فرماندهی تحصن بود، متحصن شده بودیم. شهید باهنر و بسیاری از کسان دیگر در این اجتماع حضور و نقشی فعال داشتند. بر همه ما شبهای پر اضطرابی می‌گذشت. همه می‌دانستیم که قرار است فردا امام (ره) تشریف بیاورند. البته قبلاً یک بار دیگر هم منتظر ورود امام (ره) شده بودیم که نگذاشتند ایشان وارد شوند. این بود که همه دله‌ها داشتند که آیا فردا این حادثه مهم انجام خواهد گرفت یا نه.

از آن گذشته، به فرض آن که امام (ره) وارد می‌شدند، روشن نبود که چه حادثی در تهران در انتظار ایشان و مردم و مبارزان است. تهران سرشار بود از غوغای مردم و همه در تدارک ورود رهبر عظیم‌الشان بودند. دشمن در منتهای ضعف، اما در نهایت خشونت و خشم بود.

■ ■ ■

متانت و بردباری و حلم امام (ره)، به گونه‌ای بود که اگر صد نفر در مجلسی سخنانی می‌گفتند که او آنها را قبول نداشت، تا لازم نمی‌دانست حرفی نمی‌زد و سکوت می‌کرد، در صورتی که اگر در حضور آدمهای معمولی، کلمه‌ای گفته شود که بر خلاف عقیده آنان باشد، توفانی در روحشان به وجود می‌آید که سریعاً پاسخ بدهند



از این رو، ممکن بود هر کاری بکند.

حقیقتاً نبضها به وضع بسیار عجیبی می‌زدند و نفسها در سینه‌ها حبس بودند. همه واقعاً منتظر بودند که ببینند چه پیش خواهد آمد. سرانجام امام (ره) تشریف آوردند و به بهشت‌زها تشریف بردند و در آنجا آن سخنرانی عجیب، تاریخی و کوبنده را ایراد کردند. بعد همه امام (ره) را گم کردند. هیچ کس نمی‌دانست که ایشان کجایند.

در ستاد استقبال در دبستان علوی نشسته بودیم و مشغول تنظیم روزنامه‌ای بودیم که آن روزها به مناسبت ورود امام (ره) در همان ستاد منتشر می‌کردیم. آن روزنامه اخبار وقایعی را که در بیت امام (ره) می‌گذشت، به اطلاع مردم می‌رساند.

من مشغول نوشتن آخرین صفحه روزنامه بودم که خبر آوردند

کسی در پشتی حیاط کوچک مدرسه را می‌زند. آن موقع چون اسلحه نداشتیم، از آن در با چوب حفاظت می‌شد. خلاصه در را باز کردند و دیدیم امام اند. یادم نیست که تنها بودند یا حاج احمد آقا نیز با ایشان بود.

صدای شوق انگیز «امام آمد، امام آمد» به همه رسید. ده بیست نفر از کسانی که آن شب در مدرسه رفاه بودند، امام (ره) را دوره کردند و دست ایشان را بوسیدند. امام (ره) نیز با وجود خستگی زیاد، با روی خوش، همه را مورد مرحمت خود قرار دادند. من تعجب می‌کردم که ایشان، با وجود آن همه خستگی مسافرت و رفتن به بهشت‌زها و سخنرانی، چطور می‌توانستند این چنین با روی خوش با مردم مواجه شوند. من هم جلوتر رفتم و دم در، از فاصله یکی دومتري، مشغول تماشای ایشان شدم. سالها بود امام (ره) را ندیده بودم. البته نزدیک تر نرفتم که مزاحمتی برای ایشان ایجاد نکنم. امام (ره) آمدند و به طرف پله‌های سراسر که به طبقه دوم منتهی می‌شد، رفتند. حدود پنجاه‌الی شصت نفر پایین پله، مشتاقانه رهبرشان را نگاه می‌کردند. ایشان از پله‌ها بالا رفتند و همین که به پاگرد رسیدند، رویشان را به طرف جمعیت چرخاندند و چهار زانو روی زمین نشستند. این حرکت بسیار جالب بود. مردم با دیدن این منظره، متوقف شدند. امام با تبسم محبت‌آمیزی از آنان احوالپرسی کردند و بعد شروع به صحبت کردند. آن ده پانزده دقیقه‌ای که امام (ره) روی پله‌ها با آن تبسم زیبایشان برایمان صحبت کردند، از خاطرات جالب و فراموش‌نشدنی من است. دیدار رهبر و قائد بزرگی که سالها شاگردیش را کرده بودم و پس از ۱۴ سال فراق جانکاه، اینک او را روی در روی خود می‌دیدم.

□ □ □

در روزهای اول جنگ، یک روز خدمت امام (ره) بودم که به من گفتند، «ما چند تفنگ داریم؟ شما تحقیق کنید و به من بگویید.» من آمدم فوراً همه برادران فرمانده را جمع کردم و گفتم امام (ره) گفتند مشخصاً به ایشان بگوییم ما چند تا تفنگ داریم. آنان گفتند باشد و فوری به همه جا ابلاغ شد، به نیروی زمینی، هوایی، ژاندارمری و غیره. دیدم عددی را به من گفتند که اگر این عدد را به شما بگویم، از تعجب خنده‌تان می‌گیرد که فقط این قدر تفنگ داشته باشیم. من هم قبول کردم، چون به نظر عدد زیادی بود. هنوز روزهای اول جنگ بود. ما که درست سلاح و مهمات و آدم و جنگ و اینها را آزمایش نکرده بودیم، برایمان خیلی زیاد بود. مثلاً آمار موجودی را چندین هزار تفنگ اعلام کردند. من رفتم خدمت امام (ره) و گفتم که این فهرست تفنگهاست. کل آمار را برای امام (ره) خواندم. ایشان تأملی کردند و با لحن خاطر جمعی گفتند، «خیلی بیشتر از اینهاست.»

من تعجب کردم که امام (ره) چطور با این نفس گرم می‌گویند خیلی بیشتر از اینهاست. بعد، امام (ره) از حرف تفنگ خارج شدند و گفتند،

«این را بدانید، اسلحه و مهماتی که در این کشور ذخیره شده از پیش، برای مقابله با قدرتی مثل روسیه تهیه شده و خیلی بیشتر از این

حرفها ما سلاح و مهمات داریم. بروید بگردید تا پیدا کنید.

□ □ □

متانت و بردباری و حلم امام (ره)، به گونه‌ای بود که اگر صد نفر در مجلسی سخنانی می‌گفتند که او آنها را قبول نداشت، تا لازم نمی‌دانست حرفی نمی‌زد و سکوت می‌کرد، در صورتی که اگر در حضور آدمهای معمولی، کلمه‌ای گفته شود که بر خلاف عقیده آنان باشد، توفانی در روحشان به وجود می‌آید که سریعاً پاسخ بدهند.

همه شما دیدید که در پایان وصیتنامه ایشان، به مواردی اشاره شده بود که امام (ره) قبلاً درباره آن سکوت کرده بودند. در زمان بنی‌صدر که من خدمت امام (ره) رسیده بودم، ایشان می‌گفتند، «حرفهایی که او از قول من می‌گوید، همه‌اش خلاف واقع است و حقیقت ندارد.» بنابراین، هر حرفی که زده می‌شد، فوراً او را نمی‌آشفتم و تحریک نمی‌کرد و درصدد پاسخ سریع بر نمی‌آمد. این متانت، حلم، تسلط بر نفس و سعه صدر، در هرکس که باشد، از او یک انسان بزرگ خواهد ساخت.

در اواخر سال ۶۷، قبل از سال جدید با برخی از آقایان خدمت امام (ره) بودیم. از ایشان تقاضا کردیم که در یکی از ایام عید، با مردم دیداری داشته باشند اما ایشان نپذیرفتند.

دو سه روز بعد از عید، قلب ایشان ناراحتی پیدا کرد که فوراً رسیدگی و خطر برطرف شد. من به خدمت ایشان رسیدم و به ایشان گفتم، «چقدر خوب شد که شما ملاقات با مردم را قبول نکردید، چون با توجه به بیماریتان نمی‌توانستید دیدار را به انجام برسانید و این انعکاس بدی در دنیا داشت.» امام (ره) فرمودند، «آن طور که من فهمیدم، از اول انقلاب تا حالا مثل اینکه یک دست غیبی ما را در همه کارها هدایت می‌کند.»

می‌خواستیم سفری به خارج از کشور بروم. ابتدا خدمت امام بزرگوارمان رفتم و با اشاره به ماجرای گفتم، «آقا! خیلی بر ضد مادر دنیا نسبت به این جریان مسئله هست، خیلی حرف هست.» البته می‌خواستیم به ایشان گزارش بدهم، والا هیچ خوفی و رعبی از آن جنجالهای جهانی نداشتم، اما می‌خواستیم ایشان در جریان تمام خبرهای دنیا از نزدیک باشند، اگر چه امام (ره) غالباً خبرها را زودتر از دیگران به دست می‌آوردند. خلاصه آنکه فرمودند، «بله. اطلاع دارم. اما ملتها همه با ما هستند.»

آن بزرگوار، به مردم با همان چشمی نگاه می‌کرد که پیامبران نگاه کرده بودند. پیامبران، دنبال آدمهای برجسته و ممتاز نبودند، بلکه در پی انسانهای مؤمن و توده مردم می‌گشتند. «خضوا اجنحتهم للمؤمنین.» امام (ره)، دنبال خواص نمی‌گشت و به توده مردم دل می‌داد، با آنان حرف می‌زد و با آنان رابطه داشت. همان طور که امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر سفارش می‌کرد.

دل دادن به توده و متن مردم و همان کسانی که سنگین ترین بارهای دفاع از انقلاب و کشور بر دوش آنان است، از ویژگیهای امام (ره) بود. مردم هم به آن بزرگوار، پاسخ مناسب می‌دادند و به همین خاطر توانستند این انقلاب را از راههای صعب‌العبور و خطرناک عبور دهند. در آن لحظه‌ای که امام (ره) ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما به شدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، قاعداً بایستی مهم ترین حرفی را که در ذهن ایشان بود، در آن لحظه حساس به من می‌گفتند. ایشان گفتند، «قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید. اشداء علی الکفار رحماء بینهم، باشید. اگر با هم بودید، هیچ کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند.» امام (ره) به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام (ره) می‌توانستند اعلام کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است و از مردم هم هیچ نظری نخواهند. هیچ کس هم اعتراض نمی‌کرد، اما این کار را نکردند. درباره اصل نظام و کیفیت نظام، رفتارند راه انداختند و از مردم نظر خواستند. مردم هم گفتند، «جمهوری اسلامی» و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام (ره) می‌توانست یک قانون اساسی مطرح کند و همه مردم یقیناً قبول می‌کردند. می‌توانست عده‌ای را معین کنند و بگویند آنان برونند قانون اساسی بنویسند، هیچ‌کس هم اعتراض نمی‌کرد. اما امام (ره) این کار را نکردند. امام (ره) انتخابات خبرگان



«شخصیت اخلاقی امام» در گفت و شنود شاهد یاران با
آیت الله العظمی حسین مظاهری

امام منازل هفتگانه سلوک را طی کرده بودند...



درآمد

«سلوک اخلاقی امام که ریشه در نگاه عرفانی او به هستی داشت، مکتبی بی‌بدیل از تلفیق دو عنصر عزلت از خلق و حضور روشنگرانه در میان ایشان بنا نهاد که سوگمندانه باید گفت که اصول و مبانی این مکتب هنوز به درستی مورد بازبینی قرار نگرفته است.»

در گفت و شنود حاضر حدیث فتوحات روحی و عرفانی آن عزیز راحل را مرجع عالیقدر و معلم گرانمایه اخلاق حضرت آیت الله العظمی حسین مظاهری واگویی می‌کند. او در مقام تبیین عرفان کار آمد استاد به نکات ناگفته‌ای می‌پردازد که توجه به آنها یاریگر رهپویان امام در تصویر چهره واقعی آن یگانه دوران است.»

ظاهراً حضرت عالی از مقطع تحصیل در اصفهان با مکانیت علمی و اخلاقی امام آشنا بوده‌اید و با یک شناخت قبلی از ایشان به قم آمده‌اید. ارتباط علمی شما با امام چه عمقی داشت و چه درسهایی را نزد معظم‌له تلمذ فرمودید؟

من، ابتدای تحصیلاتم در حوزه علمیه اصفهان بود. در همان زمان یعنی قبل از سال ۱۳۲۹ و ۳۳۰، آوازه امام به عنوان یک مدرس برجسته به ما رسیده بود و من تعریف ایشان را از نظر علمی و تقوایی، زیاد شنیده بودم و در عمل، مجذوب ایشان شده بودم، گرچه خدمت ایشان نرسیده بودم. پس از گذراندن عمده تحصیلات دوره سطح در اصفهان در حوالی سال ۱۳۳۰ شمسی، به حوزه علمیه قم هجرت کردم و در خدمت ایشان حاضر شدم و از ایشان خواستم که مرا بپذیرند، ایشان هم تبسم مهربانانه‌ای کردند و در حقیقت خواسته مرا اجابت فرمودند. سالهای متمادی تا زمان



امام با تواضع خاصی که داشتند، در هنگام تدریس، مثل سایرین روی زمین می‌نشستند، بالاخره به علت کثرت جمعیت و تقاضاهای زیاد شاگردان، امام قبول کردند که روی منبر بنشینند، ولی به طلاب فرمودند، «بزرگان پرهیز می‌کردند از روی منبر نشستن و معتقد بودند اینجا، جایگاه پیامبر و ائمه (ع) است، باید متوجه بود که بالا رفتن از مراتب مختلف، موجب عجب نشود بلکه فرصتی برای خدمت به اسلام باشد.»



تعبیدشان در دروس فقه و اصول ایشان شرکت و این درسها را تقریر می‌کردم و الحمدلله صدها صفحه از دروس ایشان را همان سالها نوشته‌ام و موجود است. البته متأسفانه در آن وقتی که ما خدمت امام رسیدیم، ایشان دیگر دروس معقول یعنی فلسفه و عرفان را تدریس نمی‌کردند. اما در برخی از مباحث اصولی، به خوبی تسلط و صاحب‌نظر بودن ایشان پیدا بود. خاطرم هست که در بحث طلب و اراده، در یکی از روزها بعد از درس از ایشان خواهش کردم که جزوه خودشان را که در این بحث نوشته بودند، به من لطف کنند تا استنساخ کنم و یک نسخه از آن را برای خودم بنویسم. ایشان اگر چه در آن سالها از طرح مباحث فلسفی و عرفانی، مدتها بود که پرهیز می‌کردند، ولی با محبت و لطفی که داشتند نوشته‌های خودشان را به من امانت دادند و فرمودند که بعد از استنساخ، به کسی ندهید، چون به دلایلی از این جهات ابا داشتند. البته بعد از انقلاب که شرایط تغییر کرد، آن مطالب، هم به عربی و هم به فارسی منتشر شدند. نکته‌ای که در دروس امام چشمگیر بود، یکی جهت تحقیقی بود و حقاً درس ایشان چه فقه و چه اصول، یک مجمع علمی تحقیقی بود. ایشان وقتی وارد عرصه بحث و ارائه نظریات دیگران و تثبیت و رد آن می‌شدند و هم چنین وقتی وارد عرصه اظهار نظر و رأی خودشان می‌شدند، انسان ملاحظه می‌کرد که چقدر قوی و عمیق هستند. از دیگر دروس امام، توجه به مسائل اخلاقی بود. امام از هر فرصتی برای تذکر و نصیحت استفاده می‌کردند. فراموش نمی‌کنم بارها در نصایح خودشان در درسها به آیه شریفه «قل انما اعظکم بواحدة آن تقوموا لله» استناد می‌کردند و گویی یک علاقه وافری به این آیه مبارکه داشتند، چنانکه خود آن وجود مبارک، عامل به آیه بودند. هم چنین فراموش نمی‌کنم که درس ایشان به علت استقبال بسیار خوبی که از طرف فضلاء حوزه داشت، درس شلوغ و پر جمعیتی بود و به خاطر همین، چند جا عوض شد، برای اینکه گنجایش این جمعیت زیاد را نداشت. امام هم رשמشان بود که با آن تواضع خاصی که

داشتند، در هنگام تدریس، مثل سایرین روی زمین می‌نشستند و از نشستن روی منبر پرهیز می‌کردند. بالاخره به علت کثرت جمعیت و تقاضاهای زیاد شاگردان، امام قبول کردند که روی منبر بنشینند، ولی همان روز، این قضیه را هم تبدیل به فرصتی کردند برای نصیحت و موعظه به طلاب و فرمودند، «بزرگان پرهیز می‌کردند از روی منبر نشستن و معتقد بودند اینجا، جایگاه پیامبر و ائمه (ع) است، اما باید متوجه بود که بالا رفتن از مراتب مختلف، موجب عجب نشود بلکه فرصتی برای خدمت به اسلام باشد.» و خلاصه، این نصیحتها همه شاگردان ایشان را تحت تأثیر قرار داد و به گریه انداخت و از این موارد در دروس ایشان، بسیار زیاد بود و تأثیرات معنوی نفس گرم ایشان هم تأثیرات بالایی بود که همه را مجذوب می‌کرد.

چه ویژگیهایی در امام خمینی (قدس سره) بود که شما را به ایشان جذب کرد؟

حضرت امام، بحمدالله با عنایات الهی و توجهات ائمه طاهرین، از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بودند، چه در جنبه علمی و چه در بعد عملی و تقوایی و چه از زاویه مسائل اجتماعی و درایت ایشان در اینگونه مسائل و لذا مجموعاً امام یک عالم عاقل عامل بودند و همین ویژگیها از ایشان یک شخصیت جامع الاطراف و ذو ابعاد ساخته بود که طبعاً افراد را به ایشان جذب می‌کرد. در زاویه مسائل علمی، تسلط ایشان بر علوم مختلف اسلامی بسیار چشمگیر بود. امام رضوان الله علیه دست کم در ۷ شاخه از علوم اسلامی، نه تنها تبحر داشتند، بلکه صاحب نظر و رأی بودند. فقه، اصول فقه، تفسیر، حدیث، فلسفه، عرفان و اخلاق. امام در همه این علوم، هم تألیفهای ارزشمندی دارند و هم درسهای مهم و شاگردان برجسته‌ای و هم آراء و نظرات مهمی داشته‌اند. لذا ثبوتاً و اثباتاً، امام در این علوم، جایگاه شایسته‌ای داشتند و دارند. از جنبه مسائل اخلاقی و تهذیب نفس و جهات عملی هم، همانطور که گفته شد امام یک انسان مهذب بود قبل از اینکه هر چیز دیگری



امام، مصداق انسان کامل

آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی

را می‌پذیرفتیم.

امام (ره) در زمینه علمی مقامات متعددی داشتند و این از دیگر ویژگیهای ایشان بود که در رشته‌های گوناگون فلسفه، عرفان، اخلاق، تفسیر، فقه و اصول متخصص بودند. ولی از این رشته‌ها، آنی که با مقام مرجعیت تناسب داشت، فقه و اصول بود. متأسفانه افرادی آگاهانه یا ناخودآگاه درصدد بودند که برای جلوگیری از رشد و گسترش اندیشه‌های امام (ره)، مقام فقه و اصول ایشان را کوچک جلوه دهند و حتی صلاحیت مرجعیت تقلید را از ایشان سلب کنند. در این زمینه شخصاً حساسیت موضوع را درک و از موقعیت تبعیدم در شهرستان یزد استفاده کردم و شرحی بر کتاب شریف «تحریرالوسیله امام (ره) که در حقیقت یک دوره فقه از اول باب طهارت تا آخر باب دیات هست، به رشته تحریر در آوردم. از این کارم دو هدف در نظر داشتم: اول این که اشتغالات علمی ام محفوظ باشد و دیگر به تشریح موقعیت فقهی و اصولی امام (ره) و جایگاه بلندی که در این علم دارند، بپردازم.

در همان اوایل تبعیدم تصمیم گرفتم کاری را که جنبه علمی و انقلابی دارد، به انجام برسانم. البته با حفظ این معنا که ساواک پی به کارم نبرد. تحقیقاً اگر ساواک پی می‌برد، مانع این کار می‌شد. آن قدر جانب احتیاط را رعایت می‌کردم که حتی مسئولین کتابخانه وزیری به رغم این که افراد بسیار متدین و انقلابی بودند، متوجه نوع کار من که هر روز حدود چهار ساعت طول می‌کشید، نمی‌شدند. تقریباً دو سال و نیم در این کتابخانه مشغول نگارش بخش اعظم کتابها بودم و کسی در کتابخانه متوجه نشد. بعضی از بزرگان روحانی یزد که از هر نظر مورد اعتماد بودند از جریان فعالیت تحقیقی من آگاهی داشتند و گاهی به کتابخانه می‌آمدند و نوشته‌های مرا مطالعه می‌کردند و نظراتی ابراز می‌کردند و نهایتاً در حال حاضر حدود چهارده جلد در شرح «تحریرالوسیله» امام (ره) نوشته‌ام که هشت جلد آن چاپ شده است و بقیه آماده چاپ هستند.



روزی هنگام درس امام (ره) ایشان وارد مدرسه شدند و بلافاصله برگشتند. بعداً معلوم شد که ایشان وقتی وارد مدرسه شدند دیدند چند تا طلبه در آنجا در حال درس و بحث هستند. از حضرت امام (ره) سؤال کردیم چرا درس نگفتید و برگشتید؟ فرمودند ما با آنها چه فرقی داریم! همه ما طلبه‌ایم. ما می‌خواستیم درس بگوییم، آنها زودتر از ما آمدند. حق آنهاست که امروز در آنجا مشغول درس و بحث باشند. فردا ما می‌آییم. اگر آنها باز هم بودند درس نخواهیم گفت



غرض از این توضیح و تفصیل این بود که دشمنان می‌خواستند مقام علمی امام (ره) را خدشه‌دار بکنند، ولی به حمدالله به خاطر عظمت علمی و اخلاقی حضرت امام (ره) موفق به این کار نشدند و رژیم شاه تنها به خاطر همین معنا بود که امام (ره) را از ترکیه به نجف تبعید کرد. در نجف بزرگان و علمایی وجود داشتند و رژیم به این نتیجه رسیده بود که اگر ایشان وارد نجف بشوند نمی‌توانند در ردیف آنها ابراز وجود کنند یا به تعبیر آنان، مقام علمی امام (ره) پایین‌تر از علمای نجف خواهد بود و بالطبع شکست می‌خورد و در نتیجه شکست علمی، در همه جوانب دیگر از جمله جنبه‌های سیاسی، اخلاقی و ... دچار شکست و تحقیر خواهد شد. ولی دشمنان کوردل در این نقشه خود دچار اشتباه شدند. وقتی امام (ره) بزرگوار وارد حوزه نجف اشرف شدند و تدریس را آغاز کردند، حوزه درسی امام (ره) از بهترین حوزه‌های درسی نجف شد و در آنجا نه تنها شکست نخوردند، بلکه مقام علمی و اخلاقی ایشان برای حوزه نجف روشن شد و به عظمت مقام علمی امام (ره) در فقه و اصول آگاهی یافتند. وجود شریف

امام (ره) در حوزه نجف آن قدر گرانبها بود که حتی بزرگان و فضایی قدیمی نجف هم در درس امام (ره) شرکت می‌کردند و تصادفاً امام (ره) در نجف مشکل‌ترین مباحث فقهی را انتخاب کردند. امام (ره) بحث کتاب مکاسب را که از نظر فقهی از مشکل‌ترین مباحث شناخته می‌شود در نجف مطرح کردند و تمامی آن را در قالب پنج جلد به تقریر در آوردند که جداً از آثار ارزنده امام (ره) به شمار می‌رود. در مورد ابعاد دیگر علمی امام (ره)، کتابها و آثار ایشان از علو مقامشان حکایت می‌کند. امام (ره) در عرفان و فلسفه و اخلاق آثار گرانبهایی بر جای گذاشتند و در زمینه اخلاق از همان دوران جوانی کتابهای ارزنده‌ای را به نگارش در آوردند.

امام (ره) بزرگوار جداً مصداق «انسان کامل» بودند، یعنی همه فضائل انسانی را داشتند. امام (ره) در تمامی مراحل زندگیشان نسبت به شاگردان، دوستان و خانواده‌شان، آنچه را که شایسته یک انسان کامل بود مراعات می‌کردند. به واسطه آشنایی و رفاقتی که با مرحوم حاج آقا مصطفی داشتیم می‌دانستم که امام (ره) در منزل هیچ گونه تحمیل و استبدادی نسبت به همسر و فرزندان ندارند. نوعی آزادی برای خانواده قائل بودند که حتی به وسیله سؤال نمی‌خواستند عقیده‌شان را تحمیل کنند. اعتقاد به آزادی به تمام معنا داشتند و تنها محدودیتی که در چهارچوب آزادی قائل بودند، مسائل دینی بود که نباید لطمه ببینند، مثلاً افراد را شدیداً از غیبت، تهمت و نظایر آنها بر حذر می‌داشتند.

برای وقوف بر دوران جوانی امام (ره) از برخی دوستان دوران جوانیشان شنیدم که حتی در دوران بحرانی جوانی هم لغزشی از ایشان صادر نشده است و مثلاً در جلسات خودمانی که تشکیل می‌دادند و برای مزاح مطالبی می‌گفتند، اگر در لابه‌لای شوخیها جمله‌ای نشانی از غیبت داشت، امام (ره) فوراً ناراحت می‌شدند و تذکر می‌دادند که غیبت امر حرامی است و جایز نیست. این صفت برای جوانهای ما، مخصوصاً جوانان طلبه بسیار اهمیت داشت که کسی در دوران جوانی، این قدر مقید به حلال و حرام باشد و این نکته نشان می‌دهد که اسلام خیلی بر قلب ایشان حاکم بوده است. در این‌جا خاطره‌ای را که نقید امام (ره) را به مسائل اخلاقی روشن می‌کند و مربوط به دوران طلبگی ما می‌شود، نقل می‌کنم: امام (ره) آن موقع در مدرسه فیضیه تدریس داشتند و طلبه‌ها به درس ایشان می‌آمدند. روزی هنگام درس امام (ره) مشاهده کردیم که ایشان وارد مدرس شدند و بلافاصله برگشتند. ما تعجب کردیم که چرا ایشان درس نگفتند؟ بعداً معلوم شد که ایشان وقتی وارد مدرس شدند دیدند چند تا طلبه در آنجا در حال درس و بحث هستند. وقتی که از حضرت امام (ره) سؤال کردیم که چرا درس نگفتید و برگشتید؟ فرمودند ما با آنها چه فرقی داریم! همه ما طلبه‌ایم. ما می‌خواستیم درس بگوییم، آنها زودتر از ما آمدند. حق آنهاست که امروز در آنجا مشغول درس و بحث باشند. فردا ما می‌آییم. اگر آنها باز هم بودند درس نخواهیم گفت.

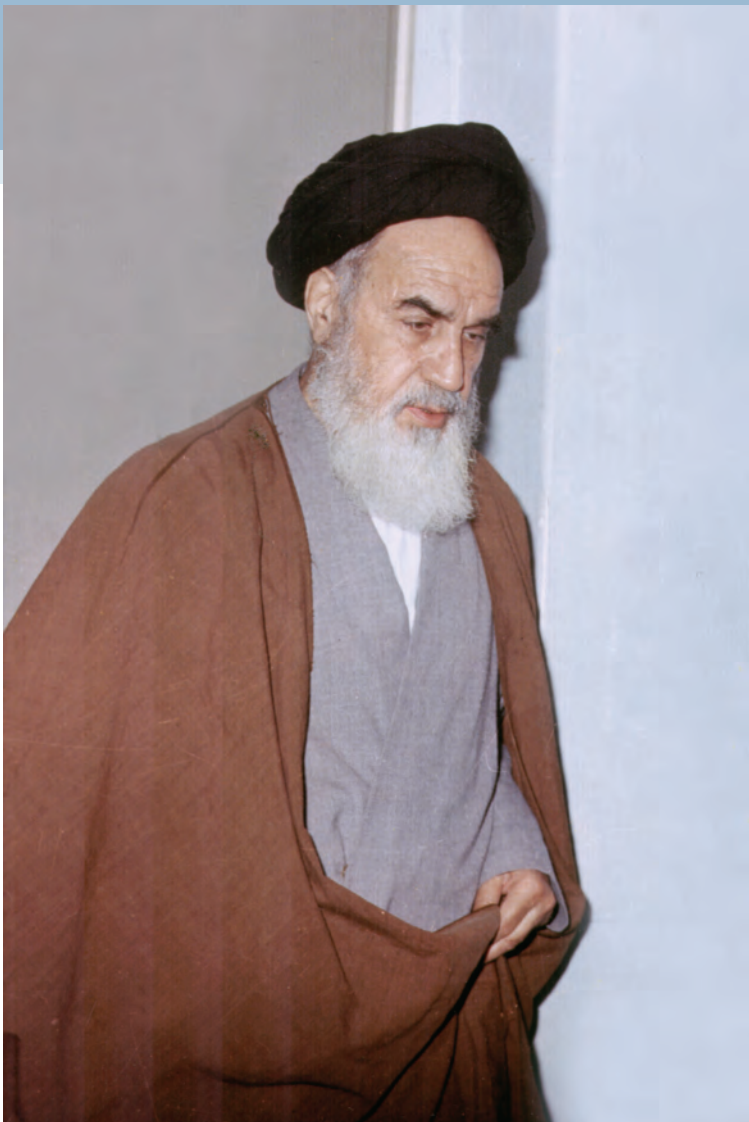
امام (ره) به معنای واقعی کلمه زاهد بودند، اما سعی می‌کردند که ظاهرشان این صفت را نشان ندهد و در این مورد تا جایی پیش می‌رفتند که ظواهر را به گونه‌ای مهیا می‌کردند که اصلاً زهد ایشان بروز پیدا نمی‌کرد، یعنی هیچ وقت لباس بد در انتظار نمی‌پوشیدند و اگر به بیرونی ایشان می‌رفتید، ملاحظه می‌کردید که فرشهای خوب را در آنجا انداخته‌اند و فرشهای دیگر را در اندرون! به این خاطر که باطناً زاهد بودند و نمی‌خواستند زهدشان جلوه‌ای داشته باشد، ظواهر را به حالت عادی در می‌آوردند و این بالاترین مقامی است که در زهد انسان می‌توان متصور شد. ایشان در زندگی خصوصی‌شان به اندازه سر سوزنی مرتکب اسراف و تبذیر نشدند.

به حسب مسئولیتهایی که در شورای مدیریت حوزه داشتیم، گاهی ضرورت داشت که به خدمت امام (ره) مشرف شوم و گزارشی از امور جاری حوزه را به اطلاع ایشان برسانم. در یکی از گزارشهایی که از امور حوزه تهیه کرده بودم و جهات مختلف از قبیل آمار طلاب، پایه‌های درسی، تعداد قبولی‌ها و نظایر آن را به استحضار حضرت امام (ره) رساندم، همین که نوبت به آمار شهدای حوزه رسید و ایشان از تعداد شهدای حوزه مطلع شدند و اشک از دیدگان مبارکشان جاری شد و فرمودند: بس است.

عظمت حیات و شخصیت حضرت امام خمینی‌رضوان الله تعالی علیه اقتضا می‌کند که اگر یک جمله در مورد ایشان اظهار نظر شده است، آن جمله در طول تاریخ برای تمام نسلهای آتی محفوظ بماند. در بعد سیاسی، پیش‌بینی‌ها و نظرات، حضرت امام (ره) اعجاب‌آفرین بود. به عبارت دیگر در آن لحظه‌ای که حضرت امام (ره) راجع به یک مسئله سیاسی اعلام نظر می‌کردند، انسان به دیده تردید و ناپاوری به آن نگاه می‌کرد، ولی به مرور زمان ثابت می‌شد که نکته‌سنجی حضرت ایشان تا چه حد دقیق و درست بوده است. امام (ره) در بعد سیاسی یک شخصیت استثنایی در تاریخ معاصر بودند و بدون آنکه کلاس سیاست دیده و یا منحصرآدر رشته سیاست تحصیل کرده باشند، در مسائل سیاسی بر تمام سیاست‌های جهان فائق آمدند و همه سیاست‌بازان دنیای استکباری را زیر پا گذاشتند. شاید در طول تاریخ روحانیت تشیع و روحانیت جهان اسلام نتوانیم نظیر و بدیلی برای ایشان پیدا کنیم، لذا ضرورت دارد تمامی آثار ایشان برای آیندگان محفوظ و در دسترس باشد.

ما از دو طریق با حضرت امام (ره) ارتباط و آشنایی داشتیم. از همان دوران کودکی و در دوره دبستان، بنده با شهید بزرگوار حضرت آیت‌الله حاج آقا مصطفی همدرس بودم و پدرم با حضرت امام (ره) رفاقت بسیار نزدیکی داشتند و به علت همین رفاقت و ارتباطی که پدرم با حضرت امام (ره) داشتند، ایشان مکرر به منزل ما تشریف می‌آوردند و متقابلاً پدرم به منزل ایشان می‌رفتند. من از دوران بچگی تشخیص داده بودم که حضرت امام (ره) با سایر دوستان پدرم تفاوت خاصی دارند چون که در ایشان جاذبه مخصوصی وجود داشت و ما را جذب کرده بود و با دیده احترام فوق‌العاده که منحصرآ این معنا در ایشان وجود داشت، به ایشان نگاه می‌کردیم. کم‌کم دوران دبستان را پشت سر گذاشتیم و با شادروان حاج آقا مصطفی وارد حوزه شدیم. به واسطه درس و بحثی که با یکدیگر داشتیم، ارتباط ما با امام (ره) خیلی نزدیک بود، به طوری که گاهی اوقات ایشان وضعیت درسی حاج آقا مصطفی را از من می‌پرسیدند و مثلاً سؤال می‌کردند، «درس می‌خواند؟ نزد چه کسی درس می‌خواند؟» پس از این که ما وارد درس خارج شدیم، چون مرحوم حضرت آیت‌الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه یک درس بیشتر نمی‌گفتند و ما نیاز به سه درس داشتیم، به خاطر جاذبه حضرت امام (ره) در درس ایشان شرکت کردیم. کلاس درس حضرت امام (ره) آن قدر در ما شوق و علاقه به وجود آورد که حدود ده سال در درسهای ایشان حضور یافتیم و هنوز شیرینی و حلاوت آن جلسات را در ذائقه‌ام احساس می‌کنم، خاصه آن که امام (ره) با یک فراغت بال و آسودگی خیالی به جهات علمی می‌پرداختند و گاهی درس فقه ایشان حدود دو ساعت طول می‌کشید و ما اصلاً احساس خستگی نمی‌کردیم. امام بزرگوار در درسها مطالب علمی و اخلاقی را جدا از هم نمی‌دانستند و درس ایشان تنها یک سلسله مباحث علمی خشک نبود. ایشان در لابه‌لای درس به روشی تدریس و رفتار می‌کردند که یک طلبه واقعی تربیت شود، نه این که صرفاً یک سلسله مطالبی از استاد به شاگرد انتقال یابد، بلکه تربیت شاگردانی که برای آینده اسلام مفید باشند، مد نظر ایشان بود.

این ویژگی بارز امام (ره) باعث شده بود که همه ما سر تا پا ایمان و اعتقاد به ایشان باشیم و در طول مبارزات و نهضتی که رهبریش را به عهده داشتند، هیچگونه تردید و ابهامی به درستی راه امام (ره) نداشته باشیم و در زمانی که لازم می‌دیدند طلاب، مدرسین و فضلا با ایشان همراهی داشته باشند با احساس مسئولیت شرعی این معنا



منعقد کردند، اما امام زیر بار نرفتند و لذا باید گفت در قضیه مرجعیت حضرت امام، هر چه پیش آمد، از الطاف خداوند متعال بود و البته مسئله مرجعیت ایشان هم به نحو شایسته ای تثبیت گردید، اگرچه کارشکنی هایی در این مسئله، چه در داخل و چه در خارج از کشور انجام شد و علمایی که مرجعیت واعلمیت امام را تأیید و ترویج می کردند، در معرض مخاطره جدی از طرف دستگاه ظالم شاه بودند و البته دستگاه از اول سعی داشت که مرجعیت امام را نفی کند، اما بی خبر از جایگاه امام در حوزه از نظر علمی و تقوایی بود و لذا به رغم همه کارشکنی ها، چون خدای تعالی لطف کرد و خواست و اراده او بود، مرجعیت امام رضوان الله علیه تثبیت شد و از سوی شاگردان و ارادتمندان ایشان به نحو مناسبی ترویج و توسعه پیدا کرد. اگرچه همانطور که گفتم امام شاگردان خود را پس از رحلت

بروجردی حوزه علمیه قم شکوفایی بیشتری پیدا کرد و مرحوم آقای بروجردی هم یک زعمیم بی نظیر در جهات مختلف بودند و تا پایان عمر مبارک ایشان، با آن درایت خاص خودشان مواظبت کامل از اوضاع مملکت داشتند و در قبال خلافتکاریهای رژیم به قول خودشان هیچ وقت ساکت و بی تفاوت نبودند و لذا از بسیاری از نقشه های ضد اسلامی حکومت جلوگیری کردند و خدمات بسیار عظیمی چه در سطح حوزه های علمیه و چه در سطح مسائل سیاسی و اجتماعی و چه در سطح خارج از کشور و مسائل بین المللی انجام دادند که بدون تردید در تاریخ مرجعیت شیعه یا بی نظیر بود و یا کم نظیر بود، ولی تفصیل خدمات ایشان در این بحث نمی گنجد. منظور من این است که تشخیص امام، در مورد آقای بروجردی و کار کردن برای زعامت ایشان، تشخیص کاملاً درستی بود و نتایج پربرای هم داشت و لذا باید بگوییم امام و امثال امام در همه خدمات مرحوم آقای بروجردی قدس سره، شریک هستند، زیرا زمینه های هجرت و زعامت آقای بروجردی را فراهم کردند. حتی حضرت امام با اینکه خودشان یک مدرس عالی رتبه بودند و شاگردان برجسته داشتند، ولی به همراه شاگردانشان، تا مدتها در مجلس درس آیت الله العظمی بروجردی حاضر می شدند و شرکت می کردند و حتی درس را می نوشتند و تقریر می کردند و این گونه کارها که از امام، زیاد سراغ داریم، همه و همه نشان دهنده همین مناسبت که امام، برای حفظ و تثبیت موقعیت مرجعیتی و زعامتی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، تلاش وافر داشتند. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی هم متقابلاً برای حضرت امام، احترام خاصی قائل بودند و به ایشان اعتماد و اطمینان ویژه ای داشتند و در بسیاری از مسائل، چه مسائل حوزوی و چه مسائل سیاسی و مملکتی با امام رضوان الله علیه مشورت می کردند و این هم نشان می دهد که مرحوم آقای بروجردی، از شخصیت امام یک برداشت احترام آمیز و ویژه داشتند. مکرراً نقل شده و خود ما هم می دیدیم و در جریان بودیم که مرحوم آیت الله بروجردی در مسائل مهم علمیه و یا در مسائل خاص مملکتی پس از مشورت با امام تصمیم گیری می کردند. حضور امام در این جلسات و نظرات امام در این شور و مشورتها، بسیار کارگشا بود و اینکه گاهی اوقات در برخی از اظهارنظرها دیده می شود که می خواهند القا کنند که روابط امام با آیت الله العظمی بروجردی، خوب نبوده و امثال این حرفها، به کلی حرفهای غلط و نادرستی است و از سر بی اطلاعی یا غرض است. مرحوم امام رضوان الله علیه همانطور که اشاره کردم، احترام عجیبی برای مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قائل بودند و بارها ما از ایشان این مطلب را شنیدیم که در جلسه درسشان یا در جلسات خصوصی نسبت به مرحوم آقای بروجردی با احترام می فرمودند که «در سر حد کرامت است که یک پیرمرد، با این مشکلات زیاد، به این خوبی، حوزه علمیه قم و بلکه عالم تشیع را اداره کند.» لذا به طور کلی باید عرض کنم که امام در دستگاه حوزه قم، قبل از اینکه خودشان یک مرجع تقلید باشند، همیشه جایگاه شایسته ای داشته اند چه در زمان مرحوم مؤسس که ایشان از زمره شاگردان برجسته مرحوم مؤسس بودند و چه در زمان آقای بروجردی که آن زمان امام خودشان یک عالم مجتهد مدرس شناخته شده بودند.

پس از ارتحال آیت الله العظمی بروجردی قدس سره، آیا امام برای مرجعیت خویش قدمی برداشتند؟

حضرت امام در زمان حیات مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی قدس سره، یک مدرس قابل توجه و یک استاد برجسته در حوزه بودند. مقام ثبوت ایشان، در نظر اهل فن، محل تردید نبود. شاگردان ممتاز و برجسته ای هم داشتند و در یک کلام از جایگاه شایسته ای در حوزه علمیه قم برخوردار بودند. اما با همه این جهات، پس از رحلت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رضوان الله علیه، ایشان هیچ قدمی برای طرح خودشان برنداشتند و نه تنها هیچ اقدامی نکردند بلکه دیگران یعنی شاگردان و اطرافیان خودشان را به شدت و صراحت از هرگونه اقدام برای طرح ایشان، منع می کردند. حتی پس از ارتحال مرحوم آقای بروجردی قدس سره که آقایان اعظم حوزه، هر کدام به طور جداگانه برای آن بزرگوار، مجلس ختم

بعد از رحلت آقای بروجردی، در خصوص شهریه حوزه علمیه، بعضی از آقایانی که در مظان مرجعیت بودند و رساله داشتند، پیشقدم شدند. همه ما دیدیم که امام با ابراز خوشحالی از این کار، می فرمودند، «این آقایان، حوزه را حفظ کردند.» و دعا می کردند به آنها، و لذا خود ایشان، دنبال طرح خودشان به هیچ عنوانی نبودند و تا مدتها حاضر به اجازه طبع و انتشار رساله نمی شدند



می کردند. در مورد مرحوم آقای بروجردی هم همانطور که گفته شد، شخص امام زحمات بسیار زیادی را برای نقل و انتقال ایشان از بروجرد به قم و بعد هم تثبیت مرجعیت ایشان کشیدند و همیشه در جلسات علنی و خصوصی از ایشان، با احترام یاد می کردند. به مراجع معاصر هم، احترام ویژه ای می گذاشته و حتی در زمان بعد از انقلاب، همیشه مسائل حوزه علمیه قم را به مرحوم آیت الله العظمی آقای گلپایگانی قدس سره ارجاع می کردند و معمولاً خود ایشان کمتر مداخله می کردند و این به سبب احترام و اعتماد خاصی بود که برای مراجع قم، بالاخص مرحوم آیت الله العظمی آقای گلپایگانی قائل بودند.

معمولاً مطالعات فلسفی و عرفانی در اشخاص غرور کاذب ایجاد می کند و این غرور گاه به جایی می رسد که نسبت به شرع انوار و ظاهر آن بی توجه می شوند. امام در این عرصه، چگونه بودند؟ امام رضوان الله علیه قبل از هر چیز یک انسان مذهب و خود ساخته بودند. غرور علمی و اختصاصی به فلسفه و عرفان نداشتند. فردی اگر خدای ناکرده، مذهب نباشد و صفت رذیله بر او حکمفرما باشد،

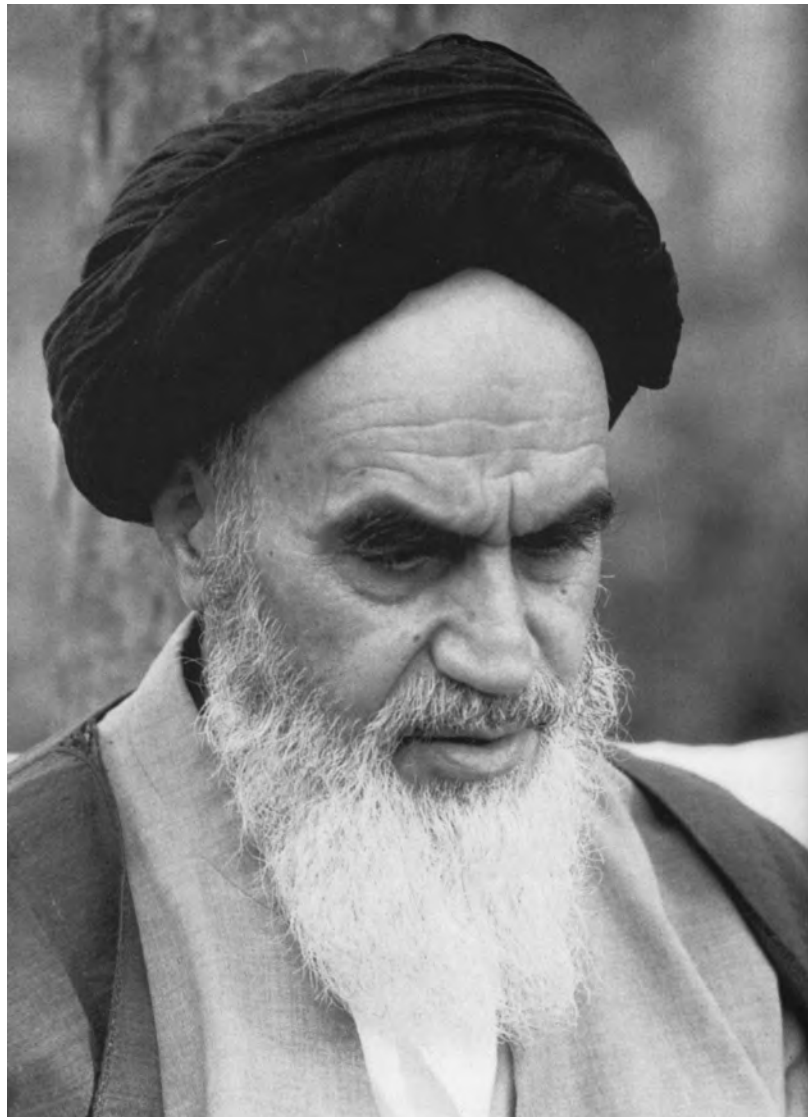
آقای بروجردی از طرح ایشان منع می کردند و وقتی هم با ایشان در این خصوص گفت و گو می شد می فرمودند، «به درستان برسید. چه کار به این کارها دارید؟ مشغول درستان باشید.» بعد از رحلت آقای بروجردی، در خصوص شهریه حوزه علمیه، بعضی از آقایانی که در مظان مرجعیت بودند و رساله داشتند، پیشقدم شدند. همه ما دیدیم که امام با ابراز خوشحالی از این کار، می فرمودند، «این آقایان، حوزه را حفظ کردند.» و دعا می کردند به آنها، و لذا خود ایشان، دنبال طرح خودشان به هیچ عنوانی نبودند و تا مدتها حاضر به اجازه طبع و انتشار رساله نمی شدند. بالاخره هم برخی از شاگردان ایشان نظرات و فتاوی ایشان را جمع آوری کردند و منتشر ساختند.

برخورد امام با علمای سلف و مراجع هم عصر خویش چگونه بود و از آن بزرگواران چگونه یاد می کردند؟

از مرحوم بهیچانی که از فقهای نامدار شیعه است و باید بگوییم علم اصول فقه، مروه اوست، سؤال کردند که چگونه به این مقام عالیه رسیده اید؟ نقل شده است که ایشان فرموده اند، «اگر به اینجا رسیده ام مروه اوست، حقیقتاً در امام عزیز ما، به نحو چشمگیر و قابل توجهی وجود داشت و باید بگوییم که این خصلت، در امام جلوه خاصی داشت. نه فقط در مجلس درس و در هنگام نقل اقوال یا رد اقوال به اعاضی مثل شیخ طوسی، صاحب جواهر، شیخ انصاری و امثال آنها، احترام ویژه می کردند، نسبت به معاصرین هم عنایت و احترام خاصی داشتند. درباره مرحوم استادشان یعنی آیت الله العظمی حائری با تعبیر «روحی فدا» و یا در مورد مرحوم آیت الله العظمی شاه آبادی با همین تعبیر یاد می کردند و خلاصه این جهت احترام به علما سلف در نظر ایشان همیشه بود و عمل می کردند و واقعاً هم درس آموز بود. بارها در مورد مرحوم آیت الله حائری می فرمودند، «در بزرگی مرحوم حاج شیخ، همین مقدار بس که توانست در آن زمان اختناق رضاخانی که تصمیم به نابودی حوزه های علمیه داشت، حوزه علمیه قم و روحانیت را حفظ کند و این امانت را به ما داد تا به دیگران رد کنیم.» بارها از درایت و تدبیر مرحوم آقای حائری در برخورد با مسائل سیاسی یاد

باشند. حقیقتاً باید گفت، امام عزیز ما منازل هفت‌گانه سلوک الی الله را طی کرده بودند و به خاطر این سیر و سلوک عملی، به مراتب عالیه‌ای دست یافته بود که کمتر کسی به آن مراتب نائل می‌شود. در جهت تدبیر و بعد عقلی و اجتماعی هم که کارنامهٔ ایشان، کارنامهٔ بسیار درخشان و هدایتگری است. مجموعهٔ این ابعاد باعث شده بود که امام جایگاه ویژه‌ای را در حوزه علمیه و بعدها هم در کل جامعه و این اواخر در کل عالم، پیدا کنند و بنابر این طبیعی بود که انسان، جذب چنین شخصیتی بشود. البته همانطور که قبلاً اشاره شد، درد دین و احساس تکلیف دینی و مسئولیت شرعی در وجود امام رضوان الله علیه، یک نمود عجیبی داشت و این هم باعث یک امتیاز خاص برای ایشان نسبت به سایرین بود. برای شخص من، یک ویژگی دیگر در امام بود و آن استاد اخلاق بودن ایشان بود. من چون از سالها قبل به علم اخلاق، علاقه خاصی داشتم، طبعاً شخصیت امام به عنوان یک مدرس بزرگ که در عین حال به علم اخلاق توجه داشتند و به عنوان یک استاد اخلاق در حوزه علمیه قم مطرح بودند، برای من جذاب بود و این جهت هم، حقاً در امام یک جهت آشکار و نمایان بود و دروس ایشان، سراسر آمیخته به مسائل اخلاقی و تذکر و نصیحت بود و من هنوز لذت آن روزهایی را که ایشان در درس فقه یا اصول، مطالب اخلاقی را طرح می‌کردند، با تمام وجود احساس می‌کنم. روزهای شادی آفرین و بسیار تأثیرگذاری برای من و همه شاگردان ایشان بود، و این بعد از شخصیت امام هم انصافاً کم نظیر بود. چه زمینه‌هایی باعث شدند که امام از سال ۴۱ آن طور فعالانه وار عرصه سیاسی شوند که حتی به تبعید ایشان منجر شدند؟ اگر از این دوران خاطره خاصی دارید بیان کنید.

آنچه در امام بزرگوار قدس سره، بیش از هر چیز دیگری نمایان است، احساس وظیفهٔ دینی و درد دین بود. حقیقتاً امام در این جهت از همهٔ معاصران خود، پیشی گرفتند و همین احساس وظیفه و درد دین، آن بزرگوار را وارد میدان مبارزه‌ای بزرگ و تاریخی کرد که هرگز به جز مردان استثنایی تاریخ در آن وارد نشدند و هم چنین به جز معدودی از آن میدان، سر بلند و پیروز بیرون نیامدند. امام از سالهای دور و قبل از پانزده خرداد ۴۲ به دنبال نهضت و قیام بودند و در حقیقت بر اساس همان تکلیف و مسئولیت شرعی و دینی، به هر نحو ممکن، فریاد اسلام خواهی سر دادند. در سندی که مربوط به سال ۱۳۲۳، یعنی چند سال پس از سرنگونی رضاخان، از امام به جای مانده و در اول صحیفه نور هم آمده است، ایشان با عباراتی از سر سوز و از سر درد دین، مطالبی را مرقوم کرده اند که باید گفت قدیمی ترین و تاریخی ترین سند مبارزاتی امام است. در آنجا ایشان به همین مسئله مهم اشاره می‌کنند که اگر علمای اسلام و دانشمندان دیندار و حق پرستان به فکر اصلاح اجتماع نباشند و برای خدا قیام نکنند، فردا در پیشگاه خدا عذری نخواهند داشت. ایشان در این مرقومه به تفصیل به مشکلات اجتماع و معضلات جامعه می‌پردازند و تصریح می‌کنند که اگر به فکر اصلاح این امور نباشیم، روزگاری بدتر از رضا خان پیش خواهد آمد. این نوشته مربوط به هیجده سال قبل از سال ۴۱ است. اما بالاخره زمانی را که امام برای علنی کردن مبارزات تشخیص دادند، آن زمان بود و ایشان با توجه به جمیع جهات در آن سال، سخن و قیام خود را علنی کردند و رسماً وارد عرصه‌ای شدند که پانزده، شانزده سال بعد در قالب «جمهوری اسلامی» به تشکیل حکومت اسلامی منجر شد. ایشان کراراً در مجالس خصوصی و عمومی و سخنرانیها، می‌فرمودند که، «اسلام در مخاطره است و باید اسلام را از مخاطره نجات داد و لوبلغ ما بلغ.»



بعد از تبعید امام و محرومیت شاگردان ایشان از مجالس علمی درس و بحث آن بزرگوار عده‌ای از شاگردان ایشان به تشکیل جلسات جمعی علمی پرداختند که از دو جهت مفید بود: اول آنکه این جلسات به تحرک جریان علمی و عدم رکود علمی آنان منجر می‌شد و ثمرات آن هم به جامعه اسلامی منتقل می‌گردید و دوم آنکه این جلسات، عملاً به کانونهایی برای مسائل انقلاب و نهضت تبدیل شدند. البته سخنرانی‌ها و پیام‌ها و مواضع امام که از نامه و پیغام‌های ایشان و امثال آن می‌رسید، وجه دیگر ارتباط مبارزان و علما و حوزه‌های علمیه با ایشان بود. خداوند تعالی، توفیق مرحمت فرمود که من هم با جمعی از دوستان مثل آیت‌الله آقای محمدی گیلانی، آیت‌الله آقای یزدی، آیت‌الله آقای مصباح، در خصوص مسئله حکومت اسلامی جلسات علمی و بحث را تشکیل دادیم و ثمرات آن جلسات، بعدها در چند کتاب منتشر شد.

آیا امام در بیت حضرات آیات شیخ عبدالکریم حائری و بروجردی قدس سره حضور و نقشی داشتند؟

حضرت امام از شاگردان ممتاز و برجسته مرحوم آیت‌الله العظمی حائری قدس سره و مورد توجه آن بزرگوار بودند. مرحوم امام از زمانی که مرحوم آقای حاج شیخ در حوزه اراک زعامت داشتند، به اراک رفته و در آنجا مشغول به تحصیل شده بودند و بعد از آن که مرحوم آقای حائری قدس سره به حوزه علمیه قم، آمدند، ایشان هم به قم، نقل مکان کردند و در خدمت آقای حائری به ادامه تحصیل پرداختند و به درجات عالیه رسیدند و در عین حال در همان زمان هم در جریان حوادث سیاسی مملکت و مسائل اسلام و مسلمین بودند. فشارهایی که از ناحیه رضاخان به حوزه‌ها وارد می‌شد و اتفاقات و حوادثی که برای حوزه‌ها و اسلام و مسلمین پیش می‌آمد،

قیامهایی که از ناحیه برخی از بزرگان صورت می‌پذیرفت در مقابل رضاخان، مثل نهضت مرحوم آیت‌الله حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی قدس سره و امثال این جریانات و مسائل، همه و همه در معرض دید تیزبین امام قرار داشت و امام از این مسائل بر کنار نبودند. این طور نبود که ایشان یک روحانی منزوی و بریده از مسائل و مصالح اجتماع و جامعه اسلامی باشند و در آن جو اختناق رضاخانی مرعوب شده و مشغول به کار خودشان باشند. پس از ارتحال مرحوم مؤسس رضوان الله علیه، امام جزو کسانی بودند که کوشش بسیار زیادی انجام دادند که زعامت و مرجعیت مطلقه به دست کسی داده شود که علاوه بر جهات علمی به مسائل اجتماعی هم مسلط باشد. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره، یک عالم برجسته و از شاگردان مورد احترام آخوند خراسانی و امثال آن بزرگوار بودند ایشان علاوه بر سابقه علمی، سابقه مبارزه علیه رضاخان و دستگاه حاکمه را هم داشتند و نقل شده است که ایشان در آن زمان که در بروجرد ساکن بودند فرموده بودند، «من هرگز در مقابل کارهای خلاف دستگاه حاکمه ساکت نمی‌مانم و به وظیفهٔ خودم عمل می‌کنم.» این گونه مواضع و هم چنین جایگاه علمی و اجتماعی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره برای امثال امام که مدرسین صاحب‌درد نسبت به اسلام و مصالح جامعه اسلامی بودند، دلگرم کننده بود و لذا امام شخصاً نقش مؤثری را در آوردن مرحوم آقای بروجردی به قم و طرح ایشان و مذاکره با علمای مختلف چه در قم و چه حتی آن طور که نقل شده با علمای بلاد، برای تثبیت و ترویج مرجعیت عامه و مطلقه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره داشتند و سرانجام هم موفق شدند که زعامت آقای بروجردی را با الطاف الهی تثبیت کنند و الحمدالله در زمان آقای

مکرراً نقل شده و خود ما هم می‌دیدیم و در جریان بودیم که مرحوم آیت‌الله بروجردی در مسائل مهم علمیه و یا در مسائل خاص مملکتی پس از مشورت با امام تصمیم گیری می‌کردند و حتی گاهی در برخی از ملاقاتهایی که درباریه و حکومتیه با مرحوم بروجردی داشتند، ایشان از امام دعوت می‌کردند که در آن ملاقاتها و در متن مذاکرات حاضر باشند و نظر بدهند



این مطلب، ورد زبان مبارک ایشان بود و نشأت گرفته از همان احساس تکلیف دینی و از سر درد دین بود. بنابر این امام را، آنچه به ورود در عرصهٔ قیام و مبارزه واداشت، نه یک امر دنیایی و از سر طمع کاری و نه حتی یک امر ملی و از سر وطن دوستی، که یک امر الهی و معنوی بود و اگر چه ایشان با مشکلات کشور و مسائل ایران آشنایی کامل داشتند و از استعدادهای انسانی و طبیعی ملت بی‌خبر نبودند، ولی آنچه در نظر امام بود، دین و خدا و ارزشهای دین خدا بود. پس از تبعید امام، ارتباط مبارزان و علما و شخص جنابعالی با ایشان چگونه بود؟

مکانت علمی و عرفانی امام

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی



□ □ □

از آنجا که گرفتاریها اجازه بحث بیشتر را نداد، ساکت شدم ولی معتقدم که اولین کتاب امام (ره) «مصابح الهدایه» است و دومین تألیف ایشان «شرح دعای سحر» و سومین تألیف «اربعین حدیث» و کتاب «راس الجالوت» که پس از مرحوم آقای شاه‌آبادی است و قهراً پس از تأهل حضرت امام است و حال اینکه تأهل امام ۲۸ سالگی بوده است و آنچه مسلم است امام در ۲۷ سالگی کتابی را تألیف نموده‌اند. حال چه بوده است؟ معلوم نیست. حاشیه بر «فصوص الحکم» و «حاشیه بر مفاتیح الغیب» مسلماً بعد از تعلیم آقای شاه‌آبادی است و «اسرار الصلوه» یا «معراج السالکین» را هم پس از درس مرحوم حاج میرزا آقا ملکی تبریزی نوشته‌اند و ایشان در مدرسه فیضیه اخلاق می‌گفته‌اند تا آنجا که شنیده‌ام مرحوم میرزا جواد آقا ملکی مطالبی در این باره می‌فرموده‌اند، ولی «سر الصلوه» نبوده است. امام (ره) در زمانی که اصول می‌گفته‌اند رساله «طلب و اراده» را نوشته‌اند. «کشف الاسرار» خود داستانی مستقل دارد، در این زمینه امام (ره) فرمودند، «مرحوم حاج شیخ مهدی قمی یکی از علمای قم بود. پسری داشت که منحرف و معوج از کار در آمد و «اسرار هزار ساله» را نوشت که تقریباً به اسلام توهین کرده بود که درست یادم نیست در چه زمینه‌ای بود، ولی من رد آن کتاب را نوشتم و نام آن را «کشف الاسرار» گذاشتم که کشف اسرار هزار ساله آن مرد بود. آن روزها درس می‌دادم. وقتی کتاب «اسرار هزار ساله» را دیدم، تصمیم گرفتم بر آن رد بنویسم و جواب بدهم. درسم را یکی دو ماه تعطیل کردم و این کتاب را نوشتم. خدمت ایشان عرض کردم، «در این کتاب عصبانی هستی؟» فرمودند، «در آن موقع نبود که چه توهینهایی به اسلام می‌شد.»

□ □ □

یکی دیگر از کتابهای حضرت امام «حدیث جنود عقل و جهل» است. حدیثی است در کافی که حضرت جنود عقل و جهل را پیش می‌کشند که گمانم هفتاد چیز را به عنوان عقل نقل می‌فرمایند و هفتاد مقابلهش را جهل می‌نامند. امام (ره) آن را شرح فرمودند. یکی دیگر از تألیفات حضرت امام «آداب الصلوه» است که در موقع نماز چه باید کرد تا می‌رسد به سوره حمد و توحید و قدر. این کتابی است عرفانی مثل سایر کتابهای امام (ره) که با عرفانی است و یا چاشنی بسیار قوی عرفانی دارد. دیگر از تألیفات امام «الرسائل» است که ایشان چنین نامی را بر آن نگذاشته‌اند، ولی از آنجا که مشتمل بر قاعده لاضرر و لاضرار و استحباب و تعادل و تراجیح و اجتهاد و تقلید و تقیه است، به این نام خوانده شده است که در ۲ مجلد است.

دیگر از تألیفات حضرتشان کتاب «تحریر الوسیله» است که یک دوره فقه است با مسائل مستحدثه مسائلی که امام مطرح فرموده‌اند. این کتاب را در ترکیه شروع و در نجف تمام فرموده‌اند. در این کتاب حواشی خودشان را در متن کتاب «وسيله النجاه» آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی را قرار داده‌اند و مسائلی را بر آن اضافه فرموده‌اند. داستانی در این زمینه دارم و آن این است که وقتی این کتاب را در نجف چاپ می‌کردند، روی آن نوشته شده بود: رئیس حوزه علمیه نجف. ایشان شدیداً اعتراض فرمودند و دستور دادند که تمامی آنها را ببرند چاپخانه محو کنند. با اینکه کتابهای مراجع را با این القاب می‌نویسند و نسبت به امام (ره) بسیار عادی است، ولی روح‌الله از این مسائل متأثر می‌شود و غیر از این هم از رهبر انقلاب اسلامی انتظار نیست. این کتاب بارها و بارها چاپ شده است و چند شرحی را هم که بزرگان بر آن نوشته‌اند تا به حال چاپ شده است. در موقع چاپ این کتاب برای این که در ایران مانعی درست نشود، به نامهای مختلف از جمله «کتاب فقه» و یا «وسيله» تألیف «آیت‌الله اصفهانی» چاپ شد. یکی دیگر از تألیفات امام (ره) «کتاب بیع» است که درسهای امام (ره) در طول پانزده سال در نجف است و در پنج جلد چاپ شده است و جلد پنجم آن در ایران پس از انقلاب چاپ شد. کتاب «الطهاره» بحثهای فقهی امام در قم است که ۳ جلد آن چاپ شده است.

□ □ □

عبادت و ارتباط امام با خدا چیزی نیست که بتوانم ترسیمش کنم. تا آنجا که توانسته‌ام با دوستان پدرم تماس گرفته‌ام و از مادرم در این باره سئوالها کرده‌ام. همه بر این قولند که امام (ره) با خدای خود رابطه‌ای خاص داشت. امام (ره) چنان در خدا فانی بود و چنان از معشوق خود سخن می‌گفت که موی بر اندام انسان راست می‌شد. گاهی در مصائب و گرفتاریها که مسئولین خدمت امام (ره) می‌رسیدند ایشان به گونه‌ای از خدا می‌گفت که گویی هیچ نمی‌دید جز خدا. چنان می‌گفت نترسید، خدا با ماست و چنان در باور و اعتقاد، متکی به خدا بود که نور ایمان را در دلهای حاضرین می‌پاشید. شوخی نیست که تمام دوستان امام (ره) او را عابد و زاهد می‌یافتند. نمازهای شب و راز و نیاز امام (ره) و گریه و ناله‌های نیمه‌های شب امام چنان شدید بود که انسان بی‌اختیار به گریه می‌افتاد.

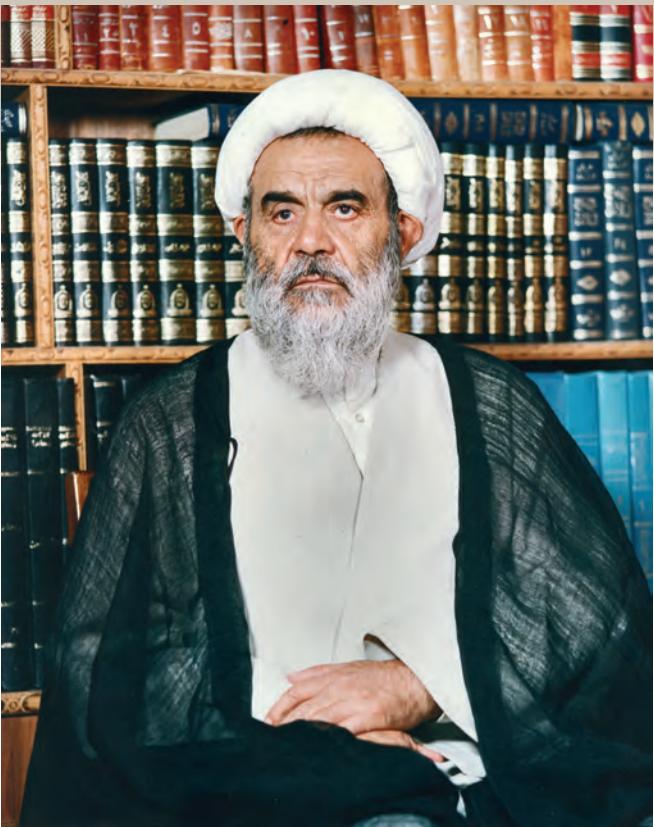
□ □ □

امام در دوران طلبگی منظومه سبزواری را و بعد اسفار را شروع کردند و پس از چند روز دیدند که اسفار را خود می‌توانند مطالعه کنند و به مطلبش برسند و احتیاج به استاد ندارند، لذا اسفار را مباحثه کردند. در این خلال مرحوم آیت‌الله آقای شاه‌آبادی به قم آمدند. امام در این باره می‌فرمودند، «در مدرسه فیضیه ایشان را ملاقات کردم و یک مسئله عرفانی را از ایشان پرسیدم. شروع کردند به گفتن. فهمیدم اهل کارند. گفتم می‌خواهم درس بخوانم، ایشان قبول نمی‌کردند. اصرار کردم تا قبول کردند فلسفه بگویند. خیال می‌کردند که من طالب فلسفه هستم. وقتی قبول کردند، گفتم فلسفه خوانده‌ام و برای فلسفه نزد شما نیامده‌ام. می‌خواهم عرفان بخوانم «شرح فصوص». ایشان ابا کردند، ولی از بس اصرار کردم قبول کردند. از ایشان پرسیدم، «چند نفر بودید؟» فرمودند، «گاهی که زیاد می‌شدیم سه نفر، ولی اکثر اوقات من تنها بودم و درس عرفان را نزد ایشان خواندم.» سئوال کردم، «آیا درس دیگری را هم نزد آقای شاه‌آبادی خوانده‌اید؟» فرمودند، «ایام تعطیل و روزهای پنج‌شنبه و جمعه نزد ایشان «مفاتیح الغیب» را و در همان موقع «شرح فصوص» و «مفاتیح الغیب» را می‌خواندم و بر «مفاتیح الغیب» حاشیه زدم. پرسیدم، «دیگر چه کتابهایی را نزد آقای شاه‌آبادی خوانده‌اید؟» فرمودند، «کتاب «منازل السائرین» را. پرسیدم، «چند نفر بودید؟» فرمودند، «من تنها بودم و شاید گاهی یکی دو نفر هم می‌آمدند، ولی پس از چندی می‌رفتند.» پرسیدم، «ایشان چگونه بودند؟» فرمودند، «من از آقای شاه‌آبادی سئوال کردم این را که شما می‌گویید در کتاب نیست. از کجا می‌آورد؟» آقای شاه‌آبادی گفتند: «گفته می‌شود. یعنی از خود می‌گویم.» امام (ره) اضافه کردند، «ایشان حق بزرگی بر گردن من دارند و کاملاً وارد بودند چه در فلسفه و چه در عرفان.» شاید امروز کسی را نداریم که چون امام (ره) عرفان عملی را بدانند. پرسیدم، «مدت چند سال عرفان نزد ایشان تلمذ کردید؟» فرمودند، «درست یادم نیست، ولی ۶۵ سالی شد.» امام (ره) اضافه کردند، «آقای شاه‌آبادی شرح فصوصی که می‌گفتند فرق می‌کرد با «شرح فصوص قیصری»، ایشان از خودش خیلی مطلب داشت.» این مطالبی بود که امام (ره) خودشان فرمودند و من عین عبارات ایشان را یادداشت کردم. از ایشان سئوال کردم، «اولین کتابی که نوشتید چه بود؟» فرمودند، «گمان می‌کنم اولین کتابم و یا بهتر است بگویم اولین چیزی که نوشتم حاشیه بر «راس الجالوت» بود و بعد شرح مستقلی بر این حدیث نوشتم و این بعد از تعلم از آقای شاه‌آبادی است. آقای شاه‌آبادی وقتی قم آمدند من متاهل نبودم. بعد از تأهل هم من درس را نزد ایشان ادامه دادم.» گفتم، «تا آنجا که می‌دانم حضرتعالی در سن ۲۷ سالگی کتاب «مصابح الهدایه» را نوشته‌اید که عرفانی است و در سن ۲۹ سالگی شرحی بر دعای سحر نگاشته‌اید و بعضی‌ها هم می‌گویند هنوز متاهل نشده بودید که کتاب اربعین حدیث را تألیف نموده‌اید که ۷ حدیث کتاب مربوط به مسائل عقلیه و ۳۳ حدیث مربوط به اخلاقیات است.» فرمودند، «درست یادم نیست، ولی آنچه در نظرم است این است که «حاشیه و شرح رأس الجالوت» را اول نوشته‌ام. ولی ممکن است همین طور باشد که تو می‌گویی.»

«حکومت اسلامی یا ولایت فقیه» که مجموعه‌ای است نزدیک به ۲۰ جلسه درس امام در نجف، زمانی که امام (ره) به بحث ولایت فقیه می‌رسند، اعتراض مرتجعین نجف شروع می‌شود. عده‌ای تحریک می‌کنند تا عده‌ای درس را ترک کنند و متأسفانه هم موفق می‌شوند و خود امام (ره) فرمودند که با شروع این بحث عده‌ای سر درس نیامدند. لابد معتقد بودند باید شاه و صدام حکومت کنند نه امام و مجتهد جامع الشرایط! آنها می‌گفتند حکومت در شأن فقیه نیست و چه خون دلها که به دوستان صمیمی امام (ره) در نجف ندادند. درگیریه‌ها شروع شد و امام (ره) را در سختی و تنگنا قرار دادند، ولی امام (ره) اگر بنا بود با این حرفها کار خود را تعطیل کنند، اصولاً کارشان به نجف کشیده نمی‌شد و در قم مبارزه علیه شاه و دستگاهش را رها می‌کردند. امام (ره) از این حرفها زیاد شنیده بودند، لذا وقتی دوستان قلیل و صبور و محکم و صمیمی و پابر جای امام طاق‌تشان طاق شد و دشنامها آنان را خسته کرد، نزد امام (ره) آمدند تا جان تازه‌ای بگیرند. امام (ره) می‌فرمودند، «شما کار خودتان را بکنید و گوش به این حرفها ندهید، شما مسئولید و باید به مسئولیتتان عمل کنید. شما باید برای رهایی مسلمانان سختیها و دشنامها را به جان بخرید و دست از عمل صالح خود برندارید. هر چه به شما بگویند و در هر مضیقه‌ای شما را قرار دهند، به اندازه یک روز حضرت رسول (ص) سختی ندیده‌اید.»

دوستان اندکمان که عزمشان جبران کمی جمعیتشان را می‌کرد، با اراده‌ای آهنین از حضور امام (ره) مرخص می‌شدند. یکی دیگر از کارهایی که مرتجعین نجف کردند (افرادی که دست به آن کار زدند، هنوز هستند)، ریختن کتاب «حکومت اسلامی» در چاههای نجف بود. کتابی که ثابت می‌کرد حکومت از آن رسول خدا(ص) و ائمه طاهرین و علمای بزرگی است که شرایط جانشینی امامان بزرگمان را دارند. دوستانمان در نجف متوجه شدند که عده‌ای می‌آیند منزل امام (ره) و درخواست کتاب می‌کنند و می‌گویند می‌خواهیم بفروسیم بصره و یا بغداد و یا شهرهای بزرگ عراق و بعد در آن شهرها خبری از کتاب مذکور نیست. با تعقیب و مراقبت متوجه شدند که آنها کتابها را در شط فرات می‌ریزند.

خیانت را می‌بینید و متوجه می‌شوید امام (ره) در چه محیطی پانزده سال زندگی کرد و چون کوه استوار ماند و بالاخره پیروز شد. دردآورتر اینکه در اکثر محافل مجالس علمی! کوشش می‌شد که ثابت شود مجتهدین چنین حقی ندارند و قسم به آنچه می‌پرستید و می‌پرستیم که بعدها معلوم شد که اینان از ساواک شاه بودند، ولی دوستان امام این فتنه قلیله، بالاخره بر فتنه کثیره غیر معتقد به اسلام و ائمه اطهار پیروز شدند و توانستند کتابهایی را که با خون دل چاپ می‌کردند به کشورهای عربی برسانند، چنانچه دیدیم و شنیدیم که در منزل خالد اسلامبولی مصری کتاب حکومت اسلامی امام (ره) پیدا می‌شود و همان وقت دوستان امام (ره) که هزاران هزار در حوزه علمیه قم بودند، این کتابها را با تمام توان چاپ و پخش کردند، حتی آقای لاجوردی دادستان تهران جزوات درسها را در مغازه خود علناً می‌فروخت و بعداً به همین علت دستگیر شد. این کتابها به سرعت برق در سراسر حوزه‌های علمیه و محافل دینی و غیردینی منتشر شدند. مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی در نشر این کتابها زحمت بسیار کشید که خداوند مقامش را عالی است متعالی گرداند. یاران امام (ره) در ایران با وجود شکنجه و زندان و تبعید و محدودیت، راسلشان را چه نیکو انجام دادند. بعدها هم این کتاب تنظیم شد و به نظر امام (ره) رسید و به صورتی خلاصه چاپ شد.



گاهی علم فقه آل محمد هم موجب جهنم می شود. به تعبیر خود امام بارها که در تذکرات اخلاقی می فرمودند، «اینکه گفته شده «العلم هو الحجاب الاکبر»، اختصاص به علم خاصی ندارد.» بعد می فرمودند، «گاهی علم توحید که اشرف واعز علوم است، موجب حجاب می شود و عالم را جهنمی می کند و این بستگی به عالم دارد اگر عالم مذهب باشد، هیچ علمی برای او غرور نمی آورد و حجاب نمی شود و اگر عالم، خودساخته نباشد، هر علمی ولو فقه و حتی علم توحید موجب خسارت برای خودش و اجتماع می شود.» این کلمات گهربار و فرمایشات عالی امام، یک درس بزرگ برای همه است. من در مدت زیادی که در درس امام شرکت می کردم و با امام از نزدیک معاشرت داشتم، از این بزرگوار یک خلاف شرع، ملاحظه نکردم و حتی یک عمل شبهه ناک از ایشان ملاحظه نشد و این نه فقط قول من بلکه قول همه شاگردان و نزدیکان امام است. حتی خودساختگی امام اینطور بود که اگر شبهه گناه پیش می آمد، احساس نگرانی در وجود ایشان و چهره مبارک ایشان نمایان می شد، هیچ وقت فراموش نمی کنم که روزی ایشان به درس تشریف آوردند و به قدری ناراحت بودند که نفس مبارک ایشان به شماره افتاده بود، آن روز

درس نفرمودند و به جای درس، قدری نصیحت کردند و تشریف بردند و بعد هم چند روزی بیمار شدند. همه این حرفها برای این بود که یکی از شاگردان امام، درباره یکی از آقایان مراجع غیبتی کرده و به گوش امام رسیده بود که فلانی، چنین مطلبی گفته است و امام اینطور برآشفته بودند. امثال این قضایا نشان می دهد که امام قبل از اینکه مدرس بشود، قبل از اینکه فیلسوف و عارف بشود، قبل از اینکه فقیه و مرجع تقلید بشود، قبل از اینکه رهبر نهضت و امام بشود، یک انسان خودساخته شده بودند و لذا همین ابهتی که همه ما از امام دیدیم و این هیبت عجیبی که این مرد بزرگ در تاریخ پیدا کرد، به سبب همین تقوی و تهذیب نفس بود و در روایات هم نقل شده است که اگر کسی هیبت بدون سلطنت و عزت بدون دار و دسته می خواهد، باید از ذلت معصیت و ذلت هوای نفس خارج شود و تحت عزت سلطه خداوند در آید. امام چون این کار را از زمان جوانی کرده بودند و به لطف خدا تحت تربیت اعظمی مثل مرحوم آقای حائری و مرحوم آقای شاه آبادی واقع شده بودند، لذا در مراحل بعدی، چه در مرحله تدریس و استادی حوزه و چه در مرحله مرجعیت و چه در مرحله رهبری نهضت و چه در مرحله بعد از انقلاب، با همان اساس محکم حرکت می کردند. غیر از این جهت، یک بعد دیگر هم در امام وجود داشت که آن هم بعد مهمی است و در همه مراحل کمک کار امام بوده است و چه در فراز و نشیب های نهضت و انقلاب و نظام و چه در مسائل علمی و حوزوی، موجب رشد امام بوده و آن درک خاص ایشان از مسئله ولایت و امامت حضرت ائمه طاهرين عليهم السلام است. البته این درک و توجه ایشان به مسئله ولایت، هم تناسب با همان جهات تهذیب نفس و تزکیه روح دارد، ولی به هر جهت امام در مسئله ولایت، درک بسیار والا و بالایی داشتند. شما اگر به کتب عرفانی و حکمی امام و به کتب حدیثی امام مراجعه کنید، به خوبی درمی یابید که ایشان مقام امامت و ولایت را دریافته است، نظیر آدم تشنه ای که تشنگی را با سراسر وجود خود دریافته و بعداً هم با یک آب گوارا سیراب شده است. متأسفانه این بعد شخصیتی امام، کمتر مورد توجه واقع شده و حتی روی کتابهای ایشان، آنطور که باید و شایسته تبلیغ نشده است. لذا در مجموع من عقیده دارم که تقوای والا و بالای امام و همینطور درک خاص امام از مسئله ولایت و امامت که نتیجه آن تقوا بوده، دو عنصر بسیار مهم در شخصیت ایشان بوده و در همه مراحل زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی امام، ایشان را راهنمایی کرده است. به همین جهت ملاحظه می کنید که در وصیت نامه الهی سیاسی امام که مهم ترین سند حیات ایشان است، دو امر از همه چیز جلوه گرتر است، یکی همین مسئله ولایت که در صدر وصیتنامه، مطالب بسیار مهم و بی نظیری را فرموده اند که باید جداً مورد توجه مجامع علمی واقع شود و یکی هم توصیه به تقوا و تهذیب و تزکیه نفس که از هر فرصتی برای تذکر به آن استفاده می کنند. این دو

این مضمون آیات زیادی داریم، نام برد. یا در کلمات و سیره معصومین به خصوص در سیره رهبری و حکومت پیامبر اکرم(ص) و نیز امیرالمؤمنین(ع)، مطالب بسیاری وجود دارد که میزان سنجش خوبی برای یک رهبر و یک حاکم اسلامی است. به عنوان مثال امیرالمؤمنین(ع) چنانکه در سیره سیاسی و حکومتی خود، نشان داده اند، کسانی را که آلوده به برخی خصلتهای ناپسند و رذائل اخلاقی هستند، صالح برای حکومت و رهبری نمی دانند و مثلاً تصریح می فرمایند که «لا یقیم أمرالله سبحانه الا من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المطامع» دین خداوند و امر الهی را کسی می تواند به پا دارد و کسی حق رهبری و حاکمیت در اسلام و بر مسلمین دارد که اهل سازشکاری و مصالحه بر سر منافع و اصول اسلام و مسلمین نباشد و اهل عمل به روش اهل باطل و توجه به شیوه های نادرست بیگانه نباشد و اهل سهم خواهی و طمع ورزی هم نباشد. از مجموعه این آیات و روایات و دیگر روایاتی که در شرایطی مانند علم و آگاهی و دانایی و هم چنین عدالت و تقوی و پرهیزکاری و عقل و تدبیر و

توانایی مطرح شده، به خوبی می توان نسخه ای برای سنجش عدالت رهبران اسلامی فراهم آورد. با توجه به این نکات باید گفت آنچه که در دوره بعد از تشکیل نظام اسلامی، از ابعاد وجودی حضرت امام قدس سره ملاحظه می شود، به مراتب مهم تر و درخشان تر از آن چیزی بود که در قبل از انقلاب مشاهده شده بود، زیرا این دوران اگر چه نسبتاً کوتاه بود ولی یک دهه مشعشع و بسیار درخشان در تاریخ، به ثبت رسید. در این دوران، امام راحل در جایگاه یک حاکم اسلامی، دارای یک شخصیت دو بعدی بودند: یک بعد، بعد زمامداری و رهبری حکومت بود و بعد دیگر، بعد زهد و پرهیز از دنیا و زخارف دنیا بود و در حقیقت دو چهره قابل توجه در کنار همدیگر از آن بزرگوار مشاهده شد که جمع این دو بعد و دو چهره از آن شاهکارهایی است که جز در اولیای خاص الهی دیده نمی شود. امام در چهره یک حاکم و رهبر، مردی عالم و عاقل و هوشمند و شجاع و دریادل و قاطع بودند. امواج سهمگین مشکلات پس از انقلاب، اعم از جنگ، ترورها، کودتاها، حصرها و امثال آن، به هیچ وجه امام را به خضوع در مقابل بیگانه و سازشکاری و امثال آن وانداشت. در سایر مسایل هم، این چهره امام، نمایان بود، مثلاً در توجهی که به مردم یعنی به «امت اسلامی» داشتند، چه در تربیت و پرورش امت اسلامی و هدیابگیری برای آنها و چه در احترام به نظرات مردم و در تشریفاتی ندانستن رأی امت اسلامی و علاقه واقعی و قلبی به مردم و آنان را «ولیعتم نظام و مسئولان» دانستن و امثال این جهات. و اما چهره دیگر امام در این دوران، چهره یک زاهد و یک عارف رها شده از تعلقات و تمنیات شخصی و گروهی و دنیایی بود. امام با همه عظمت و قدرت و ابهتی که داشتند، ذره ای در همین دوران رهبری، به دنیا و مظاهر دنیایی گرایش پیدا نکردند، از جهات معنوی عارفانه و زاهدانه غافل نشدند و همان انسان قاطع و با صلابت و مستحکم در برابر طوفان حوادث و در عین حال یک انسان لطیف مهربان اهل عطوفت و ذوق بودند. همانگونه که اشاره شد، جمع بین این صفات و جهات، به خاطر پابندی امام به دین و اطاعت از خدای تعالی و فنا در اراده خدا بودن و همه چیز را از خدا دانستن بود و لذا امام رضوان الله علیه تبدیل به یک انسان جامع الاطراف و حقیقتاً بی بدیل در دوران معاصر شدند. بدین ترتیب باید بگویم که امام پس از تأسیس نظام مقدس جمهوری اسلامی، به همگان نشان دادند که حاکم اسلامی باید چگونه باشد و به عبارت دیگر، با رهبری بی نظیر خودشان، هم نظام اسلامی را معنا و هم حاکم اسلامی را معرفی کردند.

هیچ وقت فراموش نمی کنم که روزی ایشان به درس تشریف آوردند و به قدری ناراحت بودند که نفس مبارک ایشان به شماره افتاده بود، آن روز درس نفرمودند و به جای درس، قدری نصیحت کردند و تشریف بردند و بعد هم چند روزی بیمار شدند. همه این حرفها برای این بود که یکی از شاگردان امام، درباره یکی از آقایان مراجع غیبتی کرده و به گوش امام رسیده بود که فلانی، چنین مطلبی گفته است و امام اینطور برآشفته بودند



ویژگی، امام را از حجابهای دنیوی و از غرور علمی و از عجب جاه و مقام، برکنار ساخته بود و لذا ایشان همیشه در جاده شرع مقدس حرکت می کردند و به هیچ عنوان از آن تخطی نمی کردند. اگر چه یک فیلسوف و یک عارف ممتاز بودند، اما به همه ظواهر شریعت و مسائل فقهی، از سر علم و آگاهی، مقید بودند و به همه هم همین توصیه را داشتند و تخطی از آن را جایز نمی شمردند. **امام را در جایگاه یک حاکم اسلامی چگونه ارزیابی می کنید؟** برای شناخت بعد رهبری و حاکمیت در شخصیت حضرت امام قدس سره، باید امام را به عنوان یک حاکم اسلامی به میزان «قرآن و سنت» ارائه کنیم و با ترازی کتاب الهی و سخن و سیره معصومین علیهم السلام، بسنجیم. در قرآن کریم آیات بسیاری درباره «اطاعت واجب» و نیز آیات فراوانی درباره «اطاعت ممنوع» وارد شده که از تدبیر در این آیات شریفه، به خوبی می توان به شرایط یک رهبر و حاکم اسلامی، پی برد. به عنوان مثال در این مجال مختصر که می توان به برخی از آیات اشاره کرد، شرایطی مانند امانتداری، و هدایت یافتگی و سلوک در راه خدای متعال و پرهیز از سهم خواهی به عنوان شروط اطاعت از رهبران ذکر شده است. ۱) «انی لکم رسول امین، فاتقواالله و اطیعون» که این آیه به طور مکرر در قرآن ذکر شده ۲) «أفمن یهدی و الی الحق أحق ان یتبع أمن لایهدی»، «اولئک الذین هدی الله فدهداهم اقدند» که اینگونه آیات نیز فراوان است. ۳) «واتبع سبیل من اناب الی»، ۴) «اتبعوا من لا یسألکم اجرا» که مضمون این آیه شریفه نیز تکرار شده است. و هم چنین است در بخش اطاعتهای ممنوع که به عنوان مثال می توان از اطاعت از غافلان و غفلت زدگی و اشراف و اشرافی گری در آیه «ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه و کان امره فرطاً» و نیز «اطاعت از مسیر شیطان» در آیه شریفه «ولا تتبعوا خطوات الشیطان» که به

● در آمد:

«بی تردید در میان سیاستمداران معاصر، امام راحل الگوی بی‌بدیل ورود به سیاست از دریچه «اخلاق» است. او سالها پیش از آغاز پیکار بی‌امان خود با دشمنان دین‌باوری، به مجاهدتی پیگیر و طولانی در تهذیب نفس پرداخته بود تا در مقام مبارزه اندیشه و عمل او تنها معطوف به «خدا» باشد. در گفت و گوی حاضر، این مجاهدت پیگیر و مبارک را، عالم جلیل و شاگرد دیرین و براننده امام حضرت آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی به شرح و توضیح ننشسته است. استاد سبحانی را با امام مؤانستی است دیرین و آنچه می‌خوانید تنها بخشی است از گفتنی‌های ایشان از سیره استاد با سپاس از ایشان که ساعتی با ما به گفت و گو نشستند.»

□ «پیشینه مبارزاتی امام» در گفت و شنود

شاهد یاران با آیت‌الله جعفر سبحانی

هدف امام از تمامی مصلحان قبل بلند تر بود...

که امام (ره) با نوشتن نامه به بلاد معرفی کردند، ایشان بودند. بعد امام (ره) وضعش عوض شد. گویا نظرشان این بود که مرحوم آیت‌الله بروجردی مسئولیت دارند، ایشان باید به این امور بپردازند. البته در عین حال «النصیحه لائمة المسلمين» را داشتند. در سال ۱۳۳۴ آقای فلسفی مسئله بهائیت را عنوان کردند و آقای بروجردی هم نامه نوشتند به آقای فلسفی و ایشان نامه را از رادیو خواندند و بعد به ناگزیر مسئله را رها کردند، امام (ره) می‌فرمودند، «من هر روز می‌روم آقا را آماده می‌کنم برای تعقیب مسئله و بیرون راندن بهائیان از دستگاه دولت و ادارات، اما فردا که می‌روم می‌بینم که آقا دوباره سرد شده‌اند.» این بود که چون ایشان زعامت را حق آقای بروجردی می‌دانستند، دیگر کار سیاسی به این معنی انجام نمی‌دادند. همین طور در سال ۱۳۳۴ که مرحوم نواب و دوستانش دستگیر شدند و در آستانه اعدام قرار گرفتند، ایشان سه نامه نوشتند: یکی به آقای بهبهانی، یکی به مرحوم صدراالاشراف و یکی هم به حاج آقا رضا رفیع. من بعدها که از ایشان راجع به جواب نامه‌ها سؤال کردم فرمودند، «من خط آقای بهبهانی را نمی‌شناسم و خطوط سیاسی ایشان را نمی‌دانم، اما جواب نامه را ظاهراً به یک بچه دوازده ساله‌ای گفته بودند و او نوشته بود.» واقعاً این سکوت و بردباری حضرت امام (ره) در زمان مرحوم بروجردی، آدم را به یاد علی (ع) می‌اندازد که ۱۳ یا ۱۴ هزار خطبه، نامه و کلمات قصار ایشان همه مربوط به دوره پس از فوت پیامبر اکرم (ص) است و در زمان حیات پیامبر یک کلمه از ایشان نقل نشده است.

در نیمه دوم دهه ۲۰ و نیز دهه ۳۰، حضرت امام نسبت به فعالیتهای سیاسی روز، چه رویکردی داشتند و علت آن چه بود؟ در انتخابات زمان دکتر مصدق که گروهی در قم شخصی را کاندید کرده بودند و دوستان ما هر چه به ایشان اصرار کردند که شما هم اقدام کنید می‌فرمودند، «ما فعلاً وظیفه‌مان درس گفتن است.» یعنی ایشان کار معینی دارد و امور به عهده آقای بروجردی است. اما بعد از فوت مرحوم بروجردی در سال ۱۳۴۰ وضع ایشان عوض شد. در مجالس از علم انتقاد می‌کردند که این دین ندارد و دولت سوء نیت دارد به اسلام. از آن طرف دستگاه در رادیو مرتب می‌گفت موانع برداشته شده‌اند و ما داریم برنامه‌های اصلاحی خودمان را پیاده می‌کنیم و از قول شاه نقل می‌کردند که گفته، «در حوزه علمیه قم آدم حساسی به چشم نمی‌خورد.» چون او می‌کوشید مرجعیت را به شخص منتهی کند. تلگرام تسلیتی هم شاه به عنوان مرحوم آیت‌الله حکیم مخابره کرده بود که به ضرر ایشان تمام شد. نخستین اقدام آشکار امام (ره) در عرصه سیاست چه بود و به کجا منتهی شد؟

این قضایا بود تا مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد و روز ۱۵ مهرماه ۱۳۴۱ بود که روزنامه کیهان آیین‌نامه آن را اعلام کرد که در آن سه خلاف به چشم می‌خورد. یکی از آنها قسم به «کتاب آسمانی» به جای «قرآن» بود. ایشان وقتی مطلع شدند مرحوم آقای اشراقی را به خانه حاج شیخ فرستادند و بقیه آقایان را هم دعوت

و صدا به راه انداخت و او با طرح سئوالهایی که تا آن روز کمتر مطرح شده بود، دلها را لرزاند و بعضی‌ها را وسوسه کرد. امام (ره) می‌فرمود، «به من مراجعه شد و من کتاب کشف الاسرار را در ظرف دو ماه با تعطیل کردن درسم نوشتم.» ایشان می‌فرمود، «من اسمم را نوشتم چون نمی‌خواستم معروف بشوم، ولی عکس آن شد.» و بعد اضافه کردند، «بعد از انتشار کتاب، حکمی زاده برای من پیغام فرستاد و گفت، «جوابهایی که نوشته‌اید بسیار متین است.» و بعد گفت «من غرضی نداشتم از انتشار کتاب جز اینکه سئوالها برای مردم مطرح بود و من می‌خواستم کسی مثل شما جواب بدهد.» حضرت امام (ره) در کشف الاسرار که عمدتاً کتابی فلسفی و توحیدی در بحث امامت است، خیلی مسائل سیاسی را پیش کشیدند، از جمله طرح این مسئله که چرا رضاخان با علما مخالف است. در آنجا طرز فکر امام (ره) کاملاً روشن است. ایشان در آن کتاب صحبت از اصلاح



واقعاً این سکوت و بردباری حضرت امام (ره) در زمان مرحوم بروجردی، آدم را به یاد علی (ع) می‌اندازد که ۱۳ یا ۱۴ هزار خطبه، نامه و کلمات قصار ایشان همه مربوط به دوره پس از فوت پیامبر اکرم (ص) است و در زمان حیات پیامبر یک کلمه از ایشان نقل نشده است



نظام نمی‌کنند، بلکه فکرشان این است که این شخص باید خلع يد بشود. البته بسیاری از پیش کشیدن این حرفها واهمه داشتند و مرتب می‌گفتند، «حاج آقا! اگر این دستها قوی بشوند، مزاحم شما می‌شوند.» چون در سالهای ۲۲ و ۲۳ با حضور متفقین در ایران، دستگاه ضعیف بود، اما ایشان اعتنا نمی‌کردند.

انگیزه حضرت امام از تلاش برای حضور آیت‌الله بروجردی در قم چه بود و بعدها مقصود ایشان تا چه میزان محقق شد؟ از همان زمان یعنی سال ۱۳۲۲ افکار سیاسی در ایشان تقویت شد و در سال ۱۳۲۴ که مرحوم آقای بروجردی آمدند قم، یکی از دعوت کنندگان ایشان حضرت امام (ره) بود و الحق خیلی برای زعامت ایشان کار کردند. بعد از فوت مرحوم آقا سید حسن، تنها کسی را

از دیدگاه جنابعالی به عنوان یکی از شاگردان میرز امام، ابعاد ناشناخته یا حداقل کمتر شناخته شده شخصیت ایشان کدامند؟ شخصیت حضرت امام (ره) از جهات مختلفی قابل بحث است. ایشان روز تولد حضرت زهرا، یستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری، در یک خانواده اهل علم متولد شده و در همان کودکی پدرشان را از دست دادند و تحت تکفل برادر بزرگشان، حضرت آیت‌الله پسندیده درآمدند و گویا قسمتی از ادبیات فارسی را هم خدمت ایشان خواندند. در سال ۱۳۲۹ قمری برای تحصیل عازم عراق شدند. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در سال ۱۳۱۶ در اراک حوزه را تأسیس کردند که تا سال ۱۳۲۴ بود و بعد منحل شد. در سال ۱۳۳۲ دوباره تشکیل حوزه می‌دهند و گویا امام (ره) در سال ۱۳۴۰ ملحق می‌شوند به حوزه ایشان و مشغول تحصیل ادبیات عرب می‌شوند. در همین سال حاج شیخ به قصد زیارت وارد قم شدند که بعد از استخاره و درخواست جمله علما، ایشان در قم قصد اقامت می‌کنند و نامه می‌نویسند به دوستانشان در اراک که همگی، از جمله حضرت امام قدس سره منتقل می‌شوند به قم. امام (ره) پس از چهار سال دوره دروس سطح را تمام می‌کنند و از سال ۱۳۴۴ وارد درس مرحوم حاج شیخ می‌شوند تا سال ۱۳۵۵ قمری یعنی ۱۱ سال نزد حاج شیخ درس فقه و اصول می‌خوانند، چون ایشان در اراک فقط ادبیات خوانده بودند. بعد یک مقدار هم پیش استاد فقید خوانساری در قم بودند. عروض و قوافی را هم نزد آقا سید محمد رضا مسجدشاهی خواندند و برای آشنایی با افکار مادی مسلکها، کتاب نقد فلسفه داروین را هم از ایشان درس گرفتند و هیئت قدیم و جدید را هم نزد آقای رفیعی خواندند. در ضمن درس حاج شیخ، گویا با ایشان مباحثه هم داشته‌اند که از اعضای آن مباحثه می‌توان آقا سید احمد زنجانی رضوان الله و آیت‌الله داماد را نام برد. امام (ره) به رغم سایر دوستانشان که مایل به منقول بودند، از همان جوانی علاقه خاصی به ماوراء الطبیعه داشتند. روح عرفانی در ایشان از سال ۱۳۲۵ پیدا شد، اما اینکه این سیر و سلوک را زیر نظر چه استادی طی کردند، هرگز نگفتند. از سن ۲۶ یا ۲۷ سالگی مراحل سیر و سلوک ایشان شروع شد و یک شب هم تهجد ایشان ترک نشد. شرح فصوص قیصری را ایشان قریب پنج سال و نیم نزد مرحوم آقای شاه‌آبادی درس گرفتند و علاقه خاصی هم به معظم له داشتند و می‌فرمودند، «من تاکنون انسانی به این لطیفی ندیده‌ام.» در میان اساتید منقول به آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری خیلی علاقه داشتند. فلسفه را هم نزد مرحوم آقا سید ابوالحسن قزوینی خواندند. البته منظومه و مقداری هم اسفار را خوانده بودند و بقیه را خودشان تدریس می‌کردند. یک وقت من از ایشان سؤال کردم که میل شما به عرفان و اسفار باعث ترک بحث فقه و اصول در شما نشد؟ گفتند، «نه. من هیچ وقت درس فقه و اصول را ترک نکردم.»

نگارش کتاب «کشف الاسرار» در چه شرایطی صورت پذیرفت؟ در سال ۱۳۲۲ پسر حکمی زاده کتابی نوشت به نام اسرار هزار ساله در رد تشیع و اسلام و ترویج وهابیت. این کتاب در آن زمان خیلی سر



□ حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی

جستاری در گفتمان امام خمینی

یامطلع هستند، یا بعضی از آنها مطلع هستند، حادثه کمی نبود. داستان زندان ابوغریب نشانگر خلأعصری گمشده در حقوق بشری آمریکایی است. یک جای مهمش می‌نگد. اتفاق نیست. تصادف نیست. یک جایش گیر دارد. آن نقطه اش عدم حضور عنصر دینداری در روابط اجتماعی است.

از طرف دیگر جریان طالبانیسم است شیعه و سنی ندارد ما هم در درون خودمان طالبان داریم. به بیرون مرزها حاله ندهیم. تفکر پوسیده‌ای که به هر چیز باصالت دادن به ظواهر و تکیه صرف و انجمادی و انعطاف‌پذیر برگشته نگاه می‌کند، هر چه مطرح می‌شود و نسبت به هر امر جدیدی گارد می‌گیرد، هر نکته جدیدی را برنمی‌تابد. همه چیز را فقط با عینک واپس‌گرایی و ارزشهای گذشته ارزش‌گزاری می‌کند. با این فکر و اندیشه هم نمی‌شود زندگی کرد. اگر با نگاه ژرف و واقع بین امام و قرائت او از اسلام سراغ مسائل سیاسی و اجتماعی نرویم دینداران باید بین این دو مسیر یکی را انتخاب کنند. با دینداری به سبک طالبانی یا لیبرالیسم آمریکایی. حضور امام(ره) و توقیف او در عرصه عمل، در دنیای امروز حجت شرعی است بر اینکه راه سوم را می‌توان و باید انتخاب کرد. برداشت از روش امام به نوعی شباهت زیاد دارد با برداشتی که مسلمانان از سنت نبوی در صدر اسلام داشتند. در این میان، سه جریان پیدا شد. اصحاب حدیث، معتزله و جریانی که ائمه آن را رهبری کردند. اصحاب حدیث به دنبال این بودند که برای همه سؤالات برای هر سؤال جدیدی، جوابهای از پیش داده شده بیابند. معتزله به دنبال این بودند که برای هر سؤال جدیدی، بدون کندوکاو در مبانی دینی و احکام الهی، صرفاً به عقلشان مسئله را حل کنند. اما جریان اهل بیت این گونه رفت. طبق نگاه دسته اول برای هر سؤال جدید مثلاً فرض بفرمایید بیمه، زمان پیامبر(ص) که نبوده، باید برگردند لایه‌لای کتابها، اگر حکم و عنوانش نبود بگویند حرام است. نمادش احمدبن حنبل و ظاهره به مدینه هستند. اگر نمی‌دانیم حکم مسئله جدید چیست بگویم حرام است. برویم برای سؤالهای جدید، یعنی مسائل جدیدی که مطرح می‌شود، به دنبال جوابهای از پیش داده شده باشیم. این یک سلفیه خشک و محض را پدید می‌آورد.

دسته دوم می‌گوید در مسائل جدید خودمان می‌رویم قیاس می‌کنیم صرفاً به تکیه بر عقل قیاسی خودمان. دین با قیاس از بین می‌رود، اما ابوحنیفه در مقابل اصحاب حدیث، رفت به سمت قیاس. هر جا نمی‌دانید بروید به سمت حرفهای جدید و استنباطهای شخصی و قیاسی، معتزله رفتند به سمت این جریان. اما جریان ائمه ما، جریان اجتهد در دین است. یعنی برای سؤال جدید در متون دینی میانی را بکاویذ نه جواب از پیش تعیین شده بخواهید. خیلی بین این دو فرق است. الان نیز در شرایط کنونی و در حالی که ربع قرن از پیروزی انقلاب و بیش از یک و نیم دهه از رحلت بنیانگذار انقلاب می‌گذرد بین این دو تا خیلی فرق است که ما در متون امام به دنبال جوابهای از پیش تعیین شده باشیم. یا مبانی‌ای که در آنها باید اجتهد کرد تا جواب را پیدا کرد. اگر مثل نوع اول پیش رویم، سلفیه هستیم. امروز جامعه ما و جامعه جهانی احتیاج به نگاه سوم دارد. نگاهی که پیوند دهد اندیشه دین و اندیشه مدرن را. بین زندگی بشر و آخرت بشر پیوند دهد و تأثیر این دو در یکدیگر را تبیین کند. نماد این جریان و این نگاه را امام(ره) می‌دانیم. اما نحوه رجوع به امام اجتهد در اندیشه امام است. نه رجوع خشک سلفی در آثار امام. سؤوال جدید الزاماً جواب از پیش تعیین شده ندارد. این طور نیست که بگویم داستان عراق مثلاً که ده سال بعد از رحلت امام پیش آمد، برویم بگردیم جملات امام را در این موضوع پیدا کنیم. کسانی که می‌خواهند این مقدار تعبد آمیز و خشک پیش بروند، همان جریان «احمدبن حنبل سلفی» است ولو اینکه تعصیشان به امام بالا باشد. آن جریانی که باید در دنیای امروز بر بستر اندیشه امام پیش برود و خط سوم را رهبری کند و راهبردی نشان دهد که راه صحیح و راه معتدل است. جریانی است که در اندیشه امام(س) اجتهد می‌کند.

ارزش می‌گذارند. به آنها توجه می‌کنند اما به هر حال این اعتقاد را دارند که عقل جمعی و خرد جمعی بشر، تصمیم می‌گیرد. می‌گویند، «اعتقادات دینی شما مال خودتان. هر جور می‌خواهی باش. هر اعتقادی می‌خواهی داشته باش.» در مقابل، کسانی قرار دارند که معتقدند دین در عرصه جامعه و روابط اجتماعی و روابط انسانها با یکدیگر، روابط نهادهای اجتماعی با یکدیگر می‌بایست منطق را نیازهای فطری و معنوی انسان و بر اساس معیارهای دینی وضع شوند. این دو جبهه فضای امروز جهان ماست.

اساس انقلاب و نظام سیاسی ما اسلامی است و فرهنگ و هویت ملی ما دینی است و لذا ما به شدت نیازمند افکار امام هستیم که باز به نوعی به ما بگوید خط دیگری وجود دارد. نه طالبانی باید بود، نه آمریکایی. حد ثالثی وجود دارد. معمولاً طرفین دعوت این خصلت را دارند وقتی دو جریان باشند در فضای سیاسی خودمان می‌بینیم وقتی دو جریان هستند، معمولاً اگر کسی بخواهد بیاید حرف جدیدی بزند، چون به هر حال این جریان جدید ریزش نیروها از دو طرف را در بردارد. فضا را به شدت داغ می‌کنند که هر کسی این وسط هست ذوب شود. معمولاً دو جریان نمی‌گذارند جریان سوم، حزب سوم، نگاه سوم، پدید بیاید و اوضاع را به شدت داغ می‌کنند. سؤالات حادی را پیش می‌آورند که تا طرف می‌آید به خودش بجنبند، می‌بیند یا در جبهه راست است یا در جبهه چپ یا در جبهه آزادی است یا در جبهه دین. خیلیها ممکن است زحمت این نگاه سوم را بکشند، ولی موفق نشوند. این قبیل جاها احتیاج به یک پایگاه سوم است. به یک سکو است که با تمسک به آن، نگاه سوم را تألیف کرد. روی آن ایستاد و ایستادگی کرد. آزادی به علاوه دین، حقوق بشر به علاوه دین، روابط عقلانی به علاوه دین. چطور در دهه ۳۰ و ۴۰ اگر ابتدا می‌آمدند و می‌گفتند یک دینداری می‌خواهد انقلابی باشد و مبارزه کند هم دیندارها می‌خندیدند و هم مبارزین. مبارزها می‌گفتند دین چه کارش به سیاست و انقلاب؟ بگذارید کنار دین را، مبارزه بیان دیگری دارد. ایدئولوژی دیگری دارد. سوسیالیست‌های خدایپرست! - در دهه ۶۰، محاکماتشان موجود است خیلی جالب است می‌گویند مارکسیسم علم مبارزه است. یعنی مجبورند تا آنجا پیش بروند که نمی‌توانند ترک و پوست کنده بگویند ما خدایپرست هستیم و مبارز هم هستیم. مجبور هستند برای این ژست مبارزه هم که شده بگویند مارکسیسم علم مبارزه است. آن روز و در ۱۵ خرداد سال ۴۲ ندایی آمد و گفت، «نه شرق و نه غرب، هم شوروی بد است و هم آمریکا. نه این و نه آن. مارکسیسم را قبول نداریم. ما دیندار هستیم. به شدت هم با جریان ضد دین در ستیز هستیم. ولی اهل مبارزه و سیاست هم هستیم.» آن روز، خیلی از افراد حرف و نگاه عجیب به نظر می‌رسید. مگر می‌شود؟ بله دیدیم که شد.

امروز هم این نگاه سوم در دنیا، شاید برای من و شما عجیب نباشد ولی در دنیا عجیب است. مگر می‌شود دیندار بود و به خرد جمعی و عقل بشر هم ارزش گذاشت و به آزادی توجه داشت؟ آری با نگاه امام(ره)، یا فقه جواهری و پیوای امام، با کربست عنصر زمان و مکان در اجتهاد می‌توان راه معتدل و منطقی را با تکیه بر اصالت دین و ارزشهای معنوی رقم زد. راه امام راه پرهیز از افراط و تفریط است. جریان صحیح همان راه اعتدال است: «الیمین و الیسار مظه و طریق الوسطی هی الجاده.» از طرفی به شدت دنیا محتاج دین است. کیست که امروز نداند که بشریت پیش از هر زمان دیگر محتاج معنویت است. بشر بعد از یکصد و اندی سال که در دنیای مدن گام برداشته و از عصر صنعتی شدن به جلو آمده هر چه کوشش کرده تا چیزی را جایگزین دین کند و خلأ معنویت را برکند نتوانسته، هر چه که جلوتر رفته نیاز خویش را به معنویت بیشتر حس کرده است. اگر دین نباشد همان وضع زندان ابوغریب پیش می‌آید. واقعاً تکان دهنده است. برای خود من که این مقدار به آمریکاییها بدبین هستم واقعاً باورنکردنی نبود که در یک سیستمی که این قدر خودشان مدعی هستند، خودشان را می‌یابند و بعضی از آنها به شدت معتقد به حقوق بشر هستند، بعضی از اندیشمندان، این وضعی پیش می‌آید که یقیناً در زندان طالبان پیش نمی‌آید. اصلاً گفتنی نیست. همه دوستان

ایام سالگرد بزرگداشت امام در پیش است. امروز هم مثل سالهایی که گذشت جامعه ما، افکار ما، مردم ما و جامعه اسلامی ما به شدت محتاج دانستن و به کار بستن اندیشه امام است. غلبه گفتمان امام خمینی در ایران امروز و در جغرافیای سیاسی جهان اسلام و حتی در بخش وسیعی از ادبیات جهان معاصر واقعیتی غیر قابل انکار است. می‌دانیم که در هر دوره‌ای که گفتمان بر فضای جهان و فضای ایدئولوژیکی یا فضای فکری جهانیان حاکم می‌شود. دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی که به مقایس تاریخ ما دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ خودمان می‌شود. گفتمان حاکم بر ادبیات روشنفکری و انقلابی جهان، گفتمان مارکسیستی است. تمام فضای دنیا به دو جبهه الحاد و مبارزه بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی و جبهه دینداری خام و محافظه کار و لیبرالیسم مدافع وضع موجود تبدیل شده بود. تاریخ این مملکت را در سالهای دهه ۲۰ که ورق بزیند در کشور خودمان می‌بینید هر کسی که سنگ دین را به سینه می‌زند، فاقد تحرک سیاسی و اجتماعی و محافظه کارانه در گوشهای به انتظار نشسته است. یا باید دیندار باشد و مدافع وضع موجود جهان و مدافع افکار لیبرالیستی، یا باید پرچم مبارزه را به دست بگیرد و به جبهه مارکسیست‌ها پناه ببرد. دیندارانی که وارد عرصه مبارزه شدند عمدتاً دو شقه شدند: یا مبارزه آرام بی‌دردسری را طی کردند که در حقیقت پذیرش سلطنت در جامعه آن روز بود و می‌گفتند شاه سلطنت کند نه حکومت! یا مانند جریانهایی مثل مجاهدین که از درون همان جریان اولیه سربرآورد و ابتدا از زاویه اسلام شروع می‌کنند، به سرعت تبدیل به یک جریان التقاطی، منافق و مارکسیستی می‌شوند. اینکه باید حد وسطی داشت، می‌توان هم مبارز بود و هم دیندار، می‌توان هم دین داشت و هم وضع نظام سلطنتی موجود را نپذیرفت. می‌توان در سنگر مبارزه از منظر دین وارد شد، دقیقاً از سال ۴۲ و ۱۵ خرداد وارد عرصه سیاسی ما می‌شود. اینکه امام به دقت روی این نکته تأکید دارند که آغاز حرکت سیاسی و انقلاب ما، از ۱۵ خرداد ۴۲ است و به این نکته توجه ویژه دارند که بگویند ریشه‌های انقلاب ما به قبل از آن برنمی‌گردد، به خاطر همین است که ۱۵ خرداد یک نگاه سوم و نگاه جدید است. قبل از آن جریانات آزادیخواهی وجود دارد، اما اصلاً از منظر دین نیست. داستان ملی شدن صنعت نفت با همه ارزشهای مثبتش منظر دینی ندارد. دیندارها هم در آن هستند. توده‌یی‌ها هم هستند. هر دو وجود دارند. اما منظر، منظر دینی نیست و به همین دلیل نیز دوام نمی‌آورد و در مدتی بسیار کوتاه به تشتت و شکست می‌انجامد. قیام ۱۵ خرداد و پیامدهای آن به تدریج انحصار حاکمیت مارکسیسم را در عرصه انقلابیگری و آزادیخواهی درهم می‌شکنند و راهی نو با تکیه بر دین و معنویت را در عرصه فعالیت‌های مبارزاتی و سیاسی و اجتماعی رقم می‌زند. با پیروزی انقلاب اسلامی، به تدریج گفتمان حاکم بر ادبیات انقلابی و اصلاح طلبی و تحول خواهی در دنیا از گفتمان مارکسیستی به بازگشت به معنویت و ارزشهای دینی متحول می‌شود و امروز به یمن انقلاب اسلامی گفتمان دنیا، گفتمان دینی می‌شود. یعنی جبهه رویارویی مارکسیسم و لیبرالیسم به جبهه رویارویی فرهنگی و سیاسی دین باوران و سکولارها منتقل می‌شود. احیای تفکر دینی یا احیای تفکر معنوی انقلاب معلول انقلاب ما است و از نظر تاریخی با انقلاب ۵۷ شروع می‌شود. این مطلب در دنیا باز خوانندهای متعددی پیدا می‌کند. جهان دو قطبی دوران جنگ سرد اکنون به گونه‌ای دیگر قطب‌بندی شده است. در یک سو اعتقاد به سکولاریسم محض، اگرچه ضد دینی نیست ولی معتقد به این است که دین در عرصه غیر فردی مخالف بود و نگاه دیگر و قرائت دیگری، لیبرال انسانها، روابط نهاد آموزش و پرورش، دخالتی ندارد. اوج بلوغش در نظام فرانسه است. «لانیسم» فرانسوی که به شدت با هرگونه حضور نمادهای دینی در عرصه غیر فردی مخالف بود و نگاه دیگر و قرائت دیگری، لیبرال دموکراسی آمریکایی، البته با شتاب و ضعفهایی بیشتر. به نوعی یک عده لیبرال دموکرات هستند و یک عده سوسیال دموکرات هستند آنها هم از این حیث تفاوتی نمی‌کنند. سوسیال دموکراتها هم به نوعی با بها دادن به عقاید سوسیالیستی در محدوده آزادیهای فردی و آزادیهای جمعی



«از هنگامی که برای اولین بار در سال ۱۳۳۷ به دلیل سخنرانی علیه شاه دستگیر و تا مرز اعدام پیش رفت تا هم اینک که به مرز ۸۰ سالگی رسیده است، همواره با شور و حرارتی کم مانند در آغازین صف دفاع از ارزشهای اسلام حاضر بوده است. او همزمان با آغاز نهضت امام به عنوان شاگردی برجسته امین همپای مقتدای خویش بود و پس از تبعید آن یگانه دوران، در پس سخنرانیهای آتشین در شهرهای گوناگون به عقوبتهای گوناگون چون دستگیری تبعیدهای مکرر و نیز ممنوعیت منبر تن داد.

آیت الله ابوالقاسم خزعلی پس از سالها حدیث مجاهدت و پایمردی استاد و رهبر بزرگ خویش را با نشاطی زایدالوصف باز می گوید و در نهایت سکان داری خلف صالح آن عزیر را «اکمال انقلاب» می نامد.»



□ «نهضت امام از آغاز تا اکمال» در گفت و شنود
شاهد یاران با آیت الله ابوالقاسم خزعلی

امام فرمود «آتشی زیر خاکستر است که به زودی شعله خواهد کشید...»

در جریان مبارزه امام (ره) علیه این لایحه، چه کسانی نقش مؤثر داشتند؟

در جریان نهضت روحانیون در برابر این لایحه، فضلا و مدرسین، منتظر تصمیمات مراجع تقلید بودند تا نتایج آن گفت و گوها را در اعلامیه هایی بنویسند و در سراسر کشور پخش کنند. مرحوم آقای ربانی شیرازی، در گردآوری امضای فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم، نقش بسیار مهمی داشت. ایشان با اغلب مراجع رابطه نزدیک داشت و هر اعلامیه ای را که برای امضا نزد من می آورد، هشت نه امضا روی آن دیده می شد. من هم در جریان مبارزه علیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، پیوسته در خدمت امام (ره) بودم و یک لحظه هم ایشان را ترک نکردم. تحلیل امام از اهداف شاه در طرح این لایحه چه بود؟ امام (ره) معتقد بودند که شاه می خواهد با این لایحه، همه مردم را تحت فرمان خویش قرار دهد تا از دستگاه پهلوی اثرپذیری داشته باشند و وضعیتی را پدید آورد که کار روحانیون به مسائل غسل، وضو، تیمم و از این قبیل محدود شود. شاه به دنبال فرصتی بود تا بساط دین را جمع کند و نفوذ علما را از بین ببرد. او در غیاب مجلس، لایحه مذکور را مطرح کرد که کاملاً غیرقانونی بود. او می خواست بدین وسیله، راه را برای ادیان غیرالهی و فرقه بی ریشه بهائیت باز کند و نخستین گام او این بود که سوگند به قرآن و وفاداری به مشروطه را تبدیل به سوگند به همه کتابهای آسمانی و نیز قسم به صداقت و امانت کرد. امام (ره) قبل از هر کسی به کنه این توطئه پی بردند.

به نظر شما چرا امام (ره) در جریان مبارزه با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی به قانون اساسی تکیه کردند؟ آیا به این قانون اعتقاد داشتند؟ خیر! امام به قانون اساسی آن زمان اعتقاد نداشتند، زیرا از روی قوانین کشورهای اروپایی، از جمله بلژیک اقتباس شده بود. اما صرفاً برای محکوم کردن شاه به قانون اساسی استناد می کردند و کاملاً مشخص بود که در پی فرصتی برای آغاز نهضت اسلامی بودند. چرا امام (ره) در این مبارزه، حملات خود را متوجه دولت ساخته بودند؟ در آن زمان مزدوران رژیم، هاله ای از تقدس برای شاه درست کرده بودند و به این ترتیب، مخالفان او را به سرعت از بین می بردند. امام (ره) با هوشیاری تمام مبارزات خود را متوجه دولت ساختند تا بدین وسیله، هم مردم را بسج کنند و هم شاه نتواند چندان اظهار وجود کند و نهایتاً هم ناچار شد عامل تصویب لایحه را دولت معرفی کند. یاوران امام (ره) در این مبارزه چه کسانی بودند و چگونه فعالیت

گرفت و با کمال بی شرمی، تاریخ هجری را عوض و جشنهای هنر شیراز را برگزار کرد. امام (ره) پیشاپیش می دانست که محمدرضا چه نیتی در سر دارد.

مخالفت امام با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی از چه زمانی شکل گرفت و شما چگونه در جریان امر قرار گرفتید؟ قبل از طرح این لایحه، می خواستم به نجف آباد بروم و برای خداحافظی خدمت امام (ره) رفتم. امام فرمودند، «به علمای نجف آباد بگو آتشی زیر خاکستر است که به زودی شعله خواهد کشید. من فریاد می زنم، شما هم کمک کنید.» من رفتم و این پیام را رساندم. یک بار هم در تهران همراه با عده ای از علما، نزد آقای بهبهانی که مرد پخته و سیاستمداری بود، رفتیم و ایشان ما را به صبر و پایداری توصیه کردند. من درباره امام از ایشان پرسیدم، در پاسخ من گفتند، «او کوه آتشفشان است و احتیاج به سفارش ندارد.» شاه پس از فوت آیت الله بروجردی،



آیت الله بروجردی به حجت الاسلام فلسفی نامه ای دادند تا در رادیو قرائت کند. ایشان در این نامه، علیه بهائیت صحبت کرده بودند. امام معتقد بودند مرجعیت نباید در این امور دخالت کند و واعظ پرقدرتی چون آقای فلسفی، برای انجام این کار، کافی است. امام اعتقاد داشتند اگر در صورت پیروی از نظر ایشان، در این مبارزه پیروز شویم، چنین تلقی خواهد شد که اقدام یک واعظ، به موفقیت انجامید، در حالی که هنوز مرجعیت در این امر دخالت نکرده است و اگر ناکام بمانیم، عواقب آن فقط گریبان یک واعظ را می گیرد و مرجعیت لطمه نمی خورد. واقعیت این است که به رغم دقت بالای آقای بروجردی، امام در امور سیاسی، درک عمیق تر و هوشمندانه تری داشتند. شاید علت این باشد که آیت الله بروجردی شکست و تنهایی آیت الله کاشانی، شهادت مرحوم مدرس و شکست مشروطیت را در خاطر داشتند و نمی خواستند مخالفت صریح با رژیم، حوزه را که تازه داشت قوت می گرفت، در معرض خطر قرار دهد.

پس از فوت آیت الله بروجردی، رژیم چه رویکردی پیدا کرد و واکنش امام در قبال این اقدامات چه بود؟

محمدرضا پهلوی مترصد بود به محض این که آیت الله بروجردی از دنیا رفت، نقشه های خود را عملی کند. او خوشبختانه متوجه عظمت روح امام (ره) نشده بود و همین امر سبب گردید آنچه را که در دل داشت، آشکارا بیان کند. او حتی تعالیم ظاهری اسلام را هم به بازی

برای علمای نجف تلگرام تسلیت فرستاد، ولی به علمای قم اعتنا نکرد. این رفتار تحقیرآمیز شاه، با عکس العمل شدید امام و مراجع در برابر لایحه انجمنهای ایالتی، پاسخ داده شد.



کردند تا راجع به این پیشامد فتوا بگیرند. تلگرافها در آنجا نوشته شدند، ولی تلگراف امام (ره) از نظر کوبندگی و بی اعتنائی به دستگاه خیلی خاص و القاب در آن خیلی کم بود. امام (ره) پس از آن کوشش کردند و به همه علمای بلاد نامه نوشتند و آنها را برای برخورد آماده کردند. دولت هم البته با فریبکاری مسئله را تمام کرد. یعنی گفت من الغا می‌کنم و البته کرد و به صورت مواد شش‌گانه در آورد و حق و باطل را با هم مخلوط کرد. امام (ره) در آن زمان دو کار انجام دادند. یکی اینکه

روز شش بهمن ماه ۱۳۴۱ را عزای عمومی اعلام کردند که این برای دستگاه خیلی گران تمام شد و بعد قضیهٔ بیست و پنجم شوال پیش آمد که آیت الله العظمی گلپایگانی ختم گرفته بودند در مدرسه فیضیه به مناسبت رحلت امام صادق (ع) و فضلا و طلاب جمع شده بودند در مدرسه که مولوی رئیس ساواک تهران با کماندوهایش آمد و حمله و عده‌ای را زخمی کرد. امام (ره) آنجا اعلامیه‌ای کوبنده دادند که در سراسر زندگی‌شان دو سه تا از این اعلامیه‌ها داده‌اند. ایشان نوشتند که شاه غارتگری و هتک نوامیس اسلام می‌کند و از این قبیل عبارات. این اعلامیه در سراسر ایران پخش شد و خیلی مؤثر بود و مردم کم‌کم رهبر انقلاب را شناختند و همین سبب شد که قضیه ۱۵ خرداد پیش بیاید که منجر به دستگیری ایشان و رفتن به ترکیه شد. ایشان در ترکیه بودند که کتاب تحریر الوسیله را نوشتند. ایشان از وسیله همیشه خیلی تعریف می‌کردند. می‌گفتند که وسیله بالاتر از کتاب آقای آیت الله نائینی است. ولی آنچه مسلم است وسیله مباحثی نداشت و خود ایشان قریب یک ثلث از کتاب را به آن اضافه کردند. در نجف هم که اطلاع دارید با هسته‌های مقاومت و دوستانشان در داخل و خارج رفت و آمد داشتند که سرانجام منجر به انقلاب شد. این عصاره زندگی ایشان بود از کودکی تا دوران نجف و بعد تا انقلاب.

از منظر شما کدامین خصال و اوصاف امام در توفیقاتشان تأثیر بیشتری داشت و چرا؟

دو صفت در ایشان مهم است و چنانکه در حدیث است کسانی هستند که از ذلت تبری می‌کنند و حاضر نیستند یک سؤال کوچک، ولو به خاطر یک کار بزرگ از کسی بکنند و منت بپذیرند. ایشان هم این‌طور بود. هیچ نمی‌گفت و می‌گذشت. صفت دیگر اینکه ایشان تفکرشان بر تبعشان غلبه داشت. یعنی اندیشیدن ایشان بیش از تتبع در کتب بود. مثلاً وقتی درس مکاسب را می‌گفتند، من یک مقدار کتاب بردم خدمتشان و عرض کردم که اینها را هم ملاحظه بفرمایید. فرمودند، «همه را ببرید. من باید خودم فکر کنم. کسی که این همه را نگاه کند برای فکرش مجالی نمی‌ماند.» و بعد فقط حاشیه صدیق و حاشیهٔ دیگری بر مکاسب را برگزیدند و بقیه را برگرداندند. البته بی‌تبع هم نبودند، اما نه آن تنبعی که مثلاً مرحوم آقای بروجردی انجام می‌داد. صفت دیگر ایشان طرح مسائل به صورت قاطعانه بود. ما دو جور درس داریم: درسی داریم دیالکتیکی که انسان با سؤال و جواب مسئله را تمام می‌کند و این شیوهٔ درسی مرحوم آقای بروجردی بود. سؤال می‌کردیم و ایشان هم چیزی می‌گفتند و در واقع از شاگردان کمک می‌گرفتند. این روش به روش سامرائی معروف بود. اما امام (ره) نه. ایشان مسئله را قاطعانه مطرح می‌کردند و نظرات دیگران را می‌گفتند، نظر خودشان را هم می‌گفتند و بعد دنبال استدلال می‌گشتند یعنی مسائل را مردد مطرح نمی‌کردند. آنچه شاید به نظر من از همه صفات ایشان برجسته‌تر باشد دور بودن ایشان از هر نوع ریاکاری و عوام‌فریبی و تظاهر بود. من هیچ وقت ندیدم که تسبیحی دست بگیرند و ذکر بگویند. هیچ وقت حاضر نبودند لباس کهنه و کفش پاره بپوشند. از نظر وضع ظاهری خیلی مرتب بودند. می‌فرمودند، «اینها در زمان سابق نشانه تقدس و تقوا بود، اما حالا نشانه تکدی است و باید نشانی تکدی در روحانی نباشد.» از نظر نطافت هم خیلی مقید بودند. ایشان در عین حال که عرفان واقعی

داشتند، از مجالس انس غفلت نمی‌کردند و می‌فرمودند، «مجالس انس کمکی است برای مسائل علمی و فکری» و می‌گفتند، «ما در دوران جوانی پنج شنبه و جمعه‌ای نگذشت که برای انس به باغهای اطراف نرویم و این واقعاً تقویت می‌کرد ما را در طول هفته از نظر علمی و درسی.»

شروع درس اخلاق امام (ره) که از گیرایی و جذابیت خاصی برخوردار بود؛ از چه زمانی بود و چه مباحثی در آن مطرح می‌شد؟ ایشان دو سه نوع درس داشتند. می‌دانید که در زمان رضاخان هر نوع اجتماعی ممنوع بود، الا اجتماع درسی، ولو بین دو سه نفر که روزه هم بخوانند و حضرت امام (ره) برای اینکه به اصطلاح جلسه صورت قانونی داشته باشد، درس اخلاق را شروع کردند. در سال ۱۳۵۶ آنها که آن زمان را درک کرده‌اند می‌دانند شخصی که یک جلسه می‌رفت آن را، خارج که می‌شد دیگران او را اسیر دنیا تلقی می‌کردند. امام (ره) اشاراتی داشتند در آن درس به نحوی که بعد دستگاه فهمید و آمد فیضیه جلوی درسشان را گرفت و ایشان درس را به مدرسه حاج ملا صادق منتقل کردند و کتاب اربعین قسمتی از همین درسهای اخلاق ایشان است که در سال ۱۳۵۸ از تألیف آن فارغ شدند. تدریس فلسفه را هم ایشان از سال ۲۴ ادامه دادند تا



آنچه شاید به نظر من از همه صفات ایشان برجسته‌تر باشد دور بودن ایشان از هر نوع ریاکاری و عوام‌فریبی و تظاهر بود. من هیچ وقت ندیدم که تسبیحی دست بگیرند و ذکر بگویند. هیچ وقت حاضر نبودند لباس کهنه و کفش پاره بپوشند. از نظر وضع ظاهری خیلی مرتب بودند. می‌فرمودند، «اینها در زمان سابق نشانه تقدس و تقوا بود، اما حالا نشانه تکدی است و باید نشانی تکدی در روحانی نباشد



سال ۱۳۲۷ که مرحوم آقا میرزا مهدی آشتیانی آمدند قم و ایشان به احترام آقای آشتیانی درس معقول را ترک کردند و بعد که آقا میرزا مهدی به علی‌ای قم رفتند، حضرت امام (ره) فقط یک معاد اسفار را برای چند نفر تدریس کردند. یعنی آقایان جوادی، منتظری و مرحوم مطهری. درس دیگری هم در سطوح داشتند و از سال ۱۳۲۴ درس خارج را از مباحث عقلیه اصول شروع کردند. ایشان متجاوز از دو دوره و نیم اصول را تدریس می‌کردند و درس مرحوم آقای بروجردی را از اول تا حجتیت ظن به قلم خودشان نوشته بودند. اما درس مرحوم حاج شیخ را ننوشتند، مگر نکات تازه‌ای را که داشتند. ایشان دیوان قطوری هم در شعر داشتند که ظاهرآ اینها گم شده و این قریحه بعدها در اثر غرق شدن در مسائل علمی البته کم شده است.

کتابهای عرفانی امام (ره) از جمله شرح دعای سحر یا اسرار الصلوه محصول چه سالهایی از ایام عمر ایشان بوده است.

امام (ره) زمانی که عرفانش شکوفا شد، اولین کتابی که نوشت شرح دعای سحر بود در سال ۱۳۴۷ و همان سال هم گویا با صبیبه مرحوم آقای ثقفی ازدواج کردند. کتاب دیگر ایشان مصباح الهدایه فی الولایه و الخلافه است. بخشی است عرفانی در اسماء و صفات که کمتر عارفی می‌تواند به عمق این نوشته پی ببرد. کتابهای

دیگرشان شرح بر فصوص و شرح بر مصباح الانس است. اسرار الصلوه هم در واقع موضوعش عرفان است و می‌فرمودند، «در واقع نوعی آداب الصلوه است و اشتیاهای آن را اسرار الصلوه نامیده‌اند.» **در وادی تقیدات اخلاقی کدام ویژگی در ایشان برجسته‌تر بود؟** خصیصهٔ دیگری که من می‌خواستم بگویم دوری از غیبت بود. امام حاضر نبودند در مجلس ایشان کسی حرفی را بزند که به ضرر کسی تمام بشود و در جلوگیری از غیبت، اصلاًمقام طرف را رعایت نمی‌کردند و می‌گفتند، «آقا حرف نزن!» به نماز اول وقت و به جماعت هم خیلی مقید بودند. ایشان هر روز می‌آمدند فیضیه و می‌نشستند تا آقای زنجانی نماز می‌خواند و نوافل را می‌خواند و بعد با او برمی‌گشتند. جالب است بدانید که ایشان قلمدانی داشت و با قلم نی می‌نوشت. همه کتابها را هم ایشان با قلم نی نوشته‌اند، مگر بعد از انقلاب که مجبور به تندنویسی بودند و از خودنویس استفاده می‌کردند.

اندیشهٔ سیاسی حضرت امام (ره) و رویکرد ایشان به مسائل و رویدادهای اجتماعی از چه زمانی قوت گرفت.

خانواده ایشان در خمین در شمار خانواده‌هایی بود که مورد ستم قرار گرفته بودند و پدر ایشان جزو شهداست. هر دواخوی امام (ره)، آقای هندی و پسندیده فکر سیاسی داشتند. مجموعاً خانواده، خانواده خیلی مستعدی بود. خمین شهر کوچکی بود، اما افراد زبده خیلی داشت. ارتباط امام (ره) با خارج هم قطع نبود. به روزنامه و کتابهای روز هم آن مقدار که در آن زمان مقدور بود، دسترسی داشتند و همین حد هم در آن زمان رسم نبود. ایشان از اول از ظلم و ستم متنفر بودند. در سال ۱۳۴۲ که ایشان فعالیتشان را توسعه دادند، مردم می‌گفتند اصلاً روحانیت از دستگاه چه می‌خواهد؟ ایشان با بقیه فرق داشتند. دوستان مدرس ما آن زمان نامه نوشته بودند به دستگاه ساواک و در آن خواسته بودند که مثلاً ساواک فقط جنبه اطلاعاتی داشته باشد و حق قضاوت و زندان نداشته باشد. یا این که مثلاً فرهنگ دست روحانیت باشد و از این قبیل. من نامه را نزد امام (ره) آوردم که ایشان امضا کنند و ایشان هفت هشت خط اضافه کردند و ما هر چه اصرار کردیم امضا نکردند. گفتند، «این را خوب است شما منتشر کنید، اما من غیر از این می‌خواهم.» ما البته نمی‌فهمیدیم ایشان چه می‌گویند. اما پیدا بود که ایشان آزموده بود سه انقلاب قبلی را که ریشه‌ای نبودند: انقلاب مرحوم میرزا شاخه‌ها را زد، انقلاب مشروطه حفظ نظام بود و اصلاحات روبنایی مرحوم کاشانی هم با اینکه مورد علاقه ایشان بود، گویا کارشان را ریشه‌ای نمی‌دانستند و از اینجا فهمیده بودند که باید فکر دیگری کرد. **در میان شیوه‌های مختلف تفسیر قرآن کریم کدام یک بیشتر مورد پسند حضرت امام (ره) بود و اصولاً کدام یک از علما را در فقه و فلسفه و عرفان بیشتر می‌پسندیدند؟**

در تفسیر، روش مرحوم فیض را که در مقدم است می‌پسندیدند. در میان علما از نظر فلسفه به صدرالمثالین خیلی معتقد بودند و از نظر عرفان به قاضی سعید قمی، تا آنجا که کتاب شرح توحید قاضی را پاک‌نویس و استنساخ کردند. در فقه هم فکرشان مزبور بود از دو روش آقای بروجردی و مرحوم حاج شیخ. روش حاج شیخ را گرفته بودند از نظر تتبع و بحث و روش آقای بروجردی را گرفته بودند از نظر تتبع.

حکومتها از ترس مردمشان نتوانسته بودند چنین قانونی را تصویب کنند، ولی رژیم مزدور پهلوی بی آنکه به خواست و اعتراض مردم توجه کند، این قانون را تصویب و اجرا کرد. هدف از تصویب این قانون، تأمین آرامش مستشاران آمریکایی ایران بود تا چنانچه مورد اعتراض مردم قرار گرفتند، همچنان بتوانند به فعالیتهای خود ادامه بدهند. **واکنش امام(ره) در برابر تصویب این قانون، چه بود؟** رژیم بسیار تلاش کرد که اخبار مربوط به این قانون به گوش مردم نرسد، اما موفق نشد. امام(ره) با شنیدن این خبر، بسیار متأثر شدند. سخنان و اعلامیه‌های ایشان در این زمان، عمق تأسف و ناراحتی ایشان را نشان می‌دهد. امام(ره) به قدری از این مسئله خشمگین بودند که هر کس پای صحبت ایشان می‌نشست، تبدیل به آتشفشانی از خشم می‌شد. **نخستین سخنرانی امام(ره) در مورد کاپیتولاسیون چه موقع انجام شد و منجر به چه نتایجی شد؟**

در روز بیستم جمادی الثانی، یعنی روز ولادت حضرت زهرا(س)، جمعیت زیادی در محل سخنرانی امام اجتماع کردند. به محض اینکه امام وارد مجلس شدند، جمعیت به گریه افتاد. امام سخنان خود را با آیه «انالله و انالیه راجعون» شروع کردند و کاپیتولاسیون را مادر مصائب ملت ایران به شمار آوردند. مردم با شنیدن این سخنان، متوجه عمق فاجعه شدند و سخت گریستند.

رژیم چه واکنشی نشان داد؟

رژیم این بار به حبله متوسل شد و برای این که آتش مخالفت امام با کاپیتولاسیون را سرد کند، فردی را که بین مردم «وجیه المله» بود، نزد ایشان فرستاد، اما امام چون می‌دانستند که رژیم از این کار چه هدفی دارد، او را به حضور نپذیرفتند. این فرد ناامید نشد و به سراغ حاج آقا مصطفی رفت و درباره اهمیت آمریکا و خطر درافتادن با آن داد سخن داد، ولی این حرفها در امام تأثیری که نگذاشت، ایشان را بیش از پیش به دخالتهای خیانتکارانه آمریکا در ایران مطمئن ساخت. رژیم هنگامی که دریافت نمی‌تواند امام را تهدید یا تطمیع کند، به فکر تبعید ایشان افتاد، زیرا اگر امام حضور داشت، هر لحظه به احساسات مذهبی مردم دامن می‌زد و در نتیجه، وحشت رژیم، هر روز از او بیشتر می‌شد.

جریان دستگیری امام به چه شکل بود؟

سردمداران حکومت پهلوی می‌دانستند دستگیری امام(ره) در روز، خشم مردم را برمی‌انگیزد، به همین دلیل شبانه، با عده زیادی از کماندوهای چتر باز به منزل ایشان یورش بردند. امام مشغول نماز بودند و مأموران، اطرافیان امام و ساکنان خانه را مورد ضرب و شتم قرار دادند. امام با شنیدن فریاد و ناله، از در پشتی خانه که به کوچه منتهی می‌شد، خود را به در اصلی رساندند و خطاب به مأموران فریاد زدند، «با مردم چه کار دارید؟ خمینی من هستم.» امام را با یک فولکس واگن به خیابان بردند و از آنجا به مانشین دیگری منتقل کردند. در بین راه، مأمورین، امام را تهدید کردند، اما رفتار امام با آنها کاملاً عادی بود. پس از رسیدن به تهران، بلافاصله امام را به ترکیه تبعید کردند.

پس از تبعید امام به ترکیه، چه وقایعی روی دادند؟

پس از تبعید امام، حاج آقا مصطفی با مراجع تماس گرفت و در خانه آیت‌الله مرعشی نجفی بود که عوامل رژیم، بی آنکه حرمت منزل این مرجع تقلید را نگه دارند، به آنجا رفتند و حاج آقا مصطفی را گرفتند و به زندان قزل قلعه بردند. دستگیری حاج آقا مصطفی، واکنش شدید علما را به همراه داشت. آیت‌الله میلانی نامه‌ای برای امام به ترکیه فرستادند و از این واقعه اظهار تأسف کردند. سایر علما نیز برای امام، نامه‌های همدردی فرستادند. همچنین مجتهد تهرانی، از علمای خارج از کشور، پیامی درباره لزوم مصونیت و صیانت امام به رئیس جمهور ترکیه نوشتند. به این ترتیب دستگیری و تبعید امام به ترکیه، موجب خیزش مجدد علما و سایر طبقات، علیه دستگاه طاغوت شد. علمای ایرانی، رژیم را زیر فشار گذاشتند و خواستار دریافت خبر سلامتی مرجع تقلید شدند. رژیم به ناچار اجازه داد داماد مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری به ترکیه سفر کند. ایشان چند بار با امام ملاقات کرد و خبر سلامتی ایشان را به قم و سایر شهرهای ایران آورد و تا حدی آرامش برقرار شد.

با توجه به این که جنابعالی در تمامی مراحل انقلاب و پس از پیروزی، از یاران نزدیک امام و پس از رحلت ایشان نیز عضو مجلس خبرگان بودید، با تأسف از این که حجم یک مصاحبه اقتضا می‌کند که عجالتاً از خاطرات شما در باب بسیاری از موضوعات مهم این مقاطع بگذریم؛ لطفاً مراحل انتخاب رهبری پس از فوت امام بیان کنید. خبرگان رهبری پس از رحلت امام(ره) اقدام سریع و مفیدی انجام داد



که برای خارجیها اعجاب آور بود، یعنی همزمان با برگزاری مراسم بزرگداشت و تجلیل از امام، رهبر انقلاب انتخاب شد تا خللی در امور پدید نیاید که موجب سوءاستفاده دشمنان شود. اینجانب عضو مجلس خبرگان بودم و در متن قضیه قرار داشتم و قبل از انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری هم با ایشان در این باره صحبت کرده بودم. در جلسه خبرگان، ابتدا بحث بر سر این بود که آیا یک نفر رهبر شود یا این کار به صورت شورایی اداره شود؟ همه اعضای خبرگان به تیزهوشی آیت‌الله خامنه‌ای و همچنین بینش سیاسی ایشان اعتماد داشتند. **آیا امام (ره) هیچ گاه اشاره‌ای به شایستگی آیت‌الله خامنه‌ای برای رهبری کرده بودند؟**

با صراحت یک بار که ایشان برای بازدید رسمی به کره شمالی رفته بودند، پاسخ سئوالات سیاستمداران و خبرگان را چنان ماهرانه دادند که امام که از تلویزیون شاهد این برنامه بودند بسیار خرسند شدند و



هر قدر از انتخاب رهبر معظم انقلاب می‌گذرد به عظمت این کار و اینکه قطعاً انجام آن یک امداد الهی بود بیشتر پی می‌برم. در این ۱۶ سال، انقلاب به مدد تقوا، صبر و بصیرت آیت‌الله خامنه‌ای از بحرانهای سختی عبور کرده و ایشان به رغم سختی و مظلومیت، برای اعلا ی کلمه اسلام بسیاری از مصائب را تحمل کرده است



فرمودند که، «او لیاقت رهبری را دارد.» این تمجید امام، اشاره مهمی بود تا آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر در اذهان مطرح شوند. **امروز پس از سپری شدن ۱۶ سال از آن انتخاب، از این رویداد چه تحلیلی دارید؟**

هر قدر از آن زمان می‌گذرد به عظمت این کار و اینکه قطعاً انجام آن یک امداد الهی بود بیشتر پی می‌برم. در این ۱۶ سال پس از رحلت امام، انقلاب به مدد تقوا، صبر و بصیرت آیت‌الله خامنه‌ای از بحرانهای سختی عبور ایشان و به رغم سختی و مظلومیت، برای اعلا ی کلمه اسلام بسیاری از مصائب را تحمل کرده است. البته این برای من غیرمنتظره نبود، چون سالهای طولانی است که ایشان را می‌شناسم، از سوابق او

در خراسان مطلع هستم، از جبهه و جهادش خبر دارم. می‌دانم که مردی است فاضل، دانشمند و پخته. پیش از انقلاب و در تبعید همچنین زندگی پنهانی او را دیده‌ام و او را مردی متواضعی یافته‌ام. بعد سخنرانیهایش را شنیدم و به دانش پختگی‌اش پی بردم. امروز هم می‌گویم از ایشان بهتر نداریم. در مجموع، فضایل او از همه بالاتر است. ببینید کسی مثل آقای منتظری از نظر فقهی خیلی خوب است، ولی از نظر سیاسی خام است. آقای منتظری با من رفیق است. اتفاقاً می‌گوید من هر وقت قرآن می‌خوانم، یاد خزعلی می‌کنم، ولی من از او هم با رهبری او مخالف بودم، چون می‌دانستم او ساده است. وقتی که خبرگان برای قائم مقامی او رأی گرفتند، من و آقای جوادی آملی و چند نفر دیگر رأی ندادیم. موقعی بود که هنوز بعضی از مسائل درباره او مطرح نشده بود. اغلب آقایان رأی دادند، ولی سه چهار نفر رأی ندادند که یکی از آنها من بودم. گفتم این ساده است. ولی شما نگاه کنید به آیت‌الله خامنه‌ای که چقدر بیدار است. در لیبی خیمه‌ای بر پا کرده بودند که ارتفاع در آن کوتاه بود و هر کس که می‌خواست وارد خیمه شود باید خم می‌شد و در نتیجه، ناخواسته در مقابل عکس قذافی سر خم می‌کرد. آقای خامه‌ای وقتی می‌خواهند وارد شوند، از پشت وارد می‌شوند تا در مقابل عکس قذافی سر خم نکنند. ببینید هوشیاری تا کجاست. لذا باز تأکید می‌کنم که بهتر از ایشان نداریم. این مرد باعث آرامش من است. این را فقط من نمی‌گویم. خیلی‌ها اذعان دارند که ایشان بهتر از همه است. در جلسه‌ای پشت‌تربون صحبت می‌کردم. در فاصله‌ای نزدیک به تربیون آقای موسوی اردبیلی نشستے بود. گفتم آقای موسوی اردبیلی پیش آقای منتظری رفته و گفته به جدم قسم، کسی را انتخاب کردیم که از من و تو بهتر است. این را که گفتم لبخندی روی لب آقای موسوی اردبیلی نشست، یعنی تأیید کرد. واقعاً بهتر از آیت‌الله خامنه‌ای نداریم. منتهی بعضی‌ها نمی‌فهمند یا می‌فهمند و عمله دشمن هستند، غریزده هستند، غریزده‌اند. من بالای منبر گفتم بعضی از اینها منافقند. اگر صبر کنیم نفاقشان گل می‌کند. **از شب رحلت امام(ره) خاطره‌ای را نقل کنید.**

ده دقیقه‌پس از رحلت امام(ره) به جماران رفتم. در را که باز کردم، دیدم همه دارند گریه می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای، اندوهگین کنار درختی نشسته بودند. نزد ایشان رفتم. یکی از آقایان آمد و به ایشان گفت، «می‌خواهیم تا ۲۴ ساعت خبر فوت امام(ره) را اعلام نکنیم تا تکلیف جانشین امام معلوم شود.» آیت‌الله خامنه‌ای گفتند، «اگر ۲۴ ساعت معطل کنید و مردم، این خبر را از رادیوهای خارجی بشنوند، آبروی همه می‌رود و مردم می‌گویند که خبر رحلت امام را از ما پنهان کرده‌اند. فردا صبح رادیوهای خارجی را گوش بدهید، اگر خبر به آنها رسیده بود که آن را اعلان کنید، وگرنه تا ۲۴ ساعت کتمان کنید.» در نتیجه توصیه هوشمندانه بود که در اخبار ساعت بامداد، خبر رحلت امام اعلام شد. در مورد رهبری هم آیت‌الله خامنه‌ای این سمت را قبول نمی‌کردند و فقط در نتیجه اصرار دوستان پذیرفتند.

نقش همسر امام(ره) را در مبارزات و تحمل شدائد تا چه پایه‌ارزیابی می‌کنید. آیا در این باب خاطره‌ای دارید؟

همسر امام(ره) انصافاً بسیار استوار و بااراده هستند. ایشان پسر بزرگشان را در نجف از دست دادند و حاج احمدآقا هم در جوانی از دست رفت. تمام مشکلات، هجرتها و مصائب زندگی سراسر مبارزه امام(ره) را نیز با نهایت شجاعت، در کنار ایشان تحمل کردند. یکی از دخترانشان می‌گفتند، «امام هنگام جنگ و موشک باران از هیچ چیز نترسیدند. یک بار هم که نزدیک بود بترسند، مادرم به ایشان روحیه داد.» ایشان به قدری بزرگوارند که با آن که حاج احمد آقا سه روز مانده به عید فوت کردند، خواستند که مردم، عید را مثل سالهای قبل برگزار کنند و عزاداری نشود. آن سال رادیو تلویزیون مثل هر سال برنامه‌های عادی خود را نشان می‌داد که البته من انتقاد کردم، زیرا حاج احمدآقا به همه ملت تعلق داشت و ما باید حرمت عزای او را نگه می‌داشتیم. **حضرت امام(ره) در میان شخصیتهای دینی سیاسی بیشتر به چه کسانی علاقه داشتند؟**

مرحوم مدرس در نگاه امام از شأن بسیار بالایی برخوردار بود. ایشان همیشه درباره بلایی که دودمان پهلوی بر این روحانی وارد کرده بود، سخن می‌گفتند. یک بار درباره او به من فرمودند، «مدرس ذخیره‌ای بود از سوی خداوند متعال که زودتر از همه به مفاسد خانواده پهلوی پی برد.» امام(ره) در دشمن شناسی و درک زمان تا حدودی تحت تأثیر مرحوم مدرس بودند.

می‌کردند؟

امام(ره) در این مقطع، به نخبگان و روحانیون برجسته توجه داشتند، مثلاً واعظ معروف، آقای فلسفی، در مسجد ارک و سید عزیزالله، نظریات ایشان را با قدرت تمام بیان می‌کردند. من در نجف آباد اصفهان درباره لایحه صحبت و آرای امام را بیان می‌کردم. از مراجع دیگر هم آیت‌الله گلپایگانی در راه مبارزه با این لایحه زحمات زیادی کشیدند.

قیام ۱۵ خرداد از کجا و چگونه شکل گرفت؟
روز دوم فروردین ۱۳۴۲، آیت‌الله العظمی گلپایگانی، به مناسبت رحلت امام صادق(ع)، در مدرسه فیضیه جلسه‌ای را

برگزار کردند. از سوی دیگر قرار بود در منزل هم مراسمی برگزار شود. مأمورین و مزدوران شاه، با لباس مبدل در مجلس حضور داشتند و می‌خواستند با فرستادن صلواتهای بی موقع، نظم مجلس را به هم بزنند. امام(ره) به محض ورود به مجلس، متوجه این توطئه شدند و به یکی از روحانیون گفتند با صدای بلند اعلام کند که اگر به صلواتهای خود ادامه دهند، ایشان به فیضیه می‌روند و در آنجا سخنرانی خواهند کرد. با این اخطار امام(ره)، کماندوها و مزدوران شاه، مجبور به سکوت شدند. اما در مدرسه فیضیه، عده‌ای از وابستگان رژیم در لباس روستائیان و عده‌ای از افراد گارد شاهنشاهی حضور داشتند. هنگامی که آقای انصاری شروع به صحبت کرد، با صلواتهای مکرر مجلس را به هم ریختند و با دادن شعار جاوید شاه به جان طلبیه‌ها افتادند و عده‌ای را محروح کردند. عده‌ای از طلاب مقاومت کردند و پلیس در این ماجرا مداخله کرد و بسیاری در این میان صدمه دیدند. روحانیون متوجه شدند که جان امام(ره) در خطر است و احتمال دارد عمال رژیم به خانه ایشان حمله کنند، لذا به آنجا رفتند و درهای خانه امام را بستند. امام بسیار از این عمل عصبانی شدند و دستور دادند که درها را باز کنند، اما طلبیه‌ها گفتند اجازه نمی‌دهند جان امام به خطر بیفتد. امام تصمیم گرفتند به فیضیه بروند که طلبیه‌ها به ایشان التماس کردند که چنین کاری را نکنند. سرانجام امام که نگرانی آنها را دیدند، شروع به دلناری طلبیه‌ها کردند و گفتند، «ما از این وقایع، زیاد دیده‌ایم. ما کربلا را دیده‌ایم. چه موقع رهبران ما، خودشان را باختنند؟ ما پیروزم، اما این پیروزی هزینه زیادی دارد.» مردم آرام شدند و امام از آنان خواست که محروحین را به بیمارستان برسانند.

آیا شما شخصاً شاهد فاجعه فیضیه بودید؟

خیر، روزی که این فاجعه پیش آمد، چون ایام نوروز بود و برای من میهمان زیادی آمده بود، نتوانستم در محل حادثه حاضر باشم. پس از حادثه به فیضیه رفتم و اوضاع را غیر عادی دیدم، به طوری که نتوانستم وارد مدرسه شوم. فردای آن روز که رفتم، اثری از درهای شکسته ندیدم. لابد آنها را جمع کرده بودند، اما آثار ویرانی همه جا به چشم می‌خورد.

پیامدهای این حادثه در سایر شهرها چگونه بود؟

در تهران، مردم در روز ۱۵ خرداد در مدرسه حاج ابوالفتح اجتماع کرده بودند. عده‌ای از آوایش تهران به سرکردگی شعبان بی‌مخ، با دشنه و چاقو به جان مردم افتادند، اما مرحوم طیب با یاری دوستان و دار و دسته‌اش، مردانه در برابر آنها ایستاد و شعبان بی‌مخ و نیروهایش را وادار به عقب‌نشینی کرد. آغاز حرکت مردم تهران از همین جابود که حتی آدمهای گیج و ناهوشیار را هم هوشیار کرد.

واکنش سایر علما نسبت به فاجعه فیضیه چه بود؟
پس از فاجعه فیضیه، امام(ره) مرا خواستند و گفتند، «نزد آقایان گلپایگانی و شریعتمداری برو و از آنها بخواه تا سه نفری، اعلامیه‌ای را در محکومیت جنایات رژیم‌شاه صادر کنیم.» من ابتدا به منزل آیت‌الله گلپایگانی رفتم که در اثر حمله مزدوران رژیم به فیضیه، بیمار شده بودند و کسی را به حضور نمی‌پذیرفتند. بعد به خانه آقای شریعتمداری رفتم و دیدم که بسیار ناآرام است. پیشنهاد امام را مطرح کردم و رد کرد و گفت به صلاح نیست. او معتقد بود که اعلامیه را باید افرادی غیر از مراجع امضا کنند. البته امام این پیشنهاد را نپذیرفتند و آن اعلامیه مشهور را صادر کردند.

محتوای کلی اعلامیه امام چه بود و رژیم چه واکنشی نشان داد؟
امام(ره) در این اعلامیه گفته بودند که شهادوستی یعنی غارتگری و



● ۱۳۸۱
ع.ج

صحبت کنند و در عین حال که جواب این مقاله را می‌دهند، مواضع خود را که در ظرف ده ماه گذشته، فرصت بیان آن را پیدا نکرده بودند، دوباره مطرح کنند. برخی از نزدیکان با سخنرانی امام مخالفت کردند، زیرا بیم آن بود که خطری متوجه امام(ره) شود. امام مرا خواستند و گفتند، «از طرف من جواب این روزنامه را بده، وگرنه خودم بالای منبر همه چیز را خواهم گفت،» در عین حال از من و آقای مشکینی و یکی دونفر دیگر خواستند که پیوسته برای مشورت، در دسترس ایشان باشیم. **ظاهراً شاه در سفری که به بروجرд کرد،**

گفته بود پانزده خرداد روز ننگینی بود، امام در پاسخ به این حرف، چه واکنشی نشان دادند؟

یک روز جمعه، امام در حضور جمعی در منزلشان سخنرانی کردند و در پاسخ به این حرف فرمودند، «کاملاً صحیح است که پانزده خرداد روز ننگینی بود، چون با پول مردم توپ و تانک و اسلحه خریدند و با آنها به جان همان مردم افتادند!»

آیا در جریان مخالفت امام با ادامه فعالیت دارالتبلیغ بودید؟ علت این مخالفت چه بود؟

بله، در سال می‌خواستم سفری به خوانسار بروم که امام(ره) مرا خواستند و فرمودند، «آقای شریعتمداری معتقد است که دارالتبلیغ باید به کارش ادامه بدهد. البته من با دارالتبلیغ مخالفتی ندارم. اما شیوه اداره آن طوری است که دارد انحراف ایجاد می‌کند، بنابراین شما برو و با ایشان صحبت کن و بگو که فعلاً دست نگه دارند.» من در فاصله ۱۹ ساعت، نه بار بین خانه‌های آن دو رفت و آمد کردم و پیغام بردم و پیغام آوردم. آقای شریعتمداری متوجه این معنا بود که دارالتبلیغ به تدریج دارد تبدیل به کانون انحرافی برای کوبیدن اسلام می‌شود، ولی بهانه می‌آورد و می‌گفت که تولیت آنجا با اوست و باید مطابق وقفنامه، آن را اداره کند.

نتیجه این مذاکرات به کجا کشید؟

نهایتاً آقای شریعتمداری گفت که من می‌روم و با آقای خمینی صحبت می‌کنم و اگر گفت که دارالتبلیغ تعطیل شود، تعطیلش می‌کنم. امام با شنیدن این پیام فرمودند، «من واقعاً تا این درجه نمی‌خواستم.» و بسیار اظهار لطف کردند. من عرض کردم که اگر مرجعی به طلبه‌ای قولی بدهد، قطعاً به آن عمل می‌کند و آقای شریعتمداری بی‌تردید سر قولش می‌ماند. به سفر رفتم و بعد از ده روز که برگشتم، دیدم که آقای شریعتمداری همان حرفهای سابقش را تکرار کرده است. من بسیار ناراحت شدم و به دیدن او رفتم و گفتم، «مگر ده روز پیش، قول ندادید چنین و چنان کنید؟» گفت، «چرا، ولی بعد دیدم کار درستی نیست.» گفتم، «مطمئن باشید که فضایی حوزه چون تقوا دارند به شما تهمت نخواهند زد، ولی شما را یاری هم نخواهند کرد، چون شما در حوزه اختلاف انداختید و آینده آن را تیره و تار کردید.» ایشان از من خیلی ناراحت شد. شانزده ماه بعد، یکی از نزدیکان آقای شریعتمداری به یکی از طلبه‌های پیرو امام(ره) سبلی زد و اختلاف بالا گرفت. آقای شریعتمداری همیشه در مقابل درخواستهای امام و مبارزین بهانه می‌آورد. وقتی این بهانه‌ها را با امام مطرح می‌کردم، می‌فرمودند، «اطمینان داشته باشند که مواظب ایشان هستیم.»

آیا از شما برای تدریس در دارالتبلیغ دعوت به عمل آمد؟

خیر! آنها موضعگیری مرناسبت به آقای شریعتمداری می‌دانستند و از من دعوت نکردند، چون مطمئن بودند که رد خواهم کرد. حتی وقتی هم که تبعید شدم، هنگام خداحافظی به خانواده‌ام سفارش کردم که اگر نیازی پیدا کردند، هرگز به سراغ آقای شریعتمداری نروند. این حرف به گوش ایشان رسید و خیلی از من گلایه کرد که مگر من چه کرده‌ام.

به نظر شما قانون کاپیتولاسیون بر اساس چه اهدافی مطرح شد؟
تصویب این قانون در دوره نخست وزیری حسنعلی منصور توسط مجلس سنا و شورای ملی اقدام بسیار خطرناکی علیه اسلام و استقلال مملکت بود. دو سه نفری در مجلس به این قانون اعتراض کردند، ولی راه به جایی نبردند. در کشورهایی چون پاکستان، اندونزی و امثالهم،

روز ولادت حضرت زهرا(س)، جمعیت زیادی در محل سخنرانی امام اجتماع کردند. به محض اینکه امام وارد مجلس شدند، جمعیت به گریه افتاد. امام سخنان خود را با آیه «انالله و انالیه راجعون» شروع کردند و کاپیتولاسیون را مادر مصائب ملت ایران به شمار آوردند. مردم با شنیدن این سخنان، متوجه عمق فاجعه شدند و سخت گریستند



آدمکشی و تقیه حرام است و اظهار حقایق اسلام، ضرورت عاجل دارد. رژیم امام را در ۱۵ خرداد ۴۲ دستگیر کرد و ایشان را تا ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ در زندان نگه داشت.

علما و مردم در این دوران چه کردند؟

آنان با پیگیری مستمر، رژیم را وادار کردند که امام را به قم برگرداند. البته امام را پس از آزادی ابتدا به داوودیه بردند. آقای روغنی که نماینده شرکت فورد آلمان در ایران بود و به خصوص پسرش، افراد متدینی بودند، ترتیبی اتخاذ کردند که رژیم حاضر شد امام به منزل او در قیطریه بروند و به این ترتیب، امکان دید و بازدید با افراد گوناگون فراهم شد. در هر حال با کوشش و مجاهدت علمای بی‌شماری از جمله حاج شیخ مجتبی قزوینی و آیت‌الله العظمی میلانی که از مشهد به قم آمدند، حاج شیخ محمد حسن نجفی و آقای هاشمی رفسنجانی از رفسنجان، روح‌الله کمالوند از خرم آباد و شهید صدوقی از یزد، سرانجام مأموران رژیم شاه، امام را بسیار بی‌سر و صدا و آرام تا نزدیکی منزل ایشان آوردند و سپس متفرق شدند. **از دوران زندان امام خاطره‌ای را نقل کنید.**

زمانی که امام در زندان بودند، پاکروان رئیس ساواک نزد ایشان رفت و سعی کرد امام را از پرداختن به سیاست، منصرف کند. از جمله به ایشان گفت، «سیاست یعنی نیرنگ و در یک کلمه، یعنی پدر سوختگی و دون شأن و منزلت شماس‌ت که به آن بپردازید.» امام(ره) در جواب گفته بودند، «آن سیاستی که مد نظر شماست این گونه است، وگرنه سیاست کار آثمه بوده و برای رشد و تعالی مردم به کار گرفته می‌شود.» همین جواب دندان‌شکن به مأمور امنیتی رژیم شاه نشان می‌دهد که ده ماه زندان، کوچک‌ترین تأثیری بر روحیه مبارزاتی و شجاعت امام نداشت و حتی ایشان را در این راه، مصمم‌تر هم کرد.

امام(ره) پس از آزادی از زندان، مبارزات خود را به چه شکل ادامه دادند؟

پس از آزادی امام(ره)، روزنامه اطلاعات دست به شیطننت زد و در روز ۱۸ فروردین نوشت، «خرسند هستیم که روحانیت در زمینه انقلاب سفید با مردم همراه شد.» این مطلب، امام(ره) را بسیار ناراحت کرد و تصمیم گرفتند در روز ۲۱ فروردین در مدرسه فیضیه در این باره



کسی مجلس فاتحه گرفته باشند. حتی پس از فوت آقای بروجردی هم بناداشتنند این کار را بکنند، اما برای آقای کاشانی مجلس فاتحه گرفتند، چون احساس می‌کردند آقای کاشانی با خدمتی که کرده، مظلوم واقع شده است. این در حالی بود که از فوت آقای بروجردی چند ماهی گذشته بود. امام در زمان فوت آقای کاشانی، یک روز اعلام فاتحه کردند و صبح و عصر، خودشان آمدند و دم در

مسجد اعظم نشستند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی هم هر وقت امام می‌خواستند جایی بروند و کسی پشت سرشان می‌آمد، می‌گفتند، «بفرمایید بروید. من خودم می‌روم. شماها چرا دنبال من می‌آیید.» پس از فوت آیت‌الله بروجردی، به تدریج مقدمات مرجعیت امام فراهم شد و امام کوچک‌ترین قدمی در تصدی مرجعیت برنداشتند و حتی در مسجد سلماسی فرمودند، «از اختلافات بپرهیزید. من شخصاً راضی نیستم کسی برای مرجعیت من اقدام کند.»

از امام در عین قاطعیت تا چه میزان رأفت دیده بودید به ویژه برخورد با عامهٔ مردم؟

پس از فوت آیت‌الله بروجردی، قرار بود بیرون از قم مسجدی بسازند. سازنده شرط کرده بود اگر حاج آقا روح الله افتتاح کنند، این کار را می‌کند. امام به آن ده رفتند و چند نفری هم همراهشان بودند. مردم در دو طرف صف کشیده بودند. امام فرمودند، «چه خبر است؟ مگر بیشتر از یک نفر می‌آید؟ تشریفات لازم نیست.» ایشان وقتی از داخل ماشین دیده بودند که می‌خواهند گوسفندی را پیش پایشان ذبح کنند، حالت عجیبی پیدا کرده بودند. من این حالت را می‌شناختم، چون بارها رأفت امام را به چشم دیده بودم. یک بار هم پیرمردی به دیدن امام آمد و دائماً شک می‌ریخت و نمی‌توانست حرفش را بزند. امام از این حالت پیرمرد دستپاچه شدند و گفتند، «آقا جان! چه می‌گویی؟ ناراحتیت چیست؟» این همان امامی بود که در مقابل آمریکا



امام اصولاً نسبت به همه مراجع احترام می‌گذاشتند و می‌فرمودند، «اگر کسی علیه مراجع صحبت کند، ولایت بین خدا و او منقطع می‌شود.» هنگامی که امام از تبعید ترکیه و عراق برگشتند، عده‌ای از علما که در میان آنها کسانی هم بودند که علیه امام صحبت کرده بودند به دیدن ایشان رفتند. امام به همه آنها احترام گذاشتند و فرمودند، «من راضی نیستم کسی به بزرگان هتک حرمت کند، حتی اگر به من هتک حرمت کرده باشند. من ذی‌حکم و عفو کردم



می‌ایستاد، امنمی‌توانست ادمی را گریان ببیند. پیرمرد گفت، «آقا! برای استخاره آمده‌ام.» امام با ملاحظت عجیبی برای او استخاره کردند. من ناظر بودم که رنگ از صورت امام پریده بود. عشق متقابل امام(ره) و مردم، در تمام تاریخ بی نظیر است، این پدیده تا چه میزان به مردم‌شناسی امام برمی‌گشت؟

عشق مردم به امام(ره) فوق‌علاقة به یک مرجع معمولی بود. همه مردم نمی‌فهمیدند که هدف چیست، ولی می‌دانستند که اهداف امام، مقدس است. بسیاری از تحلیلگران، در شناخت این عشق به بیراهه رفتند و پیروی مردم از امام را «انقلاب‌کور» نامیدند، در حالی که ایمان و اعتقاد مردم به امام(ره)، از سنخ ایمان مردم به ائمه است. امروز اگر امام زمان (عج) تشریف بیاورند، مردم نمی‌نشینند فکر کنند با چه اهدافی دنبال ایشان بروند و در واقع، خود امام زمان هدف است. در دوره انقلاب، در سه راه بازار، آفسری به روی جوانی اسلحه می‌کشد،

از این موضوع خشمگین شده بودند که هنگام بیرون آمدن از مجلس استغفار می‌کردند. یک بار هم در مدرسه حجتیه جشنی بر پا بود که من هم خدمتشان بودم. چون آواز مشکوکی شنیده شد، امام به محض نشستن، برخاستند و رفتند.

بی‌اعتنایی امام(ره) نسبت به دنیا، می‌تواند برای تمام مسئولان جامعه ما الگوی دقیق و کاملی باشد. ایشان در این عرصه تا چه میزان جدی بودند؟

بله. ایشان پیوسته مراقب بودند که غباری از دنیا و هر آنچه که در اوست، بر دامن خصال ارزنده‌شان ننشیند. می‌گویند در نجف عده‌ای بودند که نزد ایشان می‌رفتند و می‌گفتند که ما چنین و چنان می‌کردیم. امام می‌فرمودند، «اگر برای خدا کردی که اجرت با خدا و اگر برای من کردی، بی‌خود کردی.» در هر حال، امام نسبت به دنیا بی‌اعتنا بود و تا انسان به دنیا بی‌اعتنا نباشد، دنیا به او رونمی‌آورد. معروف است که می‌گویند دنیا عروسی است که از متملق بدش می‌آید!

از دستگیری امام از مستمندان خاطراتی دارید؟

زمانی در کیلان مسجدی را می‌خواستند توسعه بدهند. امام هنوز در قم بودند و تبعید نشده بودند. به امام عرض کردم، «آیا می‌شود مسجد را با سهم امام توسعه بدهیم؟» ایشان فرمودند، «نه! چون وضع قم بد است و باید امسال به زغال فقرا برسیم. فعلاً مردم در همان مسجد کوچک نماز بخوانند.» سایر علما هم به فقرا کمک می‌کردند، ولی ایشان شیوه خاصی داشتند، به این ترتیب که در قم برای هر محل مسئولی تعیین کرده بودند تا به مستمندان آن محل رسیدگی شود. امام(ره) به طلبه‌های درس‌خوان و فاضل خیلی محبت داشتند. یک بار به منزل یکی از طلبه‌ها رفته و دیده بودند که فرش ندارد. وقتی برگشته بودند، بلافاصله یک جفت قالیچه از خانه خودشان برای آن طلبه فرستاده بودند.

و ساده زیستی ایشان؟

امام در حال ریاست هم زندگی ساده‌ای داشتند. من چندین سال ایشان را با عیای وصله داری که در زمستان به دوش داشتند، می‌دیدم. وقتی سر درس می‌آمدند، جلوی عبا را جمع می‌کردند که روی وصله پوشیده باشد. شنیدم که پله‌های منزلشان هم سائیده شده بود. وقتی می‌خواستند پله‌ها را عوض کنند، فرموده بودند، «چرا می‌خواهید پله‌ها را عوض کنید، آن را برعکس قرار دهید.» اگر کسی رساله می‌خواست، «اگر برای خودت می‌خواهی یک جلد کفایت می‌کند. دیگران اگر بخواهند، خودشان می‌آیند و می‌گیرند.» امام(ره) هیچ وقت منزل تشریفاتی برای خود تهیه نکردند و همان خانه کوچک محله یخچال قم را نگه داشتند. آنجا منزل با برکتی بود. قسمت کناری منزل را امام بعدها خریدند که در ابتدا بیرونی ایشان بود و مدتی حاج آقا مصطفی در آن زندگی می‌کرد. بعد از انقلاب، آن منزل با کوچه‌های باریک، دیگر مناسب امام ورفت و آمدهای زیاد مردم نبود، چون گاهی مردم نزد امام رژه می‌رفتند. این بود که امام به منزل آقای یزدی که منزل وسیعی بود رفتند و بعد هم که به تهران منتقل شدند.

یک بار از شما شنیدم که از درسهای خصوصی اخلاق امام می‌گفتید. این دروس در چه مقطعی و چگونه تشکیل می‌شدند؟ شاید کمتر کسی اطلاع داشته باشد که در زمان حاج شیخ، امام بعد از اذان صبح در منزلشان برای عده‌ای درس اخلاق می‌گفتند و «مصباح الشریعه» را که درس اخلاق عمومی است، بعدها گفته‌اند. امام در اوایل در مدرسه فیضیه درس اخلاق می‌گفتند، ولی ظاهرأ مردم عوامی که زیر کتابخانه آنجا نماز می‌خواندند، یک جاهایی صحبت‌هایی کرده بودند. البته علت تعطیلی درس اخلاق فقط رژیم نبود، چون با جلوگیری رژیم، درس اخلاق امام از فیضیه به مدرسه صادق منتقل شد. بنده حتی اطلاع دارم که آقای بروجردی به امام گفته بودند، «شاید کمتر شما درس اخلاق را شروع کنید.» و امام گفته بودند، «معذورم.»

از «شهرت‌گریزی» امام به ویژه پس از رحلت آیت‌الله بروجردی چه خاطراتی به یاد دارید؟

امام(ره) در زمان آیت‌الله بروجردی و حتی پس از فوت ایشان، مراقب بودند تا خود را وارد جرگه ریاست نکنند، مثلاً بناداشتنند و حاضر نبودند رساله بدهند و یک بار هم در درس مسجد سلماسی گفتند، «در برابر کسی که خدا پرچم را به دست او داد، باید تسلیم باشیم.» که مقصود مرجعیت آیت‌الله بروجردی بود. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، فهمیدیم که سالها قبل حاشیه بر «عروه» و حاشیه بر «وسيله» امام کامل شده است. نشنیده‌ام که امام در دوران آیت‌الله بروجردی برای

امانمی‌خواهد او را بکشد و تیر را به دستش می‌زند. جوان فریاد می‌زند، «به قلبم بزن، بعد از خمینی، اصلاً زندگی را نمی‌خواهم.» یادم هست موقعی که امام را گرفتند تا تبعید کنند، عمه پیر من از آشپزخانه کاردی برداشته و از خانه بیرون رفته و همراه با زنان دیگر شعار داده بود! عشق مردم به امام، عامل پیروزی بود، آن هم به اعتبار مقام مرجعیتش. امام(ره) هم به مردم عشق می‌ورزیدند و در مقابل تردیدهایی که به دیگران دست می‌داد، پیوسته می‌فرمودند، «من این مردم را از همه بهتر می‌شناسم.»

واکنش امام(ره) نسبت به پیروزی‌هایی که در دوران مبارزه پیش می‌آمد چگونه بود؟

بعد از قضیه پس‌پس از جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی، پس از نماز جماعتی که در منزل امام بودیم، فرمودند، «در این قضیه به لطف خدا ما پیروز شدیم، ولی آقایان فکر نکنند که ما کاری کردیم. اصل، خداست و خود را برای خدا بدانید. مبدا یک موقع در برخورد با مردم سوء استفاده کنید. خیال نکنید ما به جایی رسیدیم. ما طلبه‌ایم و درس می‌خوانیم و دوباره مشغول درس و بحثمان می‌شویم. اگر دوباره مشکلی پیش آمد، ما هم جلوی آییم.» ایشان نگفتند جشن بگیرید، بلکه فرمودند وظیفه داشت‌م و جلوی منکری را گرفتیم. ایشان در این قضیه اجازه چراغانی و جشن ندادند و عقیده داشتند عمل نهی از منکر، جشن لازم ندارد.

از شکوه و حضور امام در قضیه مدرسه فیضیه، خاطرات بی‌شماری را نقل می‌کنند. شنیدن واکنش امام در آن رویداد عظیم از زبان شما شنیدنی است.

در روز عاشورا که قرار بود امام برای سخنرانی به مدرسه فیضیه بیایند، به حاج آقا مصطفی گفتم، «خوب است آقا با یک جلال خاصی وارد شوند. توی ماشین وسط بنشینند و چهار ماشین هم اطرافشان باشد. بعد جمعیت پیاده، دور این پنج ماشین حلقه بزنند تا ضمناً سوء قصد هم دور باشند.» آقا مصطفی این حرف‌ها را با آقا مطرح کرده بود، اما ایشان نپذیرفته بودند و گفته بودند، «هر چه ساده‌تر باشد، بهتر است و خوفی نیست. وقتی می‌خواهم بیایم، دوست دارم در ماشین نباشم. در ماشین هم نمی‌خواهم سرم حفاظ داشته باشد.» کسی از منسوبین امام، پهلوی ایشان بود و امام متوجه شده بودند که از اضطراب زیاد رنگش پریده است. آقا فرموده بودند، «شما بهتر است پیاده شوید.» وقتی امام وارد فیضیه شدند، حالت ملکوتی عجیبی داشتند. موقعی که می‌خواستند از پله‌های فیضیه بالا بروند و به محل سخنرانی برسند، چند نفر آمدند زیر بغل ایشان را بگیرند که اجازه ندادند و خودشان بالا رفتند و آنجا نشستند و سخنرانی کردند. یادم هست قبل از این سخنرانی به امام گفتم، «ساواک چطور از اسرار ما خبر دارد؟» امام فرمودند، «چه کنم؟ ما ظاهر و باطن نداریم. هر کاری می‌خواهند بکنند!» قبل از دستگیری امام هم، ما خبر داشتیم و شب به خانه ایشان رفتیم و گفتیم می‌خواهیم نزد شما بمانیم. امام و آقای پسندیده سر سفره بودند. امام فرمودند، «مرا اگر بخواهند بگیرند، شما چه کار می‌توانید بکنید؟ چرا اینجا بمانید؟ هر چه ساده‌تر باشد بهتر است.» مرحوم اشراقی شب را آنجا ماند و گفت که تا صبح خوابش نبرده است، اما امام یک آیت الکرسی خوانده و خوابیده و صبح هم برای تهجد بیدار شده و دیده بودند که آقای اشراقی بیدار است و در جایش می‌غلند. فرموده بودند، «آقا شهاب! بیداری؟» آقای اشراقی جواب داد، «آقا من نخوابیدم!» امام فرمودند، «تا به حال به این راحتی نخوابیده بودم.» امام روحیه بی‌نظیری داشتند.



«آیت‌الله محمدعلی گرامی از جمله شاگردان حضرت امام(ره) است که در دوران مبارزه با رژیم پهلوی، با سخنرانیها و فعالیت‌های خود به روشنگری مردم پرداخت و در این راه بارها دستگیر یا زندانی، شکنجه و تبعید شد. مصاحبه فعلی، گوشه‌هایی از این همنشینی‌ها و همدلی‌ها را که قطره‌ای است از اقیانوسی، فرا روی خواننده می‌نهد تا از این منظر نیز، آن یگانه جامع‌الاطراف روزگار را به نظاره بنشیند و دریابد که مردان خدا، شیران روز و عابدان شب‌اند و همچنان که در مصاف با خصم، تردید به دل راه نمی‌دهند، در برابر مردمان، خاضع و رؤف و رقیق‌القلب هستند.»

«ابعاد ناشناخته‌ای از شخصیت امام» در گفت و شنود

شاهد یاران با آیت‌الله محمدعلی گرامی

امام می‌فرمود، من این مردم را از همه بهتر می‌شناسم...

اصولاً نسبت به همه مراجع احترام می‌گذاشتند و می‌فرمودند، «اگر کسی علیه مراجع صحبت کند، ولایت بین خدا و او منقطع می‌شود.» هنگامی که امام از تبعید ترکیه و عراق برگشتند، عده‌ای از علما که در میان آنها کسانی هم بودند که علیه امام صحبت کرده بودند به دیدن ایشان رفتند. امام به همه آنها احترام گذاشتند و فرمودند، «من راضی نیستم کسی به بزرگان هتک حرمت کند، حتی اگر به من هتک حرمت کرده باشند. من ذی حقم و عفو کردم.» امام (ره) آتش زیر خاکستر بودند. روزی رئیس شهربانی قم می‌خواهد با آقایان علما جلسه‌ای بگذارد. امام فرمودند، «هر چه آقای بروجردی بفرمایند، درست است.» ما گفتیم که آقای بروجردی حاضر نشده است و فرموده‌اند خودتان جلسه بگذارید. امام فرمودند، «حتماً آقای بروجردی مطلبی را می‌دانند که ما از آن خبر نداریم. چون آقای بروجردی حاضر نشده‌اند جلسه گرفته شود، ما هم جلسه نمی‌گیریم.» امام می‌گفتند، «اگر احترام آقای بروجردی را نداشته باشیم، بیشترین توهین را به خودمان کرده‌ایم.»

از اتصال روحی امام(ره) به خداوند، فراوان گفته‌اند. شنیدن نکته‌های در این زمینه از شما مغتنم است.

اتصال ایشان به خداوند در اوج و موجب آرامش و اطمینان عجیبی در ایشان بود. مادر عین حال هنگامی که می‌خواستند به دشمن بتازند، توفنده و خروشنده بودند، یعنی جمع بین ضدین. آنها که به غوره‌ای سردی می‌کنند و به مویزی گرمی، ظرفیت ندارند. امام در شرایط عادی متبسم و خنده بر لب بودند. هنگامی که در کوچه راه می‌رفتند، وقتی از دور ایشان را می‌دیدم، مثل یک پدر مهربان و رؤوفی که فرزندش را می‌بیند، خوشحال می‌شدند و غالباً ابتدا به سلام می‌کردند. امام (ره) از روشن بینی اجتماعی عجیبی برخوردار بودند که در آثار ایشان نمود دارد. همه اینها ناشی از توکل و اخلاص بسیار ایشان بود.

سلوک عبادی ایشان چه ویژگی‌هایی داشت؟

از خصوصیات اخلاقی امام، خضوع و جنبه عبادی ایشان بود. امام نسبت به نماز شب بسیار مقید بودند. شخصی نقل می‌کرد که یک شب در حمام دیدم که امام به علت ضیق وقت، همان جا با پوشش حمام، شروع به خواندن نماز شب کردند. در خواندن نماز اول وقت نیز خیلی مراقب بودند، شنیده شده است که امام وقتی در نجف بودند، همه شب منتظماً در حرم «زیارت جامعه» می‌خواندند. یک وقت احمد آقا به امام گفته بود که زیارت جامعه سندیت ندارد. امام فرموده بودند، «بگذار ما به همان عقیده عامیانه خود باقی بمانیم.» آقای خمینی ریشه نظام ساله را کند. اگر انسان با خدا نباشد، معروب همه چیز می‌شود.

معروف است که امام(ره) از شرکت در برخی از مجالس پرهیز می‌کردند. در این مورد چه گفتنی‌هایی دارید؟

امام (ره) در زمان آیت‌الله بروجردی زیاد به مجالس و منازل رفت و آمد نمی‌کردند و تنها جایی که می‌رفتند، دیدار افرادی بود که از مکه می‌آمدند. در جلسه‌ای که به دیدن حاجی‌ها رفته بودند، صحبت از آقا ضیاء شد که از آن سخنان بوی غیبت می‌آمد و امام بلافاصله مجلس را ترک کردند. شخصی که همراه امام بود، نقل می‌کرد که امام به حدی

می‌کردند. بسیار در تدریس جدی بودند و حتی یک بار هم ندیدم که کلاس را به دلیل برف و باران و غیر اینها تعطیل کنند. نکته جالب در رفتارهای امام این بود که هر وقت باران و برف می‌آمد، امکان نداشت عبا را روی سر بکشند و ابدأ از این کار خوششان نمی‌آمد و آن را نوعی ذلت می‌دانستند. از دیگر ویژگی‌های امام تأثیرگذاری بود. از روزهای حضور در درس امام یک خاطره غیر درسی بگویید؟ یک روز خادم مسجدی که امام (ره) در آن درس می‌دادند، گفته بود، «وقتی طلبه‌ها وارد می‌شوند، نظافت را رعایت نمی‌کنند و با کفش روی زیلوی مسجد می‌آیند.» امام در پایان درس شروع به نصیحت کردند و گفتند، «شیطان ابتدا از طریق مکروهات وارد می‌شود و پس از آن که بر انسان مسلط شد، او را به انجام محرمات وادار می‌کند. ما که زیاد پول نداریم به خادم مسجد بدهیم، بنابراین بهتر است مراعات کنید.» قدری که امام صحبت کردند، بعضی‌ها که کفش‌هایشان را همراه آورده بودند، فوراً آنها را در دستمال گذاشتند. بیان ایشان خیلی مؤثر بود.

ذوق شعری امام در چه حد بود؟

امام از نظر ذوق در سطح عالی قرار داشتند. البته بنده که کتابهای عرفانی ایشان را دیده بودم، حدس می‌زدم که از این ذوقیات دارند. معروف است که امام دیوان یا کتاب شعری هم داشته‌اند که گم شده



روزی خادم مسجدی که امام(ره) در آن درس می‌دادند، گفت: «طلبه‌ها نظافت را رعایت نمی‌کنند و با کفش روی زیلوی مسجد می‌آیند.» امام در پایان درس فرمودند، «شیطان ابتدا از طریق مکروهات وارد می‌شود و پس از آن که بر انسان مسلط شد، او را به انجام محرمات وادار می‌کند. ما که زیاد پول نداریم به خادم مسجد بدهیم، بنابراین بهتر است مراعات کنید.» قدری که امام صحبت کردند، بعضی‌ها که کفش‌هایشان را همراه آورده بودند، فوراً آنها را در دستمال گذاشتند



بود. فردی نزد ایشان آمده و ادعا کرده بود که با امام زمان (عج) رابطه دارد. امام گفته بودند، «این دفعه که رفتی، پیرس دیوان شعر من کجاست؟»

برخی اخیراً در مقام تبیین سیره امام در مقطع مرجعیت آیت‌الله بروجردی سخنانی می‌گویند که از تخفیف جایگاه آقای بروجردی استفاده می‌شود. دیدگاه شما در این باره چیست؟

امام (ره) در تمام دوران مرجعیت ایشان، سکوت اختیار کردند، امام

با توجه به این که کتابهای خطی امام(ره) مدتی نزد شما بوده است، از ارادت و علاقه ایشان نسبت به مرحوم شاه آبادی نکاتی را ذکر نماید.

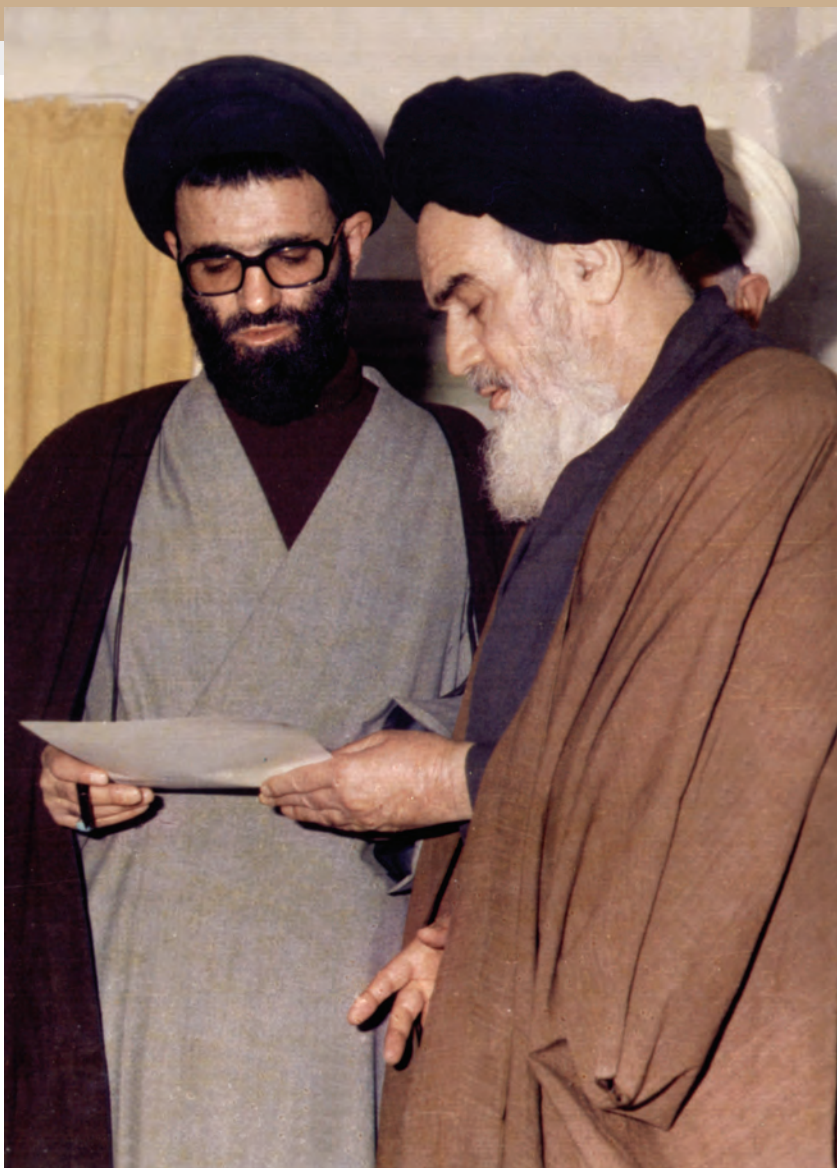
تا آنجا که من در نوشته‌های امام دیده‌ام، از ایشان به عنوان استاد و مراد و با تعبیر «روحی فدا» یاد می‌کردند و بسیار تحت تأثیر ایشان بودند. کسی در نجف به امام گفته بود که آقای شاه آبادی در مسجد جامع نماز می‌خوانند و مسجد جامع تهران عجب بختی دارد که بزرگانی چون آقای شاه آبادی و حالا هم آقای رفیعی به آنجا می‌آیند. امام می‌گویند که آقای شاه آبادی چیز دیگری بود. یکی از شاگردان آقای شاه آبادی تعریف می‌کرد که مأموران پهلوی آمده بودند، آقای شاه آبادی داشت صحبت می‌کرد. محسوس بود که آن مأمور مسحور و غافل شده بود که اصلاً برای چه آمده است.

از گرایشات فلسفی و عرفانی امام(ره) چه می‌دانید؟ من از امام کتاب فلسفی ندیده‌ام و نمی‌توانم قضاوت کنم، ولی هر چه از ایشان دیدم، عرفان بود و حدس می‌زنم در عرفان بیشتر از فلسفه کار کرده‌اند. کتاب مصباح الهدایه، کتاب بسیار خوبی است. شرح «حدیث جنود عقل» هم بخشی عرفان عملی و قسمتی عرفان نظری است. البته ایشان درس فلسفه داشتند، ولی ظاهر آدر این زمینه کتابی نداشتند. من در فلسفه شاگرد امام نبودم، اما بعضی از شاگردان «منظومه» ایشان، از جمله آقایان منتظری و مطهری را دیده‌ام. پس از ورود آقای بروجردی، مرحوم امام فلسفه را کنار گذاشتند. به نظر من امام در عرفان و مرحوم طباطبایی در فلسفه، بیشتر و بهتر کار کرده بودند.

در دوره‌ای که امام(ره) در نجف بودند، فضایی آن حوزه با درس ایشان چگونه برخوردی داشتند؟

آقای اشراقی به من گفت، «وقتی آقای خمینی بحث زکات را شروع کرد و به بحث اشاعه رسید، به قدری تحقیقات علمی او عالی بود که همه ما تحت تأثیر قرار گرفتیم. این تازه، اوایل شروع درس خارج گفتن ایشان بود.» برخی از افاضل که در نجف به درس امام می‌رفتند، مورد اعتراض بعضی دیگر واقع شده بودند که با این که خودتان در سطوح عالی علمی و ملا هستید، چرا به درس ایشان می‌روید؟ آنها هم جواب داده بودند، «امام که به نجف آمد، فهمیدیم باز هم باید درس بخوانیم.»

بارزترین ویژگی شخصیتی امام(ره) به هنگام تدریس چه بود؟ مرحوم امام (ره) بسیار منظم بودند و این برما خیلی تأثیر داشت. ایشان خیلی روی نظم حساس بودند. یادم هست که روزی در اواسط درس اصول، طلبه‌ای، تازه وارد شد. امام درس را رها کردند و فرمودند، «آخر این چه وضعی است؟ اگر ادامه بدهیم، باز یک نفر دیگر وارد می‌شود.» و بسیار ناراحت بودند و می‌گفتند، «اگر می‌خواهید در درس شرکت کنید، از اول شرکت کنید. چرا برنامه خودتان را منظم نمی‌کنید؟» یک بار هم کسی نماز ظهر و عصرش را فراموش کرده بود. درس را رها کرد و آمد و کناری ایستاد و نماز خواند. امام ناراحت شدند و فرمودند، «برنامه‌تان را منظم کنید. نماز را اول وقت بخوانید تا بعد چنین گرفتاری‌ای نداشته باشید.» ایشان شاگردان را خیلی منظم تربیت



عالیه ایشان باشم.

تاریخچه‌ای از تأسیس دفتر امام(ره) و امور مربوط به آن را بیان فرمایید.

تا جایی که من به یاد دارم حضرت امام قدس سره الشریف تا سال ۴۲ که از زندان آزاد شدند و پس از چندی به قم آمدند، دفتری و کمک کاری در کارهای خود نداشتند و گذشته از اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی که خود می‌نوشتند، پاسخ نامه‌ها و رسیدها و اجازات و غیره را هم به قلم خودشان می‌نگاشتند و به راستی که کار بسیار سنگینی از این نظر داشتند که به کمک و توفیقات الهی انجام می‌دادند. پس از این که در سال ۴۲ از تهران به قم منتقل شدند و رفت و آمدها و دید و بازدیدها شروع شد و هر روزه جمع زیادی از علمای تهران و سایر شهرها به همراه گروههای مردم برای دیدار امام(ره) به قم می‌آمدند و مراجعات و مکاتبات ایشان زیاد شد، به پیشنهاد جمعی از نزدیکانشان پذیرفتند که برای مکاتبات و مراجعات کمک بگیرند و افرادی را برای این گونه کارها انتخاب شوند. البته ایشان با اکراه دفتر تشکیل دادند. قرعه فال به نام این حقیر اصابت کرد و این افتخار نصیب این بی بضاعت گردید و قرار شد کار نوشتن نامه‌ها و رسید و جوه و اجازات و استفتائات به عهده این جانب باشد. در آغاز کار سنگینی بود که خدا توفیق داد و بحمدالله توانستم این کار را روبه راه کنم. مهم تر این که مضمون تمام نامه‌ها و پاسخها و اجازات و رسیدها در دفاتر

جداگانه ثبت می‌شد و خلاصه تحت برنامه و ضابطه‌ای بود که متأسفانه در شبی که کماندوهای رژیم شاه به خانه امام(ره) ریختند و ایشان را شبانه به تهران و ترکیه بردند، آن دفاتر و نامه‌ها را نیز به همراه کتابهای حضرت امام(ره) و لوازم دفتر و غیره به غارت بردند و یکی دو روز بعد که ما از خانه‌های همسایگان و پشت بامها باز حمت خود را به داخل خانه و اتاق دفتر رساندیم، اثری از آن دفاتر و نامه‌ها به جای نبود و هنوز هم نمی‌دانیم کجاست.

پس از تبعید امام(ره) به ترکیه، دفتر چگونه به فعالیت خود ادامه داد؟

پس از تبعید حضرت امام(ره) به ترکیه، دفتر ایشان در قم به کار خود ادامه داد و مرحوم حاج آقا شهاب الدین اشراقی، داماد امام(ره)، دفتر را اداره می‌کردند و من در خدمت ایشان انجام وظیفه می‌کردم تا وقتی که امام(ره) را به عراق و سپس نجف منتقل کردند.

در این دوره، آیا در ایران ماندید یا در کنار امام(ره) بودید؟
من و یکی از دوستانم، آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی نخستین کسانی بودیم که از قم خود را به امام(ره) رساندیم و هنوز چند روزی از ورود ایشان به عراق نگذشته بود که در کربلا به ایشان ملحق شدیم و در مراسم ورود به نجف و استقبال علما و مردم نجف و همچنین دید و بازدید و ملاقاتهای ایشان با علمای نجف در خدمتشان بودیم. پس از ورود امام(ره) به نجف نیز دفتر مختصر و محدودی را در خانه ایشان تشکیل دادیم، ولی دوامی نداشت و پس از چند ماه که ناچار شدم به ایران بیایم، دیگر دفتری به آن صورت نداشتند و بیشتر کارها را خودشان انجام

مبارزاتی و تکثیر اعلامیه‌ها و نوارها و ارسال آنها از طریق تلفن و افراد به ایران و سایر کشورها بود که جمعی از دوستان مانند مرحوم شهید محمد منتظری و آقای فردوسی‌پور و آقای محتشمی و دیگران به خوبی و با پشتکار عجیبی به طور شبانه‌روزی این کارها را انجام می‌دادند و به همین خاطر اجازه گرفتم و به ایران بازگشتم.

پس از ورود امام(ره) به ایران، دفتر ایشان چگونه فعالیت خود را آغاز کرد؟

من همچنان مترصد اوضاع بودم تا روزی که امام(ره) به تهران بازگشتند و در مدرسه رفاه مستقر شدند. همان روز به دستور ایشان دفتر کار را در یکی از اتاقهای مدرسه رفاه تشکیل دادم و شروع به کار کردم و به خاطر شلوغی و رفت و آمد زیاد ناچار شدم پس از چند روز دفتر را به یکی از خانه‌های نزدیک به مدرسه در خیابان ایران منتقل کنم و با سختی و دشواری زیاد، کار خود را شروع کردم تا وقتی که امام(ره) به قم منتقل شدند و همراه ایشان به قم رفتم و دفتر را با وسعت بیشتری دایر کردم و برای هر قسمتی مسئول مشخصی تعیین شد و تازه می‌رفت تا سر و سامانی بگیرد که متأسفانه سکنه قلبی پیش آمد و ایشان را به تهران و بیمارستان قلب آوردند. من نیز طبق وظیفه‌ای که داشتم به بیمارستان قلب آمدم و در یکی از اتاقهای بیمارستان دفتر کار خود را تشکیل دادم و به تنهایی بیشتر اوقات شب و روز کار می‌کردم و

روزهای تلخی را پشت سر گذاشتم، تا اینکه بحمدالله حال ایشان رو به بهبودی گذاشت و ابتدا به ظهیرالدوله و پس از چند ماه به جماران منتقل شدند و من نیز به همراه ایشان به ظهیرالدوله و جماران منتقل شدم و دفتر کار خود را تشکیل دادم تا هنگامی که ماجرای جانگذاشتن رحلت ایشان پیش آمد. از خاطرات سالهای نخستین مبارزه در کنار حضرت امام(ره) شمه‌ای را بیان کنید.

پس از سال هنگامی که امام(ره) به قم آمدند و دفتر را تشکیل دادیم، کارهای دفتر زیاد بود و به سه دسته تقسیم می‌شد: نامه‌ها و رسیدها و احکام. مکاتبات به عهده من بود و پذیرایی و دید و بازدیدها و تنظیم برنامه‌های ملاقات و به اصطلاح تشریفات دریافت و پرداخت و جوه امور مالی، به عهده دو تن از دوستان دیگر بود. پس از گذشت حدود چهار ماه از کار دفتر، روزی به فکر افتادیم که شاید امام(ره) از کارهای ما دل خوشی نداشته باشند و روی بزرگواری و کرامت نفسی که دارند چیزی به مانگویند و به روی ما نیاورند. خوب است، نزد ایشان برویم و به اصطلاح، کار خود را عرضه کنیم تا اگر نظری دارند بفرمایند. این مطلب را با آن دو دوست دیگر در میان گذاشتم و آنها هم پذیرفتند و قرار شد در یکی از روزها که امام(ره) از درس برمی‌گردند، یعنی حدود ساعت ۱۰ صبح و هنگام ملاقاتها و دیدارها، هر سه نزد ایشان برویم و مطلب را عنوان و استفسار کنیم. البته دوستان زرنگی کردند و اظهار مطلب را به عهده من گذاشتند و مرا مأ‌مور سخن گفتن در این باره کردند. من نیز یکی دو روز فکر کردم که چگونه مطلب را ادا و از کجا شروع و به کجا ختم کنم، چون سخن گفتن در برابر امام(ره) با آن سطوتی که داشتند، حتی برای ما که هر روز خدمت

تا جایی که من به یاد دارم حضرت امام قدس سره الشریف تا سال ۴۲ که از زندان آزاد شدند و پس از چندی به قم آمدند، دفتری و کمک کاری در کارهای خود نداشتند و گذشته از اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی که خود می‌نوشتند، پاسخ نامه‌ها و رسیدها و اجازات و غیره را هم به قلم خودشان می‌نگاشتند و به راستی که کار بسیار سنگینی از این نظر داشتند که به کمک و توفیقات الهی انجام می‌دادند



می‌دادند تا وقتی که به پاریس رفتند.

پس از عزیمت امام(ره) به پاریس چه کردید؟

من طبق وظیفه‌ای که داشتم و روشن هم نبود که توقف ایشان در پاریس چه مقدار طول می‌کشد، وسیله‌ای فراهم کردم و به پاریس رفتم و حدود یک هفته هم آنجا بودم تا اگر احتیاجی هست در خدمتشان بمانم. روزی خدمتشان اظهار داشتم که اگر احتیاجی هست دفتری تشکیل بدهم و در آنجا باشم هست دفتری تشکیل بدهم و که فرمودند به آن صورت که لازم باشد دفتری تشکیل دهید نیازی نیست. کارهای آنجا بیشتر کارهای



«تاریخچه تأسیس دفتر امام» در گفت و شنود شاهد یاران
با آیت الله سید هاشم رسولی محلاتی

امام با اکراه دفتر تشکیل دادند...

درآمد:

«تمامی آنانی که در دوران حیات حضرت امام گذرشان به ساختمان کوچک و قدیمی دفتر ایشان می افتاد، از مشاهده حجم گسترده مراجعات مشتاقان از اقصای نقاط ایران و جهان از یک سو و نیز محدودیت امکانات و نفقات دفتر از سوی دیگر به اعجاب می آمدند. تأکید امام بر سادگی و محدودیت دفتر و نیز تلاش مخلصانه اعضای این کانون جوشان که از شاگردان و یاران با سابقه آن عزیز بودند موجب گشته بود تا کارنامه این مجموعه جلوه ای از سلوک زاهدانه «روح خدا» باشد.

در گفت و شنودی که از نظر می گذرانید حضرت آیت الله حاج سید هاشم رسولی محلاتی از باسابقه ترین اعضای دفتر حضرت امام گفتنی های ارزشمندی را از چگونگی تأسیس این نهاد و ادامه کار آن در شرایط گوناگون بیان می دارند.»

مدتی سرش را بلند کرد و به امام (ره) گفت بحمدالله عرق کرده و از خطر گذشته و از این پس رو به بهبودی است. امام (ره) هم با خوشحالی، در حالی که در تمام این مدت سرپا ایستاده بودند، به ما دلداری دادند و خداحافظی کردند و رفتند. ما آن همه بزرگواری و محبت را هرگز فراموش نمی کنیم.

از رویداد لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که به اعتراض حضرت امام (ره) منجر شد، خاطره ای دارید؟

تصادفاً ایامی که زمزمه انجمنهای ایالتی و ولایتی از طرف نخست وزیر وقت یعنی اسدالله علم بلند شد و مقدمات مبارزه و قیام مقدس امام (ره) فراهم گردید، ایام تابستان بود و حضرت امام (ره) در امامزاده قاسم بودند. فراموش نمی کنم که روزی از همان روزها ایشان ناهار منزل ما مهمان بودند و مرحوم پدرم عرض کرد که دولت چنین و چنان گفته و آقایان علما هم پاسخی نداده اند. امام (ره) فرمودند، «من همین روزها به قم می روم و اعلامیه خواهم داد و شما منتظر باشید.» و همان هم شد که همه می دانیم.

ارتباط شما با حضرت امام تحت چه شرایطی توسعه پیدا کرد؟ با توجه به عرایض قبلی، سبب ادامه و تقویت روز به روز این ارادت و علاقه و ارتباط نیز روشن می شود، یعنی هر چه به ایشان نزدیک تر می شدم و ظرفیت وجودی من برای دریافت فیوضات و برکات از آن حضرت بیشتر می شد، به همان نسبت ارادت و علاقه ام به ایشان زیادت می گردید تا وقتی که ایشان درس خارج را شروع کردند و من جزو نخستین افرادی بودم که افتخار شاگردی درس خارج ایشان را در مسجد سلماسی قم که نزدیک منزلشان بود، پیدا کردم.

در دوران مبارزه، ارتباط شما با امام (ره) در چه زمینه هایی بود؟ از نخستین روزهای شروع مبارزات و آغاز نهضت مقدس امام (ره)، توانستم در کنارشان و جزو خدمتگزاران ایشان باشم، که امید است مورد قبول درگاه الهی و عنایت حضرت بقیه الله قرار گرفته باشد و این توفیق را پیدا کردم تا پایان عمر با برکت ایشان نیز آن راه مقدس را ادامه بدهم و یار خوبی برای اهداف

بیماری ایشان حدود پانزده روز طول کشید و علائم بهبودی هم ظاهر نشد. حضرت امام (ره) (آن گونه که بعدها طلبه های محلاتی نقل کردند) همان روزها به عنوان احوالپرسی از پدر به حجره طلاب محلاتی که در آن وقت در ضلع جنوب شرقی مدرسه فیضیه بود، می روند و از حال پدرم جویا می شوند و وقتی مطلع می شوند که ایشان بیمار هستند، از دکترشان می پرسند و هنگامی که می شنوند دکتر معروفی ایشان را ندیده است، ناراحت می شوند و به سراغ دکتر مدرسی یزدی، که در آن زمان رئیس بیمارستان سهامیه و بهترین دکتر قم بود، می روند و روی

هر چه به ایشان نزدیک تر می شدم و ظرفیت وجودی من برای دریافت فیوضات و برکات از آن حضرت بیشتر می شد، به همان نسبت ارادت و علاقه ام به ایشان زیادت می گردید تا وقتی که ایشان درس خارج را شروع کردند و من جزو نخستین افرادی بودم که افتخار شاگردی درس خارج ایشان را در مسجد سلماسی قم که نزدیک منزلشان بود، پیدا کردم



آشنایی که با او داشتند، وقتی از او می گیرند که به عبادت پدرم بیاید. نیمه های شب بود که من و مادر در کنار بستر پدرم نشسته و نگران حال ایشان بودیم که دیدیم در می زنند. وقتی در را باز کردیم، دیدم حضرت امام (ره) به اتفاق دکتر مدرسی هستند. امام (ره) به محض ورود، حال پدرم را پرسیدند و سپس به اتفاق دکتر بالای سر ایشان آمدند و دکتر شروع کرد به معاینه و پس از

چه عواملی زمینه ساز آشنایی جنابعالی با حضرت امام شد؟ در مدرسه ابتدایی به خاطر آشنایی با مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی به حضرت امام (ره) ارادت پیدا کردم. از این گذشته، به خاطر ارادت بیش از حد مرحوم پدرم، مرحوم آیت الله حاج حسین رسولی محلاتی به حضرت امام (ره) که در حوزه علمیه قم گاهگاه در درسهای اخلاق امام (ره) شرکت می کردند و پیوسته از مکارم اخلاق و فضایل عالیه ایشان برای ما تعریف می کردند، من نیز بیش از پیش شیفته سجایای اخلاقی امام (ره) شدم. حضرت امام (ره) چند سالی بود که تابستانها و هنگامی که حوزه علمیه قم تعطیل می شد، به محلات می آمدند و ایام تعطیل را در محلات می گذرانیدند و درس اخلاق هم در مسجد جامع محلات برای عموم مردم داشتند. مادر آن حد نبودیم که استفاده کافی از مطالب ایشان ببریم. ولی بیان شیوا و بحثهای پرمحتوا و شنیدنی ایشان جاذبه ای قوی داشت که همه را به خود جذب می کرد و اجتماع عظیمی تشکیل می شد و ما هم می رفتیم. پس از آن نیز هنگامی که مرحوم پدر، به امر مرحوم آیت الله بروجردی به امامزاده قاسم شمیران آمدند، حضرت امام (ره) تابستانها به آنجا می آمدند، و این هم به خاطر محبت و علاقه ای بود که ایشان به پدرم داشتند و خلاصه، محبت طرفینی بود و همان گونه که پدرم به ایشان علاقه مفرطی داشتند، ایشان هم به مرحوم پدرم محبت زیادی داشتند که در این باره من خاطرات و داستانهایی هم دارم.

اگر ممکن است به برخی از خاطرات اشاره ای داشته باشید؟ درست به خاطر من نیست چه سالی بود. گمان می کنم سالهای پس از خاتمه جنگ یعنی ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ بود، من آن موقع حدود شانزده یا هفده سال داشتم و چند سالی بود که به درس طلبگی مشغول شده بودم و معالیم و شرح لمعه می خواندم که مرحوم پدرم به بیماری حصبه مبتلا و تدریجاً حالشان وخیم شد. دکتري که ما برای ایشان آوردیم دکتري تجربی بود به نام دکتر ناهید و همین قدر بود که دکتر معروف و متبحری نبود و دسترسی به دکترهای معروف هم برای ما با وضعی که داشتیم مشکل بود.



روزی شاگردان با هم گفتند این درست نیست که ایشان نیز همانند ما روی زیلوی نازک و سرد بنشینند و یکی از شاگردان برخاست و قبل از اینکه ایشان بایند، عبای پشمی خود را تا و در جایی که امام(ره) می‌نشستند، پهن کرد و همه خوشحال شدند که بدینوسیله کار خیری انجام داده‌اند، اما همین که امام(ره) وارد مسجد شدند و برای نشستن به جای مخصوص خود رفتند و آن عبا را پهن دیدند با ناراحتی آن را جمع کردند و کنار گذاشتند و مانند هر روز مثل دیگران روی زیلو نشستند و آثار ناراحتی تا پایان درس در چهره شان هویدا بود



ایشان می‌رسیدیم و با ایشان گفت وگو داشتیم، کار آسانی نبود. بالاخره روز موعود فرا رسید و هنگامی که ایشان از درس مراجعت کردند و به اتاق ملاقات رفتند، ما سه نفر به دربان سفارش کردیم که به کسی اجازه ملاقات ندهد تا ما خدمت ایشان برویم و باز گردیم و بدین ترتیب هر سه وارد اتاق شدیم و سلام کردم و نشستیم. امام(ره) برخلاف انتظار مشاهده کردند به جای ملاقات کننده‌های هر روزه که در آن ساعت به دیدارشان می‌رفتند، ما سه نفر که کارهای مهم و کلیدی خانه به عهده ما بود، دست از کار کشیده‌ایم و به محضرشان رفته‌ایم، نگاه تعجب آمیزی به ما کردند، ولی روی همان وقار و متانت و پرحوصلگی خاصی که داشتند چیزی اظهار نکردند و جواب سلام ما را دادند و منتظر ماندند که حرف بزنیم. طبق قرار قبلی، من سخن را آغاز کردم و مطالبی را به این مضمون خدمتشان عرض کردم و گفتم، «غرض از تصدیع خاطر مبارک آن بود که قرار شد امروز خدمتتان برسیم و مطلبی را از طرف خود و دوستان حاضر خدمتتان عرض کنم و آن مطلب این بود که از روز نخست که به خانه شما آمدیم و افتخار خدمتگزاری شما را پیدا کردیم، هدفمان خدمت به نهضت مقدس و قیام اسلامی شما بود و چون دیدیم شما پرچم این نهضت را به دوش گرفته و آماده هر گونه فداکاری در این راه شده‌اید، ما هم احساس وظیفه کردیم و برای کمک به شما به اینجا آمدیم. شما با بزرگواری خاصی که داشتید پستهای مهم و کارهای حساس را به ما واگذار کردید و ما را امین کارهای خود دانستید، وگرنه ما حاضر بودیم هر کاری را که لازم بود، اگر چه جارو کشی و کفش جفت کردن باشد، انجام دهیم. اکنون چند روز است به فکر افتاده‌ایم که شاید ما نتوانسته باشیم از نظر اخلاقی و برخورد با مردم و شیوه کار و عمل، آن گونه که شما می‌خواهید وظایف محوله را انجام دهیم و کار ما مورد رضایت و پسند شما نباشد، ولی شما روی آن بزرگواری و گذشتی که دارید به روی ما نمی‌آورید. هیچ گونه رودربایستی با ما نداشته باشید و هر ایراد و اشکالی به کار ما دارید صریحاً به ما بفرمایید و مطمئن باشید که ما ناراحت نمی‌شویم. اگر هم تشخیص داده‌اید که باید کار ما را عوض کنید و کار پایین تری را به ما بسپارید و یا اصلاً ما را جواب کنید و کاری به ما ندهید، باز هم آماده‌ایم آن را بپذیریم و کوچک‌ترین ناراحتی هم از این بابت نخواهیم داشت، چون هدف ما جلب رضایت شما و کمک به هدف عالی و مقدس شماست...» درست یادم نیست چه جملاتی را ادا کردم و چگونه بیان داشتم. همین قدر یادم هست که ایشان در تمام مدت به حسب عادت همیشگی، سرشان را پایین انداخته بودند و گوش می‌دادند و چون سخنان من تمام شد و ساکت شدم، سرشان را بلند کردند و با کمال صراحت و قاطعیت فرمودند، «آقای رسولی

بین دو ما مور در اتومبیل نشسته بودم، نماز خود را نشسته بخوانم. و بدین ترتیب امام(ره) را به تهران و مستقیماً به فرودگاه بردند و در هواپیمای نظامی کوچکی که قبلاً آماده پرواز به سوی ترکیه بود، سوار کردند و با چند ما مور نظامی و ساواک، امام(ره) را به ترکیه و به شهر بورسا بردند و در خانه رئیس ساواک آن شهر مسکن دادند. از کسانی که در آن ایام بیش از دیگران بی تابی می‌کرد، مرحوم حاج آقا مصطفی، فرزند بزرگ ایشان بود که پس از چندی ساواک ناچار شد ایشان را نیز دستگیر کند و به بورسا نزد پدر بزرگوارشان ببرند.

از جلسات درس امام(ره) در قم چه خاطره‌ای دارید؟ درست به خاطر ندارم که امام(ره) از چه تاریخی درس خارج عمومی را شروع کردند، ولی ظاهرأ بعد از سال ۱۳۳۰ بود. البته این، غیر از درس خصوصی بود که برای مرحوم شهید مطهری و برخی دیگر به طور خصوصی در حجره شهید مطهری در ضلع شرقی مدرسه فیضیه داشتند و سالیها قبل از آن، درس عمومی هر روز، عصرها تشکیل می‌شد، ولی درس خارج عمومی ایشان ظاهرأ پس از سال ۱۳۳۰ بود و نخستین جلسه آن در مسجد سلماسی دایر شد که صبحها درس فقه و عصرها درس اصول بود و پس از مدتی به تقاضای جمعی از شاگردان، درس فقه به مسجد سه راه موزه منتقل شد و درس اصول در همان مسجد سلماسی بود تا اینکه پس از فوت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، هر دوی آنها به مسجد اعظم منتقل شدند. مسجد سلماسی در آن زمان مسجد ساده‌ای بود که کف آن با زیلوه‌ای نخی آبی رنگ یزدی یا کاشی فرش شده بود. زیلوه‌ها نازک و به خصوص در زمستان، سرد بودند و نشستن روی آنها واقعاً نوعی ریاضت به حساب می‌آمد. روزی شاگردان با هم گفتند این درست نیست که ایشان نیز همانند ما روی زیلوی نازک و سرد بنشینند و یکی از شاگردان برخاست و قبل از اینکه ایشان بیایند، عبای پشمی خود را تا و در جایی که امام(ره) می‌نشستند، پهن کرد و همه خوشحال شدند که بدینوسیله کار خیری انجام داده‌اند، اما همین که امام(ره) وارد مسجد شدند و برای نشستن به جای مخصوص خود رفتند و آن عبا را پهن دیدند با ناراحتی آن را جمع کردند و کنار گذاشتند و مانند هر روز مثل دیگران روی زیلو نشستند و آثار ناراحتی تا پایان درس در چهره شان هویدا بود. از جمله خاطرات آن دوران یکی هم این است که ایشان مقید بودند بدون استئنا هر روز پس از درس به حرم حضرت فاطمه معصومه(س) بروند و زیارت مرقد مطهر آن بانوی مکرمه جزو کارهای روزانه ایشان بود که هیچ گاه ترک نمی‌شد.

احتیاجی به این حرفها نیست، هر زمان که من تشخیص دادم وجود شما در این خانه به ضرر اسلام است بیرون‌تان می‌کنم! بفرمایید سرکارتان! بفرمایید.» دیگر شما حدس می‌زنید ما چه حالی پیدا کردیم و چگونه تحت تأثیر عظمت آن امام و رهبر بزرگوار قرار گرفتیم، جرئت ادامه گفتار را از دست دادم و با یک دنیا بهت و حیرت از اتاق خارج شدیم و به دنبال کار خود رفتیم. همان چند جمله برای تنبیه ما و حواس جمعی ما در کارها و احساس مسئولیت خطیر و بزرگ ما کافی بود.

از رویداد تبعید امام به ترکیه چطور مطلع شدید؟ شبی که حضرت امام(ره) را به ترکیه تبعید کردند، کسی جز خانواده‌شان و احتمالاً برخی از همسایگان از بردن ایشان در نیمه شب مطلع نشده بودند، به همین خاطر من نیز که تا ساعت ۱۰ آن شب در خدمتشان بودم و به نوشتن پاسخ استفتائات و نامه‌ها مشغول بودم و آخر شب خسته و کوفته به خانه‌ام که در محله باجک قرار داشت رفتم، از ماجرای تأ سف باری که در آن شب اتفاق افتاد، بی خبر بودم و به همین خاطر صبح که شد، طبق معمول همه روزه پس از صرف ناشتایی به سمت یخچال قاصی به راه افتادم. نزدیکی‌های مسجد امام حسن (ع) که رسیدم، یکی از کسبه آنجا که با من آشنایی و رفاقت داشت پیش آمد و گفت، «فلانی کجا می‌روی؟» گفتم، «به منزل آقا و سر کار خود می‌روم.» گفت، «مگر از جریان دیشب خبر نداری؟» گفتم، «نه.» گفت، «دیشب کماندوها از تهران آمدند و به خانه آقا ریختند و ایشان را بردند.» پرسیدم، «به کجا؟» گفت، «هنوز معلوم نیست.» غروب آن روز روزنامه‌ها در طی دو سطر کوتاه نوشتند که امام(ره) را به تهران برده و در هواپیمایی که به طرف ترکیه می‌رفته، ایشان را دیده‌اند! و بدین ترتیب به مردم فهماندند که ایشان را به ترکیه برده‌اند. من با شنیدن این خبر خواستم به خانه‌شان بروم و ببینم چه خبر شده و با دفتر ما که در کنار حیاط ایشان قرار داشت، چه کرده‌اند، که همان رفیقمان گفت، «خانه ایشان در محاصره مأمورین شهربانی و قوای نظامی است و کسی نمی‌تواند به آنجا رفت و آمد کند.» من که چنان دیدم ناچار به خانه برگشتم و ضمن اینکه نگران اوضاع و حال امام(ره) بودم، مطمئن بودم که ایشان با آن روح آرام و مطمئن‌ای که دارند، هر جا و در هر حالی که باشند آرام و آسوده خاطر هستند. بعد هم معلوم شد همین گونه که من فکر می‌کردم بوده است، زیرا خودشان بعدها که ماجرای آن شب را تعریف می‌کردند، می‌فرمودند، «والله نترسیدم، ولی آنها ترسیدند.» می‌فرمودند آن قدر می‌ترسیدند که اجازه ندادند برای نماز صبح پیاده شوم و گفتند می‌ترسیم مردم برسند و نمی‌توانیم اجازه بدهیم و از این رو ناچار شدم همان گونه که در



«در تصویری که از محافل دیدار و یا سخنرانی امام در سالهای آغاز نهضت بر جای مانده است، چهره روحانی جوان و مصمی را می‌بینیم که سخنرانیهای پر شور او گرمی‌بخش محافل مبارزین بود. او از آن تاریخ تا پیروزی انقلاب بارها زندان ساواک را تجربه کرد تا آن پایه که خود حساب دستگیریهایش را ندارد. با آقای مروارید در حالی از ۱۵ خرداد گفتیم که در پس سالها سکوت، به آسانی به سخن نمی‌آید و تنها گفتن از شخصیت‌هایی چون امام خمینی و شهید مطهری او را به شکستن سکوتش ترغیب می‌کند.»

■ «یاد آن خرداد ماندگار» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین شیخ علی اصغر مروارید

سرهنگ مولویی مرا به دیدار امام برد!

ما را چندان به بازی نمی‌گرفتند. آقای مطهری و منتظری در این باب خیلی زحمت کشیدند و به بروجرد رفتند و از ایشان دعوت کردند. آقای خمینی هم نهایت سعی خود را می‌کردند. شاید بیشترین فعالیت را در آوردن آقای بروجردی به قم ایشان کردند. آیا فعالیت مبارزاتی خود را همراه با امام در نهضت سال ۴۲ شروع کردید؟

خیر، من وضع روحیم طوری بود که از همان اوان نوجوانی سرپیشوری داشتم. یادم هست اولین باری که مرحوم نواب به مشهد آمد و ماجرای درشکه‌نشستن و جلوی کسروی ایستادن و زدن او را مطرح کرد، من سراپا محو او شده بودم. خدا رحمتش کند. نواب مرد بسیار عجیبی بود. شجاعتش و اخلاصش نظیر نداشت. من از همان اول، او و فدائیان اسلام را خیلی دوست داشتم. یادم هست وقتی خبر اعدام نواب را شنیدم، ناگهان احساس کردم دنیا برآیم تمام شده و دیگر هیچ کسی را ندارم که بتوانیم او را الگو قرار بدهم. در واقع، بذروحه انقلابی و مبارزاتی را مرحوم نواب در دل من پاشید. بعدها که با امام (ره) آشنا شدم، از روحیه انقلابی و شجاعتشان خیلی خوشم آمد و از همان سالهای ظهور و بروز رگه‌های انقلابی در نهضت ایشان، به اشکال مختلف در جریان مبارزه قرار گرفتم.

رابطه شما با حضرت امام (ره)، چقدر شما را با دیگران درگیر کرد؟ من در فعالیتها و سخنرانیها خیلی داغ بودم. امام هم قبل از دستگیری سال ۴۲ همه را دعوت می‌کردند که برخیزند و قیام کنند و پس از آزادی، کمی لحنشان را تغییر دادند و بیشتر به فکر رفع اختلاف از جناحها و صاحبان افکار مختلف و توجه دادن همه آنها به خدا و احکام خدا بودند. امام (ره) که از زندان بیرون آمدند و همه جا جشن گرفته بودند و قرار بود من در مجلسی صحبت کنم که آقای شریعتمداری هم دعوت بود، منتهی پرسیده بود قرار است چه کسی منبر برود، گفته بودند فلانی! گفته بود من نمی‌آیم. چون حاج مروارید فقط یک نفر را می‌شناسد و آن هم آقای خمینی است! آقای ناصر مکارم و عده‌ای آمدند و گفتند، «فلانی! درست نیست آقای شریعتمداری از تو دلگیر باشد. بیا برویم از دلش در بیاوریم تا بباید و در این مجلس شرکت کند.» گفتیم، «می‌شود من بپرسم که مشکل ایشان با من چیست؟» آقای مکارم گفت، «این را که می‌گویی، باز بحث شروع می‌شود. نگو!» رفتیم و حرفی نزدیم و آقای شریعتمداری هم در جشن شرکت کرد. در آنجا من و آقای خزعلی منبر رفتیم.

مجلس در کجا برگزار شد؟

در فیضیه. یک جلسه روز، یک جلسه شب. مرحوم مهدی عراقی هم از تهران آمده بود. آن روز قطعه‌نامه‌ای هم توسط آقای علی حجتی خوانده شد که یک ماده آن آزادی زندانیان بی گناه بود که البته من و آقای حجتی را گرفتند و زندانی کردند! البته قبل از این منبر! مولوی رئیس ساواک به دیدنم آمد و گفت، «من دو تا چهره دارم. یکی شمری، یکی رفاقتی!» بعد با من دست داد و گفت، «مولوی با مروارید رفیق است، برای همین اگر من نیاز به پول داشتم می‌آیم دم خانه تو

موضوع انجمنهای ایالتی و ولایتی بود که مرا جذب ایشان کرد و گرنه من با ایشان رابطه علمی نداشتم. در سال ۳۲ یا ۳۳ من به قم آمدم و آنجا به محفل درس آقای بروجردی می‌رفتم. آقایان خزعلی و جنتی هم در درس آقای بروجردی شرکت می‌کردند. آشنایی من با علامه طباطبایی هم از همین جا شروع شد.

از حضرت امام درسی نگرفتید؟

بسیار کم. درس اصول را که نزد آیت‌الله بروجردی خواندم. بیشتر دروسی هم که در قم فرا گرفتیم، نزد آقای سلطانی (پدر خانم مرحوم احمد آقا) بود. درس خارج را نزد آیت‌الله بروجردی خواندم و مقداری هم از آقای داماد و علامه طباطبایی درس گرفتم. تنها مدت کوتاهی در درس اصول امام شرکت کردم. ایشان درس خیلی شلوغی داشت تا جایی که طلاب بیرون از مسجد می‌ایستادند.

نظر امام (ره) درباره فدائیان اسلام چه بود و چه فعالیت‌هایی برای آنان کردند؟

معروف بود که رابطه امام (ره) با آنها بسیار خوب است و در این باب با مرحوم احمد آقا هم صحبت‌هایی کرده‌اند. هنگامی هم که حکم اعدام آنها صادر شد، فعالیت زیادی کردند که مانع شوند، ولی البته به نتیجه نرسیدند.

به نظر شما بهترین منبعی که می‌توان از خلال آن، روحیات و احوالات امام (ره) را در آن سالها به وضوح و کامل دریافت کرد، چیست؟ کتاب کشف الاسرار! امام (ره) در این کتاب، به خوبی درونیات خود را مطرح کرده‌اند و اندکی هوشیاری می‌خواهد تا انسان با مطالعه آن، کاملاً به احوالات و افکار باطنی امام (ره) پی ببرد. البته در آن سالها خواستند این شائبه را در مورد ایشان مطرح کنند که چون املاک و دارایی پدرانشان را گرفته‌اند این جور چیزها را نوشته‌اند، ولی این کمال ساده‌اندیشی است و انصافاً چنین کتابی در آن سالهای سیاه اختناق، کار بزرگی است. من خودم کار و کاسبی داشتم و کتاب هم چاپ می‌کردم و به امام (ره) گفتیم که کشف الاسرار را هم چاپ کنم، ولی ایشان اجازه ندادند و گفتند چون خیلی به ایشان نزدیک هستم، صحیح نیست اسمم به عنوان کتابفروشی و امثالهم برده شود. من این کتاب را در همان اوایی که قم رفتم و تازه نهضت شروع شده بود، خواندم و انصاف این است که گفتن بعضی از حرفهایی که در آن مطرح شده، در آن دوران دل و جرئت زیادی می‌خواست. به کار و کاسبیتان اشاره کردید، منظور شما چیست؟ من از همان زمانی که مشهد بودم، داشتن کار و کاسبی از ذهنم بیرون نمی‌رفت و لذا هر کسی که بتواند اثبات کند که من حتی یک ریال به عنوان شهری به از کسی گرفته‌ام و یا نامم در فهرست شهریه‌بگیران است، نزد من جایزه بزرگی دارد! در تمام طول این سالها با کسب و کار و انتشار کتاب، امرار معاش کرده‌ام و مطالعه دروس دینی، برایم کسب علم و معرفت بوده و لاغیر.

در آن زمان، در محفل درسی حضور آیت‌الله بروجردی در قم چه نقشی داشتید؟

با توجه به این که شما عمدتاً از آیت‌الله بروجردی و علامه طباطبایی درس گرفته‌اید، سبب نزدیکی و همکاری شما با امام (ره) چه بود؟ من از همان اوان جوانی و نوجوانی، اهل اعتراض و مخالفت با زورگویی بودم. یادم می‌آید که بزرگ‌ترها گاهی به مطالبیه، حرفهای دوران بچگی مرا یادآوری می‌کردند و می‌گفتند که همیشه وقتی با بچه‌های دیگر دعوا می‌کردم می‌گفتم، «مروم آجان مباروم!» هنگامی که من شروع به خواندن درس طلبگی کردم، امیرزا حسن مروارید، امیرزا مهدی اصفهانی و اصولاً طلبه‌های مشهد، بسیار مقدس مآب بودند و به قرآن علاقه خاصی داشتند. من در جلسات درس آقا شیخ حبیب‌الله گلپایگانی شرکت می‌کردم و بعدها هم که منبر می‌رفتم به اصطلاح گل کردم. مرحوم امام (ره) هم برای جلساتی که داشتند، مخصوصاً مجالس دهه فاطمیه، از من می‌خواستند که در منزلشان منبر بروم و به این ترتیب بود که با انگیزه‌های مبارزاتی امام (ره) آشنا شدم.

آیا از این دوره خاطره‌ای دارید؟

بله. بیستم جمادی الثانی و تولد حضرت زهرا (س) بود، مرحوم سید محمد علم الهدی، مجلسی را برگزار و از امام (ره) هم دعوت کرده بود. آن شب او از من خواست که منبر بروم. من هم چنان شوری بر پا کردم که امام (ره) بی اختیار اشک می‌ریختند. یادم هست که روایاتی را درباره نورانیت فاطمه زهرا (س) بیان کردم و از آنجا که با قرآن مانوس بودم، صحبت‌هایم بسیار مورد توجه قرار می‌گرفتند. من قرآن را حفظ بودم و در کوچه باغهای اناری قم راه می‌رفتم و قرآن حفظ می‌کردم. پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، چگونه به فعالیت‌های خود ادامه دادید؟

پس از فوت ایشان، اغلب منبرهای ختم ایشان را من رفتم، از جمله در مسجد آقای داماد. البته آقای داماد اهل مبارزه نبود، اما من که آنجا منبر می‌رفتم، حرفهایی می‌زد که بوی مبارزه می‌داد تا وقتی که قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد و طلبه‌ها حتی از شهرهای مختلف برای حضور در جلسات بنده به مسجد مسگرها می‌آمدند. البته منبرهای سیاسی من به سالها قبل از شروع نهضت برمی‌گشت. خاطرم هست مدتی در همدان بودم که آیت‌الله آقا سید محمد تقی خوانساری، آیت‌الله اراکی و امام (ره) به آنجا آمدند و من بعد از نماز آقای اراکی منبر می‌رفتم. آقای خوانساری مریض احوال بودند و حال خوبی نداشتند. مرحوم آقا مصطفی فرزندان امام هم آمده بودند که با هم بسیار مانوس بودیم. آیت‌الله آخوند ملاعلی هم حضور داشتند که من در عمرم، عالمی به آن ذوق و ادب ندیده بودم و رابطه‌اش با آقای خمینی، بسیار صمیمی بود.

آیا نخستین برخوردتان را با امام (ره) به یاد دارید؟

بله، اوایل ورود به قم داشتم به حرم می‌رفتم و ایشان داشت از حرم برمی‌گشت. سلام و علیک ساده‌ای کردیم. و من سخت مجذوب قیافه‌اش شدم، وقار و طمأنینه عجیبی داشت.

چه شد که احساس کردید امام (ره) فکر انقلابی دارد؟

«بی‌تردید روح بلند و اندیشهٔ حماسی امام حوزه قم را از محاق یک سکوت تحمیل شده بر اثر فشارهای رضاخانی در آورد و آن را به سان کانون جوشان مبارزه با استعمار و استبداد در آورد. روایت این تحول را باید در میان پادها و خاطرات آنانی جست که از آغاز جوانی تا واپسین روزهای حیات دل در گرو دعوت آن پیر مراد نهادند و در کارنامهٔ خویش مجاهدتی خستگی‌ناپذیر را رقم زدند.

آنچه در پی می‌آید از واپسین گفت‌وگوهای منتشر نشده مرحوم آیت‌الله حاج شیخ صادق خلخالی است که در آن به بازگویی پاره‌ای از گفتنی‌های خود از تعامل با عالمان شاخص و مبارز حوزه پرداخته است.»



■ «امام، حوزه و مبارزه» در گفت و شنود منتشر نشده‌ای با مرحوم آیت‌الله شیخ صادق خلخالی

آقای کاشانی گفت، «این سید شما را نجات خواهد داد...»

دوم شهریور که از مسافرت برگشتند و درس را شروع کردند، گویا متوجه شده بودند که یکی از آقایان که خدا رحمتش کند، از صاحب اسفار بد گفته بود. امام (ره) آن قدر عصبانی شده بودند که فرمودند، «مالا اسفار، و مادر یک مالا اسفار، اصلاً تومی دانی که اسفار چیست؟ و صاحب اسفار کیست؟» معمولاً امام (ره) به اینگونه مسائل نمی‌پرداختند، ولی آنقدر ناراحت شده بودند که این برخورد را کردند.

از علاقه امام (ره) به مرحوم شاه‌آبادی نکاتی را ذکر کنید. ایشان فصوص الحکم را در محضر مرحوم آقای شاه‌آبادی خوانده بودند. من مرحوم شاه‌آبادی را دیده بودم، فرد بسیار پخته‌ای بودند. امام (ره) شیفته آقای شاه‌آبادی بودند و خیلی از معارف را از ایشان آموختند.

شاگردان قدیمی و مبرز امام چه کسانی بودند.

یکی از افرادی که در درس اسفار و بخشی از درس فصوص امام (ره) شرکت می‌کرد، آقای حاج فقیه برادر عیال آیت الله نجفی مرعشی بود. فرد دیگر آقای آسید عبدالغنی اردبیلی بود که مدتی هم در حجره ما بود و در درس فلسفه و عرفان امام (ره) شرکت می‌کرد. آقای نصیری سرابی هم از شاگردان امام (ره) بود و روزی نقل می‌کرد که یک سال قبل از ماه مبارک رمضان خدمت امام (ره) آمدم و سؤال کردم که ما می‌خواهیم برای استفاده به محضر یکی از آقایان برویم، به نظر شما چه کسی مناسب تر است؟ فرمودند، «پای منبر آقای شاه‌آبادی بروید.» و ما هم یک ماه در یکی از مساجد تهران از محضر آقای شاه‌آبادی کسب فیض کردیم. به امام (ره) عرض کردم که آقا! من جسته و گریخته شنیده‌ام که آقای حجت با درس فلسفه شما مخالفت می‌کردند. همین طور بود؟ فرمودند، «نه. ابدأ این طور نبود. دستگاه رضاخان مخالف بود. کار آگاههای رضاخان مخالفت می‌کردند.» در زمان رضاخان علما را زیاد اذیت کردند. امام (ره) به همراه دوستانشان به باغات اطراف قم می‌رفتند.

درباره مقام و موقعیت علمی حضرت امام (ره) در مقطع مرجعیت آیت‌الله بروجردی چه گفتنی‌هایی دارید؟

آقای بروجردی زمانی که در بروجرد بودند. صیت فقهی‌شان همه جا را پر کرده بود. فرد ملا و باسوادی بودند. به علت کسالت از بروجرد به تهران می‌روند و در بیمارستان فیروزآبادی بستری می‌شوند. برخی از بزرگان مثل امام (ره) در صدد بودند که ایشان را به قم بیاورند و ایشان هم چندان راضی نبودند. بالاخره تشریف آوردند و درس خارج می‌فرمودند و من هم طلبه‌ای بودم که در درس اذان و اقامه ایشان شرکت می‌کردم. در آن درس، امام (ره)، آقای حائری، آقای شیخ اسحاق فاضل لنکرانی، آقای مجاهدی، آقای قاضی طباطبایی

حالا مرا مثل بچه خودش می‌داند و شاید فقط با من در بین طلبه‌ها حرف می‌زند و با فرد دیگری حرف نمی‌زند. علی‌ای حال از آن موقع به منزل امام (ره) کشیده شدیم.

از خصال رفتاری امام کدام مورد را جالب‌تر می‌دیدید؟ امام (ره) هیچوقت در نمازهای میت علما شرکت نمی‌کردند. البته در تشییع جنازه تا در صحن شرکت می‌کردند، ولی از آنجا بر می‌گشتند، چون طلبه‌ها اصرار می‌کردند که نماز بخوانند و امام (ره) هم نمی‌خواستند که نماز بخوانند، نمی‌رفتند. البته گاهی هم به واسطه اصرار فراوان قبول می‌کردند، ولی به طور عادی این طور نبود که تا آخر در مراسم شرکت کنند. حتی در تشییع جنازه مرحوم صدر، مرحوم خوانساری و مرحوم حجت، مرحوم آقای بروجردی، مرحوم فیض، مرحوم کبیر که همه از علمای بزرگ بودند، ایشان فقط تا در صحن شرکت کردند و از آنجا برگشتند.

درباره نظم امام (ره) چه نکاتی را به یاد دارید؟

آنچه ما را فریفته امام (ره) کرد منظم بودن ایشان بود و لذا بعد از مدتی که بنا شد به درس خارج برویم، در درس خارج فقه ایشان که از اول طهارت شروع کردند حاضر شدیم و در درس خارج اصول ایشان هم یک دوره و نیم شرکت کردم و درسشان را هم نوشتم. ایشان خیلی منظم بودند. مثلاً ساعت هشت تشریف می‌آوردند و بعضی از طلبه‌ها می‌گفتند که درس را مقداری زودتر یا دیرتر شروع کنید، می‌گفتند، «نه واجب نیست که درس من بیاپیید. بروید به درسهای دیگر. طلبه که نباید به همه درسها برود.»

امام (ره) در مورد نماز اول وقت حساسیت بسیار داشتند. آیا در این زمینه خاطراتی دارید؟

امام (ره) نسبت به وقت نماز خیلی عنایت داشتند. گاهی طلبه‌ای که در درس امام (ره) در مسجد اعظم یا مسجد سلماسی شرکت می‌کرد و پس از درس و در آخر وقت برای نماز خواندن بلند می‌شد، امام (ره) ناراحت می‌شدند که چرا طلبه نمازش را تا این موقع به تأخیر می‌اندازد. همین عنایت ایشان باعث شد که بنده هم نسبت به این امر اهتمام پیدا کنم و این از برکات درس حضرت امام (ره) بود. امام (ره) غالباً توصیه‌های اخلاقی می‌کردند. مثلاً در اواخر درس یا قبل از محرم، مطالبی را می‌گفتند که ما می‌دیدیم که چنین مطالبی در جنته دیگران نیست. مثلاً من پیش آقای طباطبایی منظومه حکمت و هم اسفار را در طی هفت سال تا سفر نفس خواندم و در درسهای خصوصی ایشان هم در آن اوائل می‌رقتم مثل درس تفسیر که تا سوره پانزدهم رقم، ولی برداشت امام (ره) از مطالب الهی، فلسفی از مطالب محی‌الدین ابن عربی چیزی بود که در دیگران ندیدم و سراغ ندارم. یک سال که در اوائل سال تحصیلی، یعنی نیمه

پیشینهٔ آشنایی شما با حضرت امام به کدام مقطع زمانی باز می‌گردد؟ سن من بین ۱۷ و ۱۸ سال بود که به توصیه پدرم وارد حوزه علمیه اردبیل، «مدرسه حاج ملا ابراهیم»، شدم. با اینکه آن زمان با توجه به نفوذ کمونیستها و شوروی اصلاً این راه، راهی انحرافی به حساب می‌آمد، ولی پدرم گفت، «کمونیستها نمی‌مانند. شما برو دنبال کسب علم، علم دین.» یک سال در آنجا مشغول تحصیل بودم و ماه رمضان بعد یعنی سال ۱۳۲۴ به قم آمدم و سه ماه در مدرسه فیضیه با آیت‌الله آقای مشکینی و آیت‌الله موسوی اردبیلی هم حجره بودم. بعد حجره مستقلی پیدا کردم. آن وقت تعداد طلبه‌ها خیلی کم بود و مجموعه طلاب حوزه علمیه شاید به ۱۲۰۰ نفر هم نمی‌رسید. با طلبه‌های آذربایجان آشنایی داشتم، ولی چون می‌خواستم به زبان فارسی تسلط پیدا کنم، هم مباحثه‌ای‌ها و رفقای خودم را از طلبه‌های فارسی زبان مثل اصفهان، شیراز، یزد و تهران انتخاب می‌کردم، به همین دلیل شاید در بین آذربایجانیها با شرایط من، کم باشند افرادی که مثل من به زبان فارسی صحبت می‌کنند. در محوطه مدرسه فیضیه با سیدی که آن موقع معمم نبود، آشنا شدم. به او آقا مصطفی می‌گفتند. این آقا با پدرشان در مراسم نماز جماعت ظهر و عصر مدرسه فیضیه و پشت سر آقای سید احمد زنجانی نماز می‌خواندند و شبها هم پشت سر آقای سید محمدتقی خوانساری می‌ایستادند. گاهی هم که هوا سرد بود و آقای خوانساری مریض بود، امام (ره) امامت می‌کردند و طلبه‌ها هم می‌گفتند، «امشب حاج آقا یا حاج آقا روح‌الله پیشماز هستند.» ما هم اقتدا می‌کردیم. من می‌دیدم که این آقا مصطفی همیشه با یک سید خیلی باوقار و سنگینی و متینی به مدرسه می‌آید. این سید جلیل همیشه سرش پایین بود و لباس مرتبی می‌پوشید. به حاج آقا مصطفی گفتم، «این آقا کیست که شما با او می‌آیید و می‌روید؟» گفت، «این آقا پدر من هستند.» گفتم، «اسمشان چیست؟» گفت، «حاج آقا روح‌الله.» به همین جهت هم رفاقت ما با ایشان به بیت امام (ره) کشیده شد. شاید کسی نتواند ادعا کند که به اندازه من با آقا مصطفی رفیق بوده است. در حدود سی و چند سال با هم به شهرهای شیراز، اصفهان، مشهد، تبریز، ارومیه، اردبیل و خلخال مسافرت کردیم و هریک از اینها خود مسائل فراوانی دارد. آقا مصطفی فرد پر جوش و خروشی بود. من البته بزرگ‌تر از ایشان بودم. البته بنده هم، استعدادم در این زمینه بد نبود و شلوغ بودم. مثلاً یادم هست از دری که از مدرسه فیضیه به رودخانه باز می‌شود، بیرون می‌آمدیم و تمام این لبه‌های رودخانه را با جوب شوت می‌کردیم. شبهای پنج‌شنبه و جمعه با حاجی مهدی و حاج آقا مصطفی با جمکران بودیم یا شمشیرآباد یا شمس‌آباد. خلاصه رفاقتمان به اندازه‌ای پیگیر شد که مادر حاج آقا مصطفی



و تو هم اگر نیاز داشتی مرا در جریان بگذار» و از این خزعبلات. بعد هم کشوی میزش را کشید بیرون و دسته‌های اسکناس را گذاشت روی میز. به او گفتم، «پدرجان! تو روان شناسی شغلت با من فرق می‌کند.» غرض اینکه این جور ما را تطمیع و تهدید می‌کردند و اشهدبالله که همه چیزم را سرمایه انقلاب کردم و مخصوصاً از نظر مالی، زیاد لطمه خوردم. خلاصه این که مولوی بعد از

سخنرانی آمد و گفت، «سخنرانیت زیاد سرو صدا نداشت، اما قطعنامه کار را خراب کرد.» و من و آقای حجتی را بردند تاماده آزادی زندانیان بی گناه تکمیل شود!

از سخنرانی عاشورای سال ۴۲ و نهضت ۱۵ خرداد، خاطراتی را بیان کنید.

قبل از سخنرانی امام(ره) در فیضیه من منبر رفتم. خیلیها می‌گفتند سخنرانی مروارید، امام را گرفتار کرد. بعد هم که آمدم تهران و خدا می‌داند چه خبر بود. در سخنرانی ای گفتم یک وقتی شاه لشکر می‌کشید به جاهای مختلف و حالا استعمار نوشیوه‌های خودش را دارد و خلاصه کلی درباره شیوه‌های استعمار نو حرف زدم. یادم هست که بعد از سخنرانی من، جمعیت از خیابان کاخ و جلوی کاخ شاه عبور کرد و حسایی دل مأموران رژیم را لرزاند!

مهم‌ترین سخنرانی حضرت امام(ره) به نظر شما کدام بود؟
من از همه سخنرانیهای ایشان خوشم می‌آمد، ولی سخنرانی کاپیتولاسیون محشر بود! من در خانه پدر خانمم که مقابل منزل امام بود، تنها بودم و قدم می‌زدم و با دقت گوش می‌دادم و خدا می‌داند که چقدر دعایش کردم. این سخنراین خیلی در نظرم جلوه کرد و به من اثری داد. بعدها هم هر وقت می‌خواستم منبر بروم، یاد این سخنرانی می‌افتادم و جرئتم افزون می‌شد. **در هنگام مبارزه و مقابله با رژیم، بیشتر تحت تأثیر آموزه‌های چه کسانی بودید؟**

طبیعی بود که به لحاظ مبارزاتی از امام و قبل از ایشان از شهید نواب صفوی متأثر بودم. البته مقاومت در برابر رژیم تنها معلول گرایشات مبارزاتی نیست بلکه ارتباط با عرفای اصل هم هست. من از همان ابتدایی که با مرحوم علامه طباطبایی آشنا شدم، علاقه و شیفتگی خاصی نسبت به ایشان پیدا کردم، به طوری که همیشه مترصد بودم خود را به مجالس درس و بحث ایشان برسانم و هر جا که تشریف می‌بردند، هر جور که بود خود را می‌رساندم. عرفان و تقرب به خداوند و بی نیازی از دنیا و عوالم روحانی و معنوی ای که حضور ایشان در زندگی من پدید آورد تا آخرین دم حیات از ذهن و خاطرم محو نخواهد شد. در پرتو راهنماییها و تعالیم ایشان، چنان ایمان راسخی پیدا کرده بودم که در هنگام مبارزه و راهپیماییها فرزندانم را هم با خود می‌بردم که اگر شهید شدم همراه با آنها باشد. **خبر دستگیری امام(ره) را چگونه شنیدید؟**

مرحوم عراقی در قم زیاد به خانه ما می‌آمد. آن شبها هم کوچه‌ها عجیب خلوت بودند. البته من در روز ۱۵ خرداد قم نبودم. شب یازدهم محرم بود که در تهران منبر رفتم. امام(ره) را در شب عاشورا دستگیر نکردند، بلکه فردای آن روز دستگیرشان کردند. صبح که آمدم در سرائی بالاتر از مسجد شاه منبر بروم، دیدم اوضاع به هم ریخته است. رفتم مدرسه مروی که احتمال می‌دادم آنجا بریزند و همین طور هم شد. ریختند، ولی مرا به چهره نمی‌شناختند. از مدرسه مروی رفتم خیابان غیاثی به منزل برادرم. عجیب صدای تیر و تفنگ و فریاد افراد می‌آمد. بعد هم رفتم درکه. اغلب کسانی را که در آن روزها گرفتند، چندان دخالتی در امور نداشتند، ولی مرا که هر جا می‌رسیدم بالاخره غوغایی به پا می‌کردم، خوشبختانه نگرفتند.

چه وقت دستگیر شدید؟

تا اوایل ماه مبارک رمضان آزاد بودم. مرحوم عراقی آمد و گفت، «فلانی! نمی‌شود که آقای خمینی را گرفته باشند و ما همین طور ساکت بنشینیم.» آن روزها آنها مسجد جامع تهران را برپا کرده بودند



به من دادند. مولوی مرا از خانه آقا برد و سر چهار راه قصر پیاده کرد. از آنجا هم خودم رفتم زندان! **آیا امام(ره) به خاطر منبرهایی که می‌رفتید به شما توجه خاصی داشتند و یا صحبتی با شما می‌کردند؟**

امام(ره) این نوع کارها را تکلیف و وظیفه تلقی می‌کردند و چندان در پی سپاسگزاری در قبال انجام تکلیف نبودند. قبل از تبعید،

هنگامی که یک بار قرار بود من قبل از ایشان به منبر بروم، از من می‌پرسیدند، چه می‌خواهی بگویی؟، می‌گفتم می‌خواهم به شاه حمله کنم و حرفهایم را در مورد او بگویم. می‌گفتند تو در مورد شاه نگو. او را بگذار برای من، چون اگر بیایند و تو را بگیرند و ببرند، من آدمی نیستم که وساطت کنم. مصطفی را هم ببرند، این کار را نمی‌کنم.

با مرحوم حاج آقا مصطفی آشنایی داشتید؟

بله. همان اوایل طلبگی آمد مشهد و باهم خیلی رفیق شدیم. مخصوصاً در دوران مبارزه که مبارزین به منزل ما می‌آمدند و شب را می‌ماندند. خدا رحمتش کند. بسیار آدم معرکه‌ای بود. خدا بیامرز از خورش به خوشش نمی‌آمد و بار اولی هم که به خانه ما آمد، خورش به داشتیم! یادش به خیر! یک سالی در همدان با هم بودیم و برویایی داشتیم و با هم برای شنا می‌رفتیم. آدم بسیار سرزنده دل و بانشاطی بود. یادم هست که کارخانه برق همدان سر کوه بود. با مرحوم حاج آقا مصطفی و چند نفر دیگر سوار درشکه شدیم که برویم آنجا. قرار گذاشتیم بچه‌ها یکی یکی از درشکه پایین بپرند، طوری که درشکه چی نفهمد. طرف رسیده بود آن بالا و دیده بود که ای داد بیداد! هیچ کس نیست. بعد که آمد پایین، حاج آقا مصطفی یک پول درست و حسایی به او داد و کلی خندیدیم و تفریح کردیم و درشکه چی هم راضی و خوشحال، رفت. از این جور کارها زیاد می‌کردیم. بسیار آدم خوش مشرب و جوانمردی بود.

آیا در مبارزات شرکت داشت؟

چندان به این کارها کاری نداشت. یک بار آمده بود در خانه ما. با او شوخی ای کردم و مکدر شد و ژستی گرفت. گفتم آقا مصطفی! شما در خانه‌تان آقا زاده‌اید. بخواهی برایم ژست بگیری، رفاقتم را با تو قطع می‌کنم. به قدری بزرگوار و با محبت بود که شوخی را من کرده بودم، او جبران کرد!

از ارتباط امام(ره) با علامه طباطبایی نکاتی را بیان کنید. علامه طباطبایی فکر فلسفی داشت و امام(ره) از یک مرحله به بعد، بنا به مصلحتهایی فلسفه را کنار گذاشته بودند. البته رفت و آمد داشتند، ولی امام از یک جهت اندکی از ایشان دلگیر بود، آن هم به خاطر ارتباطی که در اوایل کار، علامه با برخی از دانشگاهیان مرتبط با دربار داشتند. این نوع ارتباطها در آن روزها که دانشگاهیان مرتبط با رژیم تلقی می‌شدند، ظاهر صورت خوشی نداشت. البته علامه هیچ نسبت و ارتباطی با رژیم نداشتند و قطعاً این ارتباط از وجه علمی و با علمای دانشگاه بود، اما امام(ره) از تأثیر این روابط در سطح جامعه، مکدر بودند.

از آخرین باری که با امام(ره) ملاقات کردید، نکاتی را بیان کنید.

ماجرای بنی صدر ارتباط او به با بنیاد ما، در دسر ساز شد و من احساس کردم امام(ره) از این بابت از من مکدرند. در ملاقاتی که حدود یکسال قبل رحلتشان با ایشان داشتیم گفتند، «شما برای من خاطره انگیز هستید و از بابت حرفهایی هم که در مورد بنی صدر می‌گویید، کسی به من چیزی نگفته و کدورتی نیست.» بعد هم دعایم کردند و عاقبت به خیری برایم طلبیدند که انشاءالله این دعا مستجاب شده باشد! در هر حال، ایشان حقاً اهل مبارزه بودند و من این صفت را در ایشان بسیار دوست داشتم و به همین دلیل هم هر جا که لازم آمد، در کنارشان بودم و تلاش خود را کردم. خداوند به دیده قبول، بپذیرد.

و من آنجا منبر رفتم. طاهری از ساواک و در مسجد امین الدوله میدان سید اسماعیل پشت در پنهان شده بود که تا من آمدم بیرون، دستگیرم کند. قبل از مسجد جامع، در آنجا منبر می‌رفتم. **در کجا زندانی بودید؟**

ابتدا در قزل قلعه، ولی بعد از دو سه روز گفتند وسایلت را جمع کن، از اینجا می‌رویم. نمی‌دانستم مرا کجا می‌برند. بالاخره مرا به خانه سرتیپ هدایت بردند که خانه عریض و طولیلی بود و همه تجهیزات را داشت. **چطور به جای زندان، شما را به چنین جایی بردند؟** قصد نداشتند خیلی روحانیت را برانگیخته کنند و به حساب خودشان به این شکل، می‌خواستند ما را نرم کنند. **دیگر چه کسانی را دستگیر کردند؟**

تا آنجا که یادم هست آیت‌الله فومنی و آقای شجونی و چند نفر دیگر. **بعد چه شد؟**

بعد مرا پیش نصیری که آن موقع رئیس شهربانی بود، بردند. زیر چشمی نگاهم کردو عجیب چشمهای مخوفی داشت. پرسید، «به چه جرتی این حرفها را می‌زنی؟ به تو بگویم، دیگر دوره مفت خوری تمام شد.» گفتم، «کدام مفت خوری؟ من در این سن و سال هنوز نه زنی دارم و نه بچه‌ای و نه مالی. به این می‌گویند مفت خوری؟» **چند بار در خاطراتتان به ملاقات خود با امام(ره) را در این دوران اشاره کرده‌اید.**

مقدم در ساواک گفته بود، «عجب گرفتاری شده‌ایم! هر جا اسم خمینی را می‌شنویم، اسم مروارید هم پشت سرش هست.»



یک بار قرار بود من قبل از ایشان به منبر بروم، از من می‌پرسیدند، چه می‌خواهی بگویی؟، می‌گفتم می‌خواهم به شاه حمله کنم و حرفهایم را در مورد او بگویم. می‌گفتند تو در مورد شاه نگو. او را بگذار برای من، چون اگر بیایند و تو را بگیرند و ببرند، من آدمی نیستم که وساطت کنم. مصطفی را هم ببرند، این کار را نمی‌کنم



می‌دانستند که خیلی به ایشان علاقه دارم. در همان ایام دستگیری به من وعده داده بود که خودم روز عید ترا به دیدن آقای خمینی می‌برم. روز عید فطر، اول وقت بود که دیدم مولوی با لباس تمام رسمی و ماشین شیک کادیلاک مشکلی آمد و مرا صدا زد. از آنجا می‌خواست برود دربار و در مراسم سلام شرکت کند. رفتم و سوار ماشین شدم، به اتفاق رفتیم به همان منزلی که امام در قیصریه تحت نظر بود. مرا به اتاق بسیار کوچکی بردند. سجاده امام باز بود و نماز عید فطر را خوانده بودند. امام(ره) به مولوی گفتند، «این چه وضعی است؟ چرا به مردم حمله کردید و وحشیگری راه انداخته‌اید؟» **امام(ره) به شما چه گفتند؟**

آقای خمینی بسیار کم حرف بودند. آنجا از سکه‌های حضرت قائم



■ مرحوم آیت الله العظمی سیدرضا بهاء الدینی

او فهم معصوم را داشت...

در ایام، در تحصیل درس اسفار مرحوم شاه‌آبادی حاضر می‌شدیم و امام (ره) را می‌دیدیم که از اتاق پشتی بیرون می‌آید. مرحوم شاه‌آبادی به ایشان فصوص درس می‌داد. مباحثه ما اسفار بود. البته من زیاد در آن درس شرکت نکردم. نمی‌دانم چطور بوده که خیلی به فلسفه علاقه نداشتم، ولی در فقه و اصول اهتمام داشتم. یکی از خاطرات جالب من در مورد امام (ره) این است که از طرف حکومت پهلوی، جشن کشف حجاب برگزار شده بود و ما و عده‌ای از رفقا در فیضیه بودیم. در آن شب همه ناراحت بودند، چون به اصطلاح رجال دعوت شده بودند که با بانوان بی حجابشان به فرمانداری بروند. فیضیه خلوت شد. امام که تنها در صحن فیضیه بود، به ما گفت، «اگر فرمانداری از ما دعوت کرد، چه باید کرد؟» تا ما خواستیم فکر کنیم و چیزی بگوییم، امام به ما فرصت نداد و فرمود، «ما قبول نخواهیم کرد و مقاومت می‌کنیم.»

این حرف را امام در جمع نزد، چون به نفوس اطمینان نبود و فقط به ما گفت. ما هم جایی بروز ندادیم. البته رضاخان آخوندها را رها کرده و گفته بود، «نمی‌شود سر به سر اینها گذاشت.» از روحانیت دعوتی به عمل نیامد، زیرا عده‌ای مخالفت کرده و گفته بودند، «اگر سرمان برود، تن به چنین کاری نمی‌دهیم.» این حرف را به روحانیت تهران نسبت می‌دهند.

□ □ □

در سال ۱۳۴۲ عده‌ای در مورد مرجعیت نزد بنده آمدند و نظر مرا درباره‌ی دو نفر خواستند. عرض کردم، «فلانی آدم خوبی است، اما فقط به درد درس و بحث می‌خورد، ولی حاج آقا روح‌الله به درد همه کاری می‌خورد.»

این سخن به گوش آن فرد رسید و از دست من ناراحت شد تا اینکه قبل از انقلاب از دنیا رفت. یک شب به خواب من آمد و اظهار ناراحتی کرد. گفتم، «به خاطر آن حرف، چه کنم تا از دستم راضی شوی؟» گفت، «یک ختم قرآن برایم بخوان.» من هم خواندم. مدتی بعد در سال ۱۳۵۷ که با پیروزی انقلاب مدرسه فیضیه بازگشایی شد، تعدادی از ارواح را دیدم که خوشحالند. یکی از آنان، روح همان شخص بود. در آن زمان بود که احساس کردم خود ایشان فهمیده است که آقا روح‌الله به درد هر کاری می‌خورد.

□ □ □

اعتقاد من این است که مثل امام خمینی در زمان فعلی نداریم. وی فهم معصوم را پیدا کرده بود و درک او فوق درکها و شجاعت ایشان فوق شجاعتها بود. پای خود را جای پای معصوم گذاشت و به سبب نبوغ و درک فوق‌العاده و شجاعت بسیارش از همه پیش افتاد. باید انسان «مؤید من عندالله» باشد تا بگوید «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.» و یا بگوید، «من توی دهن این دولت می‌زنم.»

□ □ □

دویست برابر شهریه حوزه برای طلاب و صد برابر شهریه استادان را پیشنهاد کرد، یعنی مبلغ سیصد تومان در هر ماه! جاذبه بسیار و زرق و برق زیاد این سخن در بعضیها تأثیر گذاشت و آنان را از حوزه و درس و بحث دور ساخت، به طوری که در روزهای آخر ثبت‌نام گاهی طلبه‌ای برای اینکه عقب زده نشود، تمام زندگی و کتابهایش را یکجا می‌فروخت تا از درس و تحصیل و فشار مالی حاکم بر حوزه نجات پیدا کند.

این اقدام رضاخان، ضربه‌ای هولناک بر حوزه‌ها زد و زحمات چندین ساله حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری برای بعضی از افراد را از بین برد. بسیاری از بزرگان و شخصیت‌های ربانی و الهی چون حضرات آیات حاج روح‌الله خمینی، حاج سید محمد رضا گلپایگانی و حاج شیخ محمدعلی اراکی ماندند و مقاومت کردند و از حوزه، دانش و «قال الباقر» و «قال الصادق» دست نکشیدند. بنده دیدم آنانی که به حوزه پشت کردند و پول و ریاست را بر عزت و افتخار و فقر حوزه و علم آن ترجیح دادند، به وضع بسیار دلخراشی از کار افتادند و خانه‌نشین شدند و سرانجام با ذلت و نکبت از دنیا رفتند، اما افرادی که ماندند و از فقر و سختی و مشکلات نهراسیدند، همه آبرومند و بزرگوار شدند. این همه به خاطر مقاومت در ادامه درس و ماندن در سلک روحانیت بود.

□ □ □

از طرف حکومت پهلوی، جشن کشف حجاب برگزار شده بود و ما و عده‌ای از رفقا در فیضیه بودیم. در آن شب همه ناراحت بودند، چون به اصطلاح رجال دعوت شده بودند که با بانوان بی حجابشان به فرمانداری بروند. فیضیه خلوت شد. امام که تنها در صحن فیضیه بود، به ما گفت، «اگر فرمانداری از ما دعوت کرد، چه باید کرد؟» تا ما خواستیم فکر کنیم و چیزی بگوییم، امام به ما فرصت نداد و فرمود، «ما قبول نخواهیم کرد و مقاومت می‌کنیم.»



در سالیهای اول طلبگی که در مدرسه فیضیه بودم، با حاج روح‌الله آشنا شدم. مدتی نگذشت که رفاقت و دوستی من با ایشان بسیار صمیمی شد و او را در حد بسیار بالایی از پاکی و تقوا دیدم. ایشان در جوانی علاقه شدیدی به اهل بیت اظهار می‌کرد و ارتباط تنگاتنگ معنوی با ائمه (ع) داشت، به طوری که در ماه مبارک رمضان که با هم در جلسه‌ای شرکت می‌کردیم، برنامه جلسه، ابتدا قرائت قرآن بود و سپس تلاوت کلام معصومان (ع). کتاب ارزشمند عیقات الانوار از مرحوم میرحامد حسین را می‌آوردیم و از روی آن احادیثی گوهریار و سخنانی دلنشین از ائمه (ع) را می‌خواندیم.

با آنکه حاج آقا روح‌الله از نظر مالی وضع مناسبی نداشت، جدیت و شور و عشق این جوان موجب شد یک جلد از کتاب عیقات را منتشر کند تا بقیه هم بتوانند از آن استفاده کنند.

به امام به شدت علاقمند بودم و ایشان را دوست می‌داشتم. زیاد درس می‌دادم و گاهی به خاطر درس زیاد، بعضی از آقایان که مراجعه می‌کردند تا درس بدهم، قبول نمی‌کردم. این افراد چون می‌دانستند من به امام علاقه دارم، ایشان را واسطه می‌کردند. امام که واسطه می‌شد و می‌گفت، «این درس را قبول کن.»، من هم موافقت می‌کردم. البته در جلسات زیادی با ایشان بودم و روابط بسیار نزدیکی با یکدیگر داشتیم و امام به منزل ما می‌آمد. خاطره‌ای از آن ایام دارم که نقل آن بی‌مورد نیست. در دوران جوانی با زمستان سردی روبه‌رو شدم که همچون دیگران برای دوری از سوزش سرما، پوستینی بر تن کرده بودم و به همین سبب، کارهای خود را با زحمت انجام می‌دادم. روزی حاج آقا روح‌الله سراغ من آمد و مرا با آن وضع دید. گفت، «این چه وضعی است که برای خود درست کرده‌اید؟! از آن روز تصمیم گرفتم بر سرما مسلط شوم. مدتی نگذشت که توانستم در سوز و سرمای شدید زمستان را با لباس معمولی زندگی کنم و از آن پس، هیچ‌گاه وسایل گرم‌کننده به کار نمی‌بردم و تنها از رواندازی سبک استفاده می‌کردم.

□ □ □

من قبل از سال ۴۲، درس خارج فقه داشتم. یک سال هنگام شروع، احساس کردم ساعت درس من با درس آقا روح‌الله همزمان است، به خاطر تقویت درس ایشان و احترام به آن بزرگوار، درس خود را تعطیل کردم.

در زمان رضاخان، فشار بر حوزه شروع شد. او گاهی با تهدید و زمانی با تطمیع قصد شکستن مراکز دینی و علمی را داشت. بدین خاطر بود که در یک اقدام جسورانه، قصد متفرق کردن طلاب و نابودی حوزه را کرد و مسئول دادگستری وقت به نام داور، از کلیه طلاب برای خدمت در پست قضاوت دعوت کرد. وی برای جذب هر چه بیشتر افراد و طلابی که در اوضاع سخت مالی به سر می‌بردند، مبلغی حدود



می‌کند؟

بزرگان حوزه مثل مرحوم آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله حائری و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری درباره امام(ره) چه دیدگاهی داشتند؟
آقا سید محمد تقی خیلی از امام(ره) خوششان می‌آمد و ارتباط تنگاتنگی با امام(ره) داشتند، چون ایشان هم درک سیاسی داشتند و روحیه امام(ره) را می‌شناختند. آقای بروجردی هم امام(ره) را به عنوان یکی از اساتید درجه اول حوزه قبول داشتند. به یاد دارم وقتی امام(ره) وارد مجلس روضه آقای بروجردی می‌شدند، آقای بروجردی به احترام از جا بلند می‌شدند. البته ایشان با ادب بودند و نوعاً برای افرادی که می‌شناختند بلند می‌شدند، اما برای امام(ره) واقعاً احترام قائل بودند. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری هم به آقای خمینی که در آن زمان طلبه فاضل و سرزنده‌ای بودند، عنایت داشتند. مرحوم حاج میرزا مهدی مازندرانی هم به امام(ره) خیلی توجه داشتند. آقای شیخ ابوالقاسم قمی و آمیرزا جواد آقا تهرانی، به امام(ره) علاقه داشتند. مرحوم علامه طباطبایی با آن مقام و معنویت علمی‌شان ممکن نبود که از امام(ره) جلوتر راه ببرند. همه جا امام(ره) را مقدم می‌داشتند و نسبت به امام(ره) خیلی متواضع بودند.

از نحوه مواجهه امام با بحرانا و جریانات پس از پیروزی انقلاب خاطره‌ای نقل کنید؟

امام(ره) به علما و طلاب خیلی احترام می‌کردند. اینها را برجسته فرض می‌کردند و می‌گفتند، «زندگی علما باید با قداست باشد.» امام(ره) وقتی از پاریس به قم تشریف آوردند، با کمال بزرگواری به منزل آقایان و رفقای قدیمی خود رفتند و به منزل ما هم آمدند. آقای اشراقی تماس گرفتند که امام(ره) می‌خواهند به منزل شما بیایند. گفتم، «صبر می‌کردید که ما مقدماتی را فراهم می‌کردیم.» گفتند، «آقا تصمیم گرفته‌اند که بیایند.» بالاخره تشریف آوردند، وقتی وارد حیاط شدند و افراد مسلح را دیدند، گفتند، «اینها ما را دستگیر نکنند.» عرض کردم، «آقا! همه اینها از شماست.» فرمودند، «نه. خوب کردید که احتیاط را از دست ندادید. همیشه بین افراد مسلح رفت و آمد کن.» ما دو تا نم‌د گرفته بودیم که اتاق خیلی خالی نباشد. امام(ره) گفتند، «من از این نم‌د شما خیلی خوشم می‌آید.» آقای اشراقی و آقای شیخ حسن صناعی هم بودند. وقتی می‌خواستند تشریف ببرند، به آن دو نفر فرمودند، «شما بروید.» بعد به من فرمودند، «راجع به این موضوع چیزی نگو.» من متوجه شدم قضیه درباره چیست، با این حال سؤال کردم، «راجع به کدام موضوع؟» چون امام(ره) می‌دانستند که پرونده شریعتمداری دست من است و من قبلاً امام(ره) را از وجود آن مطلع کرده بودم، فرمودند، «راجع به آقای شریعتمداری.» گفتم، «آقا چرا نگویم؟ شما چیزی نگویند. موقعیت شما جوری است که نباید چیزی بگویند، ولی ما چرا نگوئیم؟» امام(ره) هم هیچ نگفتند، لذا پس از رفتن امام(ره)، خبرنگار روزنامه اطلاعات آمد و آن مقاله را ا‌دام که چاپ کنند. البته آن مقاله علیه شریعتمداری نبود، بلکه منظور این بود که، «وحدت داشته باشیم و چرا شما حزب درست کردید؟ یک عده ضد انقلاب و ساواکی جمع شده‌اند زیر پرچم دستگاه شما. صلاح شما نیست. این کارها را بگذارید کنار.» بعد که خواستند مقابله کنند، گفتم، «پرونده‌ها دست من است.» وقتی فهمیدند که دست من پر است، کوتاه آمدند و ما هم پیگیری نکردیم.

برود، تیراندازی کرد، ولی تیر به او اصابت نکرد. در آن زمان علم وزیر کشور بود و دستور دستگیری ذوالقدر را داد. شایع شد که می‌خواهند فداییان را اعدام کنند. شاه مقدمات سفر به هندوستان را فراهم کرده بود با ثریا به هندوستان رفت. ظاهراً به آقای بروجردی فشار آوردند که برای نجات آنها کاری نکنند، ولی آقای بروجردی عمل چشمگیری انجام ندادند و خود امام(ره) به شاه نامه نوشتند. می‌دانید که امام(ره) قبلاً به دستور آقای بروجردی دو مرتبه با شاه ملاقات کرده بودند و یک بار که از ملاقات برگشته بودند فرمودند، «نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، ولی ابهت من، شاه را گرفته بود و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود.» لذا شاه امام(ره) را می‌شناخت. من خودم در این انقلاب دیدم که آقای سید هاشم تهرانی که از بزرگان فداییان اسلام بود، به خانه ایشان رفت و آمد می‌کرد. با اینکه مجلس رأی داده بود که طهماسبی عفو شده است، ولی بعد رأی اعدام مسلم شد، در جراید نوشتند و عکس کت و شلواری نواب را چاپ کردند. بعد البته شنیدم که از منزل آقای بروجردی بدون اینکه خود ایشان متوجه شوند، آقا سید احمد خادمی که خیلی با فداییان اسلام بد بود، گفته بود، حالا که می‌خواهید اینها را اعدام کنید، معمم اعدام نکنید و با کت و شلوار اعدام کنید. بعد که طلبه‌ها فشار آوردند، آقای بروجردی هم همین آقا را به تهران نزد حاج آقا رفیع و صدرا‌اشراف که ریش‌دارهای دربار بودند، فرستاد که تا این آقا برود حاج آقا رفیع و صدرا‌اشراف را پیدا کند، آنها را اعدام کرده بودند. حالا عده‌ای از اینها که امروز صحبت از انقلابی بودن و خط امام(ره) بودن می‌کنند، آن موقع برای کوبیدن فداییان اسلام و حتی در فیضیه در زدن چوب بر فرق سید عبدالحسین واحدی و سید هاشم تهرانی دست داشتند.

برخورد مخالفین با حضرت امام(ره) چگونه بود؟

آن موقع که امام(ره) نماز جماعت برگزار می‌کردند و طلبه‌ها برای اقتدا می‌آمدند، بعضی از این خشکه مقدسها امتناع می‌کردند از اینکه به امام(ره) اقتدا کنند و حتی به طلبه‌ها می‌گفتند این آقا عارف است، صوفی است، اینها نوع‌بالله کافرنند و از این صحبتها. آن سخن

ابن سینا در اینجا جا دارد که:

در دهر چو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

علیه کتاب کشف‌الانصار امام(ره) صحبت و تبلیغات می‌کردند، چون امام مقداری راجع به فلسفه صحبت کرده بودند و می‌گفتند یکی از کتابهایی که می‌توان به وسیله آن خمینی را کوبید، همین کتاب است. من با امام(ره) تماس تلفنی گرفتم. شاید این اولین تماس تلفنی با ایشان بود و عرض کردم که اینها همچو قصدی دارند. امام(ره) هم گفتند، «خب قصد داشته باشند. چیزی نیست.» وقتی که امام(ره) درس فقه را شروع کردند، این بار می‌گفتند، «آقای خمینی برود همان اسفار را درس بدهد. او که فقه بلد نیست.» امام(ره) پر مطالعه بودند و شاید بتوانم بگویم که همه کتابهای کسروی را مطالعه کرده و همه کتابهای عرفانی را خوانده بودند. مجلات، مقالات، روزنامه، آن موقع که این طور مسائل اصلاً مطرح نبودند. اما اینکه چرا امام(ره) به طور علنی از فداییان اسلام صحبت نکرد و از آنان حمایت نکرد، نمی‌دانم.

شنیده‌ایم که حضرت امام(ره) با بعضی از بزرگان حوزه مثل مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری جلساتی داشتند. چنانچه خاطراتی در این زمینه دارید، بیان کنید.

آقای مرتضی حائری هم از بعضی مسائل ناراحت شده بودند و حتی مدتی از قم به مشهد رفتند، ولی به اصرار امام(ره) به قم برگشتند و درس را شروع کردند. زمانی هم از مجلسین امام(ره) بودند و جلسات زیادی با هم داشتند. وقتی که امام(ره) در مدرسه فیضیه علیه شاه سخنرانی کردند، خود امام(ره) به من گفتند آقا مرتضی حائری فردای آن روز آمد و به زور دست مرا بوسید و گفت، «شما انتقام گوهرشاد را با این حملات از شاه گرفتید و خیلی هم خوشحال بود.» اما بعدها ایشان را از امام(ره) جدا کردند. حاج آقا مصطفی نقل می‌کرد که یک روز صبح رفتم خدمت آقا و آقا کاغذی را جلوی من کوبید و گفت، «این هم کاغذ آقا مرتضای نوا» ظاهراً آقای حائری در آن نامه نوشته بودند که همه کارهای شما خلاف شرع است و امام(ره) از این بابت خیلی رنجیده خاطر شده بودند که چرا آقا مرتضایی که سالها با من بوده و شاید در درس امام(ره) هم شرکت کرده بودند، این طور قضاوت

و به نظرم آقای علامه طباطبایی هم شرکت می‌کردند. درس ایشان، درس سنگینی بود. درس آقای حجت هم درس تحقیقی بود و من یک سال هم در درس ایشان شرکت کردم و بحث اجازه در بیع فضولی بود که اجازه کاشفه است یا ناقله. در این درس حاج آقا مصطفی و آقای جلال آشتیانی هم شرکت می‌کردند. پس از اینکه امام(ره) و دیگران تلاش کردند تا آقای بروجردی را به قم بیاورند، پس از مدتی امام(ره) مشاهده کردند که بیت آقای بروجردی آن طور که باید و شاید مطابق با مزاج و میل ایشان نیست، لذا کم‌کم خود را کنار کشیدند و خودشان درس را شروع کردند. در این اواخر آقای بروجردی پیر شده بودند و قدرت و توان کافی برای تدریس نداشتند. امام(ره) که جوان و پرکار و تلاش بودند، درس بسیار خوبی داشتند و ظاهراً در حدود ۸۰۰ نفر در آن زمان در درس امام(ره) شرکت می‌کردند و مسجد سلماسی پر از جمعیت می‌شد و حتی روی پله‌ها هم می‌نشستند. در حوزه چهار هزار نفری، شرکت این تعداد در درس امام(ره) خیلی مهم بود، در حالی که در درس بعضی از آقایان هفت، هشت نفر بیشتر شرکت نمی‌کردند. بعضی از موضوعات را که آقای بروجردی مطرح می‌کردند و به نظر شاگردان مطلب مهم و مثلاً تحفه‌ای بود، امام(ره) نوشته‌ای را تهیه کرده و به ایشان می‌دادند و آقای بروجردی بسیار خوشحال می‌شدند. مثلاً در باب قضایای فلسفه که ایشان می‌گفتند، «الانسان موجود، الدار موجود، الحيوان موجود، السماء موجود...» امام(ره) می‌فرمودند، «قضیه در واقع برعکس است، الوجود انسان، الوجود دار، الوجود حیوان و... وجود در واقع موجود است ولو وجود به عنوان محمول تلقی شود.» آقای بروجردی خیلی خوشش آمده بود. معمولاً بالای منبر تجلیل نمی‌کرد، ولی معلوم بود که مقام و منزلت علمی ایشان را قبول داشتند. آقای بروجردی اهل علم را می‌پرواندند. ایشان به آقایان اساتید کمک می‌کردند و حتی امام(ره) هم از ایشان پول می‌گرفتند. این مطلب را صریحاً در پاسخ سؤال من فرمودند که «پول گرفتن من این طور بود که آقای حاج محمدحسین پیشکار درجه اول امور آقای بروجردی سالی دو مرتبه به خانه ما می‌آمد و پولی از طرف آقا برای من می‌آورد.» بالاخره تا زمانی که خود حضرت امام(ره) شروع کردند به شهریه دادن و حوزه را اداره کردن، نه تنها حوزه قم را اداره می‌کردند، بلکه به نجف، پاکستان، افغانستان، امارات و بسیاری از نقاط دیگر کمک می‌کردند و شهریه می‌دادند.



وقتی که امام(ره) در مدرسه فیضیه علیه شاه سخنرانی کردند، خود امام(ره) به من گفتند آقا مرتضی حائری فردای آن روز آمد و به زور دست مرا بوسید و گفت، «شما انتقام گوهرشاد را با این حملات از شاه گرفتید و خیلی هم خوشحال بود



قبل از آغاز مبارزات در سال ۴۲، امام(ره) با افرادی مثل آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام چه رابطه‌ای داشتند؟
امام(ره) با آقای کاشانی رابطه داشتند. یک روز تابستانی در تهران و خیابان پامنار، من در منزل آقای کاشانی بودم. آقای کاشانی می‌گفتند، «قدر این سید را بدانید که این سید شما را نجات می‌دهد. بی سوادها! قدر این سید را بدانید.» ما هم که در آن موقع جوان و پرچنب و جوش بودیم با فداییان اسلام رابطه داشتیم. البته امام(ره) تظاهر به ارتباط نمی‌کردند، ولی در این زمینه، سه نکته قابل توجه وجود دارد:

به نظرم می‌رسد که در سال ۳۴ بود که در پله‌های مسجد شاه، ذوالقدر به دستور نواب به سوی علا که می‌خواست برای امضای پیمان بغداد



مرحوم آیت الله علامه محمد تقی جعفری

چهره‌ای که آئینه درون بود...

فرهنگی و امثال اینها مسئولیتی بگیرند. همان روز آقایان برای این کار به قم مشرف شده بودند، اینجانب هم مشرف شدم و پیش از آنکه به خدمت امام (ره) برسند، از جناب حجت الاسلام حاج سید احمد آقا وقتی گرفتم که به خدمتشان برسم. ایشان هم همان موقع اینجانب را به اتاق هدایت کردند. چند دقیقه بعد امام (ره) تشریف آوردند. پس از احوالپرسی به ایشان عرض کردم اینجانب در دوران تحصیل و پس از آن درباره استعدادها و طرز تفکرات و تجارب و ظرفیتهای خودم اگر چه به طور ناچیز، بررسیهایی داشته‌ام. نتیجه‌ای که از این بررسیها به دست آوردم، این بوده است که تا آنجا که خداوند توفیق بدهد به کارهای علمی و تحقیقاتی و تدریس و تألیف بپردازم. ان شاء الله برای جامعه مفید خواهد بود و حداقل اینکه با عنایت خداوند، ضرری نخواهد رساند. البته منظورم نفی یا کوچک‌ترین تردید در لزوم شرعی و عقلی کارهای اجتماعی و مدیریت و امور قضایی نیست، زیرا این امور در جامعه اسلامی ضروری است، بلکه مقصودم نفی صلاحیت خود برای امور مزبور است. پاسخ امام (ره) در برابر پیشنهاد اینجانب این بود که «شما هر چه بگویید و هر کاری را که انجام بدهید، صحیح است.»

مثلی که باعث خنده شدید امام (ره) شد

در سال ۱۳۶۰ چند نفر از دانشمندان شوروی به ریاست پروفیسور گانکوفسکی برای مصاحبه به منزل اینجانب آمدند. این مصاحبه که در حدود دو سال طول کشید، از طرف اعضای وزارت خارجه ک در آن جلسه برای یادداشت حضور داشتند، تایپ شد و در اختیار شخصیهای بزرگ قرار گرفت. پس از مصاحبه، بعضی از آقایان پیشنهاد و اصرار کردند که مطالبی از این مصاحبه برای امام (ره) نقل شود. چند روز بعد با اقدام آن آقایان به خدمت ایشان رسیدم و مقداری از مطالبی را که بین ما مطرح شده بود، برای آن بزرگوار نقل کردم و در ضمن این مسئله را عرض کردم که پس از آنکه دانشمندان شوروی گفتند، «ما با شما مشترکات فراوانی داریم و می‌توانیم با یکدیگر با همان مشترکات زندگی کنیم و نظام حکومتی ما کاری با ایدئولوژیهای مذهبی ندارد و هم اکنون مسلمانان فراوانی در حزب ما مشغول فعالیتند.» اینجانب در پاسخ آقایان گفتم، «ما باید توجه داشته باشیم که در اسلام مسئله توحید و معاد و اینکه این دنیا گذرگاهی بسیار پرمعنی برای ابدیت است و پیامبرانی که از طرف خدا برای به فعلیت رساندن عقول مردم و هموار کردن حیات معقول برای آنان مبعوث شده‌اند، بسیار با اهمیت است و اسلام پاسخی را که برای سه سؤال از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و برای چه آمده‌ام؟ را آماده کرده و مسئله بسیار جدی است و زندگی بدون پاسخ صحیح به این سئوالات را قابل تفسیر و توجیه نمی‌داند و شما می‌دانید که تا این مسائل مورد اشتراک اقوام و ملل قرار نگیرد، اشتراک آنان در حیات واقعی ممکن به نظر نمی‌رسد. و آنچه که امکان دارد، یک زندگی مشترک ظاهری خواهد بود که با کمترین عوامل در معرض دگرگونی قرار خواهد گرفت.»

سپس به دانشمندان شوروی گفتم:

مطلبی مطرح نشد. ایشان فرمودند شما امروز بعد از ظهر بیایید. آن روز بعد از ظهر به خدمتشان رسیدم. وقتی که وارد اتاق شدم و ایشان تشریف آوردند، مرحوم آقا سید مصطفی هم وارد شدند. امام (ره) با کمال جدیت و تقریباً با صدایی بلند خطاب به آقا مصطفی فرمودند، «برو بیرون». البته ایشان گمان کرده بودند اینجانب مطالب خصوصی به خدمتشان خواهم گفت، در صورتی که منظور من از رسیدن به خدمتشان احوالپرسی و دیدار بود.

بی‌پیرایگی

پس از مراجعت معظم‌له از خارج، در سال ۱۳۵۷ در مجلسی بسیار مهم که دانشمند محترم و واعظ مشهور، آقای فلسفی سخنرانی داشتند، داستان بسیار خنده‌آوری را از روزگار گذشته نقل می‌کردند. من با کمال دقت و کنجکاوی شدید به صورت امام (ره) توجه کردم و می‌خواستم ببینم که ایشان در آن جلسه بسیار مهم چگونه خواهند خندید؟ وقتی که داستان به جای خنده‌آور رسید، خنده ایشان طبیعی بود و توجه اغلب روحانیان و طلبه‌ها را جلب کرد. البته ممکن است انگیزه جالب بودن خنده برای آنان مختلف بوده است، ولی اینجانب تنها از آن جهت توجه کردم که ببینم آیا حضور آن همه روحانی و شخصیه‌ها در جلسه تغییری در شخصیت ایشان به وجود می‌آورد؟ همانطور که عرض کردم خنده ایشان کاملاً ساده و بی‌پیرایه بود.

توجه به فعالیت‌های علمی و فرهنگی

پس از مراجعه معظم‌له از خارج شنیدم که عده‌ای از آقایان علما و فرهنگیان و بازاریان معروف می‌خواهند بروند و از معظم‌له برای اینجانب در یکی از امور اجتماعی، مانند مدیریت یا امور قضایی یا

در اولین روز حضور اینجانب در دروس اخلاق و عرفان ایشان، قیافه‌ای بسیار روحانی با نگاهیایی جالب دیدم که مطالبی که در درس ابراز می‌نمودند، با آنچه که در درون می‌گذشت موافق بودند. آن روزها آیات آخر سورة حشر را تدریس می‌کردند. با کمال وضوح به خاطر می‌آورم وقتی این آیه مبارکه (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم) را تفسیر می‌فرمودند، جذابیت مطالب به حد عالی رسیده بود و طلاب با یک انقلاب روحی به افاضات عرفانی ایشان گوش می‌دادند. هیجان روحی و عمق مطالبی که ابراز می‌شد، به خوبی اثبات می‌کرد که مطالب ابراز شده، فوق معلومات حرفه‌ای و رسمی است که متأسفانه عده‌ای را به خود مشغول می‌نماید. اینجانب پس از آن تاریخ، فروغی از عرفان مثبت را در زمان تحصیل در نجف اشرف در چهره و گفتار و سایر رفتارهای زندگی، در حکیم متأله و عارف بزرگوار شیخ مرتضی طالقانی دیدم.

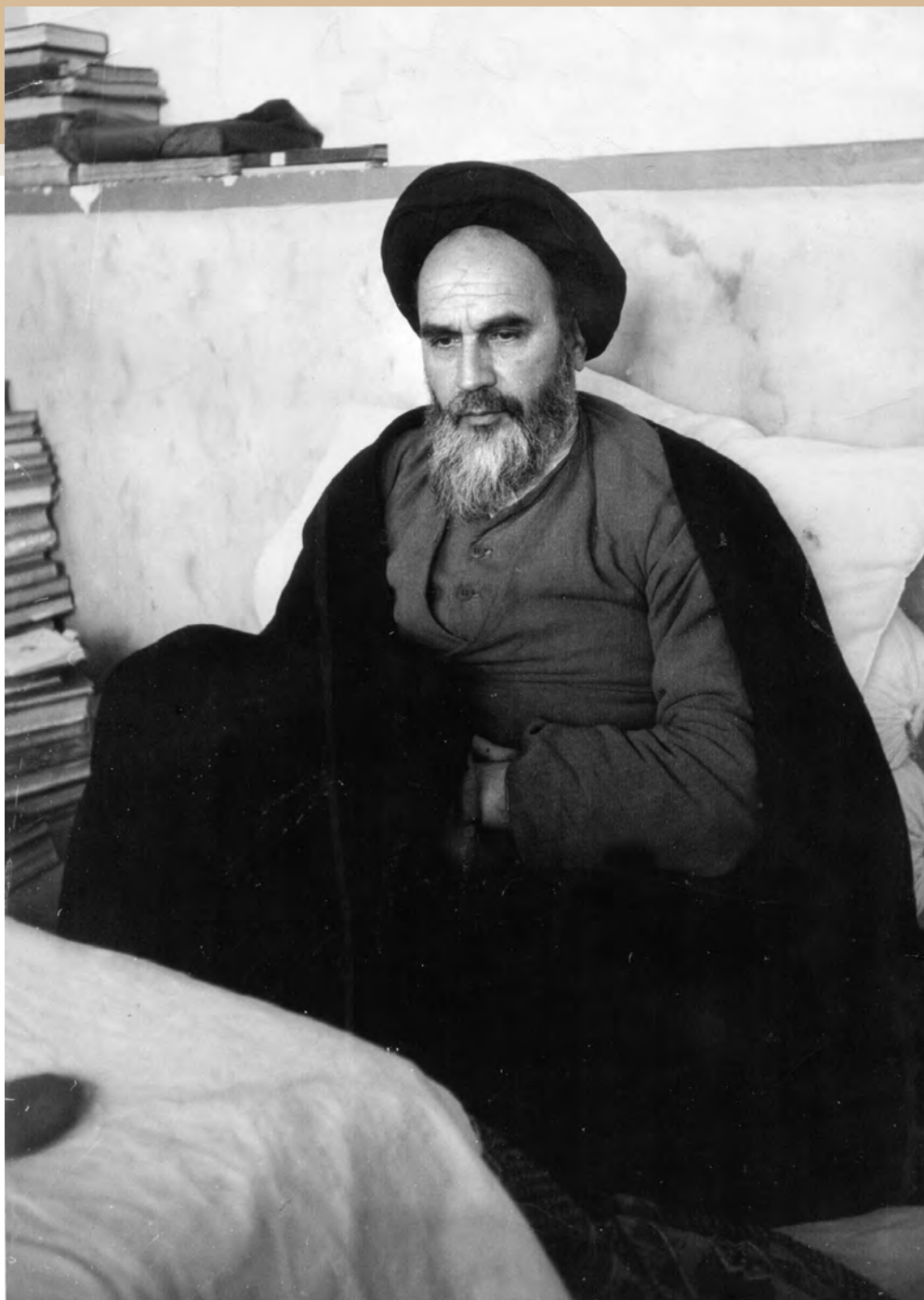
آرامش و متانت در بحثهای علمی

در اثنای تحصیل در نجف که به نظرم می‌آید در حدود شش سال از آغاز اقامت تحصیلی در نجف گذشته بود، برای استراحت و صلۀ ارحام و زیارت مرقد ثامن الحجج علیه و علی آبائه و اولاده الصلوه و السلام، به ایران آمدم و در مدرسه مروی از طلبه‌ها شنیدم که امام (ره) به تهران آمده و در منزل پدر معظم همسرشان، مرحوم آیت الله ثقفی وارد شده‌اند. اینجانب با چند نفر از طلاب نجف و قم به خدمتشان رسیدیم. در این دیدار بحثی مفصل درباره یک مسئله فقهی که مربوط به طلاق خلع بود، مطرح شد. این مسئله مربوط به این بود که اگر زوجۀ مقداری از مهریۀ خود را برای گرفتن طلاق به زوج بذل کند، آیا مانند بذل همه مهر است یا نه؟ و به نظرم می‌آید که این مسئله را خود امام (ره) مطرح فرمودند. به یاد دارم بحث در این مسئله بیش از یک ساعت طول کشید. یکی از جالب‌ترین خاطره‌ها در آن روز این بود که ما طلبه‌ها در بحث و گفت و گو داد و فریاد زیاد می‌کردیم، ولی ایشان با کمال متانت و شکیبایی به حل و فصل و استدلال می‌پرداختند و همه طلبه‌ها را هم برای صرف ناهار نگاه داشتند.

رعایت حال دیدارکنندگان در ملاقاتهای خصوصی

پس از سپری شدن سالیان اقامت در نجف که به ایران مراجعه کردم. مرحوم آیت الله مطهری می‌خواستند به قم مشرف شوند. به ایشان گفتم اگر خدمت استاد رسیدید، سلام اینجانب را عرض کنید و اگر امکان داشته باشد، وقتی را تعیین فرمایند که برای دیدارشان بروم. مرحوم آقا مطهری پس از مراجعت، روز سه‌شنبه آن هفته را متذکر شدند. یعنی امام (ره) روز سه‌شنبه را برای دیدار تعیین کرده بودند. اینجانب پیش از ظهر روز سه‌شنبه در قم به خدمتشان رسیدم، ولی چون خیلی ازدحام بود، مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج مصطفی با تحمل مشقت، اینجانب را به خدمتشان بردند که به جهت ازدحام جمعیت غیر از احوالپرسی،





در جلساتی که با دوستان داشت، همیشه
دوستانش را جلو می انداخت و خودش
دنبال آنان می آمد. با این حرکت از
دوستانش تجلیل می کرد. این کار، مربوط
به یک دفعه و دو دفعه نبود. بلکه کار
بیست سال بود و خود من شاهد آن بودم.
ایشان شاید حدود ۲۵ یا ۳۰ سال با مرحوم
زنجانی در جلسات فیضیه شرکت
داشتند، در تمام این مدت همواره پشت
سر ایشان حرکت می کرد. حتی یک بار هم
دیده نشد که بر ایشان پیشی بگیرد



مقاومت استوار امام در راه هدف و در مقابل ظلم و ستم و فراخوانی
امت اسلامی به سوی خداوند و رسول، جبهه کفر و شرک را به واکنش
واداشت و بدین سان استکبار با تمام قدرت و توان مادی و فکری، بر
ضد آن بزرگوار به توطئه برخاست.

با وجود حضرت امام، در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عج) و در
هنگامه جولان کفر و قدرت مآبی و طغیان شرک، با تمام تجهیزات و
نیرو، تشیع و اسلام زنده شد.

□ □ □

بعضی از خصوصیات امام عبارتند از:

۱. خدمتگزاری به روحانیت: امام (ره) از همان ابتدا خدمتگزار روحانیت
بود. شما اکنون از این مسئله خبر دارید، ما از شصت سال پیش خبر
داشتیم. احترام و تجلیل ایشان نسبت به روحانیت، سابقه ای طولانی
دارد. کسی قادر نبود اهانتی به روحانیت بکند. زمانی که امام حدود
۲۵۲۶ سال سن داشت، چنین وضعی داشت. من خود شاهد بودم که
کسی را که به روحانیت اهانت کرد، از فیضیه بیرون کرد. در گرفتاری
طلاب، امام از اجاره خانه و ملکی که در خمین داشت، به آنان کمک
می کرد. من خودم خبر دارم که در یک ماه رمضان چنین کرده بود.
۲. اخلاق و فضل: در این بعد، نظیر امام را در حوزه نجف و قم ندیدم.
جهات معنوی و اخلاقی امام متکی به تبلیغات نبود، بلکه به واقعیت
اتکا داشت. درست مثل اجدادش.

۳. احترام به شاگردان: از خصوصیات امام این بود که با شاگردانش
جلسه داشت و مسئله شاگرد و استادی در برنامه امام نبود و چنین
مرامی نداشت. گاهی ریاست جلسه، با یکی از شاگردان خودش بود.
بزرگی روح امام تا این حد بود.

۴. احترام به دوستان: در جلساتی که با دوستان داشت، همیشه
دوستانش را جلو می انداخت و خودش دنبال آنان می آمد. با این
حرکت از دوستانش تجلیل می کرد. این کار، مربوط به یک دفعه و دو
دفعه نبود. بلکه کار بیست سال بود و خود من شاهد آن بودم. ایشان
شاید حدود ۲۵ یا ۳۰ سال با مرحوم زنجانی در جلسات فیضیه شرکت
داشتند، در تمام این مدت همواره پشت سر ایشان حرکت می کرد.
حتی یک بار هم دیده نشد که بر ایشان پیشی بگیرد.
هیچ چیز به اندازه عمل انسان در ساختن دیگران مؤثر نیست. رفتار
و حرکت انسان وارسته، خود تبلیغ و ارستگی است. «کونوا دعاة الناس
بغیر السننکم». این که تمام روحانیت نسبت به حضرت امام توجه
داشتند و ایشان را به عنوان الگو پذیرفتند، به خاطر دعاوی ایشان
نبرد، بلکه به خاطر عمل ایشان بود، آنچه به ایشان این جنبه را داده
بود، اعمال و رفتار ایشان بود. ایشان از ابتدای امر متعبد بود. پنجاه
سال پیش شایع بود که ایشان استاد فلسفه است و برای افرادی مثل
مرحوم مطهری و دیگران تدریس می کند و در عین حال همه می گفتند
ما چنان مرد حکیمی که تا این اندازه نسبت به مسائل ائمه (ع) و اوضاع
متعبد باشد، سراغ نداریم.

این کار نظر ندارد و آنان موفق نمی شوند.

□ □ □

من از نوجوانی به روزه و نماز شب علاقمند بودم. سالهای بسیاری با
این عبادات انس داشته ام و منشأ آثار و خیرات فراوان برایم بوده اند.
اولین باری که ارواح علمای بزرگ به سراغ من آمدند، هنگامی بود که
از شدت روزه، فشار سختی را تحمل می کردم. حتی افرادی چون امام
خمینی توصیه به ترک روزه می کردند، اما آثار و برکات آن بسیار بود و
علاقه فراوانی به آن داشتم. به تهجد و نماز شب نیز عشق و علاقه ای
زیاد در خود احساس می کردم، به طوری که خواب شیرین در برابر آن
بی ارزش بود. این شور و عشق به حدی بود که گاهی خود به خود،
هنگام اقامه نماز بیدار می شدم و در شبهایی که خسته بودم، دست
غیبی مرا بیدار می کرد.

به یاد دارم در سال ۱۳۶۵ شمسی که بیمار بودم و بر اثر کسالت، ضعف
شدیدی پیدا کرده بودم، بر آن شدم که یک شب تهجد را تعطیل کنم،
چون توان آن را در خود نمی دیدم. اما هنگام سحر حاج آقا روح الله
خمینی (ره) را در خواب دیدم که می گوید، «بلند شو و مشغول تهجد
باش». آن شب به خاطر ایشان مشغول نماز شب شدم. هنوز هم گاهی
امام به من سر می زند.

□ □ □

امام خمینی (ره) حدود شصت سال در احیای اسلام و ارائه چهره ناب
معارف و علوم آن، از جمله عرفان، فقه و سیاست دینی، با تمام
سختیها و رنجهای حوادث، در مسیر مبارزه با کفر و شرک و الحاد،
نستوه ایستاد.

بعد از انقلاب با همه گرفتاری ای که امام داشتند و من داشتم، ارتباط
خود را قطع نکردیم. در همان اوان پیروزی انقلاب اسلامی، شبی بعد
از مغرب قرار بود امام برای بازدید به منزل ما تشریف بیاورند. آن شب
کوچه منتهی به منزل ما مملو از ازدحام مردمی بود که در انتظار رؤیت
امام، شعار سر می دادند. من در منزل مشغول روشن کردن سماور
بودم که خبر دادند ایشان آمدند. وقتی سرپلند کردم، امام را در آستانه
در اتاق دیدم. بعد از سلام و احوالپرسی به ایشان گفتم، «آقا! حرکت
شما الهی است ولی نفوس مردم آمادگی و تحمل کافی ندارند». حضرت
امام در جواب گفت، «آقای بهاء الدینی همه چیز در اختیار
من است، ولی خودم در اختیار خودم نیستم».

من از گفته امام دو نتیجه می گیرم. یکی اینکه ایشان می فهماند که
بر نفوس مردم، علاوه بر ولایت تشریعی، ولایت تکوینی دارد و اراده
ایشان بر اراده مردم و دیگر شئون مسلط است، به طوری که قلوب
مردم در اختیار ایشان است. دیگر اینکه مقام فنای فی الله و عبودیت
و بندگی محض ایشان از این گفته آشکار می شود.

□ □ □

پس از پیروزی انقلاب، چون در دادگاه های کشور به نظر حاج آقا
روح الله عمل می شد، بنده خارج قضا را تعطیل کردم تا مبادا نتیجه
بحث ما مخالف با نظرهای ایشان تلقی شود و موجب اختلاف و یا
تضعیف نظام گردد. با اخلاص بسیار و سوز فراوانی که حاج آقا
روح الله داشت، برای بنده روشن بود که ائمه همیشه پشتیبان او
خواهند بود. از این رو، تبلیغات بعضی را برای مرجعیت افراد و قائم
مقامی آنان، کاری بوج و بی حاصل می دانستم. می دیدم که خدا در



مرحوم آیت الله سید جلال الدین آشتیانی

صاحب اهتزار روحانی و طرب قدسی...

این بنده حقیر بعد از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی که برای تحصیل به قم مشرف شدم، حضرت امام (ره) را در مدرسه زیر کتابخانه مدرسه فیضیه در حال تدریس زیارت کردم و تمام مطالبی را که آن روز تقریباً در یک ساعت افاضه فرمودند، به حافظه سپردم. عباراتی که ایشان با زبان روشن و بیان محکم تقریر می فرمودند، از جاذبه‌ای حیرت‌آور برخوردار بود و در بیان و تقریر و تحریر و عبارات نمی گنجید. آن روزگار، آقا جوان و فوق العاده با نشاط بود و سعی داشت معضلات تفهیم شود و الحق در مستمع صاحب ذوق، یک نوع اهتزاز روحانی و طرب قدسی و ملکوتی ایجاد می کرد. زبان موعظه امام، دومی نداشت و یا ما ندیدیم.

صحبت در خداشناسی و مراتب و درجات آن بود و تقریر این مهم که احوال همه طوایف، از سعیدان و اشقیاء و متوسطان، در قرآن مذکور است. یک درجه از معرفت، تحصیل علم به خداوند از طریق موجودات محسوسه‌ای است که جزو عجایب خلقت اند. شتر از عجایب خلقت است، ولی اگر کسی حق را از طریق معرفت به حالات و اطوار و ظاهر و باطن شتر بشناسد، این خود یکی از طرق خداشناسی است و اگر معرفت انسان، مادام‌العمر منحصر شود به معرفت به حق از طریق این حیوان عجیب‌الخلقه و از محسوس به معقولات تجاوز نکند و از بند عقل خلاص نشود و مخاطب این خطاب نگردد که «اولم یعلم برک انه علی کل شیء شهید» او شترشناس است، نه خداشناس...

□ □ □

امام (ره)، در حدود پنج ماهگی پدر و در پانزده سالگی مادر را از دست داد، ولی حق تعالی به لطف خود، او را موفق به تحصیل در علوم منقول و معقول نزد استادان بزرگ و نخبه کرد و بعد از شهریور ۲۰، زمانی که نگارنده به قصد تحصیل به شهر قم مشرف شدم، آن مرد بزرگ، استاد مسلم در حکمت متعالیه و از استادان مسلم در کتب عالیة سطوح در علوم منقول بود.

متجاوز از بیست سال، شرح منظومه و اسفار تدریس کرد. استاد یگانه در علم عرفان، یعنی معرفت اسماء الله و نفیس ترین دانش بشری موروث از اولیاء، علم توحید و ولایت و نبوت و شئون آن، محسوب می شد و مدتی برای برخی از ارباب معرفت، شرح بر فصوص را تدریس کرد، ولی محیط، لیاقت آموزش اشرف علوم و فنون را نداشت. روزی از آن جناب سؤال کردم که: «آیا آنچه شارح قیصری در فرق بین عطایای ذاتی و اسمائی نوشته است، به نظر حضرت تعالی درست است؟»

فرمودند، «نه» و به نحو مختصر، فرق بین این دو قسم از عطایا را بیان فرمودند. عرض کردم، «حیف نیست که منع فیض می فرمایید؟ اگر همین فصوص فونوی را که با تعلیقات مرحوم آقا میرزا هاشم چاپ شده است، برای افراد مستعد تدریس بفرمایید. مشکلی پیش می آید؟» فرمودند، «مساوی است با انتحار. عیب دیگری وجود ندارد.»

□ □ □

امام (ره) خود بنیانگذار مرجعیت خویش بود. به این معنی که توفیق او در تدریس فقه و اصول فقه خارج، حیرت‌آور بود. آن مرحوم در مدتی نسبتاً کم، از نواحی هوش سرشار و ذوق کم مانند و دقت نظر و حسن سلیقه در تدریس، به انضمام روانی زبان و قدرت بیان و قوه فوق العاده در تفهیم مطالب و احتراز از نقل اقوال علما و فقها در حد خارج از اعتدال و لزوم، طلاب مستعد و باهوش را به درس خود متوجه کرد و بسیار زودتر از آنچه که محتمل بود، بزرگ ترین و پرجمعیت ترین حوزه فقاقت و اجتهاد را از آن خود کرد. با آنکه استاد مسلم معقول و حکمت آن بود، از آمیختن مسائل حکمی با علم اصول و فقه سخت خودداری می فرمود و معتقد بود که هر علمی جا و مقام خاصی دارد.

بنده حقیر در سال ۱۳۴۰ که شرح مشاعر ملاصدرا را با تعلیقات و مقدمه مفصل خود برای چاپ مهیا می کردم (که در سال ۱۳۴۲ چاپ شد)، در مقدمه این کتاب که نظری اجمالی به سیر فلسفه و عرفان در چند قرن اخیر دارد، نوشته‌ام، «استاد علامه آقای حاج آقا روح الله خمینی، زعیم بزرگ شیعه، از دانشمندان بزرگ و متفکر این عصرند و معقول و منقول را سالیان متمادی تدریس کرده‌اند و در این اواخر متمحض در تدریس فقه و اصول شدند و در مدت کمی حوزه تدریس آن جناب، پرجمعیت تر از حوزه تدریس جمیع اساتید عصر شد...»

اینجناب در اغلب آثار خود، با ذکر عناوین مذکور، از مرحوم امام مطلب نقل کرده‌ام. در دورانی که ذکر نام ایشان ممنوع و رساله علمیه‌شان به قول برخی از دانشجویان، قاچاق بود، کسی از ارباب علم و معرفت به ما اعتراضی نمی کرد که چرا با این عناوین از آن بزرگ یاد می کنی و ما نیز با شناسایی کامل و معرفت تام، به او ارادات داشتیم و جاذبه علمی و جامعیت او تأثیری عمیق بر ما داشت. چنان که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی روزی به نگارنده فرمودند، «حاج آقا روح الله چشم و چراغ حوزه‌اند.»

منظور حقیر آن است که امام (ره) قبل از ورود به میدان مبارزه با حکومت زمان، علماً و عملاً مورد تصدیق همگان بود و منکر نداشت، جز مغرضان که در هر عصری وجود دارند.

□ □ □

حضرت امام (ره) دارای خصایص و صفاتی برجسته و روحیاتی پر جاذبه بود. شاگردان خود را نمی شناخت و در صدد شناسایی هم بر نمی آمد و در فکر جمع کردن مرید نبود. بیان او در مطالب دقیق علمی، بلیغ و فصیح بود. هرگز برخلاف عقیده خود سخن بر زبان جاری نمی کرد و از انتقاد از اشخاص، سخت پرهیز داشت، مگر در مقامی که ضرورت اقتضا می کرد. در این صورت، در بیان حقیقت، واهمه به خود راه نمی داد. اگر از فضل و دانش و معنویات کسی سؤال می شد، چنانچه آن شخص صاحب فضیلت بود، با احترام از او نام می برد و اگر تو خالی بود، می فرمود، «چه عرض کنم!» امام (ره) بسیار صبور و خویشتندار و به عبارت واضح تر، برخورد مسلط

بود. روزی فرمود، «دو روز بعد از مراجعت از درس، برای رفع خستگی، یکی دو پک به سیگار زدم. روز سوم بی اختیار به طرف سیگار رفتم و بدون درنگ از آن دور شدم.»

امام (ره) از مقدس مآبی نفرت داشت و از این طایفه دل خوشی نداشت. به مبانی تشیع سخت پایبند بود و عقاید خویش را با ضوابط و قواعد مسلم عقلی و نقلی و بر اصول صحیح استوار کرده بود و هیچ اصل و فرعی را بی دلیل نمی پذیرفت.

رساله مصباح الهادیه و شرح دعای سحر، اعتقادات اوست در ولایت و سر مویی انحراف از اصول و قواعد تشیع در آثار و افکار و گفتار و نوشته‌ها و تألیفات آن بزرگ انسان کامل دیده نمی شود. آنچه می گفت و می کرد، به دور از مدهانه و مصلحت اندیشی های جزئی جایز در سنت سیاست بود.

در مبارزه بر ضد دربار، جمعی از روحانیون، تابع صرف امام (ره) بودند و اگر امام (ره) رهبری مبارزه را به عهده نگرفته بود، آنان نقشی ایفا نمی کردند، یعنی تن به رهبری فرقه‌های به ظاهر اسلامگرا و در باطن چپ‌رو نمی دادند.

مقصود آن که اگر امام (ره) پس از انقلاب، بدون فوت وقت، از گسترش نفوذ فرقه‌های چپگرا و منافق پیشگیری نمی کرد و پی به نقشه‌ای که آنان در صدد اجرای آن بودند، نبرده بود و یا خویش را به ایران نمی رساند و شخصاً زمام امور را در دست نمی گرفت، حتی اگر رژیم نیز ساقط می شد، ملت ایران به مصایب بی شماری مبتلا می شد. اگر آن جماعت که رسالت خود را پیاده کردن یا به اجرا گذاشتن دین توحیدی بی طبقه می دانستند، سلطه پیدا می کردند، به احادی رحم نمی کردند.

پس از آن مدتی که امام (ره) در ترکیه به حال تبعید ماند، شاه و اطرافیان فکر می کردند، بهتر است ایشان را به نجف تبعید کنند، زیرا اگر ایشان به نجف بروند، در برابر علمای بزرگ نجف، خجالت زده خواهد شد، چون آنان از وی بزرگترند، به طوری طبیعی ایشان مورد توجه واقع نشده، تحقیر خواهد شد!

با این تصور و پندار غلط، امام (ره) را با حاج آقا مصطفی به نجف تبعید کردند که خوشبختانه، به رغم خواست و آرزوی آنان، علمای نجف، استقبال گرمی از امام (ره) کردند. من از دوستی که آن زمان در نجف بود، شنیدم که حتی آقای حکیم، که مرجع شاخص حوزه نجف بود، با اینکه پیرمرد بود، برای دیدن ایشان می آمد. این در حالی بود که کسانی با آمدن ایشان به استقبال حاج آقا روح الله خمینی، موافق نبودند و تلاش می کردند که این دیدار صورت نگیرد. حتی به ایشان می گویند، «معلوم نیست حاج روح الله اکنون کجا باشد.» آقای حکیم، همان جلوی در خانه‌ای که برای امام (ره) اجاره کرده بودند، می نشیند و می گوید، «من همینجا می نشینم تا حاج آقا روح الله بیاید.»



مورد اتفاق نظر همه کسانی بود که ایشان را دیده بودند.

نگاه هدفمند به علوم طبیعی

نظر امام (ره) درباره همه علوم این است که آنها را دو بعدی می‌دانند: بعد الهی و بعد مادی خالص، این نظریه را در مورد علوم چنین مطرح نموده‌اند:

«باید همه ما کوشش کنیم. دانشگاه‌ها کوشش کنند، دانشگاه‌های دینی کوشش کنند، دانشگاه‌های علمی. شما کوشش کنید انسان درست کنید و همه دنبال این باشید، اگر انسانیت را استثنا نکنید، فردی درست بکنید دانشمند، طبیعی که بهتر از همه اطبای دنیاست، اگر این وجهه انسانی را نداشته باشید، همین طبیب مضر است... قضیه کسب نیست، قضیه علاج انسانی است، الهی است. طبیعی که می‌تواند معالجه‌اش الهی باشد، معالجه‌اش طاغوتی و شیطانی می‌شود.» و یا «نقش دانشگاه در هر کشوری ساختن انسان است. ممکن است از دانشگاه انسانی خارج شود که یک کشور را نجات بدهد. ممکن است انسانی درست بشود که یک کشور را به هلاکت برساند، این نقش مهم از دانشگاه است. مقدرات هر کشوری به دست دانشگاه و آتیهایی که از دانشگاه بیرون می‌آیند، است. بنابراین دانشگاه بزرگ‌ترین مؤسسه مؤثر در کشور است و بزرگ‌ترین مسئولیت‌ها را هم دانشگاه دارد... همین مطالب در روحانیت هم هست. روحانیت هم نقش دارد. در روحانیت هم ممکن است یک روحانی کشور را نجات بدهد و ممکن است یک روحانی کشور را به هلاکت برساند.» «فرق بین دانشگاه‌های غربی و دانشگاه‌های اسلامی باید در آن طرحی باشد که اسلام برای دانشگاه‌ها طرح می‌کند. دانشگاه‌های غربی به هر مرتبه‌ای هم که برسند، علوم طبیعی را ادراک می‌کنند، طبیعت را مهار نمی‌کنند برای معنویت اسلام به علوم طبیعی نظر استقلالی ندارد. تمام علوم طبیعی به هر مرتبه‌ای که برسند، باز آن چیزی که اسلام می‌خواهد، نیست. اسلام طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علوم که شما اسم می‌برید و از دانشگاه‌های خارجی تعریف می‌کنید و تعریف هم دارد، اینها یک ورقه از علم است، آن هم یک ورقه نازک‌تر از همه اوراق... تعلیمات اسلام تنها تعلیمات طبیعی نیست. تعلیمات ریاضی تنها نیست. همه را دارد، لکن اینها مهار شده با توحید. برگرداندن همه طبیعت و همه ظل‌های ظلمانی به آن مقام نورانی که آخر، مقام الوهیت است. بنابراین باید ما از علوم تمجید کنیم، تعریف کنیم، هم علوم طبیعی و هم علوم مادی، لکن آن خاصیتی که اسلام از اینها می‌خواهد در غرب از آن خبری نیست. علوم پایه به علوم الهی و برگشت به توحید توجه کنند.»

اسوه اقتدار

با توجه به پدیده‌های آشکار، وضع روانی امام (ره) در طول سالیان گذشته قابل استنباط است. امام (ره) کسی است که فرموده است، «من در عمرم جز از خداوند متعال از کسی نترسیده‌ام.» این است که ایشان از شخصیتی قدرتمند برخوردار بودند و همین اقتدار باعث شده بود که حوادث روزگار از دوران مدرسی در حوزه علمیه قم تا سالیان آخر زندگانی ایشان که پر از تلاطم‌های سخت بوده است، نتواند تزلزلی در آن شخصیت به وجود بیاورد.

در اینجا می‌خواهم به یک نکته بسیار مهم اشاره کنم و آن این است که ثبات روحی و قدرتی که ایشان در اوج مرجعیت و مطرح بودن در جوامع امروزی داشتند، می‌تواند برای کسانی که می‌خواهند در آینده متصدی مقام مرجعیت شوند، هشدار دهنده و ارائه طریق مهمی باشد که در مراجع گذشته عالم تشیع همواره مراعات شده است. باید دانست که این مقام حساس، یک حرفه معمولی نیست که هر کسی بتواند با فراگرفتن مقداری از اصول و قواعد و مسائل، شایسته تصدی آن باشد.

هر فقیه و حدیث‌شناس آگاه از فقه الحدیث می‌داند که مضمون روایت بسیار معروف «و اما من کان من الفقها صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالف لاهواه، مطیعاً لامر مولاه، فللعوام ان یقلدوه» بالاتر از مضمون مؤثقه عبدالله بن ابی یعفور درباره عدالت است که اتیان واجبات و ترک محرمات و اتصاف به ستر و عفاف را برای عدالت بیان می‌نماید. یعنی عدالتی که در شرایط تقلید آمده است، عدالت را در آن حد از تقوی معرفی می‌کند که خویشنداری و مخالفت با هوی را به اضافه آنچه که در مؤثقه عبدالله بن ابی یعفور آمده است، شرط تقلید معرفی می‌کند.

بی‌پیرایگی

این بیت بسیار پر معنا را در نظر بگیریم که می‌گوید: تکلف گر نباشد خوش توان زیست
تعلق گر نباشد خوش توان مرد
سادگی و بی‌پیرایگی در زندگی، یکی از بهترین دلایل معرفت انسانی به معنای حیات است. آرایش و پیرایش و تصنع به تنهایی می‌تواند جهل آدمی را به حقیقت حیات و شخصیت و رشد کمال به خوبی اثبات نماید. ما در طول تاریخ، هیچ شخصیت رشد یافته‌ای را سراغ نداریم که در صدد برآمده باشد به وسیله تصنع در زندگی، تجسم صحیحی از شخصیت خود را در دل‌های مردم ایجاد نماید. استغنائی ذات آدمی، شخصیت را در مرتبه‌ای از رشد قرار می‌دهد که هرگز تن به آرایش خویشتن با پدیده‌ای چشمگیر برای اهل دنیا نمی‌دهد.



امام(ره) کسی است که فرموده است،

«من در عمرم جز از خداوند متعال از

کسی نترسیده‌ام.» این است که ایشان

از شخصیتی قدرتمند برخوردار بودند

و همین اقتدار باعث شده بود که

حوادث روزگار از دوران مدرسی در

حوزه علمیه قم تا سالیان آخر زندگانی

ایشان که پر از تلاطم‌های سخت بوده

است، نتواند تزلزلی در آن شخصیت به

وجود بیاورد



خنده طبیعی، گریه طبیعی، نگاه طبیعی، رفتار طبیعی، رویارویی ساده و ناب با انسان‌ها که بندگان خداوندی هستند، همه و همه استغنائی شخصیت آدمی را می‌نمایاند. این حالت روحی در امام (ره)

«البته ما نوعی دیگر مشترکات داریم که می‌توانیم با پذیرش آنها از تضادهای کشنده که همواره به ضرر جوامع بشری بوده است، دست برداریم و به رقابتهای سازنده بپردازیم.»
در این موقع آقای گانکوفسکی گفتند:

«این مشترکات چیستند؟»

اینجانب پاسخ دادم:

«مانند قانونمندی جهان هستی، ارزشهای اخلاقی مشترک، تحول و دگرگونیها بر موازین قانون، پایدار تلقی کردن هر آنچه که به نفع انسانها در روی زمین است، احساس اشتراک در لذایت و آلام یکدیگر و غیر ذلک، پذیرش این امور مشترک می‌تواند ما را به یک همزیستی سالم موفق بسازد، به شرط اینکه همواره در صدد پیشرفت در تفاهم در حقایق عالیه هستی باشیم.»

در این موقع یک مثال برای اصل حرکت و تحول از مثنوی آوردم که در ابیات ذیل جلب توجه می‌کند:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
بی‌خبر از نوشدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو می‌رسد

مستمری می‌نماید در جسد

شاخ آتش را بجنبانی باز

در نظر آتش نماید بس دراز

گفتم همین تشبیه حیات آدمی بر رودخانه جاری را دانشمند معروف شوروی آقای اوپارین نیز در کتاب خود (حیات: طبیعت و منشأ تکامل آن ص ۵۷) چنین بیان می‌دارد:

«بدنهای ما مانند نهر روانند و موادشان بسان آب جویی پیوسته تازه می‌شود.»

در این موقع آقای دکتر صالح علی اف که ترجمه مصاحبه را به عهده گرفته بود چنین گفت:

«در یکی از مراکز علمی اتحاد جماهیر شوروی یکی از دانشمندان گفت که مولوی ماتریالیست است.» من گفتم، «می‌دانید آن دانشمند با آن بیانش چه کرده است؟ آن دانشمند خواسته است یک تریلی را با بیست تن بار در یک قوطی کبریت جای بدهد و مقداری از آن قوطی را هم خالی نگاهداشته است که اگر سر راه مسافری پیدا شود، چند مسافر را هم در آن قوطی کبریت جای بدهد.» این مثال شدیداً امام (ره) را خنداند. در موقع مصاحبه اعضای جلسه، آقایان روسی و فضائی ایرانی هم بسیار خندیده بودند.

علاقه شدید به اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

علاقه حضرت امام (ره) به اهل بیت عصمت و طهارت امری بسیار آشکار بود و معظم‌له از مصادیق بارز کسانی بودند که مشمول این حدیث شریف بودند که «یحزنون لحزننا و یفرحون لفرحنا» مخصوصاً ارادت شدیدی که به سرور شهیدان امام حسین (ع) داشتند، در کلمات ایشان کاملاً واضح بود. ایشان به سرور شهیدان راه حق و عدالت بسیار تکیه می‌کردند.

نظم در زندگی امام(ره)

نظم و قانونگرایی در زندگی فردی و اجتماعی از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌توان گفت بدون آن نظم و ترتیب: سعیکم شتی تناقض اندرید

روز می‌دوزید و شب برمی‌درید

اینجانب در سیر مطالعات محدود و بررسیهایی که تاکنون در بعد نظم و قانونگرایی انسانها داشته‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که ضرورت و عظمت نظم و قانونگرایی و احساس جدی تکلیف و انجام آن به حدی است که می‌تواند یک زندگی بی‌هویت و بدون مبنا و فلسفه و هدف را قابل تحمل و رضایت بسازد، چنانکه در مقداری قابل توجه از جوامع مغرب زمین می‌بینیم. و در صورت بی‌اعتنایی به نظم و قانونگرایی در زندگی، با داشتن هویت و مبنای حقیقی برای زندگی و فلسفه و هدف قابل قبول برای آن، حیات آدمی هویت و مبنای خود را از دست می‌دهد و سایه شوم پوچی بر آن زندگی گسترده می‌شود. زندگی پر بار و پر برکت امام (ره) بیانگر حکومت نظم و ترتیب در زندگی ایشان است و از نزدیک‌ترین افراد به ایشان بارها شنیده بودم که در همه کارها، سخت به نظم و ترتیب مقید بوده‌اند.



روحیهٔ اصلاح‌طلبی امام(ره)

یکی دیگر از خصوصیاتی که از همان ابتدا در وجود حضرت امام بود، روحیهٔ اصلاح‌طلبی بود. امام (ره) اصرار داشتند که حوزه باید غربال شود و ناخالصی از آن زدوده گردد. به یاد دارم که در همان سنوات سابق، یک بار در یکی از مدارس علمیه عنوان شد که طلبه‌ای تحت تأثیر افکار سعودی‌ها قرار گرفته است. این فرد ظاهراً آدم خوبی بود و در حال حاضر هم

در شمار شخصیت‌هاست، با این همه، امام (ره) به اتفاق حاج آقا مرتضی حائری به حجره او رفتند و اسباب و اثاثیه او را بیرون ریختند و به‌خدام مدرسه گفتند که این طلبه را از مدرسه بیرون کنید. متقابلاً حضرت امام بنا داشتند که افراد شایسته، جذب حوزه‌های علمیه شوند. حضرت امام در وهلهٔ اول سعی می‌کردند با طلاب منحرف از راه رفق و مدارا رفتار کنند و حتی اگر اشخاص مزبور، از نظر ایشان قابل اصلاح نبودند، ولی درصدد جذب دیگران نبودند، امام (ره) با آنها کاری نداشتند، اما اگر طلاب فوق الذکر، درصدد اشاعة افکار فاسد خود و تشویش اذهان برمی‌آمدند، امام (ره) درنگ را جایز نمی‌دانستند.

امام(ره) و رهبری عامه

امام (ره) این توفیق را داشت که گروه‌ها و طبقات مختلف، با ایده‌ها و عقیده‌های گوناگون را با خود همراه کند. گاهی اوقات پاره‌ای زمینه‌ها و مقدمات سبب می‌شد که حتی افراد مخالف به ایشان گرایش پیدا کنند. فی‌المثل، جبهه ملی و طیف مهندس بزرگان و حتی توده‌ای‌ها با ایشان همراه شدند. گروه دیگر با آنکه روز اول به اعتقاد این که ایشان به خاطر علایق فلسفی و تدریس فلسفه، کافر شده‌اند، از ایشان رویگردان بودند، اما امام (ره) آنها را در یک اقدام متقابل، کافر لقب نداد و طرد و لعن نکرد. حتی در یک مقطع خاص، ظاهراً به نظر می‌رسید ایشان از فلسفه و کلام و حتی اصول توبه‌کرده‌اند و اشعاری هم در مذمت این علوم هم سروند که البته ممکن است محمل‌های دیگری داشته باشد که من از آن غافلم، ولی آنچه مسلم است این است که همین شایعه توبه، باعث شد که بسیاری از گروه‌ها به ایشان بپیوندند و قدرت و توان خود را روی قدرت و توان امام (ره) بگذارند. این مجموع قدرتهای ضد سلطنتی بود که توانست رژیم ریشه دار را متزلزل و ساقط کند. من معتقدم که امام (ره)، در وهله اول یک مؤمن بود و مؤمن هم طبق آن حدیث شریف، «ینظر بنور الله» است. امام (ره) در جایی که لازم بود و شرایط اقتضا می‌کرد، یک سازشکار بود و در مقطع دیگر که چندان نیازی به اتحاد نبود، قاطع عمل می‌کرد و کوتاه نمی‌آمد، اما همواره به نظر می‌رسید که یک نور الهی جلوی پای او را روشن می‌کرد، لذا با نوعی آمادگی قلبی به پیشواز حوادث می‌رفت.

حلقهٔ درس امام(ره)، بهترین درس حوزهٔ علمیه

حلقهٔ درس امام خمینی، اولین و بهترین درسی است که بعد از درس آقای بروجردی در حوزهٔ علمیه قم تشکیل می‌شد. حتی در اواخر حیات مرحوم آقای بروجردی، درس آن مرحوم حالت تشریفاتی به خود گرفته بود و لذا درسی که از بعد علمی در مرتبهٔ بالایی بود و استفاده کاملی از آن می‌شد، درس حضرت امام بود. در همان ایام، همچنانکه نگارش تقریرات درس آقای بروجردی مرسوم بود، درس آقای خمینی را هم شاگردان ایشان شروع کردند. امام خمینی شیوه‌اش این نبود که بخواهد مثل برخی از علما، خودی نشان دهد و فی‌المثل در قسمت بیرونی منزل آقای بروجردی، در ردیف آقایان علما بنشیند یا خود را به گونه‌ای عرضه کند که افراد برای رفع و رجوع کارهایشان به ایشان مراجعه کنند. خود ایشان می‌فرمود، «فرض کنید که در آنجا صد نفر نشسته باشند و من با حضور خودم، عدد افراد را به صد و یک نفر برسانم، این چه ارزشی دارد؟ مهم این است که من می‌خواستم آقای بروجردی مرجع شوند و شدند.»

مقام علمی حضرت امام(ره)

امام (ره) در زمانی که به تدریس فلسفه اشتغال داشتند، یک استاد مبرز بودند، به نحوی که بسیاری از فیلسوفان امروز، شاگرد ایشان بودند، حتی بعد فلسفی امام (ره) بر ابعاد فقهی و اصولی ایشان غلبه

داشت. با همه این احوال، وقتی که تدریس فقه و اصول را آغاز کردند، دریای فقاهت و اصول را به روی مشتاقان خود گشودند و در تمام این رشته‌ها آثار مکتوبی را از خود به جای گذاشتند. از جمله شاگردان امام (ره)، آقای فاضل لنکرانی بود که در کل عمر بابرکتی داشته‌اند و ضمن درک محضر عالم بزرگی همچون آقای بروجردی و نوشتن تقریرات ایشان، از ارادتمندان حضرت امام هم به حساب می‌آمدند و این ارادت در حدی بود که وقتی امام (ره) را دستگیر و تبعید کردند، جلسه مدرسین حوزه علمیه قم تشکیل می‌شد. این جلسات عمدتاً به اهتمام آقای فاضل تشکیل می‌شدند و منشأ برکاتی نیز گردیدند.

درس فلسفه حضرت امام(ره)

من در دوران تحصیل، همیشه راغب بودم که دارای افکاری همه جانبه باشم. در این راستا به فلسفه هم علاقمند شدم، در حالی که در آن دوران، فلسفه و تحصیل آن، امری نامطلوب و محکوم به کفر و فساد بود. ضمن اینکه می‌گفتند فلسفهٔ قدیم منسوخ شده و در دنیای امروز خریدار ندارد. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در خصوص تدریس فلسفه در حوزه مخالفتی نداشتند و تنها ترسشان این بود که حوزهٔ علمیهٔ قم صرفاً فلسفی و پای برخی از پیروان منحرف مکتب عرفان و تصوف به حوزه کشیده شود، لذا از رسمیت یافتن کلاسهای عرفان و فلسفه بیم داشتند.

وقتی حضرت امام در مدرسه دارالشفا فلسفه می‌گفتند، حدود



امام خمینی شیوه‌اش این نبود که بخواهد مثل برخی از علما، خودی نشان دهد و فی‌المثل در قسمت بیرونی منزل آقای بروجردی، در ردیف آقایان علما بنشیند یا خود را به گونه‌ای عرضه کند که افراد برای رفع و رجوع کارهایشان به ایشان مراجعه کنند. خود ایشان می‌فرمود، «فرض کنید که در آنجا صد نفر نشسته باشند و من با حضور خودم، عدد افراد را به صد و یک نفر برسانم، این چه ارزشی دارد؟ مهم این است که من می‌خواستم آقای بروجردی مرجع شوند و شدند



هشتاد نفر شاگرد داشتند و اتاق محل تدریس، مملو از طلبه می‌شد. من در آن سنوات در مدرسهٔ دارالشفا اسکان داشتم و حجره‌ام، بین مدرس امام (ره) و حجرهٔ آن مرحوم قرار داشت. امام (ره) در مدرسی واقع در جوار حجرهٔ من، فلسفه تدریس می‌کردند و من در درس ایشان حاضر می‌شدم. مرحوم امام (ره) بر اساس کتاب خاصی تدریس نمی‌کردند و هر چه بود، یادداشت و جزوه و مانند آن بود. یک روز وقتی بحث به «حرکت جوهری» رسید، جنجال زیادی بر پا شد و بحث طولانی گردید؛ چون این مبحث، از نظر برخی از افراد محکوم بود و حرکت جوهری مورد پذیرش آنان نبود. من در آن ایام از ایشان در این مورد، توضیح خواستم و جوابی قانع کننده دریافت کردم. در باب حرکت جوهری، می‌فرمودند، «وقتی قیامت برپا شود،

این من هستم که جزا می‌بینم؛ چه خوب و چه بد. و این که می‌گویم «من»، منظور ذات و اجزایی نیست که، هم اینک پیکر مرا تشکیل داده شده است؛ زیرا این ذرات پیوسته در حال تعویض و تبدیل است. وقتی که من طفلی بودم فرضاشش ماهه، بدنم از اجزا و ذرات دیگری تشکیل شده بود و از آن زمان تاکنون در واقع تمام اجزای وجود من تغییر یافته است، ولی من همچنان همان روح الله فرزند مصطفی

خمینی هستم. این همان حرکت جوهری است و تاقیامت هم ادامه دارد و حشر و نشر هم با همین هیکل و بدن خواهد بود.» با این عقیدهٔ عدهٔ زیادی از علما مخالف بودند، ولی امام (ره) بر مواضع خود اصرار داشتند، لذا بحثها و جدلهای بسیاری در این خصوص درگرفت.

در آن سنوات، رفیقی داشتم که گاهی اوقات به مدرسهٔ دارالشفا می‌آمد. او با آنکه اهل علم، بزرگوار و بزرگ‌زاده بود، اما با حضرت امام به لحاظ عنایت ایشان به فلسفه مخالف بود. این فرد، در شمار کسانی بود که معروف بود مثنوی مولوی را با انبر بلند می‌کند تا آلوده نشود. او هر بار وارد مدرسهٔ دارالشفا می‌شد، تا نزدیک حجره من می‌آمد، ولی جلوتر نمی‌رفت و می‌گفت، «دیگر جلوتر نمی‌توانم بروم!» وقتی جلوی ایوان من می‌نشست، پشتش را به سمت حجره امام (ره) می‌کرد و علناً حکم به تنجیس و تکفیر امام (ره) می‌داد. وقتی به حضرت امام ماجرا را گفتم، فرمودند، «امیدوارم که صحبت‌های این شیخ، کفاره گناهان من محسوب شود.» بعد امام (ره) خطاب به من گفتند:

با شیخ بگو که راه ما باطل خواند

بر حق تو لبخند زند باطل ما!

بعد از رحلت امام (ره) وقتی که دیوان اشعار ایشان به دستم رسید، دیدم که در آنجا هم این بیت آمده است. این فرد البته دارای خاندان بزرگی بود که در میان اعقاب آنها، افراد فاضلی هم قرار داشتند. یکی از خصوصیات این فرد که مورد توجه من بود، نشستن او در کنار مرحوم آقای بروجردی بود. او هر بار وارد مجلسی می‌شد که آقای بروجردی در آن جلسه حضور داشت، مقید بود که خود را به کنار آقای بروجردی برساند و آنجا بنشیند. اشخاص دیگر هم تقریباً به این مسئله خو کرده بودند و می‌دانستند که جای خالی کنار آقای بروجردی، مختص به این فرد است. برعکس ایشان، حضرت امام بود که پس از ورود به مجالس، مقید نبودند که در صف علما و بزرگان قرار گیرند و در میان طلابی که در وسط مجلس نشسته بودند، می‌نشستند، در حالی که مرحوم امام از همان ایام به لحاظ جنبه‌های علمی و اخلاقی مورد توجه بودند. البته آقای بروجردی هم مخالف با نشستن آن فرد در کنار خود نبودند و دلیلش هم این بود که مایل نبودند مقامات دولتی در جوار ایشان بنشینند. حتی یک بار به خود من گفتند، «فلانی! اینجا پهلوی من بنشین که افراد غریبه و مقامات دولتی خیال نکنند اینجا خالی است و بیایند بنشینند.» به هر تقدیر، حضرت امام هم زیر فشار افکار و سلیقه‌های مخالف قرار داشتند و گهگاه که من خدمت ایشان می‌رسیدم، اشاراتی به این فشارها می‌نمودند، ضمن اینکه بر افکار و آرای فلسفی خود پای می‌فشردند.

به هر حال، آن دوست ما پشت به حجرهٔ حضرت امام می‌نشست و حتی موقع خروج از مدرسه، سعی می‌کرد از سمتی حرکت کند که مقابل حجرهٔ امام (ره) نباشد. خود حضرت امام هم در یکی از مطالبی که بعد از پیروزی انقلاب نوشتند، به خاطرات آن سنوات اشاره کردند و حتی عنوان نمودند که در مدرسه، به دلیل این که فلسفه تدریس می‌کردم، بعضی‌ها مقید بودند که کوزه‌ای را که پسرم، مصطفی، از آن آب خورده بود، آب بکشند! البته من به چشم خود مشاهده نمودم که منکران فلسفه با امام (ره) و فرزند او چنین معامله‌ای کنند و تنها موردی که از تکفیر و تنجیس امام (ره) به خاطر دارم، همین فردی است که پشت به حجرهٔ امام (ره) می‌کرد. باز هم یادآوری می‌کنم که علاقمندان به فلسفه، همچون امام (ره) با تبعات تحصیل فلسفه همچون درویشی و صوفیگری، موافق



مرحوم آیت الله سید حسین بدلا

امام برقله اخلاق

مسائل روز می پرداختند و عملاً با رژیم در حال مبارزه بودند. خاطرم هست که در یکی از جلسات فرمودند که برخی از اشخاص در حالتهای خاصی، ناگهان در وجودشان جرعه هدایت زده می شود. اگر بتوانند این جرعه را نگهداری کنند، به جاهایی می رسند. وقتی که از جلسه درس بیرون آمدند، راههای نگهداری جرعه مزبور را بیان کردند. یکی از آنها این است که انسان همیشه و در همه حال، مخصوصاً از آن لحظه به بعد، ذکر و یاد خدا را در دل زنده نگه دارد و ذکر، تنها به گفتن سبحان الله و الحمد لله نیست. این خاطره را از درس اخلاق ایشان به یاد دارم.

تواضع حضرت امام(ره)

یکی از خصوصیات برجسته حضرت امام(ره) این بود که نسبت به تمام افراد، اعم از پیر و جوان و بچه و نیز موافق و مخالف، با کمال رفق و مهربانی رفتار می کردند. حتی نسبت به کسانی هم که ایشان را تکفیر کرده بودند، با احترام برخورد می کردند. در مجالس هم سعی می کردند بدون تشریفات وارد شوند و به جای نشستن در صدر مجلس، در صفوف طلبه های معمولی بنشینند. یک بار که ایشان به منزل بنده آمدند، نوه بنده را نزد ایشان بردند و ایشان به قدری با او مهربانی کردند که هنوز در خاطر او مانده است و با آنکه بزرگسال است، گهگاه نقل می کند که امام(ره) در آن مقطع با من اینگونه

لحظات در کنار امام(ره) بودن، چه در درس فلسفه و چه در درس اخلاق، برای من بسیار ارزنده و خاطرات به جا مانده از آنها شیرین و گواراست، اما افسوس! از آنجایی که قریب هفتاد سال از آن سنوات می گذرد، برخی از جزئیات از خاطرم محو شده است، از جمله به خاطر ندارم که شاگردان محضر امام(ره) چه کسانی بودند، اما اجمالاً می دانم که برخی از بازاریان و اهل علم در درس امام(ره) حضور داشتند. در میان افراد شرکت کننده در جلسات درس امام(ره)، تعدادی از افراد شاغل در ادارات و حتی مجلس قانونگزاری آن وقت، شرکت می کردند و برخی از رموز و اسرار مجلس و مسائلی را که در ادارات می گذشت مخفیانه به امام(ره) گزارش می کردند و ایشان هم با جمع بندی آن اطلاعات، واکنشهای لازم و مقتضی را از خود بروز می دادند. من ادعا می کنم که ریشه های اولیه و اصلی انقلاب اسلامی توسط همان جمع و با همان افکار آبیاری شد و نشو و نمو یافت و اگر در حال حاضر هم صحبت از صدور انقلاب هست و معنویت و روح آن در حال گسترش است، به برکت شاگردان امام خمینی(ره) و پرورش یافتگان جلسات مزبور است. در واقع مرحوم امام(ره)، نخست به تهذیب نفس خویش همت گماشت و آنگاه در صدد اصلاح دیگران برآمد و خودش انگیزش را به دیگران سرایت داد. اگر خودساختگی امام(ره) و شاگردان دست پرورده او نبود، جمهوری اسلامی تاکنون باقی نمی ماند. شما مطلعید که افرادی از داخل و خارج کشور، به خیال فاسد خودشان پیشگویی می کردند که این نظام، با توجه به نهنگی مسئولان آن، چند صباحی بیشتر دوام نمی آورد، اما خوشبختانه ارکان نظام روز به روز قوی تر شد. این مسئله به خاطر آن است که افرادی که در طی سنوات متمادی در شعاع شخصیت امام(ره) قرار می گرفتند، ناخودآگاه، جذب ایشان می شدند و از روحیه ایثار و فداکاری در راه هدف، مانند خود ایشان، برخوردار می شدند، به گونه ای که حاضر بودند در آن شرایط خفقان، خودشان را به آب و آتش بزنند. همان افراد، بعد از پیروزی انقلاب هم پستهای اصلی این نظام را به دست گرفتند.

درس اخلاق حضرت امام(ره)

حضرت امام(ره) حدوداً سی و دو سال داشتند که در مدرسه فیضیه، زیر کتابخانه، درس اخلاق می گفتند. من در آن ایام، بیست و اندی سال داشتم و در درس اخلاق حضرت امام(ره) هم که در ضمن دروس دیگر گنجانده می شد، شرکت می کردم. در این درس، طبقات دیگر مردم، از قبیل بازاریان شرکت می کردند. حتی یک بار، یکی از بازاریان، جمله تکان دهنده ای را به زبان آورد که درس آقای خمینی، آدم درست می کند و من هم قصد آدم شدن دارم! این درس بین سی تا چهل شاگرد داشت. البته رژیم رضاخان از برگزاری این جلسه جلوگیری کرد، چون حضرت امام(ره) در خلال درس به طرح

رفتار کرد.

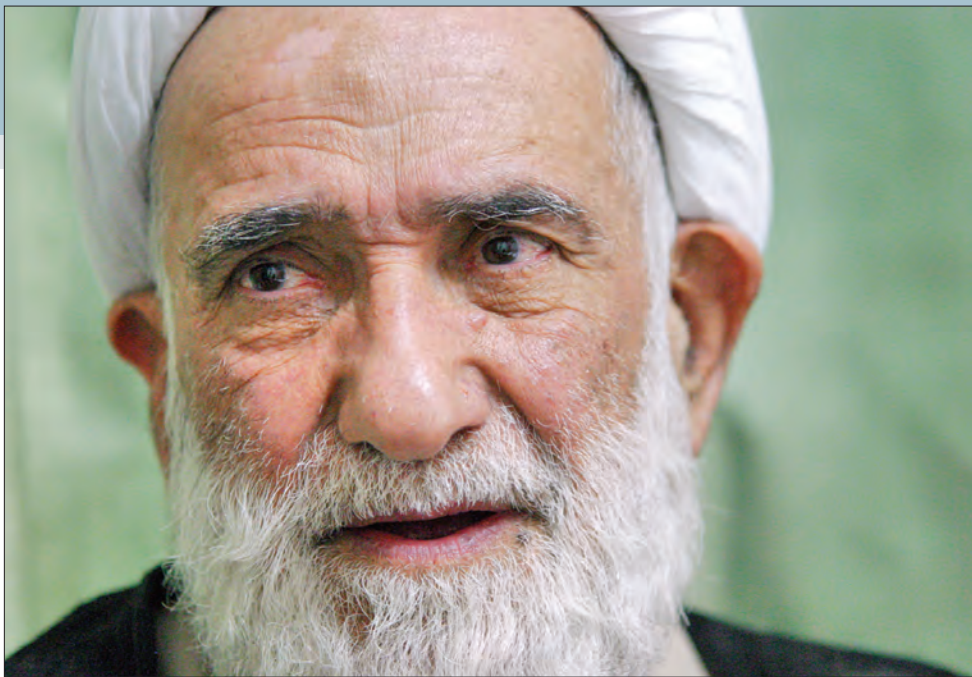
کارخانه آدم سازی

امام(ره) شخصیت ساخته شده ای بود که هر کس با او برخورد می کرد، ناخودآگاه و یا از روی حس تقلید، تلاش می کرد امام(ره) گونه رفتار کند. فراموش نمی کنم که برخی از اشخاص بازاری که به امام(ره) علاقمند شده بودند، می گفتند که این مرد کارخانه آدم سازی دارد! هم خودساختگی ایشان از آثارشان پیدا بود و هم عبادت و خدا ترسیشان معلوم و مبرهن بود. در مورد ضعفها و مساکین مدرسه، با این که خودشان از لحاظ مالی، دارای امکانات نبودند، مع الوصف تا آنجا که در توان داشتند، حتی به قیمت این که از خودشان کم بگذارند، سعی می کردند به دیگران کمک و اعانه کنند. هنگامی که برخی از علما، شهریه طلاب را قطع می کردند، امام(ره) از راههای مختلف، به برخی از طلبه ها که روزگار را به عسرت می گذرانند، کمک مالی می کردند. کمی بعد، آقای بروجردی وارد عرصه مرجعیت شدند و در خصوص مسئله مالی طلاب گشایشی پیدا شد. بروز این حالات و رفتارها، باعث می شد که افراد ناظر، اگرچه روانشناس و آینده نگر نباشند، در ناصیه امام(ره) آینده ای درخشان را ببینند.

گریه های شبانه امام(ره)

یک بار که در حجره مشغول امور شخصی بودم، ناگهان صدای ناله ای را شنیدم. فکر کردم که باز هم کسی را به زور به رودخانه آورده اند و دارند کتک می زنند. برخاستم و پنجره را باز کردم، ولی پس از کمی دقت متوجه شدم که صدای ناله، حالت دیگری دارد. وقتی بیشتر دقت کردم متوجه شدم که صدا از حجره مجاور، یعنی حجره امام(ره) می آید و در واقع خود امام(ره) است که مشغول ناله های شبانه و گریه و زاری به درگاه خداست. حضرت امام(ره) در ایام فاطمیه در منزلشان واقع در کوچه یخچال قاضی قم، محفل روضه برقرار می کردند. البته جمعیت زیادی به آنجا نمی آمد، ولی معنویت خاصی بر مجلس حاکم بود. من هم گاهی اوقات در این محفل نورانی شرکت می کردم. این منزل مدتی هم در اختیار مرحوم آقای پسندیده بود و محل مراجعات مردم برای پرداخت وجوهات شرعیه محسوب می شد و در حال حاضر در اختیار مقام معظم رهبری است.

حضرت امام، آن تقوا و خدا ترسی را که در اجتماعات داشتند، در خلوت بین خود و خدا حفظ می کردند و هرگز دورنگی و دوگانگی در ایشان رؤیت نمی شد. یک بار که در خدمت ایشان بودم، شخصی گفت، «فلان کس، شما را کافر می داند.» امام(ره) با نرمش و ملایمت فرمودند، «امید است که این امر باعث حبط گناهان من شود.» و دیگر بیش از این چیزی نگفتند.



«عشق متقابل امام و مردم» در گفت و شنود
شاهد یاران با آیت الله محمدرضا توسلی

صدای مردم را که می شنید، طاقت نمی آورد...

«امام، موجد بزرگ‌ترین حرکت دینی سیاسی عصر حاضر، در مواجهه با مردم عادی، با چنان شفقت و لطفی رفتار می‌کرد و چنان نگران نیک و بد اینان بود که هر شاهد منصفی را به ستایش وامی‌داشت.

نگاه امام به عامه مردم از منظرهای گوناگون قابل بررسی است. در این مصاحبه، آیت‌الله توسلی به عنوان کسی که مسئول برنامه‌ریزی ملاقاتهای امام بوده است، بخشی از این ملاقاتها را واگویی می‌کند. شنیدن این حدیث شورانگیز از زبان او شنیدنی است. امید آنکه روزی این همه را به تفصیل بازگوید تا تاریخ صلابت و عطوفت را در آئینه جمال آن ابرمرد به تمامی به نظاره بینشیند.»

درآمد

مجتهدپرور بود. ایشان طوری تدریس می‌کردند که انسان احساس می‌کرد به مرور مجتهد و صاحب‌نظر شده است.

امام(ره) را به لحاظ اخلاقی چگونه یافتید؟

من چهل سال، یعنی از زمان طلبگی تا زمان رحلت امام، در خدمت ایشان بودم و به چشم خود شاهد بودم که امام راها از قیود مادی بودند. به همین دلیل هم درس اخلاق ایشان بسیار تأثیر گذار بود. تهجد امام شصت سال تمام طول کشید و تا آخرین لحظه حیات ترک نشد. نمازشان همیشه اول وقت بود و پیوسته دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدند و در این فاصله، قرآن می‌خواندند. هنگام راه رفتن ذکر می‌گفتند و نیم ساعت راه رفتنشان را با ذکر تنظیم می‌کردند نه با ساعت. امام می‌فرمودند که استادشان مرحوم شاه آبادی، خواندن سوره حشر، مخصوصاً آیات آخر را بسیار سفارش کرده بودند و امام هم همین سفارش را به مرحوم حاج احمد آقا می‌کردند. امام به هیچ وجه اهل تظاهر نبودند و در مقابل مردم، ذکر نمی‌گفتند.

حضرت امام(ره) با موضوع مرجعیت خود چه برخوردی داشتند؟ امام(ره) پس از فوت آیت‌الله بروجردی حتی در تشییع جنازه ایشان هم شرکت نکردند تا کوچک‌ترین شائبه‌ای در مورد این که ایشان به دنبال مرجعیت هستند، به ذهن کسی خطور نکند. هنگامی که بعضی از دوستان به این نتیجه رسیدند که ایشان لایق رهبری و مقام مرجعیت هستند و رساله‌شان را چاپ کردیم، از طریق آقای اشراقی، داماد امام، برایشان پیغام فرستادیم که ما رساله را چاپ کرده‌ایم، ولی دو هزار و پانصد تومان کم آورده‌ایم و از شما می‌خواهیم قرض رساله خود را ادا کنید. امام پیغام دادند، «مگر من گفتم رساله‌ام را چاپ کنید؟ هر کسی رساله را چاپ کرده، خودش هم پولش را بدهد.» هرگز پیش نیامد که حتی یک رساله مجانی امام به کسی داده شود. امام به هیچ وجه به این که کتابی مجانی بین افراد تقسیم شود و مخصوصاً رساله، راضی نبودند و کم‌ترین تحمیلی را به هیچ کس تحمل نمی‌کردند.

شما مسئول برنامه‌ریزی برای ملاقاتهای امام بودید. نحوه ملاقات ایشان با مردم، قبل از انقلاب چگونه بود؟

قبل از انقلاب تشکیلاتی نبود و مردم به تناسب خانه امام یا مسجد

هم در ماه رمضان در مسجد بسیار متروک و دورافتاده‌ای که بیشتر از یک اتاق گلی نداشت، به اقامه نماز جماعت پرداختند. عده‌ای از علما به ایشان پیشنهاد کردند که در مسجد جامع شهر اقامه نماز کنند، ولی ایشان نپذیرفتند و فرمودند، «در مسجد جامع کسی هست که اقامه نماز جماعت کند، ولی در این مسجد کسی نیست و باید اینجا را احیا کرد.»

تدریس حضرت امام(ره) چه ویژگیهایی داشت؟

نظم مهم‌ترین رکن تدریس و زندگی امام بود. ایشان دقیقاً سر ساعت برای تدریس می‌آمدند و از طلاب هم همین توقع را داشتند. دیگر این که ایشان به تحقیق و تتبع اهمیت زیادی می‌دادند و قبل از



هنگام راه رفتن ذکر می‌گفتند و نیم ساعت راه رفتنشان را با ذکر تنظیم می‌کردند نه با ساعت. امام می‌فرمودند که استادشان مرحوم شاه آبادی، خواندن سوره حشر، مخصوصاً آیات آخر را بسیار سفارش کرده بودند و امام هم همین سفارش را به مرحوم حاج احمد آقا می‌کردند. امام به هیچ وجه اهل تظاهر نبودند و در مقابل مردم، ذکر نمی‌گفتند



مراجعه به گفتار فقها می‌فرمودند، «اول خودمان ببینیم از ادله چه می‌فهمیم.» سپس به بررسی آرای دیگران می‌پرداختند. امام پیوسته طلاب را به تحقیق و اظهار نظر تشویق می‌کردند و اگر در سر درس، کسی اشکالی را مطرح نمی‌کرد، می‌فرمودند، «مگر اینجا مجلس ختم است که ساکت نشست‌اید؟» نحوه تدریس ایشان

از دوران کودکی و تحصیل امام(ره) نکات برجسته‌ای را بیان کنید. نکته جالب از تولد امام این است که مادرشان نتوانستند به ایشان شیر بدهند و در نتیجه، دایه‌ای را برای ایشان انتخاب کردند. این زن، خود نیز فرزندی داشت به نام محمد. پدر امام به دایه می‌گویند، «تا زمانی که این بچه را شیر می‌دهی، باید سه وعده غذایی را که من برایت می‌آورم بخوری.» و به این ترتیب بر طیب و حلال بودن غذایی که منبع تغذیه فرزندان بود، نظارت کردند. این نکته را گفتم تا آشکار گردد کسی که توانست جهان را به حرکت در آورد، از کودکی تحت مراقبت دقیق بوده است. پس از شهادت پدر امام به دست خانهای منطقه، برادر بزرگوارشان آیت‌الله پسندیده، عهده‌دار سرپرستی امام شدند و بدیهی است که نکات دقیق در مورد تربیت ایشان اعمال شد. امام تحت نظارت برادر به تحصیل علوم دینی پرداختند و قسمتی از مقدمات را نزد ایشان خواندند. در سال ۱۳۳۹ هجری قمری به اراک و در سال ۱۳۴۰ همراه آیت‌الله العظمی حائری به حوزه علمیه قم رفتند. امام در قم به تحصیلات خود ادامه دادند و در سن ۲۷ سالگی تألیفات خود را آغاز کردند. امام در طول چهل سال اعتزال و انزوا، به تهذیب اخلاق مشغول بودند و از همین رو، هیچ عاملی نمی‌توانست ایشان را از مبارزه در راه حق باز دارد. نخستین ملاقاتهای شما با حضرت امام(ره) مربوط به کدام مقطع است؟

من در سال ۱۳۰۹ در محلات به دنیا آمدم و از کودکی در مجالس مذهبی شرکت می‌کردم. حضرت امام(ره) تابستانها به محلات می‌آمدند. در یکی از این سفرها که مصادف با ماه رمضان بود، ایشان در مسجد شهر برای مردم درس اخلاق می‌گفتند. من در این جلسات شرکت می‌کردم و شیفته سجایای اخلاقی ایشان شدم. آیا خاطره خاصی از این دوره دارید؟

حضرت امام(ره) در یکی از این سفرها در نزدیکی خانه ما منزلی اجاره کرده بودند. این خانه قناتی داشت که مردم از آنجا آب برمی‌داشتند. وقتی امام آنجا را اجاره کردند، مردم خجالت می‌کشیدند وارد خانه شوند. امام موقعی که متوجه این قضیه شدند، فرمودند، «روزی یک ساعت به غروب، در خانه را باز کنید و در اطراف هم کسی نباشد تا مردم بتوانند راحت بیایند و آب بردارند.» یک بار



نبوده‌اند و امام (ره) به صراحت در اشعار خود می‌فرمایند، «در حلقه درویش ندیدم صفایی!» امام (ره) پس از آنکه یکسره با فلسفه و عرفان وداع گفتند، برنامهٔ درس و بحث خود را در سطح فقه و اصول خلاصه کردند. البته با اصول میانهٔ خوبی نداشتند و آن را هم کنار گذاشتند و تنها به فقه پرداختند. در اشعاری که از ایشان به جا مانده، همچنانکه پیشتر عرض کردم، انتقاد ایشان متوجه تمام شاخه‌های علوم است و فقه مستثنی نیست. ایشان سروده‌اند:

از درس و بحث مدرسه‌ام حاصلی نشد
کی می‌توان رسید به دریا از این سراب؟
کناره‌گیری حضرت امام از فلسفه
سرانجام حضرت امام از این مباحثات و مجادلات خسته شدند و فلسفه را کنار گذاشتند، به گونه‌ای که برخی تعبیرشان این بود که ایشان از فلسفه توبه کرده‌اند. واقعیت را خدا می‌داند، ولی آنچه مسلم است این است که ایشان دیگر فلسفه تدریس نکردند و حتی به سرودن اشعاری دست زدند که متضمن مخالفت ایشان با فلسفه و عرفان بود. این اشعار در حال حاضر در دیوان آن مرحوم، موجود است. از جمله می‌فرمایند:

طومار حکیم و فیلسوف و عارف

فریادکنان و پای‌کوبان بدریم

و نیز:

با صوفی و با عارف و درویش بجنگیم

پر خاشگر فلسفه و علم کلامیم

البته ممکن ست این ابیات، تأویلات خاصی داشته

باشد، ضمن اینکه بعید است منظور حضرت امام عرفان حقیقی باشد. شاهدش این است که در ابیات دیگری فرموده‌اند که حقیقت عرفان و مبانی آن با آنچه در عالم تصوف و عرفان دیده می‌شود و دامنه‌اش تنها ظواهر برخی از صوفیان یا عارفان را در برمی‌گیرد و راهی به باطن می‌نماید، متفاوت است. از سوی دیگر، امام (ره) در پیام معروف خود به گورباچف، رئیس جمهور شوروی سابق و پیروان مذهب کمونیست را به کتابهایی چون محی‌الدین عربی، حواله داده بودند. پس بهتر است کلاممان را اینگونه تصحیح کنیم که کناره‌گیری حضرت امام در واقع از ظواهر عرفان و اصطلاحات و الفاظ آن بود و نه واقعیت عرفان و فلسفه و علم کلام. اگر اینگونه با قضیه برخورد کنیم، خواهیم دید که نوعاً بزرگان ما در مراحل تکاملی شخصیت و روح خویش، به این مرحله از کناره‌گیری می‌رسند. برای نمونه شیخ بهایی به جایی می‌رسد که در آن مثنوی معروف خود می‌گوید:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از او کیفیتی حاصل نه حال!

اقتدای مرحوم آقای خوانساری به حضرت امام(ره)

مرحوم آقای خوانساری وقتی در فیضیه نماز می‌خواندند، یکی از افرادی که به ایشان اقتدا می‌کرد، حضرت امام بود. گاهی آقای خوانساری شاید به عمد تأخیر می‌کردند تا مردم، حضرت امام را جلو ببینازند، بعد ایشان می‌آمدند و اقتدا می‌کردند.

خاطراتی از حضرت امام(ره)

امام خمینی از ابتدای زندگانشان در شمار کسانی بودند که از یک زندگی متوسط و حتی پایین‌تر از آن برخوردار بودند. وقتی مرحوم شیخ عبدالکریم به قم تشریف آوردند، علمای بزرگی از تهران به ایشان ملحق شدند تا حوزه علمیه را به عزم مقابله و جبهه‌گیری در برابر فساد، تأسیس کنند. یکی از این اشخاص، حاج میرزا محمد ثقفی بود که من با ایشان از تهران آشنایی داشتم.

در همان روز به صورتی کاملاً خاص و غیر عادی، صحبت از ازدواج سیدی به نام آقا روح الله اهل روستایی به نام خمین ساکن دارالشفای با صبیّه آقا میرزا محمد ثقفی که از علمای بزرگ تهران بود، مطرح شد. برخی معتقد بودند که در ازدواج مذکور، رعایت تناسب نشده است و حتی در ابتدا بعید می‌دانستند که آقای ثقفی زیر بار برود،

اما افرادی که دقیق‌تر به قضیه نگاه می‌کردند نظر دیگری داشتند.



مرحوم آقای خوانساری وقتی در فیضیه نماز می‌خواندند، یکی از افرادی که به ایشان اقتدا می‌کرد، حضرت امام بود. گاهی آقای خوانساری شاید به عمد تأخیر می‌کردند تا مردم، حضرت امام را جلو ببیندازند، بعد ایشان می‌آمدند و اقتدا می‌کردند



در این میان خبر رسید که وصلت سر گرفته و کار به پایان رسیده است. در کل، نشانه‌های متعددی وجود داشت که دلالت می‌کرد زندگانی امام خمینی، عادی، بلکه پایین‌تر از عادی است. طلبه‌ای که بعدها منشأ آن همه اثرات بزرگ در سطح کشور، بلکه جهان شد، در حجره خشت و گلی شماره هفت مدرسه دارالشفای گذران زندگی می‌کرد و در جوار ایشان در حجره شماره هشت، بنده اسکان داشتم. وقتی ایشان متأهل شدند، منزلی اختیار کردند. حجره ایشان بیشتر محل تجمع علما و فضلالی تهرانی از جمله حاج میرزا محمدعلی ادیب تهرانی بود. در آن ایام رسم بر این بود که باید در هر حجره به اصطلاح «شب خواب» باشند و خاطرم هست که در مقطعی که مرحوم امام به منزل نمی‌رفتند، ایشان و آقا سید جواد زندی در حجره شماره هفت می‌ماندند.

مرجعیت حضرت امام(ره)

بعد از فوت آقای بروجردی، دو نفر از علما با رسمیت همه جانبه برای

مرجعیت عامه معرفی شدند؛ یکی آقای گلپایگانی و دیگری آقای شریعتمداری. مدرسین حوزه هم این دورا مطرح نمودند و مرحوم آقای بهبهانی هم مکرراً برای جا انداختن قضیه به قم می‌آمدند. امام (ره) با آنکه دارای مقدماتی بودند، در این خصوص مطرح نشدند. شاید یک وجهش این بود که ایشان نماز جماعت نداشتند، در حالی که آقای گلپایگانی، صبحها در مسجد بالاسر، اقامه نماز جماعت داشتند و آقای شریعتمداری هم به جای آقای صدر در مسجد موزه نماز می‌خواندند که البته بعداً هم این سمت را به آقای صدر واگذار کردند. به هر حال، امام (ره) از یکی از شرایط عمده مرجعیت که داشتن عنوان امامت جماعت بود، محروم بودند؛ با این که ایشان مدرس بزرگی محسوب می‌شدند و شاگردان فاضلی را تربیت کرده بودند و معمولاً طلاب، رغبت خاصی برای شرکت در درس ایشان داشتند.

وقت که برای شرکت در یکی از مراسم یادبود مرحوم آقای بروجردی، به قم آمد، در کنار من نشست. نمی‌دانم امینی بود یا اقبال. از من راجع به وضع حوزه، سئوالاتی کرد. من گفتم، «از نظر استادی اگر بخواهید، در حال حاضر آقای خمینی مطرح هستند، اما از جهت مرجعیت، دو نفر را برای این منظور معرفی کرده‌اند؛ یکی آقای گلپایگانی و دیگر آقای شریعتمداری.» من به عمد، نام آقای گلپایگانی را مقدم داشتم و نخست وزیر هم متوجه این تقدم اولویت شد. بعد از ترک مجلس مزبور، نخست وزیر وقت به عنوان سرکشی به منازل

علمایی که کاندیدای مرجعیت بودند، رهسپار خانه آنها شد. ما احتمال نمی‌دادیم که به منزل آقای خمینی هم برود، ولی خبر رسید که کوچه‌های منتهی به منزل امام (ره) را برای ورود نخست‌وزیر، آب و جارو می‌کنند. رفتن نخست‌وزیر به محضر امام (ره)، اولین کار سیاسی اجتماعی بود که از امام (ره) دیده شد. در واقع، توضیحاتی که من در مجلس هفتم یا چهلم آقای بروجردی به نخست‌وزیر دادم، سبب‌ساز این امر شد و به دنبال آن، امام (ره) هم در شمار نامزدهای متصدی مرجعیت در آمدند. البته جریانهای دیگری هم، یکی پس از دیگری دست به دست هم دادند و طلبه‌ای که وصلت او با دختر فلان عالم تهرانی، موجب شگفتی شده بود، به یمن وسیله‌سازی خدا به جایی رسید که در رأس هرم مرجعیت قرار گرفتند. مدتی بعد به دنبال قضیه کاپیتولاسیون که از سوی محمدرضا مطرح شد، حضرت امام با مخالفت رسمی خود، به اشتهار سیاسی رسیدند. امام (ره) وکلای مجلس را بازخواست کردند و به دلیل نفوذ کلمه و قدرت علمی، توانستند به موفقیت‌هایی در مقام معارضه و مبارزه با رژیم چند صد ساله نایل شوند. امام (ره) خود هرگز برای کسب عنوان مرجعیت، پیشدستی نکردند و حتی سعی می‌کردند خود را از این میدان دور نگه دارند. ایشان بر خلاف آنچه برخی‌ها ممکن است برداشت کنند، قصد اعراض از آقای بروجردی را نداشتند و در توجیه این که چرا خود را عرضه نمی‌کنند، فرمودند، «من همواره علاقمند به وحدت قطب مرجعیت بوده‌ام که خوشبختانه با مطرح شدن آقای بروجردی به این آرزو رسیدم و در حال حاضر کارهای شخصی‌ام، از قبیل درس و بحث، بیش از این ارزش دارد که بخواهم در بیرونی منزل آقای بروجری بنشینم و به عنوان ملازم رکاب ایشان و جنبه‌های دیگری که ضرورت چندانی ندارد، عمرم را صرف کنم.» با توجه به این سخنان، به نظر می‌رسد که امام (ره) خود در پی کسب عزت نبودند، بلکه این عزت بود که در پی ایشان بود و همچون جدش، علی‌بن ابیطالب (ع)، کسی نبود که خلافت او را تزئین کند، بلکه او مایه تزئین خلافت بود. لذا همه چیز، حتی توطئه دشمنان و مخالفان به عظمت امام (ره) افزود. دستگیریها و تبعیدها، یکی پس از دیگری برای امام (ره) ایجاد مشکل کرد، اما او را متوقف ننمود و به نفع امام (ره) تمام شد.

کار گفتند، «این نامه‌هایی که برای من می‌آید که همه‌اش تعریف است. آخر مگر می‌شود که یک نامه فحش توی اینها نباشد؟» گفتند، «آقا! هست، ولی ما خجالت می‌کشیم برای شما بیاوریم.» امام گفتند، «نه! آنها را بیاورید.» گاهی هم از امام خواسته می‌شد، کسانی را که اسائه ادب می‌کردند، بازداشت کنند که ایشان می‌گفتند، «خیر! آنها به من فحش می‌دهند

و من شکایتی ندارم. این جور امور که اصول دین مردم نیست تحقیق و تعقیب داشته باشد.»

اخبار از چه کانالهایی به حضرت امام(ره) می‌رسید؟
از کانالهای مختلف، از یک سو امام تمام رادیوهای خارجی را گوش می‌کردند، حتی آنهایی را که گوش کردنش را برای مردم جایز نمی‌دانستند. یادم هست یک بار که از رادیو بغداد حرفهای شیخ علی تهرانی را شنیدند، گفتند، «من هر شب برای شیخ علی دعا می‌کنم که از جنگال صدام و منافقین نجات پیدا کند.» امام خبرنامه‌های داخلی نهادهای مختلف را هم می‌خواندند. گاهی مطالبی را یادداشت و پیگیری می‌کردند. روزنامه‌ها هم که در اختیارشان بود. از طریق مسئولین و معتمدین هم که دائماً در جریان امور بودند، در هر حال از کانالهای مختلف، اخبار را دریافت می‌کردند که بسیاری از آنها در اختیار کسی نبود و شائبه رسیدن اخبار سانسور شده به دست امام، کاملاً مردود است.

چه صفاتی در دیگران، امام(ره) را به شدت آزرده خاطر می‌کرد؟
به عنوان نمونه مقدس مآبی. کسانی که سطح فهم و آگاهی‌شان پایین بود و با اظهار تقدس و تقوا مانع از اصلاح امور می‌شدند، یادم هست که در قضیه شطرنج، عده بسیاری از آنها به مخالفت برخاستند و به دفتر تلفن کردند و این طرف و آن طرف مطالبی را گفتند. امام از تظاهر نفرت داشتند و به عکس به کسانی که اهل تظاهر نبودند بسیار علاقه داشتند، مثلاً ایشان از تیمسار ظهیرنژاد بسیار خوششان می‌آمد، چون اهل تظاهر نبود و هر روز ریشش را تیغ می‌زد و همان طور خدمت امام می‌رسید! خیلی‌ها خواستند ایشان را جابه‌جا کنند، اما امام حاضر نشدند. یادم هست یک روز یکی از فرماندهان ارتش که بعدها معلوم شد آدم منحرفی هم هست، ریشی گذاشته و خدمت امام آمده بود و می‌خواست گزارش دهد. قبل از گزارش شروع کرد به خواندن دعای فرج! آقای ظهیرنژاد بالحنی عتاب آلود گفت، «آقا عوام نیستند، حرفت را بزن.» امام از این حرف خیلی خوششان آمد و خندیدند. دیگر از صفاتی که امام واقعاً بیزار بودند، غیبت بود و از همان ایام جوانی به کسی اجازه نمی‌دادند که حتی در منزل ایشان پشت سر کسی غیبت کند و هر جا که امکانش وجود داشت از غیبت کردن دیگران هم جلوگیری می‌کردند.

تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خبری که به امام(ره) رسید کدام بود؟
امام هیچ وقت نه از شنیدن خبر ناگوار بی‌تاب می‌شدند و نه از شنیدن خبر شادکننده‌ای بیش از حد، اظهار شادی می‌کردند. من فقط، یادم هست روزی که خبر فتح خرمشهر به امام رسید، بسیار متبسم و شاد بودند. هنگامی هم که به‌ناچار قطعنامه را قبول و آن گفته تلخ را بیان کردند من جام‌زهر را نوشیدم، بسیار محزون بودم. چرا؟

در هر حال امام شعار جنگ تا پیروزی را مطرح کرده بودند. اما در آن اوضاع، احساس کردند نظام در خطر است. ایشان به قدری با مردم، یکرنگ بودند که می‌دانستند هر چه بگویند مردم بدون تردید خواهند پذیرفت و می‌دانند که امام، صلاح مردم و آیین و مملکت را می‌خواهند، اما در هر حال، پذیرش قطعنامه برایشان بسیار دشوار بود.



خانواده‌های شهدا، جانبازان، معلولین و همسران شهید، اگر کسی قصد ازدواج مجدد داشت، امام خطبه عقد را برایشان می‌خواندند و به فرزندان شهدا عنایت بسیار ویژه‌ای داشتند. آیا از برخورد امام با لشکریان اسلام خاطره‌ای دارید که تاکنون نقل نکرده باشید؟

روزی عده‌ای سر سه راهی بیت امام آمدند و فریاد «اماما! یک لحظه دیدار» را سر دادند. اواخر جنگ بود. امام همیشه رأس ساعت نه صبح، به امور مختلف رسیدگی می‌کردند. آن روز با شنیدن صدای این جوانها به دیدارشان رفتند. جوانهای ۱۶-۱۷ ساله بسیجی بودند که اشتیاق دیدار امام قبل از رفتن به جبهه، آنها را به آنجا کشانده بود. امام در آن جلسه گفتند، «وقتی شما را می‌بینم از خودم خجالت می‌کشم و شرمنده می‌شوم.» با این حرف چنان ولوله‌ای در آن جمع افتاد و به قدری آشفته شدند که ضجه می‌زدند و صدای ضجه آن جمعیت کثیر، حسینی‌ه را می‌لرزاند. امام گفتند، «به حال شما غبطه می‌خورم. کاش جای شما بودم.»

از آخرین ملاقات خود با امام صحبت کنید.

صبح آن روز مسئولین نظام و اطبا در بیمارستان جمع شده بودند. من صبح رفتم و دیدم حال امام بهتر است و بعد هم به شورای بازنگری قانون اساسی رفتم. از شورا که برگشتم، حاج احمد آقا زنگ زدند که فلانی بیا. همراه آقای خامنه‌ای و هاشمی به بیمارستان رفتیم. امام حرف نمی‌زدند و فضا بسیار سنگین بود. اطبا همه تلاششان را کردند که حال امام بهتر شود. امام به حاج احمد آقا گفته بودند که فلانی در رادیو احکام می‌گوید و می‌خواهم دو سه نکته را به او گوشزد کنم. متأسفانه وقتی رسیدم که دیگر امام سخنی نگفتند. ساعت ده و بیست دقیقه شب بود که دل مهربان امام از حرکت ایستاد و صدای شیون و ضجه به آسمان رسید. مسئولان تراز اول اعلام کردند که همه آرام باشند، چون اعلام خبر در آن وقت شب صلاح نیست. حدود ساعت دو بعد از نیمه شب، جنازه امام را به خانه‌شان بردیم و این افتخار نصیب من شد که ایشان را غسل بدهم. سپس مشغول تکفین شدیم و برد یمانی‌ای را که حاج شیخ حسن صانعی آورده بودند روی آن پیچیدیم و قرآنی را روی سینه امام قرار دادیم. صبح به علت کثرت جمعیت تدفین امام انجام نشد و کفن از بین رفت و جنازه را به جماران برگرداندیم. در آنجا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بردی را که برای خود نگه داشته بودند، فرستادند، قرآن را روی همان کفن کشیدیم تا بعداً ظهر که امکان دفن پیکر امام فراهم شد.

همگان شما را در انتساب به امام می‌شناسند. آیا هرگز پیش آمده است که به خود بگویید کاش سنوالاتی را از امام می‌پرسیدم؟
بسیار زیاد. غالباً فکر می‌کنم که کاش هر روز دست کم یکی از خاطراتی را که پیش می‌آمد ضبط می‌کردم. آثاری هم که باقی مانده‌اند، همه نتیجه زحمات و تلاشهای مرحوم حاج احمد آقا هستند. شاید می‌دانید که وقتی احمد آقا به نجف رفت، ضبط درسهای امام شروع شد و قبل از آن در این مورد اهمتامی نشده بود. وقتی همه که بنا بود مؤسسه نشر آثار امام تأسیس شود. احمد آقا مدیریت این مجموعه را به من پیشنهاد کردند اما چون کار بسیار دشواری بود نتوانستم به عهده بگیرم و خود ایشان این کار مهم را انجام دادند.

آیا تا به حال به فکر تدوین خاطرات خود از امام افتاده‌اید؟
به شکل پراکنده خاطراتی را نقل کرده‌ام، ولی به شکل جامع هنوز نه. البته تازگی‌ها کارهایی را در این راستا شروع کرده‌ام که اگر عمری باقی باشد به سرانجام خواهم رساند.

موضعگیری امام(ره) در برابر کسانی که در مدح ایشان اغراق می‌کردند چه بود؟

امام به شدت در مقابل این عمل مذموم موضعگیری می‌کردند و با خشم و اعتراض می‌گفتند، «چرا خلاف واقع می‌گویید؟ چرا مرا بالاتر از آنچه که هستم توصیف می‌کنید؟» روزی یکی از خطیبان مشهور تهران در محضر ایشان در سخنرانش غلو کرد. امام همان جا به او اعتراض کردند و گفتند، «چرا این جور غلو می‌کنید؟» در هنگام بازدیدها هم امام همین مسئله را مورد توجه قرار می‌دادند و می‌گفتند، «بگویید برای من شعار ندهند، برای اسلام شعار بدهند.» امام از دروغ در هر لباس و عنوانی متنفر بودند و به جرئت می‌توانم بگویم که حتی یک کلمه هم دروغ نگفتند و سخنان اغراق آمیز را هم دروغ تلقی می‌کردند.

در مورد مستضعفان و توده‌های محروم که مورد علاقه ویژه امام بودند، آیا خاطره‌ای و سخنی را به یاد دارید؟

عشق امام و مستضعفان، عشقی متقابل و بسیار عمیق بود. امام(ره) با اندوهی عمیق می‌گفتند، «من شرمنده این مردم مستضعف هستم



امام تمام رادیوهای خارجی را گوش می‌کردند، حتی آنهایی را که گوش کردنش را برای مردم جایز نمی‌دانستند. یادم هست یک بار که از رادیو بغداد حرفهای شیخ علی تهرانی را شنیدند، گفتند، «من هر شب برای شیخ علی دعا می‌کنم که از جنگال صدام و منافقین نجات پیدا کند



که در این مدت نتوانستم کاری برایشان انجام دهم. استکبار نگذاشت به بخشی از وعده‌هایی که به آنها داده بودم عمل کنم و برای محرومین به شکلی که می‌خواستم کاری انجام دهم.» **از رویکرد امام به شهدا و خانواده‌های ایشان خاطراتی را نقل کنید.**
امام نسبت به شهدا و خانواده‌های آنها عنایت ویژه داشتند. در سالهای آخر حیات، همه ملاقاتها را حذف کردند، چون توانایی جسمی ایشان تحلیل رفته و اطبا استراحت مطلق را به ایشان تجویز کرده بودند، اما ملاقات با خانواده شهدا را تا آخر عمر ادامه دادند. امام پیوسته به مسئولین می‌گفتند، «اینها بودند که ما را به اینجا رساندند. نگذارید مردم به انقلاب و نظام بی‌علاقه شوند. کودتا نمی‌تواند نظام را ساقط کند، اما خلاف من و شما می‌تواند.» از



امام رفتند. همگی خودشان را باخته بودند. هنگامی که از خدمت امام برگشتند، گفتند، «امام می‌فرمایند: حوادث در عالم زیاد است. با شهادت برخی از بزرگان، نباید مقصد را رها کرد.» نگاه امام به مردم عادی و نحوه برخوردشان با آنها چگونه بود؟ امام علاقه عجیبی به مردم داشتند و از صمیم دل می‌گفتند که خدمتگزار مردم هستند و از این که مردم به خاطر آنها به رنج و زحمت بیفتند، به شدت ناراحت بودند. ایشان در زمستانها می‌فرمودند، «ملاقاتهای عمومی را تعطیل کنید، مبدا مردم به خاطر ملاقات با من، به هنگام عزیمت از شهرشان دچار حادثه شوند و یا در سرمای زمستان صدمه بخورند.» گاهی اوقات حتی هنگامی که بیمار بودند و ملاقاتها تعطیل می‌شد، صدای مردم را که می‌شنیدند، طاق‌ت نمی‌آوردند و می‌گفتند، «بگذارید بپایند.» یک بار در ملاقاتی خصوصی، پیرمردی به امام گفت، «دو فرزند شهید و مفقودالاثر هستند. اجازه بدهید خودم هم به جبهه بروم.» اما به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که به یکی از نزدیکانشان گفتند، «می‌خواستم دست این پیرمرد را ببوسم.»

ساده زیستی حضرت امام(ره) به عنوان شاخص‌ترین چهره تاریخ معاصر، زبانزد دوست و دشمن است. در این زمینه خاطراتی را بیان کنید.

امام نه تنها در زندگی شخصی خود بسیار ساده زیست، منظم و پاکیزه بودند، بلکه نسبت به تمام اموری که به ایشان مربوط می‌شد، دقت تام داشتند. از جمله حسینی‌ها جماران بود که به شخص ایشان زیاد ارتباط نداشت و هر نوع تغییری در آن، نهایت به نام امام حسین(ع) تمام می‌شد. امام نگذاشتند در آن تغییری که نشانه تجمل و زیبایی باشد داده شود. حتی آقای جمارانی می‌خواست آنجا را سفیدکاری کند، امام گفتند، «اگر می‌خواهید اینجا بمانم، تزئینات نکنید.» یک بار هم امام متوجه شدند که آنجا می‌خواهند کاشیکاری کنند، عصبانی شدند و فرمودند، «من از اینجا می‌روم.» امام از اسراف به شدت بیزار بودند. یادم هست از همان ایام آغاز مبارزه که در کنار ایشان بودم، وقتی در هنگام روز یا زمانی که در حجره یا اتاق نبودیم، چراغ روشنی می‌ماند، تذکر می‌دادند. یک بار یکی از طلاب گفت، «می‌گویند در روشنی اسراف نیست.» امام با لحنی جدی گفتند، «بی‌خود می‌گویند. اسراف همیشه مذموم است.» امام به قدری به این نکات ظریف توجه داشتند که یک بار هنگامی که می‌خواستند به پشت بام منزلشان بروند و به احساسات مردم جواب بدهند، چشمشان به لامپی در حیاط افتاد که روشن بود. به کسی گفتند، «برو و بگو چراغ را خاموش کنند.»

از تقادپذیری امام(ره) برای ما بگویید؟

نامه‌هایی را که برای امام می‌آمد، دسته بندی می‌کردیم و امام می‌گفتند که هر یک را بر اساس موضوع به وزارتخانه و افراد مسئول آن ارجاع دهیم. در مورد نامه‌هایی هم که به خود ایشان مربوط می‌شد که خدمتشان می‌دادیم. یک روز امام به یکی از مسئولین

اعظم که محل تدریس ایشان بود می‌آمدند. گاهی هم ملاقاتها خصوصی بود، ولی امام با هیچ یک از مقامات مملکتی، ملاقات خصوصی نمی‌کردند و اگر کسی هم می‌آمد، به حاضران می‌گفتند، «شما هم در مجلس بمانید.»

و پس از انقلاب؟

ملاقاتهای جمعی امام در مدرسه فیضیه صورت می‌گرفت. اوایل ورود امام از تمام شهرهای ایران برای زیارت ایشان می‌آمدند و جمعیت خیلی زیاد می‌شد. در این ملاقاتها چند تن از بانوان در اثر کثرت جمعیت، در مدرسه فوت کردند و باز هم جمعیت کم نشد. امام ملاقاتها را به اطراف منزل مسکونی خود منتقل کردند. در آنجا ایشان بالای بام می‌رفتند و به ابراز احساسات مردم جواب می‌دادند. **آیا پس از ورود امام از پاریس و اقامت در مدرسه علوی هم شما مسئول برنامه‌ریزی بودید؟**

خیر. بعد از پیروزی انقلاب هنوز برنامه‌ریزی دقیقی در کار نبود. مردم دائماً می‌آمدند و امام را پس از ۱۴ سال دوری می‌دیدند. ملاقاتها را استاد استقبال تنظیم می‌کرد.

چه شد این مسئولیت را به عهده شما نهادند؟

در دهم اسفند ۵۷ هنگامی که امام وارد قم شدند، با جامعه مدرسین قم دیداری داشتند. در آن جلسه قرار شد من و آقای مولایی عهده دار این کار بشویم. آقای مولایی دو جلسه‌ای آمد و بعد هم دیگر قبول نکرد و تولیت آستانه قم را به عهده گرفت. از آن هنگام من مسئول این کار شدم.

چنین به نظر می‌رسد که در دوره اقامت امام در قم، ملاقاتها ساده‌تر انجام می‌شدند و امکان دسترسی علما به ایشان، ساده‌تر بود و در مجموع، امام را بیشتر و سهل‌تر می‌شد زیارت کرد. همین‌طور است. در آنجا محدودیتها نبود و ضدانقلاب هنوز آشکارا نقشه‌های شوم خود را اجرا نمی‌کرد. امام بالای بام خانه خودشان، بدون محافظ می‌رفتند و گاهی هم از همان جا برای مردم صحبت می‌کردند. ملاقاتهای خصوصی هم که در اتاق خودشان انجام می‌شد. آن روزها، هر روز چهار پنج ملاقات خصوصی داشتیم. عارضه قلبی امام چگونه پیش آمد و علت انتقال امام از قم به تهران چه بود؟

آخرین ملاقات عمومی امام قبل از آمدن به تهران، روزی بود که عده‌ای از اهالی آذربایجان شرقی آمدند و در همان مجلس، خبر آمد که جمعی از اعضای حزب جمهوری خلق مسلمان قصد دارند به منزل امام حمله کنند. موضوع را به امام اطلاع دادیم و ایشان گفتند، «بگذارید بپایند.» آنها آمدند، ولی ظهر همان روز، مردم قم موضوع را فهمیدند و تظاهراتی را علیه آنها به راه انداختند. امام در آن روز بسیار متأثر شدند، زیرا این اولین ضربه از سوی خودیها بود که بر پیکر انقلاب وارد آمد. کسالت قلبی امام هم از همین جا شروع شد.

آیا از دوران انقلاب و دورانی که امام مبارزه خود علیه شاه را آغاز کردند، خاطره‌ای را به یاد دارید که این عملکرد حزب خلق مسلمان را بهتر تبیین کند؟

در اوایل شروع نهضت، یک روز صبح رفتم خدمت امام و دیدم زیر کرسی نشسته‌اند. این ماجرا مربوط به بعد از فوت آیت‌الله بروجردی است. شنیدم که گفتند فردی به نام بهیودی، از مقامات دربار به دیدن امام آمده است. امام اجازه ملاقات دادند و در نهایت بی‌اعتنایی به حرفهای او گوش دادند. او می‌گفت، «شما در این راه تنها هستید. آقای شریعتمداری با ماست. فکر نکنید پیروز خواهید شد.» بعد هم امام را تهدید کرد. امام با عصبانیت گفتند، «این را بدانید که تا من زنده‌ام، اگر در خانه‌ام را هم به رویم ببندید، از پای نخواهم نشست. با این قلم علیه شما خواهم نوشت و اگر هم نشد، از شکاف در، سخنم را به مردم خواهم رساند.»

از برخورد امام با سایر عوامل رژیم خاطراتی را نقل کنید. امام هیچ وقت در برابر دشمنان اسلام، کرنش و تواضع نکردند، بلکه پیوسته غیرت اسلامی خویش را به آنان نشان می‌دادند. در زمان نخست‌وزیری امینی، او برای دیدار با علما به قم آمده بود. نزدیک غروب بود که به دیدار امام آمد. من و آقای محمدی گیلانی و آقای پسندیده و عده‌ای دیگر حضور داشتیم. امام گفتند، «نروید، نمی‌خواهم جلسه خصوصی باشد.» و قبل از اینکه امینی بیاید از

یک بار در ملاقاتی خصوصی، پیرمردی به امام گفت، «دو فرزند شهید و مفقودالاثر هستند. اجازه بدهید خودم هم به جبهه بروم.» اما به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که به یکی از نزدیکانشان گفتند، «می‌خواستم دست این پیرمرد را ببوسم



اتاق بیرون رفتند و پس از ورود او آمدند که مجبور نباشند جلوی پای مهمان بلند شوند و به او احترام بگذارند. در مجلس ختمی هم که در نجف برای آقای حکیم گذاشته بودند، هنگامی که استانداز و عده‌ای از طرف رژیم بعث عراق آمدند، امام جلوی پای آنها بلند نشدند. در مجلس فاتحه شهید آقا مصطفی هم همین‌طور، در حالی که در مقابل یک طلبه یا یک فرد عادی، نهایت تواضع را داشتند.

در مورد حساسیتهای امام نسبت به نظام و حفظ آن خاطره‌ای دارید؟

در این مورد، خاطرات فراوان هستند. یادم هست وقتی امام ناراحتی قلبی پیدا کردند و در بیمارستان بستری شدند، گاهی حالشان بسیار وخیم می‌شد، از جمله در روز رأی‌گیری ریاست جمهوری، حال ایشان ابداً خوب نبود. امام به احمد آقا مکرراً توصیه کردند که اگر اتفاقی پیش آمد، مخفی بماند تا انتخابات تمام شود و مبدا در آن خللی پیش بیاید و در نتیجه، نظام تضعیف شود.

از برخورد امام در بحرانهایی که در طول انقلاب و پس از آن پیش می‌آمدند، خاطراتی را بیان کنید.

در روزهای قبل از پیروزی انقلاب، حتی بسیاری از نزدیکان امام هم سخت به وحشت افتاده بودند و به ایشان می‌گفتند، «آقا! قدری یواش‌تر! مردم دارند سرد می‌شوند. از پای درمی‌آیند.» امام می‌فرمودند، «نه! این‌طور نیست. من این مردم را بهتر می‌شناسم.» به یاد دارم بعد شب فاجعه هفت تیر، همه مسئولان وحشتزده بودند که انقلاب چه می‌شود، چون گروهی از بالاترین رده مسئولان مملکتی و به ویژه شخصیتی چون شهید بهشتی از دست رفته بود. صبح آن روز شهید رجائی و شهید باهنر به همراه جمعی از وزرا نزد



داشتند و به مقامات علمی ایشان آگاه بودند، خنثی شد، از جمله پدرم که از مراجع بزرگ و از فحول علمی نجف بودند و مقام علمی و سخنانشان مورد قبول همگان بود، در محافل مختلف، درباره فضائل علمی امام (ره) سخن می‌گفتند که تا حد زیادی توطئه ساواک را خنثی کرد. شاگردان امام (ره)، از جمله خود من هم در این امر اهتمام و در بحثهای خود، به نوآوریهای ایشان استناد می‌کردیم.

این گونه تلاشها چه پیامدی داشتند؟ نتیجه این تلاشها در مجموع مبارک بود و طیف وسیعی از طلاب مستعد، درسخوان و علاقمند به فراگیری دقایق فقه و اصول و البته فارسی زبان را جذب درس امام (ره) کرد. در جلسات درس امام (ره) هیچ یک از کسانی که تنها برای گذران وقت در دروس دیگر شرکت می‌کردند، حضور نداشتند و به لطف خدا، با وجود همه سنگ اندازها، امام (ره) در نجف، هم در تدریس و هم در تألیف توفیق زیادی داشتند.

برنامه تدریس امام (ره) چگونه بود؟

ایشان قبل از ظهر درس می‌دادند و بعدازظهر، همان درس را می‌نوشتند و چون درسی را که می‌نوشتند، همان صبح در مجلس درس کاملاً حلاجی و بررسی شده بود، موجب می‌شد که نوشته‌هایشان بسیار دقیق و حساب شده باشد. کتاب البیع، کتاب الخیارات و خلل الصلوة از آثار آن ایام است.

در سالیان اخیر برخی از مطروودین امام (ره) و بریدگان از انقلاب درصددند تصمیمات امام (ره) را ناشی از فضاسازی اطرافیان جلوه دهند. دیدگاه شما در این باب چیست؟

من ۲۵ سال در نجف، پاریس، قم و تهران، ارتباط نزدیک و خانوادگی با امام (ره) داشته‌ام و با قاطعیت عرض می‌کنم که امام (ره) در هیچ یک از تصمیم گیری‌های خود تحت نفوذ احدی نبودند و هیچ یک از دوستان و معاشران امام (ره) نمی‌توانست کوچک‌ترین تأثیری بر ایشان بگذارد.

در این زمینه چه خاطراتی دارید؟

حدود ۳۵ سال پیش در نجف، رژیم بعث تصمیم گرفت ایرانیها را از عراق اخراج کند و اگر می‌توانست در این امر موفق شود، حوزه نجف به طور کلی متلاشی می‌شد. در آن شرایط آقای خوئی به علت بیماری به لندن رفتند. آقای شاهرودی هم که به علت کهولت سن خانه‌نشین بودند. امام (ره) تقریباً تنها مانده بودند و رسماً به حزب بعث اخطار کردند که اگر تا ۲۴ ساعت دیگر اخراج ایرانیها را متوقف نکنند، ایشان از عراق خواهند رفت. بعثتها که اراده و قاطعیت امام (ره) را می‌شناختند، بسیار دستپاچه شدند و چون از صمیمیت امام (ره) و پدرم اطلاع داشتند، فردی را نزد پدرم فرستادند که ایشان وساطت کنند تا امام (ره) از تهدید خود منصرف شوند. تقریباً دو ساعت پس از غروب بود که من از طرف پدرم به حرم حضرت امیر(ع) رفتم و پیام پدرم را به ایشان دادم که چند روزی به رژیم بعث مهلت بدهند، چون با رفتن ایشان حوزه نجف متلاشی می‌شود. امام (ره) فرمودند، «سلام مرا به آقا برسانید و بگویید فلانی از شما می‌خواهد دخالت نکیند. اگر اینها تا مهلت داده شده، اخراج ایرانیها را متوقف کردند که هیچ، وگرنه پدری از اینها درمی‌آورم که آن سرش ناپیدا باشد.» فردای آن روز هم امام (ره) با قاطعیت تمام به نماینده حسن البکر، رئیس جمهور وقت عراق، گفتند، «حرف آخر من همان است که گفته‌ام. اگر اخراج را متوقف کردید که هیچ، والا می‌روم به بیروت و اگر مانع شوید به دنیا اعلام می‌کنم که در خانه‌ام زندانی هستم.» در هر حال با قاطعیت امام (ره)، اخراج ایرانیها متوقف شد. این خاطره نشان می‌دهد که اگر قرار بود امام (ره) از کسی تأثیر بپذیرند، از پدر من می‌پذیرفتند که رفیق نزدیک و چندین ساله ایشان بودند.

این ادعا بیشتر معطوف به سالهای پایانی حیات ایشان است که در جماران سکونت داشتند و در نتیجه افراد خاصی می‌توانستند با ایشان دیدار کنند و بنا به این ادعا، تصمیمات ایشان هم مولود

ارتباط با همین عناصر خاص و گرایشات مشخص بود. این ادعا هم باطل است. در اینجا برای اولین بار عرض می‌کنم که یکی از مجاری کسب اطلاع ایشان از روند جاری اداره حکومت و نیز سطح جامعه، خود من بودم که بسیاری از اخبار را به ایشان می‌دادم و تردید ندارم که افراد مختلف از طیفهای مختلف فکری و سیاسی و حتی کسانی هم که نقطه مقابل ما بودند، همین کار را انجام می‌دادند، چون می‌دیدم که در هنگام گفت‌وگو با من، از منطق مخالفان من هم کاملاً اطلاع داشتند. امام (ره) با آن که به من اعتماد داشتند، هنگامی که خبری را به ایشان می‌دادم، با دقت و وسواس چندین بار می‌پرسیدند، «کاملاً مطمئنی؟ اشتباه نکردی؟» علاوه بر اینها، امام (ره) همه روزنامه‌ها و خبرنگارها را می‌خواندند و رادیوهای خارجی را مرتباً گوش می‌کردند. اگر اطرافیان امام (ره) هم به گرایش خاصی علاقه داشتند، روزنامه و رادیوهای خارجی که با اطرافیان ایشان هم مشرب و سلیقه نبودند. آنها بدون توجه به خوش آمد یا بد آمد کسی، هر چه بخواهند می‌گویند.

در مورد ادعای تأثیرپذیری حضرت امام (ره) از مرحوم احمد آقا چه



هنگامی که در نجف درس می‌خواندم، من و مرحوم حاج آقا مصطفی متوجه شدیم کسی هست که اول از همه به جلسه درس امام (ره) می‌آید و آخر از همه می‌رود. ما به او مشکوک شدیم و موضوع را به امام (ره) عرض کردیم. امام (ره) فرمودند، «چند وقت است متوجه شده‌اید؟» گفتیم، «دو سه روز است.» امام (ره) فرمودند، «من چهار ماه است که فهمیده‌ام که او ساواکی است، ولی حرفی نزد، چون اگر او را بردارند و کس دیگری را بیاورند، معلوم نیست به این زودی بتوانیم او را بشناسیم!»



می‌گویید؟

یادم هست در روزهای اولیه پس از رحلت مرحوم حاج آقا مصطفی، یک روز احمد آقا در نجف به من گفت، «امروز آقا مرا خواستند و با حالت کاملاً جدی و قاطع گفتند یک وقت تصور نکنی حالا که برادرت فوت کرده، در تشکیلات بیت و دفتر، همه کاره شده‌ای و هر کاری دلت بخواهد می‌توانی بکنی. برادرت با آن عظمتش بدون اجازه من آب نمی‌خورد. تو هم بدان که حق نداری خودسرانه هیچ کاری بکنی. هر کاری که انجام می‌دهی باید با اجازه من باشد.» و انصافاً احمد آقا این توصیه امام (ره) را نصب العین خود قرار داد. من بارها از امام (ره) شنیدم که فرمودند، «من احمد را هم «عادل»

می‌دانم و هم «صادق». مرحوم حاج احمد آقا حتی پیامها و دستورات امام (ره) را هم که صد در صد به ضرر دوستان نزدیک و همفکرانش بود با کمال امانت منتقل و منعکس می‌کرد.

برخی از افراد ادعا می‌کنند که بعضی از پیامهای مهم امام (ره)، از جمله پیام پذیرش قطعنامه و سالروز حج خونین را مرحوم احمد آقا نوشته است.

اندکی توجه به نثر این آثار و مقایسه آن با نوشته‌های مرحوم احمد آقا، تفاوت فاحش آنها را نشان می‌دهد. امام (ره) حتی در دو سال آخر عمر که دچار ضعف و کهولت شده بودند، سه تا چهار روز به طور مداوم مشغول نوشتن یک پیام بودند. امام (ره) اگر لازم می‌دیدند که پیامی را بدهند، هیچ چیز، حتی بیماری هم مانع ایشان نمی‌شد. در نجف هم که بودیم، به مناسبت چهلیم شهدای قم، حادثه تبریز پیش آمد و امام (ره) با شنیدن این خبر، تب کردند، با این همه با حالت تب نشستند و به مناسبت این واقعه پیامی نوشتند. در وصیتنامه هم، تأکید امام (ره) این بود که تمام پیامها را خودشان نوشته‌اند.

به نظر شما، شناخت سریع و صحیح امام (ره) از ماهیت برخی عناصر و جریانات، به کدام یک از ویژگیهای ذاتی ایشان ارتباط پیدا می‌کرد؟ دو ویژگی بارز، چنین توانمندی و قدرتی را در امام (ره) موجب می‌شد. یکی تقوا و مراقبت مستمر اخلاقی و دیگر زیرکی و هوشمندی خاص ایشان بود. امام (ره) به معنی واقعی کلمه، «آدم شناس» بودند. به اشتباه انداختن امام (ره) و خلاف واقع گفتن به ایشان، اگر نگویم محال، واقعاً بسیار مشکل بود. گاهی اوقات که از سوءنیت برخی از افراد نگران می‌شدم و به ایشان عرض می‌کردم، می‌گفتند، «یک چیزی به شما بگویم و راحت‌تان کنم. وقتی کسی پیش من می‌آید، تادهانش را باز می‌کند، می‌فهمم که دروغ می‌گوید یا راست، منتهی طوری رفتار می‌کنم که طرف تصور کند من واقعاً حرفهای او را قبول دارم و ترتیب اثر می‌دهم. نگران نباشید.» یادم هست هنگامی که در نجف درس می‌خواندم، من و مرحوم حاج آقا مصطفی متوجه شدیم کسی هست که اول از همه به جلسه درس امام (ره) می‌آید و آخر از همه می‌رود. ما به او مشکوک شدیم و موضوع را به امام (ره) عرض کردیم. امام (ره) فرمودند، «چند وقت است متوجه شده‌اید؟» گفتیم، «دو سه روز است.» امام (ره) فرمودند، «من چهار ماه است که فهمیده‌ام که او ساواکی است، ولی حرفی نزد، چون اگر او را بردارند و کس دیگری را بیاورند، معلوم نیست به این زودی بتوانیم او را بشناسیم!» در پاریس هم که بودیم یک روز یک خانم هلندی به من گفت که همراه شوهرش که خاخم یهودی است به عنوان خبرنگار نزد امام (ره) رفته‌اند، ولی ایشان آنها را راه نداده‌اند. او می‌خواست بداند که امام (ره) از کجا فهمیده‌اند که آنها خبرنگار نیستند. به او گفتم شما که معتقد به خدا هستید، باید کمک الهی را درک کنید. البته بعید می‌دانم که حرف مرا فهمیده باشد.

با توجه به این که مدتی عضو شورای عالی قضایی بودید و با عنایت به برخی از ضعفهای امروز قوه قضائیه، نگاه و سیره قضائی امام (ره) که در شرایط موجود کاربرد دارد، از زبان شما شنیدنی است. امام (ره) اسطوره رأفت و عفو بودند و شدت عمل و انتقام را جز در موارد بسیار اندک، نمی‌پسندیدند. روزهای اول بازگشت امام (ره) از پاریس به قم بود که خدمتشان رفتم، امام (ره) تا مرا دیدند، فرمودند، «فلانی! برو برای من دلیل پیدا کن. می‌خواهم عفو عمومی بدهم.» البته امام (ره) ادله را فی الجمله به خاطر داشتند، لیکن آن روزها به علت مشغله زیاد، فرصت مطالعه نداشتند. من به قضیه ورود پیامبر اکرم(ص) به مکه اشاره و عرض کردم، «شما ولایت فقیه را به نحواتم قبول دارید و می‌توانید از این صلاحیتتان استفاده کنید و عفو عمومی بدهید.» ایشان فرمودند، «باید بیشتر تأمل کنم.» فردای آن روز امام (ره) جز در مورد کسانی که قتل و شکنجه کرده بودند، عفو



«در چند سال اخیر، رویکرد برخی از مطروودین نظام به خاطره نویسی، عمدتاً با بی اعتنائی یاران امام (ره) همراه بوده و گاهی سؤال و حتی نگرانی علاقمندان به امام (ره) را در پی داشته است. یاران امام (ره) به پیروی از منطق «الباطل تیرک به ترک ذکره»، غالباً در برابر این گزافه‌گوییها، سکوت اختیار کرده‌اند، زیرا متعقدند که این سخنان از جایگاه تاریخی نقد ارائه نمی‌شوند، بلکه به جبران عقده‌های فرو خفته و مطرح‌سازی دیگر باره آنان به هر قیمتی، بیان می‌گردند. آیت‌الله موسوی بجنوردی به شکلی تلویحی و با رعایت اخلاق اسلامی که متضمن خودداری از پرده‌داری است، به برخی از این شبهات پاسخ گفته‌اند.»

«سیره سیاسی امام» در گفت و شنود شاهد یاران با
آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی

عمل خلاف شرع، امام را مضطرب و حتی وحشتزده می‌کرد...

بسیار داشتند. فتوحات روحی و اخلاقی امام (ره)، بعدها در جریان نهضت و انقلاب، به ایشان بسیار کمک کرد. بی باکی و شجاعت امام (ره) در مقابله با دشمن که جلوه بارز شخصیت ایشان بود، از همین باوری که تا عمق جان‌شان نفوذ کرده بود، ناشی می‌شد. انتقال این روحیه از جانب امام (ره) به اطرافیان، در مواضع سخت مبارزه، مانع از یأس و سرخوردگی مبارزین می‌شد.

در مورد این ویژگی حضرت امام (ره)، خودتان خاطره و توصیفی از زبان شنیده‌اید؟

بله، به یاد دارم که در اوایل ورود امام (ره) به نجف، در یکی از محافل دوستانه امام (ره) و پدرم، ایشان نقل می‌کردند که تبعیدگاهشان در ترکیه، جای جزیره ماندنی بود که اطراف آن را آب فرا گرفته بود. پدرم پرسیدند، «آیا ترسیدید که مأموران شما را در آب بیندازند؟» امام (ره) گفتند، «این که چیزی نیست. روزی که مرا در قم دستگیر کردند و به سوی تهران حرکت دادند، در میانه جاده قم تهران، ناگهان ماشین را از جاده اصلی به جاده‌ای پرت بردند. من یقین کردم که قرار است مرا از بین ببرند. در آنجا بود که به قلب و ضمیر خود مراجعه کردم و دیدم اصلاً نمی‌ترسم.» این بی باکی و شجاعت تا آخر عمر هم به کمال در امام (ره) وجود داشت. در روزهای شروع جنگ هم که دشمن محدوده جماران را می‌زد، همه به سرعت به زیرزمین پناه می‌بردند، ولی امام (ره) از جای خود که در کنار پنجره هم بود، حرکت نمی‌کردند. در شب اول بمباران، حتی چراغ اتاق خود را هم خاموش نکردند.

برخورد حوزه علمیه نجف با امام (ره) چگونه بود؟

متأسفانه دربار ایران و ساواک به حوزه نجف و بیوت برخی از آقایان مراجع نفوذ کرده بود و با آن که برخی از مراجع، شخصاً با امام (ره) مشکلی نداشتند، اما رژیم از طریق برخی از اطرافیان آنها تلاش می‌کردند امام (ره) را در نجف منزوی و چنین وانمود کند که حوزه نجف نسبت به ایشان، عنایتی ندارد.

آیا رژیم در این امر موفق شد؟

این توطئه تا حد زیادی توسط علمایی که با امام (ره) دوستی دیرینه

که از فنی‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث فقهی است. من ۱۴ سال در نجف در درس امام (ره) شرکت کردم و عمده تلاش من متوجه همین درس بود، چون در آن موشکافی‌ها و نوآوری‌هایی وجود داشت که در سایر دروس نبود.

در طی این سالیان طولانی، کدامیک از ابعاد و جوانب سیره و سلوک ایشان بیشتر برای شما جالب بود؟

صرف نظر از ابتکارات و نوآوریهای فقهی و اصولی امام (ره)، مکتب

امام (ره) حتی در دو سال آخر عمر که دچار ضعف و کهولت شده بودند، سه تا چهار روز به طور مداوم مشغول نوشتن یک پیام بودند. امام (ره) اگر لازم می‌دیدند که پیامی را بدهند، هیچ چیز، حتی بیماری هم مانع ایشان نمی‌شد. در نجف هم که بودیم، به مناسبت چهلم شهدای قم، حادثه تبریز پیش آمد و امام (ره) با شنیدن این خبر، تب کردند، با این همه با حالت تب نشستند و به مناسبت این واقعه پیامی نوشتند. در وصیتنامه هم، تأکید امام (ره) این بود که تمام پیامها را خودشان نوشته‌اند



اخلاقی ایشان را بسیار کارآمد و مؤثر دیدم. امام (ره) ملکات و فضائل اخلاقی را با رفتار و سلوک خود به طلبه‌ها «القا» می‌کردند، یعنی انسان پس از چند سال معاشرت با امام (ره)، به طور طبیعی و مرموز، قادر به کنترل هواهای نفسانی از قبیل دوری از غیبت، افترا، دروغ و امثال آنها می‌شد. این توانمندی امام (ره) از ریاضتهای اخلاقی ایشان نشأت می‌گرفت، زیرا امام (ره) از دوران جوانی، در این امر دقت

از پیشینه ارتباط خانوادگی خود با حضرت امام (ره) چه خاطراتی دارید؟

پدرم مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسن بجنوردی با حضرت امام (ره) دوستی دیرینه داشتند. امام (ره) در سن ۲۲ سالگی سفری به نجف اشرف کردند و در منزل مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالی که بعدها نماینده امام (ره) در نجف شدند، با پدر من که در آن ایام هشت سالی از امام (ره) بزرگ تر بودند، آشنا شدند. پدر من علاوه بر فقه و اصول، اهل فلسفه و عرفان هم بودند و از این جهت با امام (ره) اتحاد مشرب داشتند. این دوستی تا آخرین سالیهای عمر پدرم ادامه داشت. خود من شخصاً در تابستان سال ۴۱ و در سن ۲۱ سالگی از نجف به ایران آمدم و در قم در مدت چند روزی که آنجا بودم، در دروس فقه و اصول امام (ره) شرکت کردم و به شدت شیفته مشرب و نگاه فقهی و اصولی ایشان شدم.

دیدارهای بعدی شما در چه سالیهای صورت گرفتند؟

پس از وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ و دستگیری و سپس آزادی امام (ره)، بار دیگر به قم رفتم و امام (ره) را زیارت کردم. از آنجا که با مرحوم حاج آقا مصطفی دوستی نزدیکی داشتم، میهمان ایشان بودم. در سال ۴۳ هم به ایران آمدم تا ازدواج کنم و امام (ره) قضیه کاپیتولاسیون را مطرح ساختند که به تبعید ایشان به ترکیه منجر شد. من در این ایام در قم بودم و بعد به نجف برگشتم. در سال ۴۴ فهمیدم که امام (ره) از ترکیه به عراق منتقل شده و در کاظمین اقامت کرده‌اند. خود را به سرعت به کاظمین رساندم و همراه امام (ره)، برای زیارت سامرا و بعد هم به کربلا و نجف رفتم. در نجف استقبال بی سابقه‌ای از امام (ره) شد و همه طبقات و اصناف در این مراسم شرکت داشتند.

تدریس ایشان در نجف چه مدت پس از ورودشان آغاز شد؟ ایشان از روز دومی که وارد نجف شدند، درسشان را شروع کردند که نشان دهنده اهتمام شدید ایشان به بحث و مطالعات علمی بود. امام (ره) کتاب درس خارجشان را بر محور «کتاب البیع» و «کتاب الخیارات» از مکاسب شیخ انصاری شروع کردند که ۱۲ سال طول کشید. دو سال آخر را هم به بحث «خلل الصلوة» اختصاص دادند



عمومی دادند. عدالت امام (ره) نیز بی نظیر بود و مانند نداشت. یادم هست در پاریس، در مصاحبه با روزنامه «السفیر» در پاسخ سؤال خبرنگار که پرسیده بود، «اگر پیروز شوید با شاه چه می‌کنید؟» گفته بودند، «کمترین مجازات او حبس ابد است.» من با خواندن این مطلب، بسیار تعجب کردم و همان شب پس از نماز مغرب، خدمت ایشان رسیدم و گفتم، «چطور شما برای شاه فاسد جنایتکار چنین مجازاتی را قائلید؟» فرمودند، «ما او را فقط به عنوان آمر به قتل می‌شناسیم و مجازات چنین فردی همین است.» تنها چیزی که با وجود تمام آزاداندیشیه‌های فقهی، به شدت امام (ره) را مضطرب و حتی وحشتزده می‌کرد، عمل خلاف شرع در دستگاه‌های دولتی بود. چند روز قبل از عمل جراحی و بستری شدن در بیمارستان به امام (ره) عرض کردم به‌رغم تأکیدات فراوان ایشان بر رعایت مسلمات شرع، در برخی از محاکم احکام خلاف صادر می‌شود. امام (ره) با اضطراب عجیبی فرمودند، «حتماً مسائل را پیگیری کنید.» و بعد هم به احمدآقا گفتند، «ببین آقای بجنوردی چه می‌گویند. حتماً مسئله را پیگیری کنید.»

از صحبت‌هایی که با شما و سایر یاران حضرت امام (ره) داشته‌ایم؛ چنین به نظر می‌رسد که در سیره عملی امام در تمامی زمینه‌ها، صبغه فرهنگی، نمود بیشتری دارد. در این مورد نکاتی را ذکر کنید. امام (ره) شخصیتی جامع‌الاطراف بودند، یعنی در عین حال که یک فقیه بزرگ، یک اصولی‌توانا، یک فیلسوف صاحب نظر، یک عارف کامل و اهل عبادت و سیر و سلوک بودند، یک مبارز سیاسی تمام عیار هم بودند. ایشان در عین حال که با رژیم طاغوت و امپریالیسم جهانی می‌جنگیدند و با اعلامیه و سخنرانی و ملاقات‌هایی که با ایشان می‌شد، انقلاب را رهبری می‌کردند، لحظه‌ای فارغ از کار فرهنگی نبودند، یعنی همان نشاط معلمی را که در قم و نجف داشتند، هنوز به نحو احسن حفظ کرده بودند. هفت کتابی که امام در نجف نوشتند، نمونه هستند.

در دهه ۵۰ که اوج فعالیت گروه‌های چریکی بود، امام به اینها روی خوش نشان ندادند و همچنان به فعالیت فرهنگی و آگاهی‌دادن به مردم عنایت داشتند.

صحیح است. امام اساساً با ترور و جنگ مسلحانه موافق نبودند و

اعتقاد داشتند که مردم باید از راه فرهنگی آگاهی پیدا کنند و قیام، مردمی شود، زیرا مردم بزرگ‌ترین نیرو هستند. امام به این گروه‌ها خوش بین نبودند و هیچ‌گاه به آنها علاقه پیدا نکردند، چون حرکت‌های مسلحانه را در حکم مخدر می‌دانستند و اعتقاد داشتند که این حرکت‌ها، مسئله را به شکل ریشه‌ای حل نمی‌کند. **چهره‌های شاخص فرهنگی که امام آنها را می‌پذیرفتند، چه کسانی بودند؟**

افراد ی چون آیت الله خامنه‌ای و آقای هاشمی رفسنجانی و عمدتاً آقای مطهری و امثالهم. اعضای انجمن‌های اسلامی اروپا و آمریکا و کانادا و افرادی که خیلی تشکیلاتی عمل می‌کردند و مواظب بودند که ببشان از گروه‌های منحرف یا احیاناً دارای تمایلات مارکسیستی قاتی نشوند. اینها ابتدا با حاج آقامصطفی و بعد از شهادت ایشان با حاج احمد آقا در تماس بودند. افراد زیادی هم در نجف بودند مثل آقایان دعائی، محتشمی، کروی، فردوسی پور و سجادی که در نجف بسیار فعال بودند و تشکیلاتی به نام روحانیون مبارز خارج از کشور را تشکیل داده بودند. افرادی هم از انجمن‌های اسلامی اروپا به نجف می‌آمدند که رابط آنها دکتر صادق طباطبایی بود. در خارج از کشور، از جمله هامبورگ هم امثال شهید بهشتی و آقای خاتمی فعالیت می‌کردند.

یادم هست در پاریس، در مصاحبه با روزنامه «السفیر» در پاسخ سؤال خبرنگار که پرسیده بود، «اگر پیروز شوید با شاه چه می‌کنید؟» گفته بودند، «کمترین مجازات او حبس ابد است.» من با خواندن این مطلب، بسیار تعجب کردم و همان شب پس از نماز مغرب، خدمت ایشان رسیدم و گفتم، «چطور شما برای شاه فاسد جنایتکار چنین مجازاتی را قائلید؟» فرمودند، «ما او را فقط به عنوان آمر به قتل می‌شناسیم و مجازات چنین فردی همین است



در داخل کشور هم تشکیلات منسجمی، جوانها را هدایت می‌کردند تا امام (ره) به پاریس رفتند و به طرز گسترده‌ای به بیان اصول انقلاب پرداختند.

به نظر شما، نگاه فرهنگی به انقلاب، پس از تشکیل حکومت اسلامی به چه شکل تداوم پیدا کرد؟

امام پیوسته سعی داشتند حوزه و دانشگاه را به یکدیگر نزدیک کنند و در نجف مکرر می‌فرمودند روزی که حوزه و دانشگاه یکی شود، روز پیروزی ماست و دشمنان، بسیار سعی دارند بین این دو قشر فاصله بیندازند. بعد از انقلاب این تلاش‌ها انصافاً به موفقیت‌های خوبی منتهی

شد، اما همچنان افرادی هستند که سعی می‌کنند بین این دو قشر اختلاف بیندازند و بخشی از زحمات امام، به دلیل بی توجهی بعضی از عناصر ضربه خورد.

با توجه به ویژگی بارز حضرت امام (ره)، یعنی نوآوری ایشان در زمینه تدریس و تحول عظیمی که در نحوه نگرش به فقه، اصول، فلسفه و عرفان در حوزه پدید آوردند، شما این نگرش را در حیطه حوزه و دانشگاه تا چه حد تحقق یافته می‌بینید؟

شاگردان امام افراد باسواد و از نظر علمی و فقهی اشخاص قدرتمندی هستند و لذا با اعتقاد راسخ به آرای امام، در هر دو حیطه نهایت سعی خود را می‌کنند. من شخصاً، هم در حوزه و هم در دانشگاه درس می‌دهم و کاملاً نظریات ایشان را اعمال می‌کنم و همچون امام معتقدم که عنصر زمان و مکان در اجتهاد دخالت دارد. بسیاری از مراجع بزرگ قم هم چنین نظری دارند، زیرا از شاگردان امام هستند، اما متأسفانه عده‌ای هم متوجه دگرگونی‌های عظیم دنیا نیستند و در صدور احکام، گرفتار بن‌بست می‌شوند. فقه و اجتهاد، امر پویایی است و چنانچه نظر امام نصب العین قرار گیرد، هیچ وقت به بن‌بست نمی‌رسیم.

در فرهنگ سیاسی ما، اصطلاح «خط امام» بسیار رایج است. به نظر شما ویژگی‌های این خط چیست؟

خط امام، خط اسلام راستین است. امام چیزی را ابداع نکردند. احکام اسلام بر اساس عقلانیت و فطرت است و هیچ یک از این احکام، تحمیل بر فرد نیست. قوانین اسلام هم عقلانی هستند هم فطری.

آیا در اندیشه امام احکام ثابتی وجود دارند که باید بر مبنای آنها عمل کنیم یا با توجه به تغییرات زمانه، می‌توان از عرضیات هم صحبت کرد و آنها را تغییر داد؟

قطعاً مجموعه‌ای از مطالبی که امام فرمودند به اعتبار و شرایط روز بوده و اگر شرایط عوض شود، تغییر می‌کنند. خود ایشان هم اگر زنده بودند، حکم را عوض می‌کردند. یادم هست در نجف که بودیم، امام شطرنج را حرام می‌دانستند، ولی پس از انقلاب دیدند که شرایط عوض شده و شطرنج در اغلب دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های اروپا به صورت یک ورزش فکری در آمده است و می‌توان از آن استفاده خوب هم کرد و مجبوریم بگوییم که مباح است و از آن نباید استفاده حرام کرد، اما استفاده صحیح هم می‌شود کرد. حکم ایشان درباره موسیقی و غنا هم تحول عظیمی بود. آواز خوبی که به همراه آن غزلیات حافظ و سعدی و اشعاری که روح را تعالی می‌بخشد و انسان را به یاد خدا و آخرت می‌اندازد، بدیهی است که حرام نیست. در روایت هم آمده که قرآن را با صدای نیکو بخوانید. بنابراین، آنچه که در موسیقی حرام است، صدا و موسیقی خوب نیست، بلکه الفاظی است که حاکی از لهو و لعب است. در مسئله حقوق زنان هم، امام (ره) تحولات عظیمی را ایجاد کردند. امام زن‌ها را آوردند در ردیف مردها و گفتند آن کس که تقوایش بیشتر است، ارزشمندتر است چه زن باشد چه مرد.

آیا این امور ثابت و عرضی در عرصه سیاسی هم مصداق دارند؟ بله. امام به حفظ توازن بین جناح‌ها بسیار اهمیت می‌دادند و حضور جناح‌های مختلف را در چهارچوب اصلی نظام و در صورتی که به وحدت ملی و استقلال کشور لطمه نزنند، امری ضروری می‌دانستند. ایشان هرگز نگذاشتند که هیچ یک از اقوام ایران مورد بی‌احترامی و بی‌محبتی قرار گیرند. ترک و کرد و بلوچ و لر و امثالهم، در نظر ایشان یکسان بودند. ثوابت اندیشه سیاسی ایشان غاصب بودن اسرائیل بود که آن را «غده سرطانی» منطقه می‌دانستند. در مورد آمریکا هم معتقد بودند تا وقتی موضع خصمانه دارد، نمی‌توان با او رابطه داشت. ما هیچ وقت به دنبال آن نبوده‌ایم که دشمنان خود را زیاد کنیم. اگر کشورها حقوق ما را رعایت کنند و دست از دشمنی بردارند، با هیچ کس اختلاف نداریم. جز اسرائیل که وجودش توطئه علیه اسلام است. مسئله مهم دیگر رأی ملت بود. من مکرر در درس و مصاحبه‌های ایشان شنیدم که می‌فرمودند حکومت بر دو رکن استوار است: اسلام و ملت. امام (ره) از همان لحظه نخست که در بهشت زهرا فرمودند، «من به پشتوانه ملت دولت تعیین می‌کنم و توی دهن این دولت می‌زنم.» اعتقاد راسخ خود را به اعتبار رأی مردم و بیعت ایشان با رهبر، اعلام کردند.



«جلوه‌هایی از رهبری امام» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی جمارانی

«سیاست» امام از «عرفان» او نشأت می‌گرفت

همگام و هماهنگ با حضرت امام، مراجع دیگر هم اعلامیه دادند اما اعلامیه‌های امام (ره) خصوصیتی داشت که جذاب‌ترین و جالب‌ترین آنها بود. خواه ناخواه مردم مجذوب امام و اعلامیه‌های ایشان می‌شدند و مشخص بود که نظرات حضرت امام، نظراتی خاص و خیلی عمیق و ریشه‌دار و زیربنایی است. البته اعلامیه همه مراجع به سوی یک هدف و مقصد بود و موضوع انجمنهای ایالتی و ولایتی از بین رفت. بعد از آن، قضیه فراندوم شاه پیش آمد. در این

امام در حالی وارد ایران شدند که شور و شغف بر مردم حاکم بود و خود ایشان هم تعبیر جالبی در این مورد دارند. بعد از سخنرانی در بهشت زهرا، امام اظهار تمایل کردند که بعد داخل جمعیت بروند. یک عکس هم از امام هست که نه عمامه دارند و نه عبا و وسط جمعیت گیر افتاده‌اند. امام (ره) فرموده بودند، «احساس کردم دارم قبض روح می‌شوم.» تعبیر امام این بود، «بهترین لحظات من همان موقعی بود که زیر دست و پای مردم داشتم از بین می‌رفتم



موقع، مراجع و علما احساسشان این بود که شاید مصلحت نباشد در مقابل شاه بایستند. اما امام این قدرت را در خودشان می‌دیدند و معتقد بودند که وظیفه است و باید رخ به رخ با شاه مقابله کرد، زیرا امام با آن تیزبینی و هوشیاری دقیق منحصر به خودشان، احساس کردند که شاه دیگر نمی‌تواند کاری کند و هیچ راهی جز تسلیم به امام و امت اسلام ندارد و امام در شرایطی اندک که اگر شاه بخواهد هر

تهران و بسیاری دیگر که یکی از افراد شاخص در میان این جمع، آیت الله العظمی خمینی بود. منتها آن روز امام تمایلی نداشتند که در این مسائل وارد شوند. از این رو، همیشه سعی می‌کردند اسمشان سر زبانها نیاید و به عنوان مرجع مطرح نشوند. خود این خصوصیات در امام بود که بیشتر افراد طلبه و روحانی را جلب می‌کرد و این مقدمه آشنایی ما بود.

نخستین رویکردهای رژیم پس از رحلت آیت الله بروجردی چطور نمود پیدا کرد و واکنش امام (ره) چه بود؟

در همان سال اول بعد از فوت آقای بروجردی، دستگاه شاه خوابهایی برای روحانیت و حوزه و قم دیده بود. امام اولین هشدار را به روحانیت و جامعه اسلامی دادند که شاه بعد از رحلت آقای بروجردی خیالها دارد و اولین اعلامیه امام درباره انجمنهای ایالتی و ولایتی صادر شد. آن اعلامیه اولین گام ایشان در مسائل سیاسی بود، آن هم رخ به رخ شاه و دولت.

سکوت امام (ره) در مقطع مرجعیت آیت الله بروجردی چه منطقی داشت؟

در این زمینه شواهدی داریم که در زمان ائمه (ع) هم همینطور بود. مثلاً اگر در کنار یک امام، امامی دیگر حضور داشت، ولی مسئولیت با امام قبلی بود، امام بعدی هیچ اظهار نظری نمی‌کرد و به تمام معنا تابع ولی زمان بود. کما اینکه در زمان امام حسن (ع)، حضرت امام حسین (ع) حضور داشت، ولی در هیچ مسئله‌ای اظهار نظر نمی‌کرد و دقیقاً از امام زمان خودش تبعیت می‌کرد. ما در مسئله امام خمینی و آقای بروجردی هم دقیقاً همین مورد را می‌دیدیم. البته ممکن است از جانب امام تذکراتی به آقای بروجردی داده شده باشد، اما مرجع و ولی امر و پیشوای مسلمانان، آقای بروجردی بودند و حضرت امام (ره) هیچ گونه اظهار نظری نمی‌کردند. بعد از آقای بروجردی بود که مسئله مرجعیت یک شخص هنوز ثابت نبود و امام احساس کردند که ممکن است در این خلأ وجود آقای بروجردی تا تعیین مرجع بعدی، دولت کارهایی کند که به زیان اسلام تمام شود. از این رو، اعلامیه دادند.

سایر مراجع تا چه میزان امام (ره) را در مقوله مبارزه همراهی کردند؟



درآمد

«با نگاهی اجمالی به سیره علمی و سیاسی امام (ره) درمی‌یابیم که ایشان از هنگامی که در زمره مدرسین شاخص حوزه علمیه قم بودند تا پایان حیات، شیوه مدیریتی هدفمند، دارای منطق، همراه با زمان آگاهی و تدبیر محوری را در مقام رهبری جریاناتی که در آنها نقش تأثیرگذار خویش را ایفا می‌کردند، اتخاذ کرده بودند. در خاطرات حجت الاسلام امام جمارانی، این شاخصه‌های مهم مدیریتی، از دوران تدریس تا واپسین روزهای زندگی پربار امام (ره) به نحو شایسته‌ای تبیین شده‌اند.»

در مقطع ورود شما به حوزه حضرت امام (ره) چه جایگاهی داشتند و به کدام ویژگی معروف بودند؟

در ابتدای ورود هر طلبه‌ای به قم، یکی از شخصیت‌های بزرگ حوزه که همیشه مانند ستاره‌ای درخشان در میان مراجع و استادان بزرگ قم می‌درخشیدند، امام بودند که آن روزها به نام حاج آقا روح الله خمینی خیلی معروف بودند و همه با چهره نورانی ایشان آشنایی داشتند و ما هم همین طور. از همان سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۰ که مادر قم بودیم، امام را به عنوان بزرگ‌ترین مدرس، بعد از مرحوم آقای بروجردی، می‌شناختیم. حضرت امام (ره) در آن روزگار مورد توجه کامل حوزه و طلاب و مراجع و همه شخصیت‌های قم بودند. شاگردان مجربی که در کلاس امام بودند، زبانزد حوزه و طلاب قم بودند. یکی از مختصات حضرت امام این بود که در اصول، شاگردان فاضلی را تربیت کرده بودند که هر کدام از آنان اینک از موقعیتهای اجتماعی و علمی بالایی برخوردارند. درس حضرت امام (ره)، معروف و از درسهای جامعی بود که در قم زبانزد همه بود. هیچ طلبه کوچکی از قبیل ما و امثال ما نبود که حضرت امام را نشناسد.

آیا در آن هنگام، امام (ره) رویکرد سیاسی به مسائل داشتند؟
در آن زمان، هیچ بعد سیاسی‌ای در امام به چشم نمی‌خورد، مگر در مورد خاصی که شرح آن بدین گونه است. در آن موقع، دوسه نفر از ایران در کنفرانس وین شرکت کرده بودند که یکی از آنان آقای سید علی اکبر برقی بود. توده‌ای‌ها بر ضد روحانیت و اسلام و مسلمانان تظاهرات کرده بودند و از آمدن برقی به قم خیلی سوء استفاده شده بود. آقای بروجردی، امام (ره) را به عنوان نماینده خودشان تعیین کردند و امام به نمایندگی آقای بروجردی برای حل این معضل پیشنهاد کردند که آقای برقی باید از قم برود و آن وقت وی به یزد تبعید شد. این چنین بود که در مواقع حساس، امام در مسائل سیاسی وارد می‌شدند. ولی درباره مسائل سیاسی تا بعد از آقای بروجردی هیچ اظهار نظری نکردند.

«مرجعیت» حضرت امام (ره) معلول چه بسترها و زمینه‌هایی بود؟
بعد از حادثه وفات آیت الله العظمی بروجردی در قم، حدود هشت یا نه نفر در مظان مرجعیت بودند. آیت الله میلانی در مشهد، آقای گلپایگانی و آقای موعزی در قم و مرحوم آیت الله خوانساری در

خدمت امام بودند.

پس از ورود حضرت امام(ره) برای اولین بار باز کی و کجا با ایشان دیدار کردید؟

اولین باری که امام را زیارت کردم، دو روز بعد از آن بود که وارد تهران شدند. حاج احمدآقا به من اشاره کردند که، «نمی‌خواهی امام را ببینی؟» گفتم، «چرا.» ظاهراً ظهر روز سوم بود که گفتند، «بیا برویم و امام را ببین.» به ما محبت و لطف کردند و ما را به آن اتاق مدرسه علوی بردند که امام در آن تشریف داشتند. وقتی آمدم دم در اتاق، دیدم امام ناهار می‌خوردند. حاج احمدآقا گفتند، «تأمل کنید امام غذایشان تمام شود.» وقتی وارد شدم، امام دست مبارکشان را شسته و نشسته بودند. سلام کردم و دست حضرت امام(ره) را بوسیدم و نشستم. به چهره امام که نگاه کردم، احساس کردم که خیلی خسته‌اند. آن یکی دو روزی که تشریف آورده بودند، خیلی خسته شده بودند. عرض کردم، «امام! شما خیلی خسته‌اید.» امام فرمودند، «بله، من احساس می‌کنم که تمام وجودم خسته است. مادر سنین بالا هستم و شما جوانید. از این رو احساس خستگی نمی‌کنید.» من عرض کردم، «ان شاء الله با تشکیل حکومت اسلامی، هم از خودتان و هم از امت اسلام رفع خستگی خواهد شد.» امام تبسم خاصی کردند و از این مورد خیلی خوششان آمد. بعد من نخواستیم ایجاد مزاحمت کنم و بیرون آمدم. شب آن روز، امام(ره) در سالن بزرگ مدرسه علوی، برای علمای تهرانی سخنرانی داشتند. ورود امام به آن سالن، جالب و جاذب بود، به طوری که حالت معنوی خاصی از چهره منور ایشان احساس می‌شد.

از روزهای استقرار امام(ره) در مدرسه علوی و رویدادهای مهم آن برای من بگویید؟

اجملاً من در کنار قضایا بودم. چیزی که در ظاهر دیده می‌شد، این بود که مردم به صورت متراکم و فشرده و

سبیل‌آسا برای ملاقات با امام می‌آمدند. این ملاقاتها بسیار مهم بودند. تمام همت دولت موقت این بود که بگوید ارتش با آنان است و هیچ ارتباطی با امام ندارد. اما آمدن همافران و افسران نیروی هوایی به ملاقات امام، نشان دهنده خط بطلان همه حرفهای حکومت زمان بود. از این رو، این ملاقاتها بسیار حساس بودند. اصلاً کیفیت و نحوه ملاقات هم خیلی مهم بود. من یک روز در جایگاه در خدمت امام بودم که جمعیت وارد محوطه بزرگ مدرسه علوی شد. وقتی محوطه از جمعیت پر می‌شد، درها را می‌بستند که دیگر کسی از بیرون وارد نشود تا همان جمعیتی که به طور فشرده در محوطه بودند، امام را ببینند و وقتی آنان از در دیگر رفتند بیرون، گروه بعدی بیاید. آن روز بعد از پر شدن محوطه و بسته شدن درها، امام به جایگاه آمدند. به محض اینکه چشم مردم به امام افتاد، سر از پا نشناختند و شعار دادند. من به جمعیت نگاه می‌کردم. در آن لحظات احساس می‌کردم که کمتر آدمی است که اشک از چشمانش سرازیر نشود. همه مردم با دیدن امام، اشک شوق می‌ریختند و شعار می‌دادند. شعارشان نیز در آن روزها فقط «درد بر خمینی» بود. امام هم با دست اشاره می‌کردند و جواب احساسات مردم را می‌دادند. مردم دستمالهایشان را برای تبرک به طرف امام می‌انداختند.

همان طور که به جمعیت فشرده نگاه می‌کردیم، دیدیم که مردم در میان جمعیت می‌افتند. افرادی در اطراف بودند که شاید پنجاه برانکارد داشتند و به سرعت آنان را از میان جمعیت بیرون می‌کشیدند. اصلاً غوغایی از سبیل احساسات مردم نسبت به امام بود. خود اینها به موقعیت حکومت و انقلاب تحکیم می‌بخشید. تشکیل دولت موقت به دستور حضرت امام(ره) چگونه انجام گرفت؟ در روز انتصاب رئیس دولت موقت، امام(ره) برای تعیین دولت و نخست‌وزیر موقت، داخل سالن آمدند. آن روز، روز بسیار باشکوهی بود، خبرنگارها از اطراف دنیا در آنجا جمع شده بودند و از این منظره فیلمبرداری می‌کردند. امام با شکوه و عظمت و قدرت عجیبی که شاید در تاریخ سابقه نداشته باشد، صحبت مختصری کردند. یک



یک شب که خیلی حساس بود و حوالی جماران مورد حمله قرار گرفته بود، به ایشان گفته شد که، «دست کم به آن قسمت که پناهگاه ساخته‌اند، بیایید.» امام فرمودند، «من از اینجا تکان نخواهم خورد.» گفتند، «چرا؟» فرمودند، «هیچ فرقی بین من و آن پاسداری که الان سر کوچه در پست خود نگهبانی می‌دهد، نیست. او یک جان دارد و من هم یک جان. اگر جان من محترم است، جان او نیز محترم است



طرفشان آقای بازرگان و طرف دیگرشان آقای هاشمی رفسنجانی بود و همان جا حکم نخست‌وزیری برای تشکیل دولت موقت را به مهندس بازرگان دادند. از آن روز، مردم به امر امام برای دفاع از دولت مهندس بازرگان راهپیمایی می‌کردند. آن راهپیمایی عظیم از میدان امام حسین(ع) تا میدان آزادی هیچ وقت فراموشم نمی‌شود. کسانی که تمام مسیر را دیده بودند، می‌دانند که بدون اغراق از میدان امام حسین(ع) تا میدان آزادی از جمعیت سیاه بود و همه فریاد می‌زدند، «درد بر خمینی، سلام بر بازرگان.» از صدور فرمان امام مبنی بر شکستن حکومت نظامی در ۲۲ بهمن ماه، نقلها و تحلیلهای مختلفی وجود دارد. شنیدن گفتنیهای شما به عنوان یک شاهد عینی در این مورد برای ما مغتنم است.

در تمام ایام حکومت نظامی، شبها جلوی رفت و آمدها گرفته می‌شد و فقط صدای تیراندازها و صدای مردمی که بر بامها شعار می‌دادند، شنیده می‌شد. دولت می‌خواست به عناوین مختلف جلوی رفت و آمدها و تجمعات را بگیرد. ملت هم به این مسائل اعتنا نداشت تا روزی که اعلام شد از ساعت چهار بعدازظهر، حکومت نظامی است و هیچ کس حق ندارد رفت و آمد کند و نباید هیچ نوع تجمعی باشد. همه مردم در تردید بودند و نمی‌دانستند تکلیفشان چیست. ما خبری را پیگیری می‌کردیم که ظاهراً از ناحیه آقای طالقانی رسیده و محتوای آن این بود که احتمال دارد کشتار عظیمی پیش بیاید. روزهای نزدیک بسیت و دوم بهمن توانسته بودیم در مدرسه علوی یک تلویزیون مدار بسته که شعاع شهر تهران را احاطه می‌کرد و زیر پوشش می‌گرفت، نصب کنیم. ما در منزل بودیم و تلویزیون روشن بود. یکمرتبه دیدیم که تلویزیون به وضع فوق‌العاده‌ای خبر داد، «توجه! توجه! الان دستور کتبی حضرت امام راجع به حکومت نظامی دولت بختیار به نظر مردم می‌رسد.» ناگهان خط مبارک امام را دیدیم که دستور صادر کردند، «همه به خیابانها بریزید و هیچ اعتنایی به حکومت نظامی نکنید.» مردم آمادگی عجیبی داشتند. به محض اینکه این خط را دیدیم، احساس کردیم که دیگر نشستن در خانه حرام است و باید به کوچه و خیابان بریزیم. وقتی بیرون رفتیم، دیدم قبل از من مردم به کوچه و خیابانها ریخته‌اند. جمعیت دنبال آخوند می‌گشتند که جلو بیفتد و تظاهرات راه بیندازد. ما رفتیم و جمعیت جمع‌آوری کردیم و مردم در خیابان شروع کردند به شعار دادن. دستور امام صدرصد معجزه‌آسا بود. آن روز ما نمی‌فهمیدیم قضیه چیست. بعدها متوجه شدیم که توطئه‌ای بود تا مردم را به خانه‌ها بکشند و به اقامتگاه امام حمله کنند و آنجا را بمباران کنند و سپس مراکز حساس دیگر را نیز مورد حمله قرار دهند. بنا بود که همان شب حدود ششصد نفر از سران قوم را بگیرند و اعدام کنند و حقاً اگر دستور امام نبود، قضیه به نفع خواسته‌های حکومت عوض می‌شد. بعد هم امام خودشان فرمودند، «این چیزی بود که خدا به ذهن من انداخت.»

علت مراجعت حضرت امام از قم به تهران چه بود؟ بعد از مدتی که امام به قم تشریف بردند، دچار حمله قلبی و به‌ناچار همان شب به تهران منتقل شدند، چون امکانات کافی برای معالجه امام در قم نبود و احتیاج به مراقبت بیشتری داشتند. بنا به دستور پزشکان، ایشان را بلافاصله به بیمارستان قلب منتقل کردند. امام حدود دو ماه در بیمارستان بودند و پزشکان در آن دو ماه مرتباً از ایشان مراقبت می‌کردند. آنان به هیچ وجه صلاح ندیدند که امام دوباره به قم برگردند و تأکید عجیبی داشتند که در اطراف بیمارستان قلب، منزلی داشته باشند. چندین منزل در اطراف بیمارستان قلب را تفحص کردیم، اما خانه مناسبی برای امام پیدا نشد. پزشکان تأکید زیادی داشتند که امام در شمال شهر که از هوای مناسبی برخوردار است، سکونت داشته باشند، چون شرایط قلب ایشان طوری بود که حتماً باید در مکانی که از هوای مساعد برخوردار بود، ساکن می‌شدند. خلاصه منزل مناسب در اطراف بیمارستان قلب پیدا نشد و آنان ناچار شدند که تمام تجهیزات مراقبت را در جایی دورتر ترتیب دهند. در نتیجه، در خیابان دربند برای امام جایی گرفتند که چهار ماه در آنجا سکونت داشتند، منتها ایشان در آنجا ناراحت بودند. چون ساختمان بلندی بود که نمای بیرونی خانه خیلی بزرگ به نظر می‌آمد، در حالی که درون آن چیزی نبود. به همین دلیل، امام تأکید داشتند که حتماً منزلی مناسب با وضع خودشان پیدا شود، ولی منزل مناسبی که بتواند آمد و رفت امام را هم تأمین کند، پیدا نمی‌شد. بعد از چهار ماه، امام تهدید کردند که، «اگر برایم منزل مناسبی پیدا نکنید، به قم می‌روم.» از یک طرف پزشکان بر اقامت امام در تهران تأکید داشتند و از طرفی هم امام

حرکتی بر ضد ایشان کند، به ضرر خودش تمام می‌شود. اگر تصمیم به کشتن امام می‌گرفت، به ضررش بود و اگر قصدش نگهداری امام هم بود، باز به ضررش بود. همین‌طور زندانی کردن امام، کما اینکه هر نوع حرکت دستگاه بر ضد امام، به ضرر خود دستگاه بود و بالاخره به سرنگونی آن منجر شد. اینها همه نشان می‌داد که امام شخصیت و وجود منحصر به فردی است که در این ماجراها شناخته شد.

پس از دستگیری و زندانی شدن امام(ره) چه کردید؟

این آشنایی عمیق‌تر و نزدیک‌تر شد تا موقعی که امام به زندان رفتند. مدتی که حضرت امام در زندان بودند، هیچ‌کس حق ملاقات با ایشان را نداشت، مگر بعد از جریان آزادی و تحت نظر گرفتن ایشان در منطقهٔ قیصریه. در آن زمان من یک بار با مرحوم پدرم به زیارت امام رفتم و از آن به بعد، ما جزو مریدان و مخلصان امام بودیم تا اینکه دوران تبعید امام فرا رسید.

از روزهای اوجگیری انقلاب و نیز راهبرد مدیریتی امام(ره) در آن برهه چه گفتنی‌هایی دارید؟

بعد از پانزده سال، در حالی که همهٔ دلها شیفتهٔ دیدار امام بود، ایشان با حشمت و هیمنهٔ بی‌سابقه‌ای وارد خاک ایران شدند. همهٔ لحظات دههٔ فجر که ابتدایش تشریف‌فرمایی حضرت امام(ره) و انتهای آن پیروزی معجزه‌آسای انقلاب اسلامی بود، خاطره انگیز است. شاه در ۵۷/۱۰/۲۶ از ایران فرار کرد، در حالی که دوست و دشمن معتقد بودند که موقعیت، بسیار خطرناک است. موقعی که امام در پاریس بودند، وضع مملکت به شدت به هم ریخته بود و شاه و بختیار سعی می‌کردند فشار را روی ما زیاد کنند و حتی مدتی بود که هیچ یک از دوستان ما در منزل شخصی خودشان نبودند و در مخفیگاه به سر می بردند. در آن موقع ما و دوستانمان بیشتر به مخفیگاهها پناهنده می شدیم و منزل ما همیشه مورد هجوم بود، زیرا دژ خیمان شاه می آمدند، می زدند و به هم می ریختند. تا موقعی که جریان نهضت و انقلاب بالا گرفت و هر روز راهپیمایی‌هایی صورت می گرفت. از قضیهٔ هفده شهریور و جریانات بعد از آن، روز به روز روشن تر شد که پیروزی نزدیک است. اما از یک طرف هم خطر بسیار زیاد بود و احساس می شد که خطرات عظیمی در پیش است. همان‌طور که امام قبل از حرکتشان از پاریس پیش‌بینی کرده و فرموده بودند که، «انفجار عظیمی در ایران به وجود می‌آید.» واقعاً این انفجار، عجیب و عظیم بود. در حالی که قرار بود امام از پاریس به تهران تشریف بیاورند، ملت ایران بدون هیچ سلاحی با حکومت تا بن دندان مسلح مواجه بود. اما در شرایطی که دست مردم از اسلحه خالی است، چگونه امام به ایران وارد شوند؟ از



آن‌طور که خود حضرت امام(ره) بیان می‌فرمودند، بعد از رفتن شاه از ایران، در پاریس همهٔ قدرتهای شیطانی مستقیم و غیرمستقیم به امام(ره) توصیه می‌کردند که ایشان به ایران نیایند، یا اگر می‌آیند، سفرشان را به تأخیر بیندازند، اما ایشان فرمودند، «چون همهٔ بدخواهانم به من گفتند نرو، من فهمیدم که باید بروم



این رو، همه زمینه را خطرناک می‌دیدند، حتی دوستان نزدیک امام. من یادم است که آن ایام مرحوم آقای بهشتی و سران قوم، همه معتقد بودند که مصلحت نیست امام تشریف بیاورند. حتی از ایران تلفنهایی به پاریس می‌شد که امام تشریف نیاورند، چون از نظر سلاح و وسایل، هیچ زمینه‌ای برای حفظ امام(ره) در دست نبود. از این رو، همه برای وجود امام(ره) احساس خطر می‌کردند. آن‌طور که خود حضرت

۱۳۵۸ . سخنرانی در جمع مردم قم.



امام(ره) بیان می‌فرمودند، بعد از رفتن شاه از ایران، در پاریس همهٔ قدرتهای شیطانی مستقیم و غیرمستقیم به امام(ره) توصیه می‌کردند که ایشان به ایران نیایند، یا اگر می‌آیند، سفرشان را به تأخیر بیندازند، اما ایشان فرمودند، «چون همهٔ بدخواهانم به من گفتند نرو، من فهمیدم که باید بروم.» امام(ره) تصمیم خودشان را گرفتند. شاه احساس می‌کرد که با آمدن امام، انفجار عظیمی در جامعه به وجود می‌آید که سلاحها از کار می‌افتند و هیچ قدرتی نیست که جلوی مردم را بگیرد. از این رو، مصمم بود کاری کند که امام به ایران تشریف نیاورند و این هدف را دنبال کرد. تنها راهی که برای او مانده بود، بستن فرودگاههای ایران بود. یک هفته این کار را کرد، اما امام مرتباً تأکید می‌کردند که، «لحظه‌ای که فرودگاه باز شود، من به ایران بازخواهم گشت.»

از لحظات ورود امام(ره) به ویژه جنبه‌ها و جلوه‌های درس‌آموز آن چه خاطراتی دارید؟

دوستان نزدیک امام نقل می‌کنند که در پاریس همه مسابقه گذاشته بودند که در پرواز انقلاب با امام(ره) به تهران بیایند. کسانی که برای آمدن آمادگی داشتند، کسانی بودند که وصیت‌هایشان را کرده بودند و تمام خطرات را هم برای خودشان پیش‌بینی می‌کردند که هر حادثه‌ای پیش آمد، دست از امام(ره) برندارند و در خدمت ایشان باشند. شرایط چنین بود که امام با پرواز انقلاب از پاریس به طرف ایران حرکت کردند. ما همه شاهد بودیم و همه می‌دانند که قبل از آمدن امام چه غوغا و بلوایی در ایران بود. فریاد جمعیتهای میلیونی بلند بود که، «وای به حالت بختیار! اگر امام فردانیا، اسلحه‌ها بیرون میاد.» و در مقابل فریادهایی که مردم می‌زدند و شعارهایی که می‌دادند، هیچ سلاح و توپ و تانکی نبود که بتواند مقاومت کند. مردم همه منتظر بودند و سیل آسا به سوی مراکزی می‌رفتند که جای وسیعی برای تجمع داشته باشد، مثلاً میدان آزادی یا بهشت زهرا یا جاهایی که می‌توانست جمعیت زیادی را جا دهد. همه هم برای آمدن امام مهیا بودند. یکی از اصحاب امام در لحظهٔ فرود هواپیما نقل می‌کند که، «وقتی نگاهم به محوطه‌ای افتاد که پرواز انقلاب در آن نشسته بود و امام باید پیاده می‌شدند، یکمرتبه دیدم که افسرها به طرف هواپیما حمله آوردند و من یقین پیدا کردم که امام دستگیر می‌شوند و همه چیز تمام می‌شود. اما بر خلاف انتظاری که داشتیم، دیدیم که آقای پسندیده، برادر بزرگ امام، وارد هواپیما شدند. فهمیدم که وضع آن چنان نیست که ما خیال می‌کردیم.» وضع، وضع دیگری بود و بعد، امام بر حسب روحیه‌ای که نسبت به برادر بزرگترشان داشتند، فرمودند آقای پسندیده جلو بیفتد، چون هیچ‌گاه امام از ایشان سبقت نمی‌گرفتند. آقای پسندیده هم نمی‌توانستند جلوتر از امام(ره) راه بیفتند. امام(ره) فرمودند، «پس شما جلوتر از ما از هواپیما بروید بیرون، و الا من جلوتر از شما نخواهم رفت.» و آقای پسندیده قبل از امام تشریف آوردند پایین. آن گاه امام حرکت کردند و بعد حاج احمد‌آقا از هواپیما پایین آمدند. لحظه‌ای که امام(ره) پله‌های هواپیما را می‌پیمودند، درست مثل نزول بزرگ‌ترین فرشتهٔ رحمت الهی، تمام برکات الهی را با خود نازل کردند و از آن صعود بزرگ عرفانی و شخصیت معنوی خود، به حالت نزول درآمدند، به قول آن عارف، «امام(ره) بسیار پایین آمدند و نزول کردند تا رهبری انقلاب را عهده‌دار شوند و به این وظیفه اشتغال پیدا کردند.» آن آقا همچنین می‌گفت، «موقعی که امام از پله پایین آمدند، من خیال کردم آن افسرها برای دستگیری ایشان آمده‌اند. یکمرتبه متوجه شدیم که همهٔ آنان عاشقان و شیفتگان امام‌اند. افسران نیروی هوایی که حفاظت امام را به عهده گرفتند، آمدند، امام را در آغوش گرفتند و با ماشین سواری به محوطهٔ فرودگاه منتقل کردند.» آنجا برای ملاقات امام تجمع عظیمی شده بود. امام در آنجا مختصر صحبتی کردند. بنا بود که امام تشریف بیاورند جلوی دانشگاه و قرار بود که علما در

آنجا جمع باشند و امام با ایشان صحبت کنند و بعد بروند به بهشت‌زهرا. جمعیت بسیاری جلو دانشگاه متراکم بود. فشار جمعیت زیاد بود. من خودم جلوی دانشگاه بودم و دیدم به هیچ وجه امکان ندارد که امام بتوانند آنجا پیاده شوند و صحبت کنند. با اینکه محوطه بسیار وسیع بود، آن قدر اجتماع فشرده بودکه هنگامی که امام آمدند و از آنجا گذشتند، بعد از مدت‌ها انتظار کشیدن، وقتی ماشین رد شد، فهمیدم که ماشین حامل امام بود که از جلوی ما گذشت. جمعیت بی‌ظیری بود که تاریخ‌نشان نمی‌دهد که تاکنون چنان جمعیتی از کسی استقبال کرده باشد. امام(ره) به بهشت زهرا تشریف بردند. آن روز همهٔ چشمها باز و همه منتظر بودند که بفهمند امام چه مسائلی را در بهشت زهرا مطرح می‌کنند. آنچه مهم و در رأس مسائل بود، دقیقاً همان چیزی بود که امام در سخنرانی خودشان بیان کردند. امام در حالی وارد ایران شدند که شور و شعف بر مردم حاکم بود و خود ایشان هم تعبیر جالبی در این مورد دارند. بعد از سخنرانی در بهشت‌زهرا، امام اظهار تمایل کردند که بعد داخل جمعیت بروند. یک عکس هم از امام هست که نه عمامه دارند و نه عبا و وسط جمعیت گیر افتاده‌اند. امام(ره) فرموده بودند، «احساس کردم دارم قبض روح می‌شوم.» تعبیر امام این بود، «بهترین لحظات من همان موقعی بود که زیر دست و پای مردم داشتم از بین می‌رفتم.» این خود نهایت تواضع و خلوص امام را می‌رساند که این‌طور نسبت به مردم ابراز احساسات داشتند. پس از مراسم بهشت زهرا، حضرت امام(ره) را به بیمارستان هزار تخته‌خواهی منتقل کردند. علت اینکه به بیمارستان رفتند، این بود که دیگر جایی برای فرود هلی‌کوپتر نبود. بیماران و پرستاران و جمعیت آمده بودند دور هلی‌کوپتر امام و پس از اینکه امام را با آمبولانس به بیرون منتقل کردند، ایشان را در ماشینی ناشناس نشاندند و تشریف بردند منزل یکی از اقوام نزدیکشان و به منزل که وارد شدند، دیگر هیچ‌کس از امام خبر نداشت. تنها آخر شب بود که امام به مدرسه رفاه تشریف بردند.

چرا مدرسه رفاه برای اقامت امام(ره) انتخاب شد؟

وقتی امام(ره) می‌خواستند به تهران بیایند، قرار گذاشته بودند که در قسمت‌های جنوب تهران که مستضعف‌نشین است، ساکن شوند و جایی باشند که برای پذیرایی امام و یاران ایشان و ورود و خروج جمعیت ظرفیت داشته باشد. به جز مدرسهٔ رفاه، هیچ جایی نظرم‌ان نرسید. روز اول و یکی دو روز بعد هم در مدرسهٔ رفاه بودند و دو روز بعد از آن به مدرسهٔ علوی منتقل شدند. زیرا کنترل مدرسهٔ رفاه را عده‌ای از منافقین به دست گرفته بودند و از ورود و خروج مردم ممانعت می‌کردند تا جمعیت نیایند با امام ملاقات کنند. حرکات خیلی مشکوکی بود که آقای مطهری و دیگران گفتند صلاح نیست امام آنجا بمانند و امام پذیرفتند که به مدرسهٔ علوی بروند و از موقعی که به مدرسهٔ علوی آمدند، آنجا در اختیار دوستانی قرار گرفت که در



«جان شما اینجا در خطر است.» ایشان فرموده بودند، «نه، من در خطر نیستم. شما بروید، هم از خودتان محافظت کنید و هم از رادیو و تلویزیون و بگویند که اینجا هم یک دستگاه بگذارند که اگر خواستم پیامی بدهم، آماده باشد.» طبق اخباری که رسیده بود، ممکن بود همان شب حمله‌ای صورت بگیرد. آیت‌الله خامنه‌ای مجدداً تأکید کردند که، «ممکن است شما فردا نباشید تا پیامی بدهید.» حضرت امام با لبخند خاصی فرمودند، «شما مطمئن باشید من طوری نخواهم شد و شما فکر سلامتی خودتان باشید و من از اینجا به هیچ جا نخواهم رفت.» و آن شب، نه تنها خود ایشان یک قدم پا فراتر نگذاشتند، بلکه روحیه عجیبی به همه دادند و آقایان با اطمینان خاطر از خدمت حضرت امام مرخص شدند. این روحیه امام بود که به همه روحیه می‌داد. همین روحیه بود که تا آخرین نفس و آخرین

در ملاقات با اشخاص مختلف، امام دقیقاً به مطالبی که گفته می‌شد، گوش فرا می‌دادند و همین مسئله، در شخص ملاقات کننده اعتماد به نفس ایجاد می‌کرد و این در حالی بود که حضرت امام قبلاً از موضوع به طرق دیگر مطلع بودند



لحظه حیات هیچ تغییری نکرد و همان طور که آن روز حرف می‌زدند، در مقابل مرگ نیز همان طور عادی برخورد می‌کردند. یکی از بستگان امام به ایشان گفته بود که، «چیزی نیست و حال شما خوب خواهد شد.» امام فرموده بودند، «نه آمدنش چیزی هست و نه رفتنش چیزی هست و نه مرگش چیزی هست. هیچ کدام از آنها چیزی نیست.» فکر می‌کنم، عالم بعد از ارواح طیبه امامان معصوم، شخصیتی با این عظمت به خودش ندیده است و به این زودی هم نخواهد دید.

از حالات عرفانی امام (ره) نکاتی را ذکر کنید.

امام (ره) در عالم عرفانی که موقعیتش بالاتر از این حرف‌هاست که به مسائل سیاست و مدیریت بپردازد، بسیار بلند پرواز بودند. در بحبویه کسب قدرت که موقعیتی است که همه آرزو می‌کنند به آنجا برسند، امام شبها و روزها اشک می‌ریختند و از خدا می‌خواستند که به لقاء الله پیوندند. به هر حال، امام (ره) با این وضع به سرزمین ایران، انقلاب و مرکز صدور انقلاب برای آینده مسلمانان وارد شدند. در طول اقامت حضرت امام در جماران آیا ایشان از جماران خارج شدند؟

من به یاد ندارم که ایشان از منزل بیرون آمده باشند. در آن چهار دیواری منزل تشریف داشتند و اول تا آخر از آن منزل به هیچ وجه پا بیرون نگذاشتند.

آیاد طول تاریخ انقلاب به ویژه پس از پیروزی به رویدادی برخوردید که امام قبلاً از آن مطلع باشند یا حداقل وقوع آن را به روشنی پیش‌بینی کرده باشند؟

حضرت امام، طبق سنت هر ساله در آستانه حج، پیامی به حجاج بیت‌الله می‌دادند. در سال ۶۶ که به حج رفتیم، از ابتدای پیاده شدن در جده تا راهپیمایی مدینه، از برخورد دولت و مأموران سعودی بسیار راضی بودیم و اصلاً تصور نمی‌کردیم دولت سعودی با ایران و ایرانی این قدر با احترام برخورد کند و پیش‌بینی تمامی برادران دست اندر کار حج این بود که امسال شاهد یکی از باشکوه‌ترین مراسم حج خواهیم بود. مرحوم احمد آقا، فرزند برومند حضرت امام، نقل می‌کردند هنگامی که مقدمه و آیه‌ای را که در صدر پیام استفاده شده بود، دیدند، متعجب شدند که چرا امام در این پیام حجاج را به شهادت و هجرت حسین‌گونه فراخوانده‌اند. احمد آقا می‌گفتند، «من وقتی پیام را مطالعه کردم، باور این قضیه برایم بسیار ثقیل بود و این پیام را به آقای انصاری نشان دادم. ایشان هم نظر بنده را داشتند.» بعد از اینکه آقای انصاری هم نظر می‌دهند، احمد آقا گفت، «خدمت امام رفتم و به ایشان عرض کردم، آقا! تنها نظر من نیست، بلکه برادران دیگر هم معتقدند که آیه و مقدمه‌ای که در صدر مطلب به کار رفته است، هیچ‌گونه سنخیتی با مراسم و مناسک حج ندارد.» حضرت امام می‌فرمایند، «هر چه سریع‌تر این پیام را به رسانه‌های گروهی و حجاج ایرانی در مدینه مخابره نمایید.» هنگامی که این پیام مخابره شد، بنده و آقای کربوبی آن را برای سایر دست اندرکاران حج قرائت کردیم. ما هم بسیار شگفت‌زده شدیم که چه سنخیتی بین مراسم حج و آیه مبارکه «من یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» است. از مدینه با بیت تماس گرفتیم. احمد آقا فرمودند، «من هم این مطلب را با امام در میان گذاشتم، اما ایشان فرمودند که پیام را با این آیه و مقدمه مخابره نمایید.» این پیام در روز اول دیجچه صادر شد و فاجعه خونین مکه در روز ششم دیجچه به وقوع پیوست. این قضیه بیش از پیش مبین عرفان بالا و از معجزات کم‌نظیر حضرت امام (ره) است.

از کرامات ویژه امام (ره) خاطره‌ای دارید؟

فردی از فامیل ما دچار نوعی عارضه بود که اگر صدای تیر و تفنگ به گوشش می‌رسید، اول تمام بدنش به خارش می‌افتاد و به شدت وحشت می‌کرد و سپس در بدنش تاو‌لهایی پیدا می‌شد که وضع خیلی بدی پیدا می‌کرد. در آن شبی که حادثه به کار افتادن ضدهواییها پیش آمد، موقعی که امام وارد حسینیه شدند، دیدند که این شخص خیلی مضطرب و ناراحت است. حضرت امام دست مبارکشان را روی سینه این شخص گذاشتند و فرمودند، «ناراحت نباش.» این شخص می‌گوید، «وقتی امام دست مبارکشان را روی

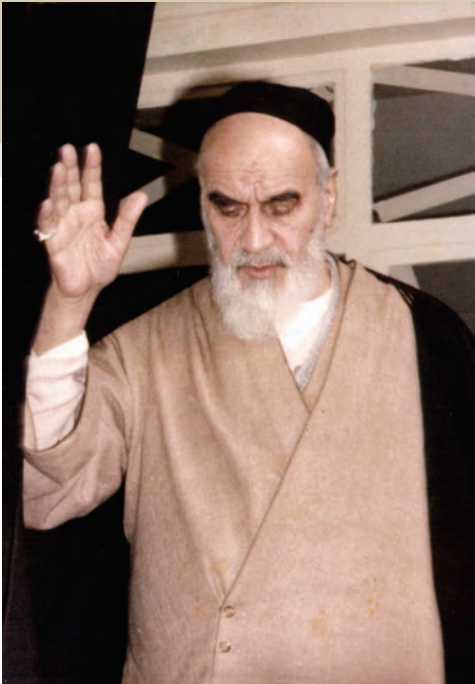
سینه من گذاشتند، ترس و وحشت من تمام شد و از آن لحظه به بعد، دیگر چنین حالتی برای من اتفاق نیفتاد و با این همه موشک و بمب، دیگر هیچ وقت دچار ناراحتی نشدم و این فقط به برکت دست شفاعتش حضرت امام (ره) بود.»

در میان ویژگیهای متنوع اخلاقی امام (ره) کدامیک از نظر شما جلوه بیشتری دارد؟

شناخت تمام ابعاد وجودی حضرت امام برای احادی امکان‌پذیر نیست. ایشان وقار و طمأنینه و هیبت خاصی داشتند و در عین حال، بسیار متواضع بودند. بیشتر اوقات ساکت بودند و کم حرف. سعی می‌کردند به حد ضرورت صحبت کنند و حرفهایشان بسیار حساب شده و بسیار موزون و کوتاه بود. خارج از جلسات عمومی سخنرانی، کمتر حرف می‌زدند و بیشتر فکر می‌کردند و در تمام حالاتشان در حال فکر کردن بودند و از اوقاتشان حداکثر استفاده را می‌کردند.

ایشان در کارهای روزمره‌شان بسیار منظم و دقیق بودند. یکی از آقایان که مأمور مالی حضرت امام بود و باید هر روز صبح به این امور رسیدگی می‌کرد، می‌گفت، «در طول این ده سال که حضرت امام در جماران تشریف داشتند، ایشان هر روز رأس ساعت مقرر آماده پذیرفتن ما بودند. چنانچه روزی به خاطر نامساعد بودن، شرایط، به موقع به حضور نمی‌رسیدیم، امام پنج دقیقه بعد از موعد مقرر زنگ اتاق را به صدا درمی‌آوردند و ما را برای حضور دعوت می‌کردند.» در ملاقاتهای عمومی، گاهی بعد از آماده شدن ایشان، به حد نصاب رسیدن تعداد ملاقات کنندگان مستلزم سه دقیقه انتظار بود که با فزونی یافتن این مدت به ده دقیقه، ایشان نسبت به نامنظم بودن برنامه‌های ملاقات لب به اعتراض می‌گشودند و می‌فرمودند، «چرا قبل از فراهم ساختن مقدمات ملاقات، من را به محل ملاقات فرا می‌خوانید؟» و یا اگر در ملاقاتهای خویشان، افراد در زمان معین بر نمی‌خاستند و وقت بیشتری را پر می‌کردند، با اعتراض ایشان مبنی بر اینکه باید مطابق ظرفیت زمانی افراد وقت صرف کنید، نه بیشتر و نه کمتر، مواجه می‌شدیم. خواب امام در ساعت معینی شروع می‌شد و رأس ساعت دو بعد از نیمه شب برای اقامه نماز شب از خواب برمی‌خاستند. در مدتی که در بیمارستان تحت مداوا و مراقبت بودند، به رغم اینکه برای به خواب رفتنشان دارو به ایشان می‌دادند، امام به همان شکل رأس ساعت دو بعد از نیمه شب از خواب برمی‌خاستند و جویای وقت اقامه نماز شب می‌شدند و این نشانی از نظم و ترتیب و دقت عمل در برنامه‌ریزی‌های زندگی ایشان است. آن روز که به بیمارستان منتقل شدند، سفارش فرمودند ساعت اقامه نماز ظهر و عصر را به ایشان اطلاع دهند و در مرحله اول نمازشان را خوانند و بعد به صرف غذا پرداختند. یکی از روزها یکدفعه متوجه شدند که سینی حامل غذا وارد اتاق شد. ایشان پرسیدند، «مگر وقت اقامه نماز فرا رسیده؟» حاضران در جوابشان گفتند، «بله، وقت نماز رسیده است.» امام با نهمی به حاضران رو کردند و فرمودند، «پس چرا مرا بیدار نکردید؟» که در جواب گفته بودند، «به دلیل خاص شما نخواستیم بیدارتان کنیم.» و باز ایشان با ناراحتی گفتند، «چرا با من این شکلی برخورد می‌کنید؟ غذا را پس ببرید تا من نماز را اقامه سازم.» در ملاقات با اشخاص مختلف، امام دقیقاً به مطالبی که گفته می‌شد، گوش فرا می‌دادند و همین مسئله، در شخص ملاقات کننده اعتماد به نفس ایجاد می‌کرد و این در حالی بود که حضرت امام قبلاً از موضوع به طرق دیگر مطلع بودند. در تمام عمرم فردی با ذکاوت تر از حضرت امام ندیده‌ام. در همین زمینه نقل می‌کنند که امام آن قدر از هوش و ذکاوت برخوردار بودند که از آنچه در ذهن و ضمیر انسان مترتب می‌شد، آگاه بودند و در مقابل ایشان چاره‌ای جز توسل به صداقت کلام نبود. هیچ گاه حاضر نمی‌شدند که به هیچ قیمتی بر سر آبروی افراد معامل کنند و حرمت خاصی برای حیثیت و شخصیت افراد قائل بودند. انسان احساس می‌کرد که امام (ره) دائماً درون با نفس خود در حال مبارزه‌اند و در بزرگ‌ترین پیروزیها و موفقیتها، نهایت تواضع و فروتنی را پیشه می‌کردند.

با تشکر از جنابعالی به لحاظ شرکت در این گفت و گو.



تهدید کردند که به قم می‌روند.

چه شد که منزل شما و حسینیه همجوار آن، برای اقامت امام(ره) در نظر گرفته شد؟

یک روز حاج احمد آقا آمده بودند منزل ما که برویم جای مناسبی برای سکونت امام پیدا کنیم. جایی پیدا نشد. ظهر در منزل ما ناهار می‌خوردیم که به حاج احمد آقا گفتم، «اگر منزل ما به دردتان بخورد، این دو منزل کوچک اخوی و همشیره‌مان را با حسینیه یکی می‌کنیم تا بتواند خواسته‌های ایشان را برآورده سازد.» ایشان برآوردی کردند و گفتند، «خوب است، منتها باید خانم بپسندند.» خانم همان روز عصر تشریف آوردند و آنجا را دیدند و با اینکه خیلی مطلوبشان نبود، به خاطر امام پذیرفتند. حسینیه در جداگانه‌ای داشت و آن در را فقط به خاطر امام باز کردند. سه چهار روز در حسینیه بنایی داشتیم، چون ساختمان هنوز تکمیل نبود. قرار شد کارها زودتر پیش برود. این تعمیرات جزئی چهار روز طول کشید، وقتی امام متوجه شدند که این تعمیرات لازم است، راضی شدند و چهار روز مهلت دادند. بعد از چهار روز، تشریف آوردند و گفتند، «منزل مناسب ما اینجاست.» و هفت یا هشت سال در آنجا سکونت داشتند. یادم است که آن حسینیه مملو از مصالح بود و برای ورود کسی آماده نبود، اما ظرف این چهار روز، تمام اهل محل به عشق دیدار امام کمک کردند تا حسینیه تکمیل شود و آنجا را برای ملاقاتهای امام مهیا کنند. یادم است که شب ۲۸ اردیبهشت بود و مردم چراغانی عظیمی به راه انداخته و همه شادمان بودند و هر کس سر در منزل خودش را چراغانی کرده بود. مردم محل اطلاع داشتند که امام تشریف می‌آورند، ولی از ساعت و زمان ورود ایشان اطلاعی نداشتند. ظرف این چهار روز، چراغانیها، تعمیر حسینیه و حتی آسفالت کوچه‌ها و تمامی کارهایی که باید بیش از یک ماه طول می‌کشید، انجام شد و امام فرمودند که، «اول شب می‌رویم.» این مطلب را فقط من و چند نفر از اطرافیان ایشان



گاهی اطراف بیت حضرت امام هم مورد حملات موشکی قرار می‌گرفت و ایشان هیچ گونه عکس‌العملی حاکی از ناراحتی و نگرانی از خودشان نشان نمی‌دادند. در آن ایام بر روی شیشهٔ اتاقها نوارهایی می‌چسباندند. وقتی خواستند در اتاق امام از این نوارها استفاده کنند، امام به شدت عصبانی شدند و به آقا زاده‌شان فرمودند، «اینها توکل انسان را پایین می‌آورد و امید انسان را به خداوند ضعیف می‌کند. این کار را نکنید



می‌دانستیم. ساعت هفت شب بود که دیدیم امام با یک اتومبیل بلیرز وارد جماران شدند. با وجود اینکه هیچ کس از ساعت ورود ایشان اطلاع نداشت، وقتی وارد کوچهٔ باریک منتهی به حسینیه شدیم، دیدیم که تا چشم کار می‌کرد جمعیت با هیجان عجیبی فریاد می‌زدند، «صل علی محمد، رهبر ما خوش آمد.» و امام در میان این فریادها وارد جماران شدند. وقتی امام داخل خانه شدند و به اطراف و اتاقی که در آن می‌نشستند، نگاهی کردند، فرمودند، «حالا راحت شدم، چهار ماه همه‌اش در عذاب بودم.» من و اخوی برای خوشامدگویی به داخل اتاق رفتیم و ایشان اظهار محبت کردند که «ما مزاحم شما شدیم.» و من گفتم، «موجب افتخار ابدی است که شما تشریف آوردید.» ضمناً همان جا از ایشان پرسیدم که، «جای شما تنگ نیست؟ ناراحت نیستید؟» امام فرمودند، «اتفاقاً جای من اینجاست و جای قبلی برایم مناسب نبود.» و خوشحال بودند که منزلی در اختیار گرفته‌اند که مناسب حال و روحیاتشان است. هر کسی هم که به ایشان مراجعه می‌کرد، ایشان می‌فرمودند، «جای

بسیار خوبی است.» همان شب، حدود ساعت هشت بود که یک‌دفعه دیدم صدای تکبیر و شور و هیجان جمعیت از بیرون می‌آید. آمدم بیرون ببینم چه خبر است. گفتند، مردم آمده‌اند و می‌گویند تا امام را نبینیم، از اینجا بر نمی‌گردیم. ما مسئله را خدمت امام عرض کردیم و امام با تبسم عجیبی فرمودند، «من هم حرفی ندارم. کجا می‌توانم با مردم ملاقات کنم؟» گفتم، «داخل حسینیه.» و امام فرمودند، «مگر راهی به حسینیه هست؟» گفتم، «بله.» چون امام نباید از پله پایین و بالا می‌رفتند، تختی گذاشته بودند تا از آن تخت به حسینیه بروند و تا آخر هم آن تخت آنجا بود. امام در همان اولین شب که شب خاطره‌انگیزی بود برای اولین ملاقات با مردم به حسینیه آمدند. انتخاب این منزل و موافقت حضرت امام، یک روزه انجام گرفت و از قبل نیز به هیچ وجه برنامه‌ریزی نشده بود. دو شب بعد از آن، رادیو آمریکا در اخبار خود گفت که بعد از حدود سه ماه تجسس و تفحص، جایی برای امام در نظر گرفته‌اند که به هیچ‌وجه حملهٔ هوایی به آن میسر نیست. با آب و تابی هم این خبر را پخش کردند. بعد از بیان این مطلب، سپاه تحقیق کرد و به این نتیجه رسید که در آنجا حملهٔ هوایی کمتر موفق خواهد شد، به علت اینکه در مقابل کوه قرار دارد و رفت و آمد هواپیماها کمتر امکان‌پذیر است. شاید به ذهن هیچ کس نمی‌آمد و هیچ کس مقدمه چینی نکرده بود، اما به نظر آمریکایی‌ها آمد که چنین مقدمه چینی شده بود. این خواست خدا بود که امام در امن‌ترین محل سکونت کنند و خانهٔ ایشان در زیر پوشش عظیمی از درختهای بلند استتار شده بود. بعد از مدتی، از طرف ارتش آمدند به جماران تا جایی برای فرود هلی‌کوپتر فراهم آورند که اگر وقتی مسئله‌ای یا حادثه‌ای رخ داد، بتوانند امام را بدون درنگ از آن مکان به جای دیگر انتقال دهند. حضرت امام متوجه صدای ماشین‌هایی که زمینی در نزدیکی منزل ایشان را تسطیح می‌کردند شدند و بلافاصله پرسیدند، «اینجا چه می‌کنند؟» جواب داده شد، «زمینی را صاف می‌کنند تا هلی‌کوپتر به راحتی بتواند در آنجا بنشیند.» امام فرمودند، «این کار برای چیست و چه کسی گفته است؟» به نظر اطرافیان آمده بود که شاید من این کار را کرده‌ام. من گفتم، «این کار به من ارتباطی ندارد و مربوط به برادران ارتش است.» یادم است که در آن ایام، نمایندهٔ امام در ارتش، آیت‌الله خامنه‌ای بودند. ایشان را خواستند و فرمودند، «من راضی نیستم یک چنین کاری صورت گیرد و بدانید هر شریطی در اینجا پیش بیاید، به هیچ وجه نخواهم رفت و این کار را اگر بنا بر این است که من راضی باشم، به هیچ وجه راضی نیستم.» بلافاصله آن زمین را به همان وضع گذاشتند و دیگر آنجا زمین فرود هلی‌کوپتر نساختند. **در دوران جنگ برای حفظ جان امام(ره) چه تدابیری اندیشیده شد؟**

یادم هست وقتی که جنگ شروع شد، مجدداً برادران ارتشی آمدند و جایی را برای امام تعبیه کردند که از بتون آرمه ساخته شده بود تا در مواقع حملات هوایی امام به آنجا بروند. حضرت امام(ره) فرمودند، «اینجا را نسازید که به اینجا نخواهم رفت.» لکن آنان گوش ندادند و کار خودشان را کردند و عجیب بود که امام نه برای دیدن آن مکان و نه حتی یک بار در طول دوران جنگ به آنجا نرفتند. هنگام شروع



جنگ برای حفظ جایگاه امام، در نه نقطه از جماران، ضد هوایی کار گذاشته بودند. هنوز حملات هوایی و این قبیل مسائل نبود که یک شب ما برای نماز مغرب به مسجد رفته بودیم و من که داخل مسجد بودم، دیدم یکمرتبه صدای بسیار مهیبی به گوش رسید و آتش از تمام اطراف جماران به آسمان رفت. من تا آن زمان صدای ضد هوایی را نشنیده بودم و برایم عجیب بود. این در حالی بود که پزشکان گفته بودند امام نباید صدای غیرمنتظره و بدون مقدمه‌ای را بشنوند، چون هر نوع صدای غیرمترقبه‌ای موجب گرفتگی قلب امام می‌شد و خطرناک بود. طبیعی بود که ما بدون درنگ و به سرعت خودمان را به اقامتگاه امام رساندیم. وقتی آمدیم، دیدیم که فرزند امام به ایشان کمک می‌کنند تا از پله‌های حسینیه بالا بروند. گویا خانوادهٔ امام مضطرب شده بودند و آمده بودند که امام را به پناهگاه ببرند. در آن موقع، تنها پناهگاهی که در دسترس بود، زیرزمین حسینیه بود. هر چه امام اصرار می‌کردند که، «شما بروید، مسئله‌ای نیست. نترسید.» خانوادهٔ ایشان مصر بودند که امام را به پناهگاه ببرند. موقعی که ما به جلوی حسینیه رسیدیم، دیگر ضد هوایی‌ها خاموش شده بودند و امام را دیدیم که با خندهٔ ملیحی که گویی هیچ صدایی نبوده و حادثه‌ای پیش نیامده، به ما فرمودند، «شما هم ترسیدید؟ اینکه چیزی نیست. نگران نباشید.» ما دیدیم که امام قبل از هر چیز نگران حال اطرافیان بوده‌اند. ما فکر کردیم که حملهٔ هوایی شده که ضد هوایی‌ها شروع به کار کرده‌اند، ولی بعداً فهمیدیم که فرمانده ضد هوایی‌ها برای امتحان و آمادگی اطرافیان، دستور شلیک داده بود. البته معلوم نشد مقصود دیگری هم در کار بود یا خیر. چون دست کم باید قبل از شروع این کار، مسئله را با حضرت امام و بیت ایشان هماهنگ می‌کردند. با آن فرد برخورد شد و او را بر کار کردند. در ایام جنگ، موقعیتهای خیلی حساس و خطرناکی پیش می‌آمد. گاهی اطراف بیت حضرت امام هم مورد حملات موشکی قرار می‌گرفت و در تمام این احوال، ایشان هیچ گونه عکس‌العملی حاکی از ناراحتی و نگرانی از خودشان نشان نمی‌دادند. یادم است در آن ایام بر روی شیشهٔ اتاقها نوارهایی می‌چسباندند که اگر احیاناً شیشه‌ها شکست، به صورت ذرات ریز در نیاید. وقتی خواستند در اتاق امام از این نوارها استفاده کنند، امام به شدت عصبانی شدند و به آقا زاده‌شان فرمودند، «اینها توکل انسان را پایین می‌آورد و امید انسان را به خداوند ضعیف می‌کند. این کار را نکنید.» یک شب که خیلی حساس بود و حوالی جماران مورد حمله قرار گرفته بود، به ایشان گفته شد که، «دست کم به آن قسمت که پناهگاه ساخته‌اند، بپایید.» امام فرمودند، «من از اینجا تکان نخواهم خورد.» گفتند، «چرا؟» فرمودند، «هیچ فرقی بین من و آن پاسداری که الان سر کوچه در پست خود نگهداری می‌دهد، نیست. او یک جان دارد و من هم یک جان. اگر جان من محترم است، جان او نیز محترم است.» و ایشان قسم خوردند که، «والله بین از بین رفتن خودم و آن پاسدار سر کوچه هیچ تفاوتی قائل نیستم.» آن شب که کودتای نوژه پیش آمد، آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی خدمت حضرت امام رسیدند و به ایشان پیشنهاد کردند که، «بهتر است شما از اینجا به جای دیگری منتقل شوید.» امام فرمودند، «من از اینجا یک قدم بر نخواهم داشت.» به ایشان گفته بودند که،



دعوتنامه برای امام(ره) و حاج احمد آقا می‌گیرید. «او اجازه گرفت که به شهید محمد منتظری که در آن ایام در کویت بود، اطلاع دهد و از ایشان کمک بگیرد. ساعت یک بعدازظهر تماس گرفتم . دعوتنامه‌ها حاضر و آماده بودند. گفتم، «با مسافری مطمئن بفرستید.» گفتم، «خودم بیایم چطور است؟» گفتم، «بهتر است.» روز سه شنبه ساعت ۸ صبح به حضور امام(ره) رسیدم و عرض کردم دعوتنامه‌های کویت آماده‌اند و خروجی را هم آقای داعبی گرفته‌اند و

حرکت شما به سوی کویت مانعی ندارد. در طول پانزده سال اقامت در جوار بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین امام(ره) هر شب با نظم و ترتیب خاصی به حرم مشرف می‌شدند. این برنامه آن قدر دقیق انجام می‌شد که مکرر دیده شد بعضی از افرادی که در صحن مطهر نشسته‌اند، ساعتشان را با ورود امام(ره) درست می‌کنند. حضرت امام(ره) جلوی مقبرهٔ مرحوم مقدس اردبیلی که در مسیرشان قرار داشت، مکث می‌کردند و حمد و سوره قرائت می‌فرمودند و به سوی حرم به راه می‌افتادند و پس از خواندن اذن دخول، وارد حرم نورانی مولا می‌شدند و زیارت امین الله را می‌خواندند. نکتهٔ بسیار جالبی که باید از ادب و احترام امام(ره) نسبت به ساحت مقدس ولایت یادآور شوم این است که امام(ره) در آستانهٔ حرم به زمین می‌افتادند و آستانهٔ مقدسه را می‌بوسیدند و بدین وسیله خضوع و خشوع را ابراز می‌نمودند. شب چهارشنبه‌دهم مهرماه ۵۷، آخرین شب اقامت در عراق، امام(ره) اعلام کردند که به حرم مشرف می‌شویم. پس از مراجعت از حرم فرمودند، «نماز صبح را می‌خوانیم و حرکت می‌کنیم، تأخیر نشود.»

ظاهراً دکتر یزدی در هنگام عزیمت امام(ره) از عراق حضور داشت. ماجرا چگونه بود؟

شب چهارشنبه برای ما شبی بحرانی بود. نزدیک صبح بود که آقای فاضل آمد و گفت آقای دکتر یزدی را در حرم دیدم. تعجب کردم. دکتر یزدی کی آمده؟! برای چه آمده؟! او چون اجازه نداشت، به وی نگفته بود که برنامه چیست. گفتم زود برو آقای یزدی را خبر کن که اگر می‌خواهی حضرت امام(ره) را در نجف ببینی، بیا بیت حضرت امام(ره). ساعت حرکت امام(ره) بود که دکتر یزدی رسید و سوار یکی از خودروهایی شد که برای بدرقه آمده بودند. از او پرسیدیم، «کی آمدی؟» گفت، «نصف شب رسیدم. می‌خواستم به بیت امام(ره) بروم، مأمورین راهم ندادند. رفتم مسافرخانه، کیفم را گذاشتم و مشرف شدم حرم که آقای فاضل آمد و به من خبر داد.» شب عجیبی به همه آنها که می‌دانستند فردا رخ خواهد داد گذشت. امام(ره) نمی‌خواست از احدی از علما و مراجعی که در طول مدت محاصره‌اش یک بار هم حتی با تلفن یا پیغام احوالش را نپرسیده بودند، خداحافظی کند و آنان را در جریان بگذارد. نماز صبح را که خواندیم، دور خانه مرشد و مرجع تقلیدمان جمع شدیم. گهگاهی عابران، ما را تماشا می‌کردند که چه خبر است؟ مأمورین هم که غافلگیر شده بودند حیرت‌زده ناظر جریان بودند.

حوادث بین راه عراق و کویت را به طور اجمال بیان کنید. ساعت حرکت فرا رسید. امام(ره) با اندکی تأخیر سوار شدند و ماشینهای همراه، به سرعت نجف را ترک کردند. برای یاران و همراهان امام(ره) هنوز هم عقده بزرگی است که مراجع دیگر چگونه در این مدت خود را به تغافل و بی‌خبری زدند و با ملاقات و یا حتی تلفن و یا فرستادن قاصد هم جویای سلامت امام(ره) و سایر اخبار نشدند. امام(ره) فقط با علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین(ع) خداحافظی کردند و بس! ماشینها به راه افتادند، نزدیک بصره پتو انداختیم و سفره‌ای که نان و پنیر در آن بود، باز شد و با جای و فلاسک صبحانه صرف شد. امام(ره) تجدید وضو کردند و بار دیگر سوار شدیم. از این جریان با دوربین کوچکی که مرحوم املائی داشت فیلمهایی گرفته شد که گهگاهی در تلویزیون نمایش داده می‌شود. نزدیک ظهر به شهر زبیر محل جنگ جمل رسیدیم. به مسجدی رسیدیم و همه پیاده وارد مسجد شدیم و برای وضو به سمت دستشویی رفتیم. یکی از همراهان شیر آب را باز کرد و مشغول وضو گرفتن بود که

امام(ره) تشریف آوردند. وقتی چشم او به امام(ره) افتاد، بی اختیار عقب رفت و عرض کرد، «آقا اینجا شیر باز است. بفرمایید وضو بگیرید.» امام(ره) فرمودند، «اول شیر را ببندید!» دوباره تعارف کرد، «آقا بفرمایید. اینجا شیر باز است.» امام(ره) فرمودند، «گفتم اول شیر را ببند و بعد تعارف کن.» شیر را بست و گفت، «بفرمایید.» امام(ره) وضو گرفتند. در بین وضو فرمودند، «اگر اینجا نماز بخوانیم، باید همه به امام جماعت اقتدا کنیم. فرادا نماز نخوانید.» من عرض کردم، «آقا ما به خیلی از ائمه جماعت خودمان اقتدا نمی‌کنیم. چطور اینجا اقتدا کنیم. اینجا شهر زبیر است و پیشنماز هم سنی زبیری است!» امام(ره) بار دیگر با قاطعیت فرمودند، «اگر ما ندیم، من اقتدا می‌کنم، شما هم باید اقتدا کنید.» نظر به اینکه تا ظهر نیم ساعت یا سه ربع مانده بود. گفتم، «در این فاصله به مرز می‌رسیم و در آنجا معطلی داریم. خوب است برویم و نماز هم همان جا اقامه شود و هم‌زمان کارهای گذرنامه هم انجام شود.» فرمودند، «پس حرکت کنیم و برویم.» در مرز عراق نماز جماعت اقامه گردید و کار گذرنامه‌ها هم انجام شد. خروج از عراق مشکلی نداشت. در اینجا امام(ره) فرمودند، «عزیزانم نگران نباشید، من به خاطر انجام وظیفه از نجف می‌روم. شما هم مشغول انجام وظیفه باشید. من از طرف دولت عراق مخیر شدم به اینکه در نجف بمانم و به درس و بحث مشغول باشم و کار سیاسی نکنم یا از نجف اشرف بروم و کار سیاسی نکنم، من شق دوم را انتخاب کردم، از نجف می‌روم برای فعالیت سیاسی و انجام وظیفه و برای اینکه فریاد



نکتهٔ بسیار جالبی که باید از ادب و احترام امام(ره) نسبت به ساحت مقدس ولایت یادآور شوم این است که امام(ره) در آستانهٔ حرم به زمین می‌افتادند و آستانهٔ مقدسه را می‌بوسیدند و بدین وسیله خضوع و خشوع را ابراز می‌نمودند



مظلومیت ملت ایران را به دنیا برسانم. شما هم وظیفهٔ خودتان را انجام بدهید و نگران نباشید. هر جا مستقر شدیم شما هم می‌آیید.» دو ماشین با هفت سرنشین به سوی مرز کویت به راه افتادند و پنج ماشین به نجف اشرف بازگشتند. برای حضرت امام(ره) ناهار تهیه کرده بودند، لیکن در صندوق ماشینهایی بود که برای بدرقه آمده بودند و هنگام جدایی، آن قدر نگران و ناراحت بودیم که کسی توجه به این موضوع نداشت که ناهار را به ماشین امام(ره) منتقل کند و بالاخره آن روز امام امت نه ناهار میل کردند و نه شام خوردند.

در مرز کویت چه پیش آمد؟

وارد «عبدلی» مرز کویت شدیم. من به آقای مهری گفتم هر چه زودتر گذرنامه‌ها را ببرید مهر بزنبد و قبل از اینکه امام(ره) پیاده شوند و آنها

از چهره و قیافه، امام(ره) را بشناسند حرکت کنیم. برنامه به قدری دقیق و نظام یافته تنظیم و اجرا شد که هر سه کشور عراق و ایران و کویت غافلگیر شدند و خوابهای خامی که دیده بودند و نقشه‌هایی که کشیده بودند نقش بر آب شد. آقای مهری رفت و گذرنامه‌ها را تمام کرد و آمد و گفت، «تمام شد.» خواستیم حرکت کنیم، امام(ره) فرمودند، «اینجا جایی نیست که من تجدید وضو کنم؟» عرض کردم، «کویت نزدیک

است.» فرمودند، «من محصورم.» و پیاده شدند. مأمورین قیافه نورانی و با ابهت امام(ره) را شناختند، توی اتاق جمع شدند و به مشورت پرداختند. وقتی امام(ره) برگشتند، مأمورین مرکز کویت ما را به سالن تشریفات راهنمایی کردند. وارد سالن که شدیم امام(ره) فرمودند، «اینجا کجاست؟ برای چه اینجا؟» گفتم، «برنامه به هم خورد.» فرمودند، «چی شد؟» عرض کردم، «ما می‌خواستیم شما را بشناسند، ولی شناختند. حالا ببینیم بعد از این چه خواهند کرد.» نشستیم. چای آوردند. امام(ره) چای میل نکردند. ساعت دو بعدازظهر بود. ناهار هم نداشتیم. پیسی آوردند. امام(ره) پیسی هم نخوردند. آب هم نخوردند. خیلی ناراحت شدند. گفتم، «بالاخره تکلیف ما چیست؟» گفتند، «ما اطلاع دادیم به وزارت داخله. باید یک نفر بیاید و تکلیف شما را روشن کند. بنشینید تا بیاید.» مرحوم حاج سید عباس مهری نماینده امام(ره) در کویت که همان شب به ایشان اطلاع داده بودیم با چند نفر از یارانشان به استقبال آمده بودند که اجازه ملاقات ندادند. شاید یک ساعت یا بیشتر نشستیم تا یک نفر آمد. سرزده داخل شد و گفت، «احمد المهری من هو» احمد مهری کیه؟ ایشان گفت، «منم.» گفت، «تعال» بیا اینجا و ایشان را بر د توی اتاق و اعتراض کرد که چرا شما وقتی دعوتنامه گرفتی معرفی نکردی و نگفتی کی می‌خواهد بیاید؟ مهری گفت، «شما فرم را نگاه کنید و ببینید من اگر فرم را ناقص پر کرده‌ام، به من اعتراض کنید، اما اگر فرم شما کامل است، خودتان مورد اعتراض هستید. مشخصاتی که باید در فرم گفته بشود من همه را گفته‌ام. شما چرا سؤال نکردید که این آقا کیست و من هم که داعی نداشتم بگویم ایشان کیست.» دیدند که اشکال به خودشان وارد است، آمدند عذرخواهی کردند، کنار حضرت امام(ره) نشستند و گفتند، «ما از ورود شما به کویت خوشحالیم، اما از پذیرفتن شما معذوریم.» امام(ره) فرمودند، «ما به کویت کاری نداریم. ما سوار ماشینهای خود می‌شویم و می‌رویم فرودگاه. از فرودگاه سوار هواپیما می‌شویم و می‌رویم سوریه.» این شق را فکر نکرده بودند. وزارت کشور هم که او را فرستاده بود این فکر را نکرده بود، لذا رفت تماس گرفت و گفت، «خیر! ما نمی‌توانیم اجازه بدهیم، برای اینکه حفاظت شما از اینجا تا فرودگاه مشکل است و ما نمی‌توانیم حفاظت شما را تأمین کنیم.» امام(ره) فرمودند، «حفاظت با خود ما، ما از شما حفاظت نمی‌خواهیم.» او گفت، «خیر نمی‌شود.» کم کم داشت کار به عصبانیت می‌کشید. من گفتم، «آقا اینها عربند و خشن و از تشر در نمی‌روند.» فرمودند، «پس بلند شوید برویم. چرا معطلید؟» نشستیم توی ماشینها و برگشتیم به طرف مرز عراق .

در مراجعت به عراق، چگونه با امام (ره) برخورد شد؟ وقتی به مرز عراق برگشتیم، مأمورینی که آنجا بودند مثل اینکه منتظر ما بودند. یکی از آنها وقتی چشمش به من افتاد به عربی گفت، «(شیخنا رجعتم!) برگشتید! خیلی با تمسخر گفتم، «بله برگشتیم.» گذرنامه‌ها را زود جمع کردیم و به مرحوم املائی که همراه بود گفتیم، «شما زود بروید مهر خروج را باطل کنید که برویم بصره و به چنگال امنیه‌های عراق نیفتیم.» ایشان گفت، «بسیار خوب.» من هم رفتم برای اینکه کمک کنم. وقتی که شروع کردند به باطل کردن، من آمدم بیرون که ببینم کسی مزاحم امام (ره) نشود و دیدم امام (ره) را پیاده کرده‌اند و می‌آورند طرف ساختمان گمرک. گفتم، «آقا کجا می‌روید؟» فرمودند، «این آقا می‌گوید پیاده شوید بیایید اینجا.» گفتم، «جایی هست آقا استراحت کنند؟» گفت، «بله، بله.» رفتم توی اتاق گمرک نشستیم. او هم احترام کرد و زنگ زد و دستور چای داد، اما از چای خبری نبود. مدتی گذشت امام (ره) فرمودند، «چرا نشستید؟»



روایت یک هجرت تاریخ ساز» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور

امام فرمود: هر جا بروم کربلا و نجف درست می‌کنم...

«... و ادای تکلیف بود که آن پیر مراد را واداشت تا همجواری با امیر مؤمنان(ع) و زیارت هر روزه او را ترک گوید و برای اعلاای کلمه اسلام در دهکده‌ای در اطراف پاریس مأوی گزیند، زیرا او فرزند و وارث علی بود و با سازش و سکون ناآشنا.

روایت هجرت پر ماجرای امام(ره) و صلابت و نشاط کم‌مانند او در مراحل گوناگون آن، آئینه مجاهدت و هجرت انبیای الهی است و جلوه گویایی از مکتب ایشان برای ما که بیش از هر زمان دیگری به تعالیمشان محتاجیم. گفته‌های حجت الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور از همراهان امام(ره) در واقعه هجرت از نجف تا نوفل لوشاتو جذاب‌تر از آن بود که بتوانیم بخش زیادی از آن را حذف کنیم. آنچه می‌خوانید روایت نسبتاً دقیق و مستند فردوسی پور است از این رویداد تاریخی.»

● دایره

شیوه مبارزاتی حضرت امام(ره) در عراق چگونه بود؟

در اوایل ورود امام(ره) به نجف اشرف، روابط ایران و عراق حسنه نبود، به همین دلیل دولت عراق، به ویژه پس از کودتای بعثی‌ها اجازه داد علیه دولت ایران فعالیت سیاسی شود و به همه مخالفان اعلام کرد که بغداد آماده است امکانات لازم را در اختیارشان بگذارد تا هر فعلیتی که می‌خواهند علیه رژیم ایران انجام دهند. این وضعیت برای همه مبارزان، به ویژه روحانیون مبارز خارج از کشور فرصتی طلایی بود تا پیامها، اعلامیه‌ها و سخنرانیهای حضرت امام(ره) را تکثیر کنند و به ایران و خارج از ایران برسند.

امام(ره) برای اداره مبارزات، چگونه برنامه ریزی کردند؟ ابتدا، برای انسجام فعالیتها، تشکل و نظامی به عنوان «روحانیون مبارز خارج کشور» ایجاد شد و به منظور تنظیم و ترتیب و انسجام با امام(ره) و مبارزان داخل و خارج ایران، سه نفر به عنوان هسته مرکزی با اکثریت آرا انتخاب شدند: آقای حاج شیخ محمد رضا ناصری امام جمعه کنونی شهرکرد، آقای حاج سید علی اکبر محتشمی و اینجانب. تمام فعالیتهای سیاسی امام(ره) به وسیله گروهی حدود ۲۵ نفر و توسط هسته مرکزی انجام می‌شد.

توافق حکومت ایران و دولت عراق بر ممانعت از مبارزات امام(ره) چگونه شکل گرفت و پیامدهای آن چه بود؟

کم‌کم مبارزه اوج گرفت، حضرت امام(ره) حکومت اسلامی را در درس خارج فقه مکاسب عنوان کردند و در طی شش جزوه چاپ و به عربی هم ترجمه شد. سخنرانیها و پیامها به ایران و خارج کشور، ارسال و ارتباطات قوی‌تر و بیشتر شد. رژیم ایران به وحشت افتاد و در صدد چاره برآمد و بر اثر فشار آمریکا، در کنفرانس الجزایر شرکت کرد و با صدام حسین، معاون رئیس جمهور وقت عراق که از طرف آن کشور به کنفرانس آمده بود، آشتی کرد. در آن کنفرانس، قرارداد «۱۹۷۵» الجزایر به امضای طرفین رسید. یکی از مواد قرارداد این بود که در هیچ یک از دو کشور ایران و عراق نباید علیه دیگری، فعالیت

سیاسی شود و نقض یکی از مواد این قرارداد به منزله نقض تمام مواد آن است. بعد از آشتی ایران و عراق و امضای قرارداد، بلافاصله استاندار نجف، مرا که واسطه و رابط بودم، احضار کرد و گفت، «گرچه به انقلاب شما علاقمندیم، ولی پس از انعقاد این قرارداد نمی‌توانیم به شما اجازه فعالیت سیاسی بدهیم.» و تهدید کرد که از این پس، اگر یک خط علیه ایران چاپ کردید، انگشتان را قطع می‌کنم. از آن تاریخ به بعد، جلوی همه فعالیتها و حتی چاپ توضیح المسائل حضرت امام(ره) گرفته شد و کم‌کم محدودیت به شخص امام(ره) رسید تا اینکه دو نفر از شخصیتهای بغداد (رئیس سازمان امنیت عراق و یکی از وزرا) خدمت ایشان رسیدند و گفتند، «ما با دولت ایران قرارداد امضا کرده‌ایم که فعالیت سیاسی علیه رژیم ایران نکنیم، بنابراین شما هم فعالیت سیاسی علیه ایران نداشته باشید.» امام(ره) فرمودند، «اگر شما با دولت ایران قرارداد دارید که فعالیت سیاسی نداشته باشید، من هم با ملت ایران قرارداد دارم که فعالیت سیاسی داشته باشم.»

چه شد که امام(ره) تصمیم گرفتند عراق را ترک کنند؟

آنها بسیار محترمانه گفتند، «اگر شما بخواهید به کارتان ادامه دهید، شاید نتوانید در عراق بمانید.» امام(ره) فرمودند، «من از عراق می‌روم و اینجا نمی‌مانم. خیال نکنید من به خاک کربلا و نجف چسبیده‌ام. کربلا و نجف برای من محترم است، اما من به هر جای دنیا بروم کربلا و نجف درست می‌کنم.» پرسیدند، «کجا خواهید رفت؟» امام(ره) بدون مقدمه فرمودند، «مثلاً به پاریس و به جایی که مستقل باشد نه وابسته.»

پیامدهای این تصمیم چه بود؟

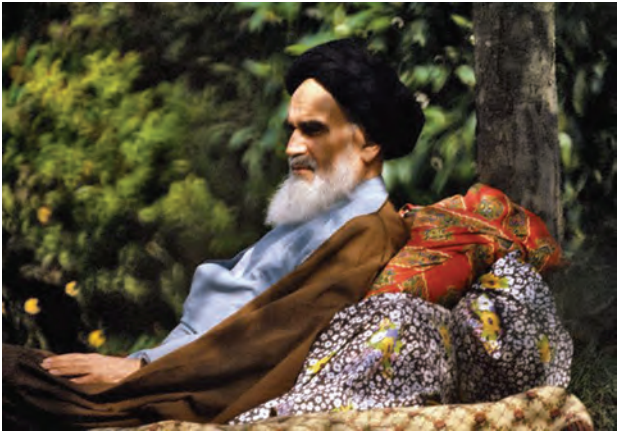
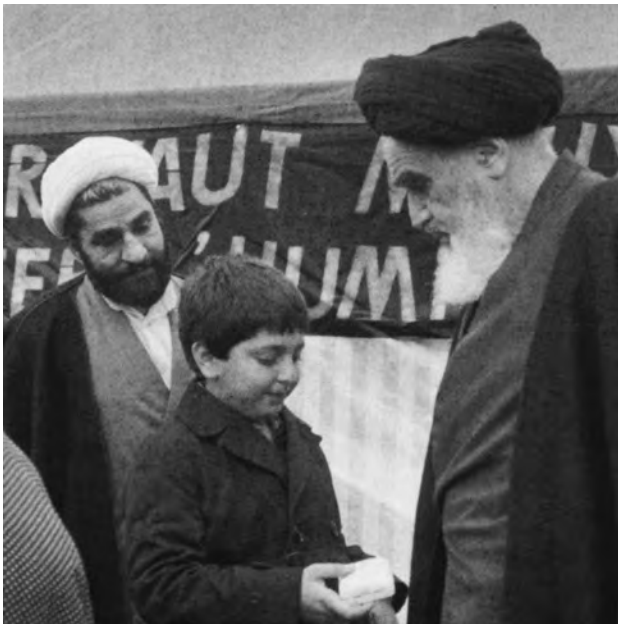
بیت حضرت امام(ره) محاصره شد و یک روز صبح که من آمدم، دیدم مأمورین ایستاده‌اند و نمی‌گذارند کسی وارد بیت امام(ره) بشود. تعجب کردم و پرسیدم، «حتی من حق ندارم وارد بشوم؟» گفتند، «حتی شما هم نمی‌توانید وارد شوید.» از خارج تماس گرفتم و اطلاع

دادم و بالاخره اقدام کردند و عده‌ای اجازه ورود گرفتند. این محدودیت پانزده روز ادامه داشت. در آغاز به بهانه حفاظت و حراست آمده بودند، ولی کم‌کم به صورت مراقبت در آمد. با آنکه حضرت امام(ره) در سالهای اقامت در نجف اشرف تمام شبها به حرم مشرف می‌شدند و طی ۱۵ سال اقامت در آنجا زیارتشان ترک نشده و درس و نماز تعطیل نگردیده بود، اما در آن ایام، نه حرم مطهر امیرالمؤمنین مشرف شدند و نه درس فرمودند و نه به نماز جماعت تشریف بردند. ما هم متحیر بودیم که بالاخره چه خواهد شد؟! وقتی امام(ره) این مراقبت و محاصره شدید را ملاحظه کردند، تصمیم به هجرت گرفتند و فرمودند، «من از عراق به کویت خواهیم رفت.» چگونه از تصمیم امام(ره) برای عزیمت به کویت مطلع شدید؟

شب دوشنبه هشتم مهر ماه ۵۷ حاج احمد آقا فرمودند، «دوستان را جمع کن تا پیامی که از امام(ره) دارم به آنان برسانم.» به فاصله نیم ساعت همه برادرانی که در نجف حضور داشتند (حدود ۱۷ نفر) در منزل امام(ره) جمع شدند و حاج احمد آقا فرمودند، «حضرت امام(ره) خدمت شما سلام رساندند و فرمودند چون شما با من کار کردید و من با شما کار کرده‌ام و تا کنون از شما چیزی را مخفی نکرده‌ام، این موضوع را هم از شما پنهان نمی‌کنم، اما راضی نیستم حتی به زن و فرزندانمان بگوئید. من از نجف به کویت خواهیم رفت و از آنجا به یک کشور اسلامی دیگر. ترتیب حرکت و مسافرت را هم خودتان بدهید.»

برنامه ریزی برای عزیمت به کویت چگونه صورت گرفت؟

پس از این تصمیم حاج احمد آقا فرمودند، «چه می‌کنید؟» گفتم، «من با کویت ارتباط دارم و ترتیب دعوتنامه را می‌دهم و چون اقامت کویت را هم دارم، من هم در محضرشان خواهم رفت.» بعد از اذان صبح با کویت تماس گرفتم و به برادر حاج سید احمد مهری، فرزند مرحوم آیت الله سید عباس مهری، نماینده امام(ره) در کویت تلفن کردم و گفتم، «اول وقت می‌روید اداره جوازات (گذرنامه) و دو



امام (ره) فرمودند، «من به شما کاری ندارم. من باید بروم زیارت.» یکی دو نفر ماندند و بقیه همراه امام (ره) رفتیم به زیارت حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهم السلام. وقتی امام (ره) وارد صحن کاظمین شدند، عرب و عجم، ریختند دور امام (ره). عربها تا آن موقع امام (ره) را خوب شناخته بودند. اینجا مأمورین عراقی نتوانستند حفاظت کنند و کسی هم به آنها اعتنا نمی کرد. باز همان دوستان نجفی، برادران روحانی و طلاب اطراف امام (ره) را گرفتند و حفاظت کردند. امام (ره) پس از زیارت مراجعه و استراحت کردند. فردا صبح به سوی فرودگاه حرکت کردیم و سوار هواپیما شدیم و به طرف پاریس به راه افتادیم.

پس از پرواز به سوی پاریس، مشکلات شما کدام بودند؟ در هواپیما با حاج احمد آقا و دکتر یزدی این بحث را داشتیم که آیا پاریس برخوردش با امام (ره) چه خواهد بود؟ آیا در پاریس اجازه می دهند که پیاده شویم یا برخوردشان مثل برخورد کویت خواهد بود؟ و اگر مثل کویت برخورد کردند چه باید کرد؟ اول به این فکر افتادیم که آیا به امام (ره) بگوییم یا نگوییم؟ من گفتم، «چرا نگوییم؟ امام (ره) کسی نیست که مطلبی را از ایشان مخفی کنیم، باید خود ایشان تصمیم بگیرند. بنابراین باید به امام (ره) بگوییم.» حاج احمد آقا گفت، «شما بگو.» من عرض کردم، «آقا! اگر پاریس نگذاشتند پیاده شویم یا پیاده شدیم و نگذاشتند بمانیم، تکلیف چیست؟»

واکنش امام (ره) به نگرانی شما چه بود؟

تبسم شیرینی بر لبهای امام (ره) نقش بست و فرمودند، «شماها از سفر خسته شدید. شماها که جوانید نباید خسته شوید. من که خسته نشدم. جای دیگر می رویم. کجا برویم بهتر است. جای دیگری را از الان در نظر بگیرید که اگر پاریس راه ندادند، آنجا برویم.»

وقتی به پاریس رسیدیم و مصاحبه شد و گزارش سفر را دادیم، جراید چنین نوشتند: «چریک پیر ایران به زمین نمی چسبد. او گفته است فرودگاه به فرودگاه می رویم و اگر هیچ جا راهمان ندادند، آبهای آزاد را که از ما نگرفته اند. یک کشتی اجاره می کنیم و در آبهای آزاد زندگی می کنیم و فریاد مظلومیت ایران را به دنیا اعلام می کنیم.»

در پاریس ابتدا در کجا اقامت کردید؟

اول به ژنو رسیدیم. هواپیما فرود آمد و یک ساعت توقف داشت. تا آن موقع به پاریس اطلاع نداده بودیم و بنا نبود اطلاع داده شود. دکتر یزدی و املائی رفتند تا با پاریس تماس بگیرند. مأمورین عراقی که همراه ما بودند، مواظب بودند و دنبال آقایان رفتند تا شاید بتوانند شماره تلفن را کشف کنند، لیکن آقایان طوری جلوی تلفن را گرفتند که آنان نتوانستند شماره تلفن را بفهمند. بانی صدر تماس گرفتند و گفتند، «ما در ژنو هستیم و دو ساعت دیگر در پاریس خواهیم بود. فوراً منزلی برای اقامت حضرت امام (ره) آماده کنید.» بنی صدر هم شوخی کرد و گفت، «مگر در پاریس منزل سبیل است که با دو ساعت وقت، منزل تهیه کنیم؟» در همان فاصله، آپارتمان محل سکونت آقای غضنفرپور را آماده کردند و ایشان و خانمشان سودابه که مشاور بنی صدر هم بود، به منزل بنی صدر منتقل شدند.

آیا در پاریس هم مراقبت و ممانعت وجود داشت؟ بله. ما خیال می کردیم که در عراق تحت نظر بودیم، ولی از وقتی که هواپیما در فرودگاه پاریس (اولی) نشست، یک اتومبیل سواری مشکی همراه ماشین، حرکت می کرد. بعد هم که سوار شدیم تا به طرف اقامتگاه برویم، فکر نمی کردیم که کسی مراقب ما باشد. در یکی از چهارراهها ناگهان چراغ قرمز شد و خودرو توقف کرد. پهلوی ما خودروی دیگری توقف کرد که دیدیم اتومبیل پلیس است و فهمیدیم پلیس مراقب ماست. همان طور مراقب حضرت امام (ره) بودند تا رسیدیم به منزل. در طبقه چهارم بودیم و در بیرون منزل سر چهارراه پلیس مستقر شده بود و مراقبت می کرد، به دلیل اینکه وقتی امام (ره) قدم می زدند و جلوی شیشه ظاهر می شدند پلیس آمد و اعلام کرد که به ایشان بگویید جلوی شیشه نیاید، خطرناک است، برای ما مسئولیت دارد. شب ورود حضرت امام (ره) فرمودند، «کسی را نپذیرید.» عده ای از دانشجویان برای استقبال آمده بودند، امام (ره) را زیارت کردند و رفتند. ما به قول دکتر یزدی وارد کشور دموکراسی و آزادی شده بودیم و با کمال اطمینان می توانستیم فعالیتهای سیاسی انجام دهیم!

اولین برخورد دولت فرانسه با امام (ره) چگونه بود؟ اواخر شب بود که زنگ در به صدا درآمد. دو نفر از کاخ الیزه آمده بودند و گفتند ما از طرف رئیس جمهور ژیسکار دیستن پیام داریم و باید با رهبر ایران ملاقات کنیم. خدمت حضرت امام (ره) عرض شد و امام (ره) اجازه دادند. برخلاف انتظار و توقع ما آنها گفتند ما از آمدن شما به کشورمان فرانسه خوشحالیم، اما رئیس جمهور فرموده اند که اینجا حق فعالیت سیاسی ندارید. دولت عراق بعد از پانزده سال این حرف را زد، ولی دولت فرانسه همان شب اول! امام (ره) فرمودند، «من می دانم شما خوف دارید که پیام، سخنرانی و اعلامیه های من در اینجا منتشر شود و مردم فرانسه هم قیام کنند، ولی پیامها و سخنرانیهای من فارسی و برای ایران است و در اینجا پخش نمی شود.» قرار شد امام (ره) اعلامیه و پیام بدهند، سخنرانی هم داشته باشند، ولی مصاحبه نکنند که امام (ره) فرمودند بسیار خوب فعلاً مصاحبه نمی کنم.

نخستین اعلامیه امام (ره) از پاریس چه بود؟

روز بعد امام (ره) اولین پیام و اعلامیه را به مناسبت آغاز سال تحصیلی صادر کردند و برای دانشجویان هم سخنرانی کردند و از روز سوم (دوشنبه ۵۷/۷/۱۶) اولین مصاحبه با سردبیر روزنامه فیگارو انجام شد و چنان بازار مصاحبه داغ شد که روزی چند مصاحبه انجام می شد و کسی هم نتوانست جلوگیری کند. روز اول حضرت امام (ره) در همان محله کشان، نزدیک منزل بنی صدر اقامت کردند و دانشجویان در همانجا به زیارتشان آمدند.

چه شد که به نوفل لوشاتو رفتید؟

حضرت امام (ره) در مورد اقامتگاه فرمودند، «اینجا کوچک است، باید جای دیگری تهیه شود.» روز بعد بعضی از برادران آمدند و گفتند، «منزلی هست که باید امام (ره) خودشان ببینند. امام (ره) را سوار کردند برای اینکه منزل را ببینند. امام (ره) تشریف بردند. بعد از ظهر برادران آقای املائی که همراه امام (ره) رفته بود، آمد، گفتم، «کجا رفتید، چه کردید؟» گفت، «جای دوری پیدا کردیم، امام (ره) همانجا مانده اند، شما بروید چون آنجا تلفن ندارد. بناسط فعلاً اینجا را نگه داریم و آدرس باشد، ولی محل اقامت آنجاست. ماشین آماده است شما بلند شو برو.» من سوار شدم و رفتم. چهل کیلومتر راه بود. وقتی رسیدیم به نوفل لوشاتو، دیدم آقای بنی صدر، قطب زاده، دکتر یزدی و حاج احمد آقا نشستند. گفتم، «اینجا کجاست؟ ۴۰ کیلومتر از پاریس فاصله دارد. دانشجویان چگونه اینجا را پیدا کنند و بیایند؟ من به آنان قول داده ام که فردا صبح امام (ره) اینجا است. شما بیایید هر مطلبی دارید از ایشان بپرسید.» گفتند، «شما بی مورد قول داده اید؟ خدمت امام (ره) رسیدم و عرض کردم، «آقا! اینجا خیلی دور است. کسی نمی تواند اینجا را پیدا کند، یاد نمی گیرند.» امام (ره) فرمودند، «اینجا جای خوبی است و هر کس بخواهد ما را ببیند یاد می گیرد. اینجا فقط یکشنبه ها شلوغ است، چون بیلاق فرانسویهاست، ولی بقیه ایام هفته خلوت است.» ساختمان بسیار کوچک و کم بود، ولی وسعت فضای باز، این کمبود را جبران می کرد. این باغ به برادر آقای عسکری از دانشجویان مقیم پاریس تعلق داشت که ملک خانمشان بود. من عرض کردم، «امروز دانشجویان آمده بودند و مطلب آنان این بود که امام (ره) را مخفی کرده اید. دیگران تصمیم می گیرند، امام (ره) اجرا می کند. من هم به آنان قول دادم که فردا با شما ملاقات کنند.»

آیا این ملاقات صورت گرفت؟ واکنش امام (ره) چه بود؟

امام (ره) فرمودند، «حالا که شما قول داده اید می رویم، ولی دوباره از این قولها ندهید.» خوشحال شدم و آدم بیرون و به آقایان گفتم، «امام (ره) فرمودند فردا می رویم.» خندیدند و گفتند، «مگر از اینجا می شود رفت؟» هوا بسیار سرد بود. شب فرا رسید و آقایان همه به خانه هایشان رفتند. ما ماندیم و محمد آقا، دانشجویی که مسئول اقامتگاه شده بود و زبان خوب می دانست. نماز خواندیم و خوابیدیم. صبح زود بیدار شدیم و نماز خواندیم. هر چه فکر کردم، دیدم

روزی که امام (ره) عازم ایران بودند، دو نفر فرانسوی آمدند جلوی اقامتگاه حضرت امام (ره). گفتیم، «حضرت امام (ره) عازم سفرند. گفتند پس برای هریک از ما یک عکس بگیرید. عکسی که امضا کنند.» محضر امام (ره) شرفیاب شدم. امام (ره) دو عکس را امضا کردند. برایشان بردم. عکسها را بوسیدند و روی چشم گذاشتند و خدا حافظی کردند و رفتند





خودمان برویم. بالاخره رئیس آنها آمد به بهانهٔ اینکه من به مسئولیت خودم اجازه می‌دهم که سوار ماشین خودشان شوند. آن دو تا ماشین را گفتند بروند جلو. آنها رفتند و ماشینهای خودمان آمدند. سوار شدیم و آن دو ماشین هم ما را اسکورت کردند. یکی جلو و یکی عقب. به بصره رسیدیم و به مسافرخانهٔ شرق الاوسط رفتیم. به محض، رسیدن دو تا ماشین کویتی چمدانها را گذاشتند پایین و گفتند، «فوری برگردید کویت.» آنها رفتندو بعد متوجه شدیم که در مرز کویت منتظرشان هستند. وقتی هم که به مرز کویت رسیده بودند، آنها را گرفته بودند. هنگامی‌که در مسافرخانه، می‌خواستیم از پله‌ها بالا برویم، گفتند، «بفرمایید سالن تشریفات هتل.» آنجا که نشستیم دیدیم یک نفر آمد و او را معرفی کردند که ایشان رئیس «امن العالم» بصره است (رئیس ساواک بصره) که برای عذرخواهی و دلجویی آمده بود. نشست و گفت، «باید ببخشید. به زحمت افتادید. اینها همه‌اش تقصیر دولت کویت بود. کویت این کارها را کرد. کویت اگر این مزاحمتها را ایجاد نمی‌کرد، شما این قدر به زحمت نمی‌افتادید.» امام (ره) عصبانی شدند و فرمودند، «خیر! تقصیر شما بود. تقصیر کویت نبود. این تقصیر شماست. من نه ساعت بدون دلیل و بدون جهت در مرز عراق معطل بودم. برای چه؟ شما اگر می‌خواهید بر مردم حکومت کنید، باید نظر مردم را جلب کنید و این رفتار و برخورد امروز شما با ما دلیل بر این است که شما نمی‌خواهید حکومت کنید. شما علاقه ندارید به حکومت خودتان و الا این رفتار یک حاکمی که می‌خواهد به حکومت خودش ادامه بدهد، نیست. چرا این جور رفتار کردید؟ چرا ما را معطل کردید؟» هر چه او خواست عذرخواهی کند و یک مقداری امام (ره) را ساکت کند، دید نمی‌شود.

در آن اضطراب و هیجان، احوالات روحی امام (ره) چگونه بود؟ آرام و بی دغدغه! شب را در هتل ماندیم. جای بسیار تمیزی بود. حاج احمد آقا می‌گفت، «امام(ره) وقتی وارد اتاق شدند فرمودند، «ما اگر در نجف بودیم خانه ما این جوری نبود و این وسائل را نداشتیم. دوشهای خوبی هم دارد. همه تان دوش بگیرید.» صبح بلند شدیم. تا آن موقع هر چه به امام(ره) می‌گفتم، آقا کجا می‌خواهیم برویم، ایشان می‌فرمودند، «بعداً تصمیم می‌گیریم، من نمی‌توانم حالا تصمیم بگیرم.» من با مرحوم املائی هم اتاق بودم. حضرت امام (ره) و احمد آقا در اتاقی در انتهای سالن بودند و مأمورین امن هم سه نفرشان تا صبح بیدار آنجا نشسته بودند. صبح زود احمد آقا آمد و گفت، «فردوسی بشارت! امام(ره) از خواب بلند شدند و فرمودند می‌رویم پاریس.» گفتم، «امام(ره) خوابی دیده‌اند؟ نفرمودند علت چیست؟» او گفت، «نه!» گفتم، «خوب الحمدلله!» رفتیم و دوش گرفتیم. رفتیم اتاق حضرت امام(ره) برای صبحانه. بعد از صبحانه امام (ره) فرمودند، «من هم بروم یک دوش بگیرم.» امام(ره) بلند شدند بروند دوش بگیرند و فرمودند، «احمد آن پیراهن و شلوار من را هم بده.» حاج احمد آقا چمدان را باز کرد و پیراهن و شلوار حضرت امام (ره) را برداشت. من نگاه کردم دیدم داخل چمدان حضرت امام(ره) یک عبا، یک قبا، یک پیراهن، یک شلوار و

دوباره گفت، «الان چای می‌آورند.» و زنگ زد. باز مدتی گذشت، دیدیم خبری نشد. مرتبه سوم امام (ره) بلند شدند و فرمودند، «بلند شوید برویم. این‌ها دروغ می‌گویند. چای کجا بود؟» وقتی امام (ره) جدی شدند، مأمور امنیه هم گفت، «نخیر باید اینجا بمانید.» معلوم شد که بازداشت شده‌ایم. مقداری نشستیم، پرسید، «آقا شما کجا برمی‌گردید؟ نجف می‌روید؟» امام فرمودند، «خیر.» پرسید، «پاریس می‌روید؟» امام (ره) فرمودند، «خیر.» باز پرسید، «سوریه می‌روید؟» فرمودند، «الان معلوم نیست، من الان نمی‌توانم تصمیم بگیرم.» او هم گفت، «بغداد به ما می‌گوید که ایشان تعیین کند که کجا می‌خواهد برود تا ما دستورات لازم را صادر کنیم و تا شما مشخص نکنید ما نمی‌توانیم برنامه بعدی شما را تعیین کنیم.» ایشان فرمودند، «من الان نمی‌توانم مشخص کنم.» همینطور بحث ادامه پیدا کرد. بالاخره گفتیم، «اینجا که نمی‌شود نشست.» سه یا چهار ساعت نشسته بودیم. هوا تاریک شد. گفتیم برویم نماز بخوانیم. ساختمانی داشتند که اداره امن بود. آنجا را آماده کردند برای حضرت امام (ره) و ما را به آنجا منتقل کردند. آنجا نماز خواندیم و چای آوردند. امام (ره) دو تا بیسکویت میل کردند و فرمودند، «این هم ناهار و شام من. دیگر چیزی نمی‌خواهم.» و بعد روی نیمکتی که آنجا بود، برای استراحت دراز کشیدند. ضمناً باید عرض کنم که دو نفر از برادرها بلافاصله از بصره رفتند برای اینکه به نجف اطلاع بدهند و ضمناً چیزی بخرند تا حداقل شام داشته باشیم. آمدن آنها هم تا ساعت ۱۰ شب طول کشید. در این فاصله در اتاقی که نشسته بودیم قضایایی اتفاق افتاد.

واکنش امام (ره) نسبت به این محدودیت‌ها چه بود؟
حضرت امام (ره) روی نیمکت دراز کشیدند و عبا را روی صورتشان انداختند، ولی پس از چند دقیقه بلند شدند نشستند و فرمودند، «احمد بیا اینجا ببینم. چرا ناراحتی؟ چرا فکر می‌کنی؟ ما اگر منزل خودمان بودیم الان این را نداشتیم (اشاره کردند به کولر گازی) اینجا خیلی از خانه ما بهتر است. نباید نگران باشی.» حاج احمد آقا عرض کرد، «من نگران نیستم. این مسافرت برای من تجربه است.»

سرانجام شما را کجا بردند؟

ساعت در حدود یازده بود که اطلاع دادند بپایید سوار شوید. بلند شدیم آمدیم بیرون دیدیم دو ماشینی که مال خودمان بود، خیلی دور ایستاده‌اند و دو ماشین دیگر از امن آورده‌اند جلوی در. ما ایستادیم تا حضرت امام (ره) جلو بروند. راننده‌های ماشین هم بیرون ایستاده بودند. امام (ره) دستشان را گرفتند به در اولین ماشین و رو کردند به همان مأمور امن و با صدای بلند فریاد زدند، «من به شما اعتماد ندارم. چطور به ماشین شما اعتماد کنم؟ من هیچ وقت توی این ماشین سوار نمی‌شوم!» وقتی امام(ره) بر سر آنها فریاد زدند، «آنها خیلی جا خوردند و ترسیدند و رفتند حدود صد متر فاصله گرفتند. در حدود شاید بیست نفر بودند جمع شدند گفتند، «چه کنیم؟ سید عصبانی شده؟» دستور هم بود که نگذارند ما با ماشین



همراه امام(ره) رفتیم به زیارت حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهم السلام. وقتی امام(ره) وارد صحن کاظمین شدند، عرب و عجم، ریختند دور امام (ره). عرب‌ها تا آن موقع امام(ره) را خوب شناخته بودند. اینجا مأمورین عراقی نتوانستند حفاظت کنند و کسی هم به آنها اعتنا نمی‌کرد. باز همان دوستان نجفی، برادران روحانی و طلاب اطراف امام(ره) را گرفتند و حفاظت کردند



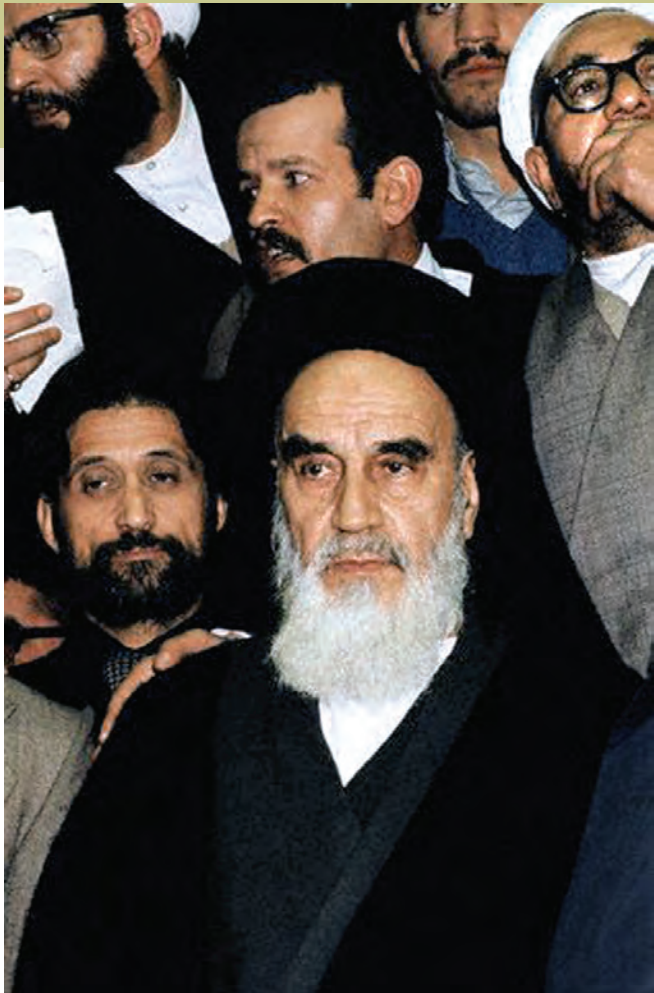
یک حوله است. لباس امام(ره) را که احمد آقا بردند پرسیدند، «حوله هم بیاورم، امام(ره) فرمودند، «نه اینجا حوله است.» حاج احمد آقا گفت، «فردوسی اینها را نجس می‌داند.» امام(ره) فرمودند، «نه، چرا بگوئیم اینها نجس است؟ پاک است.»

از هتل بصره، شما را کجا بردند؟

سرانجام آمدند و به ما گفتند، «شما می‌خواهید بروید بغداد؟» گفتم، «بله می‌رویم بغداد.» پرسیدند، «با چه می‌خواهید بروید؟ ماشین یا هواپیما؟» گفتم، «نه آقا خسته است. ما باید با هواپیما برگردیم.» رفتند و آمدند و بهانه کردند که فرودگاه در حال تعمیر است و هواپیما نیست و ماشین در اختیار شما می‌گذاریم با ماشین بروید. گفتم، «نمی‌شود باید حتماً با هواپیما برویم.» دوباره رفتند و آمدند و گفتند، «پول بدهید.» پول بلیط پنج نفر را گرفتند. ساعت ۱/۵ بعدازظهر هم آمدند و گفتند آماده بشوید که برویم. با هتل تسویه حساب کردیم و سوار ماشین شدیم (از اینجا دیگر ماشینها، ماشینهای امن العالم بودند). از شهر بصره خارج و وارد بیابان ریگزاری شدیم که هیچ راهی نبود. ماشین حضرت امام (ره) جلو حرکت می‌کرد و ماشین ما به دنبال او. من تعجب کردم و گفتم، «اینجا کجاست؟ اینجا خودشان راه را گم کرده‌اند. راه فرودگاه که نباید این طور باشد.» بعد از مدتی رسیدیم به در یادگانی، یک سرباز بود و یک در آهنی تا چشمش به ماشینها افتاد، در را قفل کرد و پشت در ایستاد. مأمور امنی که داخل ماشین حضرت امام (ره) بود، پیاده شد و به او گفت که قضیه چیست. او اعتماد نکرد. تلفن کرد. به او اطلاع دادند که در را باز کند. در باز شد و ما وارد شدیم و دیدیم یک فرودگاه ارتشی است و یک هواپیمای ارتشی آنجا منتظر ماست. سوار شدیم. هشت نفر دیگر هم داخل هواپیما بودند که ما خیال کردیم آنها مسافرنند. بعد معلوم شد مأمور امن هستند. وقتی هواپیما پرواز کرد، حاج احمد آقا شوخی کرد و گفت، «به طرف آبادان می‌رود یا به طرف بغداد؟» گفتم، «نه به طرف بغداد می‌رود. ما را آبادان نمی‌برند.»

در بغداد چه کردید؟

وقتی به بغداد رسیدیم، آنجا پنج نفر از برادران روحانی نجف آمده بودند استقبال، چون مطلع بودند که ما صبح به فرودگاه بغداد می‌آییم. راهنمایی کردند به پاپیون. آنجا نشستیم و گفتند، «حالا برای شما بلیط بگیریم؟» امام (ره) فرمودند، «بله! بلیط تهیه کنید.» رفتند و آمدند گفتند، «فردا دو تا هواپیما هست یکی فرانسوی و دیگری عراقی. با عراقی بلیط بگیریم یا با هواپیمای فرانسوی؟» امام (ره) فرمودند، «با عراقی بلیط بگیرید.» دیدم معطل می‌کنند، گفتم، «چرا بلیط نمی‌گیرید؟» گفتند، «یک پرواز ایرانی یک کاروان ایرانی را می‌برد به ایران. ما می‌ترسیم جلوی آنها اسم شما را ببریم شلوغ کنند. صبر کنید آن پرواز انجام بشود، بعد برای شما بلیط می‌گیریم.» آنجا بلیط گرفتند برای ما و حرکت کردیم و آمدیم بغداد. هتلی را قبلاً دیده و آماده کرده بودند. رفتیم داخل هتل و امام(ره) وقتی رسیدند به آنجا فرمودند، «من امشب باید بروم زیارت کاظمین.» به مأمورین عراقی که اطلاع دادیم خیلی ناراحت و مضطرب شدند و گفتند زیارت دیگر برای چه؟! استراحت کنید. خسته هستید!



نخورید. شما موضع ملت را بپذیرید که شاه باید برود.» ولی آقایان بر موضع خودشان که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، شاه باشد، ولی سلطنت کند، انتخابات آزاد برگزار شود، نمایندگان مردم به مجلس بروند، کم کم آزادی بدهد و قوانین اسلام روی کار بیاید، همان سیاست گام به گام که شعار بازرگان بود، اصرار می‌ورزیدند. حضرات بعد از دو سه روز، بار دیگر برای خداحافظی تقاضای ملاقات کردند. این دفعه امام (ره) فرمودند، «اگر آقایان حاضرند مواضع ملت را بپذیرند، مصاحبه کنند و از رسانه‌ها منتشر شود، من آنان را برای ملاقات می‌پذیرم، ولی اگر حاضر نیستند قبول کنند، من آنان را نمی‌پذیرم.»

موضعگیری نهضت آزادی در مقابل اعلامیه‌های امام (ره) چگونه بود؟

یادم هست هنگامی که مصر با اسرائیل قرارداد کمپ دیوید را امضا کرد، امام عزیز دستور دادند، «رابطه با مصر را قطع کنید.» ما پیام را از دفتر قم که در آن زمان در قم بودیم به وزارت امور خارجه که آقای دکتر یزدی وزیر امور خارجه بود دادیم، لیکن در اخبار گفته نشد. فردای آن روز هم اعلام نشد. امام (ره) ناراحت شدند و ما را خواستند و فرمودند، «چرا این مطلب اعلام نشد؟» عرض کردیم سؤال می‌کنیم. از آقای دکتر یزدی پرسیدیم، «چرا اعلام نشد؟! امام (ره) نگرانند.» دستپاچه شد و گفت، «چشم اعلام می‌کنیم دیر نمی‌شود.» امام (ره) فرمودند، «بگوئید اعلام کند وگرنه مستقیماً از دفتر به صدا و سیما اعلام می‌کنیم که خبر را پخش کنند.» وقتی به آقای دکتر یزدی گفتیم، امام (ره) این طور فرموده‌اند، گفت، «نه ما خودمان اعلام می‌کنیم.» که بعداً اعلام شد، کاملاً روشن بود که این موضعگیری از نهضت آزادی است در برابر اسرائیل. این برخورد جبههٔ ملی و نهضت آزادی بود.

ماجرای ملاقات با بختیار و امام (ره) چه بود؟

از جریان تقاضای ملاقات بختیار، خاطرهٔ جالبی دارم که شنیدنی است. برای اولین و آخرین بار در تاریخ ۵۷/۱۱/۸ با یکی از دوستان به خیابان شانزه لیزه فرانسه رفته بودیم. هنگامی که ماشین را وسط خیابان پارک کرد، پیچ رادیو را باز کرد تا اخبار فرانسه را گوش کند. او به زبان فرانسه و انگلیسی هر دو مسلط بود. به محض اینکه رادیو را باز کرد، با تعجب گفت، «چه می‌گوید؟!» گفتیم، «چی؟» گفت، «اعلام کرد که حضرت امام (ره) ملاقات با بختیار را پذیرفته‌اند و فرموده‌اند برای ملاقات به پاریس بیاید.» من باور نکردم و گفتیم،

«رادیوی دیگری را بگیرید.» رفت روی اخبار انگلیسی. عیناً همین خبر را پخش کرد. کاری را که داشتیم‌رها کردیم و به طرف نوفل لوشاتو حرکت کردیم. هنگامی که به اقامتگاه امام (ره) رسیدیم، آقای دکتر یزدی کیفش را برداشته و عازم رفتن بود. پرسیدم، «این خبری که پخش شد درست است یا نه؟!» جواب داد، «مسئله تمام شد. بختیار تقاضای ملاقات کرده بود. امام (ره) هم پذیرفتند. من مصاحبه کردم، آقای قطب زاده هم مصاحبه کرد و خبر هر دو پخش شد.» سؤال کردم، «مشروط یا مطلق؟ به شرط استعفا یا بدون شرط؟» سری تکان داد و گفت، «دیگر بپذیرفتند...» و حاضر نشد توضیح بدهد. در دفتر تنها نشسته بودم و فکر می‌کردم چه مقدماتی سبب شده که حضرت امام (ره) بدون شرط قبول فرمودند با بختیار ملاقات کنند، با توجه به اینکه هیچ دولتی را به رسمیت نمی‌شناختند و حاضر نبودند با هیچ رئیس دولتی ملاقات کنند.

پس از افشای این خبر، چه کسانی از ایران تماس گرفتند و نتیجه چه شد؟

تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. تلفن از ایران از مدرسهٔ رفاه و پایگاه انقلاب اسلامی بود. گفتند آقای منتظری پشت خط است. پس از سلام و احوالپرسی، گفتند، «مطلبی دارم. می‌توانی به حضرت امام (ره) برسانی و جواب بگیری؟» جواب دادم، «در اینجا همهٔ مطالب ضبط می‌شود. شما مطالبی را که دارید بگوئید ضبط می‌کنیم نوار را خدمتشان می‌بریم، در ضمن بیاناتتان اگر همین امشب جواب می‌خواهید، تذکر دهید که جواب را فوری مرحمت فرمایند.» ایشان در حدود یک ربع ساعتی مطالبی را در مورد پیامدها و مضرات ملاقات با بختیار بیان کردند. پس از او آقای خلخالی گوشی را گرفت و بسیار تند خطاب به حضرت امام (ره) قریب به این مضامین گفت، «شما که هیچ دولتی را به رسمیت نمی‌شناختید. شما که بختیار را قبول نداشتید. چرا ملاقات با وی را قبول کردید؟ با این ملاقات آبروی انقلاب می‌رود، آبروی اسلام می‌رود.» آنگاه آقای انواری در حدود پنج دقیقه صحبت کرد. نوار در حدود ۲۵ دقیقه شد. بلافاصله نوار را برگرداندم و بردم خدمت حضرت امام (ره). زنگ زد، نوهٔ حضرت امام (ره) فرزند مرحوم آقای اشراقی در را باز کرد. پرسیدم، «امام (ره)

چه می‌کنند؟» گفت، «شام میل می‌کنند.» گفتیم، «این نوار را برایشان بگذارید گوش کنند.» و منتظر ماندم تا جواب بدهند. همانجا نیم ساعت قدم زدم، ساعت به وقت پاریس ۲۳ بود. حضرت امام (ره) جواب دادند. در حدود نصف صفحه پیامی مرقوم فرموده بودند و به قدری ناراحت شده بودند که یک سطر را خط زده بودند با اینکه اعلامیه‌های ۵۰۶۰ صفحه‌ای را بدون یک کلمه خط خوردگی می‌نوشتند. متن پیام به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم
حضرات حجج اسلام تهران و سایر شهرستانها دامت برکاته‌هم.
آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را در سمت نخست

وزیری می‌پذیرم، دروغ است. تا استعفا نداده است، او را نمی‌پذیرم، چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان به ملت ابلاغ فرمایید که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورند. من با بختیار تفاهمی نکرده‌ام و آنچه گفته شده است که گفت وگو بین من و او بوده، دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کند و مراقب توطئه‌ها باشد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

روح الله الموسوی الخمينی

پیامدهای پخش اعلامیه امام (ره) چه بود؟

پس از دریافت پیام، با مدرسه رفاه تماس گرفتم، گفتیم، «ضبط دارید؟ روشن کنید تا پیام حضرت امام (ره) را بخوانم.» به محض اینکه پیام حضرت امام (ره) را خواندم، احساس کردم غوغایی پیا شد! بعد خبر دادند که در آن هنگام بین موافقین و مخالفین ولوله‌ای درگرفته بود. در ایران عده‌ای، مخالف ملاقات و مهندس بازرگان و اتباعشان موافق بودند. در پاریس هم دکتر یزدی و قطب زاده فعالیت می‌کردند که این دیدار انجام شود. برادران مخابرات که همکاری صمیمی و گسترده‌ای با انقلاب اسلامی و دفتر امام امت داشتند، پس از ارتباط با تهران، شمارهٔ قم را گرفتند و برای برادران قم هم خوانده شد. آنگاه شمارهٔ بنی صدر را گرفتیم و گفتیم، «حضرت امام قدس سره پیامی داده‌اند. می‌توانید فوراً به خبرنگارهای پرسیانید؟» گفت، «الان می‌دهم، شما بخوانید.» من پیام را خواندم و او نوشت، ترجمه کردند و بلافاصله به خبرنگارهای داده شد. و بدین گونه بود که موضوع ملاقات با بختیار منتفی گردید و خاطر جمع شدیم. در این بین تلفن دیگری که در اتاق آقای یزدی بود زنگ زد، مرحوم آیت الله شهید دکتر بهشتی بود، فرمود، «آن سر شبتان چه بود و آخر شبتان چیست؟!» گوشی را به حاج احمد آقا دادم. بحث مفصلی داشتند. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که با موافقت حضرت امام (ره) پخش این پیام متوقف نشود. مرحوم آقای اشراقی به محضر امام (ره) رسیدند و نظر مبارکشان را جویا شدند. فرموده بودند، «الخیر فی ماوقع. بگذارید پخش شود.» تصور من این بود که شاید آیت الله شهید بهشتی با این ملاقات موافقت! لیکن متوجه شدم که هیچ گونه دخالت و اطلاعی نداشته‌اند... و منظور بختیار که در نطقش گفته بود نزدیکان امام (ره) موافق بودند و با آنان تماس داشتیم، آقای بازرگان در ایران و دکتر یزدی در پاریس بود. و این نیز یکی از مواردی است که مواضع آقایان را کاملاً مشخص می‌کند، زیرا نقشه آقایان پس از فرار شاه که شعارشان شکست خورده بود، طرح شعار دولت آشتی ملی بود. پس از انتشار و انعکاس این پیام، صبح زود گروهی از خبرنگاران خارجی آمدند که با امام امت مصاحبه کنند. جمعیت



آخرین روز اقامت، رئیس پلیس منطقه تقاضای ملاقات کرد. امام (ره) پذیرفتند و متنی به عنوان قدردانی از زحمات پلیس مرقوم فرمودند و پس از قرائت، تسلیم آنان گردید. در این ملاقات رئیس پلیس به عنوان خداحافظی جملات جالبی را اظهار کرد. از آن جمله گفت، «از برکت وجود شما در نوفل لوشاتو با شخصیتهایی آشنا شدیم و بزرگانی را ملاقات کردیم که هرگز فکر نمی‌کنیم دیدار آنان برایمان امکان داشته باشد و این مایه افتخار ماست...»



نمی‌توانیم به شهر برویم. اولاً ماشین نداریم، ثانیاً راه را بلد نیستیم. آنها هم که راه بلد بودند گذاشتند و رفتند و ما را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند. من خوابیدم، بقیه آقایان هم خوابیدند. اتاقی که امام (ره) استراحت می‌کردند، آن طرف اتاق ما بود، یعنی ایشان برای بیرون رفتن باید از اتاق ما عبور می‌کردند. در واقع پستوی این اتاق به حساب می‌آمد. من احساس کردم کسی صدا می‌زند. چشم باز کردم دیدم حضرت امام (ره) بالای سر من ایستاده‌اند و می‌فرمایند، «چرا خوابیدی؟ مگر نمی‌خواهیم به شهر برویم؟ مگر نگفتی که قول داده‌ام؟» من عرض کردم، «آقای رویوم؟» فرمودند، «چرا نمی‌روی؟» فوراً بلند شدم و محمد آقا را که مسئول خانه بود، بیدار کردم و پرسیدم، «محمد آقا ماشین داری؟» گفت، «بله دارم.» خوشحال شدم. زبان فرانسوی هم بلد بود. گفتیم، «ماشینت را آماده کن برویم شهر.» خارج شدیم، وقتی روبه روی در اصلی رسیدیم، پلیس آنجا مستقر بود. جلوی ما را گرفتند و پرسیدند، «کجا؟» گفتیم، «شهر.» پرسیدند، «برای چه؟»، «امام (ره) قرار دارند؟»، «چرا به ما نگفتید؟» گفتیم، «حالا می‌گوییم.» گفتند، «حالا دیر است، زیرا ما باید به شهر اطلاع بدهیم، نفرت ما کم است، یک اکیپ باید با شما حرکت کند و یک اکیپ اینجا مستقر باشد.» من پیشنهاد کردم، «شما به شهر اطلاع دهید تا یک اکیپ بیاید جای شما مستقر شود و شما با ما حرکت کنید.» پذیرفتند، ولی گفتند، «نیم ساعت مهلت بدهید تا هماهنگ شویم.» برگشتیم. حضرت امام (ره) این نیم ساعت را قدام زدند. وقتی پلیس اعلام آمادگی کرد، سوار شدیم. پلیس از جلو حرکت می‌کرد. وقتی به محله کشان اقامتگاه اول رسیدیم، مملو از برادران ایرانی و دانشجو بود. آنها شعار دادند و صلوات فرستادند، امام (ره) را بغل کردند، دست امام (ره) را بوسیدند، پای امام (ره) را بوسیدند. ظاهراً امام (ره) همه برنامه ریزیهای کمیته تصمیم‌گیری را نقش بر آب کردند؟

بله. حضرت امام (ره) نشستند و سخنرانی مفصلی ایراد کردند. در اینجا بود که فرمودند، «من سخنگو ندارم. من کمیته تصمیم‌گیری ندارم. من خودم تصمیم می‌گیرم و خودم اجرا می‌کنم. کسی سخنگوی من نیست. البته اگر شما با من کاری داشتید و خواستید ملاقات کنید برای اینکه ملاقاتها منظم باشد با یکی از این آقایان (به من و آقای املانی اشاره کردند) تماس بگیرید که به من اطلاع بدهند. از کسی هم مخفی نیستیم مانند پاپها» جواب حرفهای روز قبل را دادند.

واکنش دکتر یزدی به جلسه ملاقات امام (ره) و دانشجویان چه بود؟ در این میان دکتر یزدی رسید. ما کنار در مراقب بودیم. دکتر یزدی که از پله‌ها بالا آمده و بسیار خسته شده بود، نفس زنان گفت، «مگر با ژیسکار دیستن وعده کرده بودی که امام (ره) را سحر برداشتی آوردی؟» معلوم بود که به نوفل لوشاتو رفته و برگشته و کاملاً ناراحت است! من جواب دادم، «اگر با رئیس جمهور ملاقات داشتیم، نمی‌آمد. این دانشجویان عزیزند که برای انقلاب فداکاری می‌کنند و برای امام (ره) ارزش دارند.» احمد آقا متوجه شد که ممکن است بحث ما بالا بگیرد. خود را رساند و دست آقای یزدی را گرفت و برد داخل اتاق و گفت، «امام (ره) کمیته ما را منحل کردند، کمیته‌ای که

پریشب آن قدر وقت صرف تشکیل آن کردیم، امام (ره) آن را منحل اعلام کردند و فرمودند کمیته تصمیم‌گیری و سخنگو ندارم.» ظهر شد. حضرت امام (ره) نماز ظهر و عصر را خواندند و بلافاصله فرمودند، «برویم» دیدم آقای دکتر یزدی یک بنز آخرین سیستم جلوی در پارک کرده و با کیفش منتظر امام (ره) است. پایین رفتم و پرسیدم، «این ماشین کیست؟» گفتند، «آقای دکتر یزدی آورده است.» محمد آقا را صدا زدم و گفتم، «امام (ره) باید با ماشین شما برگردند.» خوشحال شد. امام (ره) و حاج احمد آقا و آقای املانی سوار شدند و ماشین حرکت کرد. دکتر یزدی همچنان ناراحت و نگران ایستاده بود. او خیال می‌کرد جو پاريس عليه روحانيت است، لذا در فرودگاه، ما و امام (ره) را جدا کرد، ولی آقای غضنفرپور می‌گفت مردم عاشق روحانیتند و آرزو دارند یک روحانی را ببینند و با یک روحانی بنشینند و حرف بزنند و این موضوع به تجربه برای ما ثابت شد.

پلیس فرانسه چه واکنشی نشان داد؟

ما فکر می‌کردیم که در پاريس، برای حضرت امام (ره) و اقامتگاه ایشان نیازی به محافظ و مراقب نخواهد بود، لیکن در همان اولین ساعات ورود متوجه شدیم که پلیس کاملاً مراقب است. از زمانی که به نوفل لوشاتو منتقل شدیم یک اکیپ بیست نفره، برابر اقامتگاه مستقر شد و همیشه مراقب بودند. روزهای آخر که امام (ره) اعلام کردند به ایران می‌روم و حساسیت بیشتری ایجاد شده بود، با لباس فرم و لباس شخصی و معمولی کاملاً مراقبت و محافظت می‌کردند. حضرت امام (ره) هر جا می‌خواستند بروند، پلیس همراه بود. روزهای آخر افرادی که وارد اقامتگاه می‌شدند، برای دیدار امام (ره) و شرکت در نماز جماعت و استماع سخنرانی بازدید می‌شدند و برای اینکه سوء تفاهمی به وجود نیاید این موضوع عمومیت داشت. حتی حاج احمد آقا و خود بنده را هم بازدید می‌کردند که این امر موجب تعجب برخی از برادران شد و سؤال کردند که چرا شماها را می‌گردند؟ گفتیم اگر ما را نگردند شماها را هم نمی‌توانند بگردند، قهراً باید همه را بازرسی کنند تا مسئله‌ای به وجود نیاید. امام (ره) از فعالیت و کار و تلاش پلیس و مراقبتهای آنان کاملاً آگاه بودند و در جریان امر قرار داشتند.

از ملاقات رئیس پلیس نوفل لوشاتو با امام (ره) خاطره ای را نقل کنید. آخرین روز اقامت، رئیس پلیس منطقه تقاضای ملاقات کرد. امام (ره) پذیرفتند و متنی به عنوان قدردانی و تشکر از زحمات پلیس مرقوم فرمودند که به زبان فرانسه برگردانده شد و پس از قرائت، تسلیم آنان گردید. در این ملاقات که افراد پلیس حضور داشتند، رئیس پلیس سخن گفت و به عنوان خداحافظی جملات جالبی را اظهار کرد. از آن جمله گفت، «از برکت وجود شما در نوفل لوشاتو با شخصیتهایی آشنا شدیم و بزرگانی را ملاقات کردیم که هرگز در دوران عمرمان، فکر نمی‌کنیم دیدار آنان برایمان امکان داشته باشد و این مایه افتخار ماست...» شب حرکت دوازدهم بهمن ۵۷، پلیس، ما را از نوفل لوشاتو تا فرودگاه «اورلی» اسکورت کرد و تا انجام پرواز، در فرودگاه مستقر بود. از برخورد نسل جوان فرانسه با امام (ره) چه خاطره‌ای دارید؟

عصر همان روزی که امام (ره) عازم ایران بودند، دو دختر فرانسوی آمدند جلوی اقامتگاه حضرت امام (ره) و مطلبی را اظهار کردند. من چون زبان فرانسه نمی‌دانستم، متوجه نشدم چه می‌گویند. یکی از برادران که زبان فرانسه می‌دانست ترجمه کرد و گفت تقاضای ملاقات با امام (ره) را دارند.

گفتم، «حضرت امام (ره) عازم سفرند و در حال جمع کردن اثاثیه هستند و فرصت ملاقات نیست.» پذیرفتند، لیکن شیشه کوچکی را که در آن لاک و مهر شده بود به من دادند و گفتند، «وقتی ما به کسی علاقه و محبت شدید پیدا می‌کنیم، هنگام خداحافظی و جدایی، نفیس‌ترین هدیه را به او می‌دهیم و نفیس‌ترین هدیه ما فرانسویها، خاک میهنمان است. تصمیم داشتیم خدمت رهبر شما برسیم و این هدیه را تقدیم کنیم، ولی حالا که فرصت نیست، شما سلام ما را ابلاغ و این هدیه را تقدیم کنید.» من گرفتم و راه افتادم که ببرم. دوباره صدا زدند و گفتند، «در مقابل برای هریک از ما یک عکس بگیرید. عکسی که امضا کنند.» محضر امام (ره) شرفیاب شدم. امام (ره) مشغول جمع کردن کتابها و لباسهایشان و بستن چمدان بودند. فرمودند، «این چیه؟» (اشاره به شیشه)، برای امام (ره) توضیح دادم. خندیدند و فرمودند، «بگذار توی تاقچه.» دو عکس از عکسهایی را که قبلاً آماده کرده بودیم، امضا کردند. برایشان بردم. بوسیدند و روی چشم گذاشتند و خداحافظی کردند و رفتند.

از ملاقات امام (ره) با مهندس بازرگان و دکتر سنجابی خاطره‌ای را به یاد دارید؟

از جمله کسانی که در آن ایام بحرانی به پاريس آمدند، مهندس مهدی بازرگان و دکتر سنجابی بودند. مهندس بازرگان مهمان دکتر یزدی و دکتر سنجابی مهمان بنی صدر بود. پس از ورود به اقامتگاه و کسب اجازه، محضر امام امت شرفیاب شدند و گزارشی از اوضاع و احوال ایران سه رکن دارد: شاه، ارتش و آمریکا. شما می‌گویید شاه برود. اولاً شاه کجا برود؟ شاه رفتنی نیست، بر فرض برود، با آمریکا و ارتش، چه می‌کنید؟ فکر این دو رکن را کرده‌اید؟ حضرت امام (ره) قدس سره با تبسم و تمسخر فرمودند، «شما بگویید شاه باید برود، با مردم هم صدا بشوید، وقتی رفت، ارتش، فرزندان همین ملتند، ارتش از آمریکا نیامده است، ارتشیها بچه‌های همین مردمند، به دامن انقلاب برمی‌گردند. آمریکا هم گورش را گم می‌کند. شما غصه اینها را





احتمال اخیر پیش می‌آمد که امام(ره) را از ما جدا کنند. من مقاومت کردم. پلیس که دید نمی‌تواند در را ببندد، رها کرد و رفت داخل باند. ماهم فوراً دویدیم پشت سر امام(ره). وقتی از پله‌ها پایین می‌رفتم، پلیس دیگری اسلحه کشید و ایست داد و تهدید کرد که می‌زنم. اعتنا نکردیم و با آقای خلخالی و آقای نصری وارد باند شدیم. ماشینی که آماده بود، بنز سبز رنگی بود که در تلویزیون نشان داده شد. در حدود ۲۰۲۵ افسر نیروی هوایی دور آن را گرفته بودند و می‌خواستند امام(ره) را سوار کنند. امام(ره) دست به در ماشین گرفت و رو کرد به افسران حاضر و بانگ زد، «تا کی خوابید؟ چرا بیدار نمی‌شوید؟ این بختیار خائن آبروی شما را برده. بیدار شوید!» پس از این نعره حیدری، همه از ماشین فاصله گرفتند و سرفکنده شدند. ما ماشین را متصرف شدیم. امام(ره) سوار شدند و ماشین حرکت کرد. در این میان آقای محسن رفیق دوست با یک بلیزر رسید و گفت، «ماشین امام(ره) این است.» اشاره کردیم بنز ایستاد. خودم را رساندم و عرض کردم، «آقا ماشین شما این است.» (اشاره به بلیزر). فرمودند، «حالا که سوار شدیم.» گفتیم، «آن ماشین را برای شما آورده‌اند.» امام(ره) فوراً توجه فرمودند، پیاده شدند و به طرف آن ماشین به راه افتادند.

دکتر یزدی همچنان در معیت امام(ره) بود؟

خیر. در این فاصله متوجه شدم که دکتر یزدی داخل بلیزر نشسته است. گفتیم، «آقای یزدی پیاده شوید.» گفت، «چرا؟» گفتیم، «خوب نیست شما سوار باشید. پیاده شوید. اگر صلاح بود بعداً سوار خواهید شد.» هنگامی که حضرت امام سوار می‌شدند، مهندس صباغیان که رئیس ستاد انقلاب بود و همراه آقای رفیق دوست آمده بود از امام(ره) پرسید، «آقای یزدی هم با این ماشین هستند، سوار شوند؟!» حضرت امام با دست اشاره کردند و فرمودند، «خیر! غیر از احمد کسی سوار نشود.»

بعد از فرودگاه، امام(ره) چگونه به بهشت زهرا رفتند و در آنجا چه پیش آمد؟

حضرت امام و حاج احمد آقا سوار شدند و به طرف بهشت زهرا به راه افتادند. ماهم سوار بنز شدیم و جلوی بلیزر حرکت کردیم. از فرودگاه بیرون آمدیم. مردم خیال می‌کردند امام(ره) داخل بنز هستند. هجوم آوردند به بنز به طوری که حرکت آن ممکن نبود، تا میدان آزادی به هر کیفیتی بود آمدیم، ولی از آنجا به بعد نتوانستیم ادامه بدهیم. بلیزر با کمال طمأنینه رهبر عزیز انقلاب را به بهشت زهرا رساند و در مدخل بهشت زهرا موتور سوخته بود. از آنجا با کمک آقای ناطق نوری و هلی کوپتر، بالاخره امام(ره) را به جایگاه رساندند و ایشان نطق معروف تاریخی خویش را ایراد فرمودند. ما به مدرسه رفاه رفتیم و منتظر امام(ره) بودیم که پاسی از شب گذشته حضرتش وارد مدرسه شدند و با همه خستگی و کسالتی که داشتند روی پله‌ها نشستند و برای برادران حاضر صحبت کردند.

با تشکر از جنابعالی که با ما به گفت و گو نشستید.

آمد و در فرودگاه مهرآباد با استقبال گرم عزیزان خود روبه رو شد. **به هنگام ورود به فضای ایران، چه حال و هوایی در هواپیما حاکم بود؟**

وقتی که هواپیما به فضای ایران (برای ما بعد از سالیان درازی) رسید، دیدن تهران بسیار جالب و شگفت انگیز بود. فرودگاه مهرآباد خلوت بود و هیچ هواپیمایی دیده نمی‌شد. پرواز انقلاب به طرف باند رفت که بنشیند، ناگهان اوج گرفت و خلبان که فرانسوی بود به زبان فرانسه جملاتی را گفت. کسانی که فرانسه نمی‌دانستند شاید ترسیدند و تصور کردند که اجازه فرود داده نشده است، ولی خلبان اعلام کرد که ستاد استقبال امام(ره) می‌گوید یک ربع ساعت دور بنز و سپس بنشین، ما هنوز آماده استقبال نیستیم. پس از ۱۵ دقیقه بار دیگر به سمت باند آمد و بر زمین نشست.

مراسم استقبال چگونه انجام شد؟

ابتدا آیت الله پسندیده برادر حضرت امام و آیت الله مطهری و آیت الله طالقانی برای استقبال داخل هواپیما آمدند و امام امت پیاده شدند و به سوی سالن فرودگاه رفتند. در آنجا پس از تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید و اجرای سرود و خیر مقدم و سخنرانی یکی از فرزندان شهدا، امام(ره) سخنرانی و از عواطف و احساسات گرم و پر شور مردم قدردانی کردند. پس از سخنرانی امام(ره)، مردم به سوی بهشت زهرا به راه افتادند و امام(ره) به یکی از اتاقها تشریف بردند تا قدری استراحت کنند. امام(ره) فرمودند، «آب بیاورید.» بلافاصله یک لیوان آب برایشان آوردند. حاج احمد آقا آب را گرفتند و در دستشویی که آنجا بود خالی کردند. لیوان را شستند و از شیر عمومی آب کردند و خدمت امام امت دادند.

چرا حاج احمد آقا این کار را کردند؟

یکی از اموری که کاملاً مورد توجه بود، مراقبتهای لازم برای صحت و سلامت امام امت بود که مبادا غذای مسموم یا آب آلوده یا پاکت مشکوکی به دست حضرت امام داده شود. خودشان پاکتها را نمی‌گشودند و از غذاها کاملاً مراقبت می‌شد. حتی از تهران چند صندوق خربزه آوردند، ولی چون اطمینان کامل نبود، با اینکه ایشان به خربزه علاقه داشتند، نگذاشتیم به ایشان بدهند و این موضوع برای خودمان گران بود که خوشبختانه مورد دیگری از افراد متعهد و مطمئن یک عدد خربزه آورد و گفت، «از تهران تا اینجا به خاطر امام امت آورده‌ام.»

آیا در فرودگاه مشکلی پیش نیامد؟

هنگامی که فرودگاه خلوت شد، حضرت امام به سوی بهشت زهرا حرکت کردند. ماشین داخل باند فرودگاه بود. دری که به سوی باند باز می‌شد، گشوده شد. حضرت امام و حاج احمد آقا خارج شدند. نوبت به ما که رسید، افسری که ایستاده بود مانع شد. من میان در و دیوار قرار گرفتم و نگذاشتم در را ببندد. شهید حاج مهدی عراقی گفت، «فردوسی! نگذار در را ببندد. این توطئه است. می‌خواهند امام(ره) را از ما بگیرند.» قبلاً شهید عراقی در پاریس گفته بود که من احتمال می‌دهم هواپیما را در هوا بزنند یا اینکه پس از فرود و پیاده شدن ما را به رگبار ببندند یا امام(ره) را از ما بگیرند و اینجا

امت خبر دادیم و رفتن حضرت امام(ره) را به محل سخنرانی را صلاح ندانستیم، ولی امام(ره) فرمودند، «باکی نیست! می‌آیم مصاحبه می‌کنم.» مرحوم مهدی عراقی داخل اقامتگاه پشت نرده‌های آهنی کنار خیابان منبری تعبیه کرد و امام(ره) در جایگاه قرار گرفتند. خیابان مملو از جمعیت بود. خبرنگاران خارجی، دانشجویان ایرانی، و مهمانان امام امت همه حضور داشتند. پس از این مصاحبه راهپیمایی مهمی در خیابانهای نوفل لوشاتو علیه بختیار به راه افتاد. شعار دادند و در پایان در نماز جماعت شرکت کردند. از تمهیداتی که برای استقبال از امام(ره) اندیشیده شده بود و واکنش امام(ره) نسبت به آنها نکاتی را ذکر کنید.

آیت الله دکتر بهشتی زنگ زدند، که برای تشریف فرمایی حضرت امام مقدماتی را تهیه دیده‌ایم.

۱ استقبال بسیار عظیم و گسترده خواهد بود. فرودگاه مهرآباد را فرش می‌کنیم.

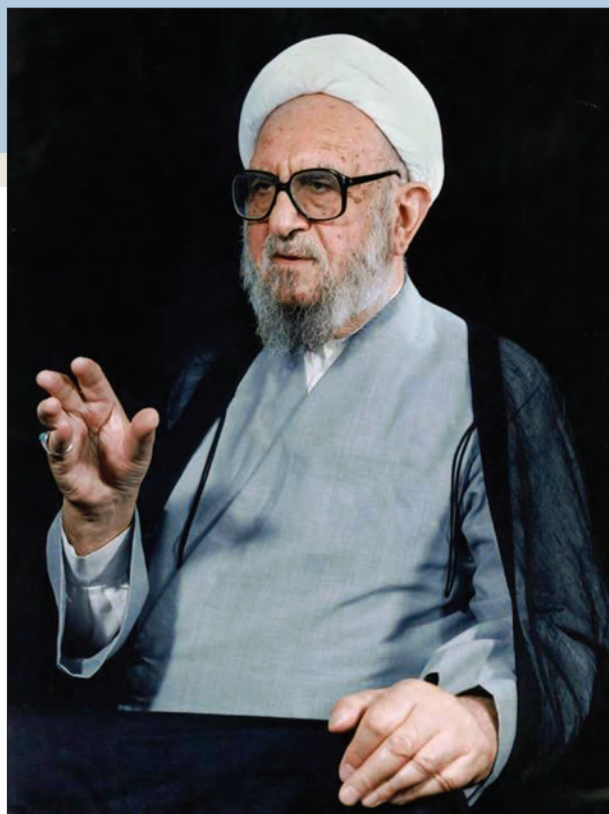
۲ شهر را چراغانی و تزئین خواهیم کرد.

۳ حضرت امام خمینی را با هلی کوپتر به بهشت زهرا می‌بریم، زیرا ازدحام آن قدر زیاد است که با ماشین، خطرناک است. و از این قبیل. مطالب را یادداشت کردم و به عرض حضرت امام رساندم. فرمودند، «برو متصل شو به ایران و به این آقایان بگو: مگر کوروش را می‌خواهند وارد ایران بکنند؟! یک طلبه از ایران خارج شده، همان طلبه به ایران برمی‌گردد. من با هلی کوپتر به بهشت زهرا نخواهم رفت...»

طبق اوامر آن حضرت با ایران تماس گرفتم و گفتم امام(ره) این طور می‌فرمایند! شهید مظلوم دکتر بهشتی اصرار داشت که امکان ندارد. ازدحام به قدری زیاد است که حضرت امام زیر دست و پای مردم له می‌شوند. دوباره محضر امام(ره) رسیدم و گزارش دادم، فرمودند، «من می‌خواهم زیر دست و پای مردم له شوم. هیچ اشکالی ندارد. من باید مانند سایر مردم حرکت کنم، ولو زیر دست و پا له شوم.»

از شب حرکت از پاریس خاطراتی را نقل کنید.

شب حرکت امام(ره) درست خاطرات شب عاشورای حسینی را برای ما زنده کرد! هواپیمایی که از شرکت فرانسوی ارفرانس اجاره شده بود، به عنوان پرواز انقلاب در حدود ۷۰۰ نفر ظرفیت داشت. شهید عراقی مسئول تهیه و توزیع بلیط بود. بلیطها توزیع شدند. همه دانشجویان، اساتید و ایرانیانی که در آنجا بودند علاقه داشتند با این هواپیما پرواز کنند. لیکن بعد از ظهر دیدم شهید عراقی بلیطها را پس می‌گیرد. ناراحتی شدیدی به وجود آمد. پرسیدم، «چرا؟» گفت، «مهندس پرواز شرکت ارفرانس می‌گوید، «ما اطمینان نداریم که به این پرواز اجازه فرود در مهرآباد یا کشورهای همجوار ایران داده شود، بنابراین باید احتیاط کنیم و سوخت بازگشت را ذخیره نماییم، لذا نصف ظرفیت بیشتر مسافر نمی‌گیریم تا نصف بنزین برای مراجعت احتمالی باقی بماند.» پرسیدم، «راست است که اگر نصف ظرفیت مسافر بگیرند نصف بنزین مصرف می‌شود؟» گفتند، «آری چنین است.» بنابراین بلیط بسیاری برگشت و ناراحتی شدید و فراوانی پدید آمد. بعضی‌ها گریه می‌کردند که چرا ما را نمی‌برید؟ حضرت امام نماز مغرب و عشا را در چادر خواندند و به یکی از وعظ تهران که حضور داشت فرمودند، «به این آقایان بگوید این سفر، سفر خطرناکی است. معلوم نیست ما به سلامت به ایران برسیم. شاید این پرواز را در هوا با زمین بزنند. شما نگران نباشید و اصرار نکنید با من باشید. بگذارید من بروم تا اگر خطری بود برای من باشد.» ایشان هم سخنرانی مفصلی کرد و نظرات امام(ره) را توضیح داد. درست مانند شب عاشورا همه گریستند و گفتند، «آقا! اگر برای شما خطری هست، ما همه پیشمرگ شما هستیم.» امام(ره) برای همه دعا کردند و یک پرواز دیگر تهیه شد که برادران را بیاورد. حدود ساعت ۱۱ شب ۱۲ بهمن ۵۷، هواپیما از فرودگاه پاریس پرواز کرد. نزدیک به ۱۶۰ نفر خبرنگار عکاس و فیلمبردار همراه امام(ره) بودند. نماز شب را در هواپیما و در طبقه دوم به جا آوردند و نماز صبح به جماعت اقامه شد. پرواز شش ساعت به طول کشید. روز ۱۲ بهمن، خورشید از مغرب طلوع کرد و ملت ستم کشیده ایران پس از ۱۵ سال فراق و جدایی بار دیگر چشمشان به جمال امامشان روشن شد. امام(ره)



آیت الله ابراهیم امینی

ایمانی در مرتبه حضور و شهود

خوب به یاد دارم که در میان صحبت‌هایشان فرمودند، «چیزی نشده، مطمئن باشید که شاه با این کار، گور خودش را کنده است. حمله به فیضیه یعنی حمله به اسلام و این کار یعنی تیشه به ریشه خود زدن.»

امام خمینی (ره)، یک شخصیت استثنایی و دارای صفاتی ممتاز بودند. صفاتی مانند آرامش نفس، قاطعیت، شجاعت، اخلاص، استقامت، بی‌اعتنایی به جاه و مقام، بی‌توجهی به امور مادی و دنیوی، تقوا، تسلط بر نفس، بینش سیاسی، بینش اجتماعی، تدبیر، آینده‌نگری، تیزهوشی، ذکاوت، ساده‌زیستی، آگاهی به زمان، هیبت و وقار، خوب سخن گفتن، خوب نوشتن، فقاقت و مرجعیت، قیافه زیبا و جالب، ولی به نظر من، مهم‌ترین رمز موفقیت حضرت امام (ره) در دو چیز بود که آن دو سرچشمه و ریشه همه فضایل و کمالات ایشان محسوب می‌شوند. این دو ویژگی عبارتند از: ایمان قوی، عقل و هوش عالی.

ایمان حضرت امام (ره) از حد مفاهیم و تصورات دینی فراتر رفته و به مرتبه حضور و شهود و یقین رسیده بودند. در واقع چنین ایمانی بود که توکل و آرامش، اخلاص، انجام وظیفه، قاطعیت، شجاعت، تسلط بر نفس، بی‌اعتنایی به جاه و مقام و امور دنیوی، استقامت و پایداری، هدف‌داری و بی‌باکی را در حضرت امام (ره) باعث می‌شد. به نظر من، وقار و عظمت و هیبت و ویژه حضرت امام (ره) نیز در اثر همین ایمان بود. حتی تشخیص وظیفه را نیز معلول همین ایمان و تقوای دانم. امام چون به مرحله یقین رسیده بودند، وظیفه‌شان را خوب تشخیص می‌دادند و با قاطعیت هدف خود را تعقیب می‌کردند، از هیچ نیرویی نمی‌هراسیدند و به وعده‌های الهی اطمینان داشتند. سخنانشان از ایمان و یقین برمی‌خاست و از همین رو، بر دل‌ها می‌نشست و به اعماق جان نفوذ می‌کرد و باعث آرامش و امیدواری می‌شد.

به جرئت می‌توان گفت که از مهم‌ترین عوامل پیروزی امام (ره) در مبارزه، عقل و فراست و تیزهوشی فوق‌العاده ایشان بود. در اثر همین تیزهوشی بود که هدف را به خوب می‌شناختند و از این‌رو، قاطعانه هدف را تعقیب می‌کردند.

کسانی که با حضرت امام آشنا بودند و در تصمیم‌گیری‌های ایشان دقت داشتند، خوب می‌دانند که بزرگ‌ترین رمز پیروزی ایشان در همین دو صفت، یعنی ایمان کامل و عقل و درایت کافی بود.

گریان و بی‌عبا و عمامه، سراسیمه به منزل امام (ره) وارد شدند. آنان بسیار مضطرب و پریشان بودند. در این موقع، یکی از آقایانی که در منزل حضور داشت، خدمت امام عرض کرد، «آقا! وضع خطرناکی است. اجازه بدهید در منزل را ببندیم.» امام فرمودند، «نه.» فرد مذکور نزد یکی از علمایی که از دوستان امام (ره) بود و امام به او بسیار علاقمند بودند، رفت و از او خواست که این خواهش را دوباره با امام (ره) مطرح کند، زیرا هر لحظه این امکان وجود داشت که افراد ساواک به داخل منزل بریزند و آن جنایت‌ها را تکرار کنند. عالم مورد نظر هم نزد امام (ره) رفت و از ایشان خواهش کرد که اجازه بدهند که در خانه را ببندند، اما امام دوباره فرمودند، «نه.» وقتی به امام اصرار کردند و بر بستن در خانه پافشاری کردند، امام فرمودند، «گفتم نه، اگر بیش از این اصرار کنید، به خیابان می‌روم و از آنجا به سوی حرم می‌روم.» بعد فرمودند، «این چوبی که بر سر طلبه‌ها زده‌اند، باید بر سر من می‌زدند. آن وقت، شما به من می‌گویید که در خانه‌ام را ببندم. اگر در خانه‌ام را ببندم که این طلبه‌ها نمی‌توانند بیایند تو.» و پس از گفتن این حرف‌ها به حیاط رفتند و وضو گرفتند و نماز خواندند. پس از نماز با همان وضع برای طلاب صحبت کردند.

به نظر من، مهم‌ترین رمز موفقیت حضرت امام (ره) در دو چیز بود که آن دو سرچشمه و ریشه همه فضایل و کمالات ایشان محسوب می‌شوند. این دو ویژگی عبارتند از: ایمان قوی، عقل و هوش عالی



شخصیت حضرت امام نه تنها از ابعاد گوناگونی برخوردار بود، بلکه بعد از معصومان در جهان اسلام کم‌نظیر و یا حتی بی‌نظیر بوده است، از این رو، جا دارد که درباره شخصیت کم‌نظیر ایشان به تفصیل بحث و بررسی شود.

یکی از ویژگی‌های روحی حضرت امام (ره) این بود که ایشان از روح و نفسی مطمئن و با استقامت برخوردار بودند. کسی که نفس مطمئن دارد، کسی است که به وسیله ایمان، شهود باطنی و یقین واقعی به مقامی می‌رسد که دارای یک آرامش باطنی است و به یاد خدا و ذکر خدا آرامش یافته است. وقتی می‌گوید خدا، با تمام وجود خدا را شاهد است، وقتی می‌گوید قیامت، معاد، بهشت و دوزخ، با تمام وجود شاهد اینهاست. و وقتی می‌گوید اسلام و وظیفه اسلامی، علاوه بر ظاهر این مفاهیم، به باطن و حقیقت آنها نیز توجه می‌کند. چنین کسی خودش را واقعاً بنده خدا می‌داند و برای خود و سایر موجودات، استقلال وجودی قائل نیست. قلب چنین فردی آرامش دارد، چون خدا را دارد، اما تعداد کسانی که به این مقام می‌رسند، زیاد نیست. پیامبران، اولیا و معصومان (ع) از جمله این افراد بودند.

کسانی که به این مقام می‌رسند، در انجام وظیفه بیم و هراس ندارند، در هیچ حال تردید نمی‌کنند و از کسی نمی‌هراسند. کسانی که با حضرت امام (ره) ارتباط داشتند، این مسئله را خوب لمس می‌کردند که ایشان از نفس مطمئنه برخوردار بودند، از این رو، در وجود خود آرامشی داشتند که باعث می‌شد در هیچ شرایطی دچار اضطراب نشوند. در جریان دشواری‌های انقلاب، بسیار کسان دچار اضطراب و آشفتگی می‌شدند، اما تنها کسی که همواره آرامش خود را حفظ می‌کرد، حضرت امام خمینی (ره) بودند. بیشتر افرادی که به خدمت امام می‌رفتند، با اضطراب و ناراحتی می‌رفتند، اما آرام و آسوده از نزدشان برمی‌گشتند. مسئولان محترمی که در ارتباط با کار خودشان دیدارهای بسیاری با حضرت امام (ره) داشتند، این امر را تأیید می‌کنند. من نیز هرگز امام (ره) را مضطرب و ناراحت ندیدم. در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین شرایط در ایشان آرامش درونی و حقیقی وجود داشت. به دلیل وجود همین آرامش بود که می‌توانستند بر دیگران تأثیر بگذارند و آنان را امیدوار بکنند. روز شهادت امام صادق (ع) بود و من در خانه حضرت امام خمینی (ره) در خدمت ایشان بودم. عده‌ای از آقایان علما نیز حضور داشتند. ناگهان عده‌ای از طلاب با سر و دست و شکسته و چشم



آیت الله محمد یزدی

امام، الگوی تدبیر در پاسخگویی به شبهات

در جلسات روضه هم همان طور که در این اواخر، همه شاهد بودند، با علاقه شرکت می کردند.

صلابت و هوشیاری

من جریانات سیاسی بسیاری را از محضر امام (ره) درک کرده ام که اولین آنها جالب ترین است. «بهبودی» از طرف شاه آمده بود و ملاقات خصوصی می خواست و بعضی از آقایان موافقت کرده بودند. امام (ره) فرموده بودند در همین جلسات عمومی می تواند بیاید. این ملاقات خصوصیات ویژه ای داشت و من با علاقه مفرط می خواستم ببینم بحث را چه کسی شروع و از کجا شروع می کند. محل نشستن حضرت امام (ره)، کیفیت حضور جمع نسبتاً زیادی از طلاب محترم و مردم، کیفیت ورود و احترامی که به عمل آمد، برخورد کاملاً ساده و عادی حضرت امام (ره) شرح مفصلی لازم دارد. اما همان موقع که بهبودی نشست، قبل از آنکه سخنی بگوید حضرت امام (ره) شروع فرمودند که ما توقع نداشته ایم ایشان (شاه) روحانیت را ارتجاع سیاه بخواند و با حالت نیمه عصبانی زندگی روحانیون را تشریح و ارتجاع را معنی کردند. او که نمی توانست سخنی بگوید، پس از مدتی گفت، «حضرت آیت الله! خلاف به عرض مبارک رسانده اند.» خواست دنبال کند که امام (ره) سخن او را قطع کردند و فرمودند، «خیال می کنید من همین جوری چیزی می گویم؟ خلاف به من گفته شده» و شروع کردند به ذکر مدرک و زمان و خصوصیات صحبت شاه. بالاخره بهبودی دید نمی تواند چیزی بگوید. سخنان امام (ره) که تمام شد گفت، «حضرت آیت الله! من فقط یک پیام آورده بودم. اگر اجازه می دهید بگویم.» هنوز چند جمله نگفته بود که امام (ره) فرمودند، «به ایشان بگویید اشتباه کرده اند ارتجاع سرخ است. به ایشان (شاه) بگویید حداقل به همین قانون عمل کنند.» پس از یکی دو جمله فرمودند، «ما تکلیف خودمان را می دانیم، ایشان هم خودشان می دانند.»

اتکای به خدا، رمز آرامش و اطمینان

همیشه ثبات و آرامش خاصی در امام (ره) دیده می شد که نشان از اتکا به خداوند متعال در حد بسیار بالایی داشت و در روح اطرافیان اثر عجیبی می گذاشت. من این آرامش را بارها و از جمله در قم نسبت به جریان حادثه فیضیه که منتهی شد به سخنرانی ایشان علیه کاپیتولاسیون، همکاری یا عدم موافقت لازم از طرف بعضی، علمای اعلام معاصر به خصوص در مسئله شهری ایشان که با مشکل مواجه شده بود و نیز پس از پیروزی انقلاب، به خصوص در جریانات خلق مسلمان و آقای شریعتمداری بارها مشاهده کردم.

راهنماییهایی فرموده بودند که مثلاً فلان کتاب مدرک معتبری است. نکته اصلی این داستان طولانی این است که وقتی آماده چاپ شد، من نمی دانم از چه طریق امکانات و شرایط مرا به دست آورده بودند که باز توسط مرحوم اشرافی احضار شدم. یک قطعه اسکناس هزارتومانی که تا آن وقت ندیده بودم، به عنوان کمک به چاپ که تمام هزینه چاپ همان بود، لطف کرده، فرمودند، «فقط در جاهایی



همیشه ثبات و آرامش خاصی در امام (ره) دیده می شد که نشان از اتکا به خداوند متعال در حد بسیار بالایی داشت و در روح اطرافیان اثر عجیبی می گذاشت. من این آرامش را بارها و از جمله در قم نسبت به جریان حادثه فیضیه که منتهی شد به سخنرانی ایشان علیه کاپیتولاسیون، همکاری یا عدم موافقت لازم از طرف بعضی، علمای اعلام معاصر به خصوص در مسئله شهری ایشان که با مشکل مواجه شده بود و نیز پس از پیروزی انقلاب، به خصوص در جریانات خلق مسلمان و آقای شریعتمداری بارها مشاهده کردم



که اصل جزوه پخش شده این پاسخ پخش شود که ذهن دیگران بی جهت مشوب نگردد.»

توجه به جزئیات احکام و ارزشها

در دیدار یکی از دوستان امام (ره) که از عتبات آمده بود، من هم در خدمت حضرت امام (ره) بودم. برای تسهیل در راه بازگشت که فصل زمستان بود و کوچه ها بر اثر باران گل آلود، به وسیله پسر آن آقا راهنمایی شدیم که از در مسجد وارد و از در فرعی دیگر که نزدیک منزل امام (ره) بود، خارج شویم. در مراجعت امام (ره) فرمودند، «مسجد را نباید معبر قرار داد.» خلاصه در کوچه ها به زحمت راه را ادامه دادند. در نماز جماعتی که در منزل حضرت امام (ره) به امامت ایشان برگزار می شد، حال ضعیف ترین مأمورین را رعایت می کردند.

افسوس که تاریخ و جهان ماده، توان روشن کردن زوایای روح و جان مردان آسمانی را ندارند و کلمات و جملات در حد ظرفیت خودشان می توانند مفاهیمی را به شکلی محدود به دیگران منتقل کنند و اصولاً دریافت عظمت روحی مردان خدا و به خصوص روح خدا با استفاده از ابزارهای متعارف به شکلی تنها، برداشت و ادراک و تصویر از آن چیزی است که در عالم تصویر و جهان ادراک میسر است و با حقیقت و عینیت مطابقت ندارد.

حوصله در تدریس

از سال ۱۳۲۵ هجری شمسی که از حوزه علمیه اصفهان به حوزه علمیه قم آمدم و حضرت امام رضوان الله تعالی از اساتید معروف حوزه علمیه قم بودند، با آن بزرگوار آشنا شدم. در مسجد سلماسی که نزدیک منزل ایشان بود، برای دوره دوم، اصول را از اول شروع فرموده بودند و من در جلسه درس شرکت کردم و تا پایان دوره توفیق تلمذ داشتم.

امام (ره) غیر از اشکال و پاسخ که در جریان تدریس داشتند، پس از درس هم مدت کوتاهی می نشستند و پاسخ سئوالات یا اشکالات را می دادند. اولین باری که در این جلسه اشکال داشتم، عنایت و توجه خاص حضرت امام (ره) برای شنیدن حرف شاگرد و حوصله کامل در پاسخ گفتن، اولین رابطه را به وجود آورد و تاروهای که در مسجد اعظم تدریس فقه داشتند، این حالت در مباحث علمی کاملاً مشهود بود.

روش حکیمانه در برخورد با شبهات

اولین برخورد خصوصی قابل ذکر وقتی بود که توسط مرحوم اشرافی، داماد حضرت امام رضوان الله علیه احضار شدم. نمی دانستم مطلب چیست. پس از شرفیابی، با لطف و محبت خاصی فرمودند، «مردوخ کردستانی جزوه ای نوشته و نام شما هم در آن است.» عرض کردم، «بله. اتفاقاً چند روز قبل که به دیدار آقای فکور یزدی (یکی از علمای معروف یزد در قم) رفته بودم، چنین جزوه ای برای ایشان هم فرستاده شده بود و آن را به من دادند.» امام (ره) فرمودند، «می خواهی چه بکنی؟» عرض کردم، «قسمتی از آن را خوانده ام و یادداشتهایی هم نوشته ام. مایلیم آن را تمام کنم و جوابش را بنویسم.» امام (ره) فرمودند، «وقتی نوشتی بیاور من ببینم.» من فوق العاده خوشحال شدم. متنی در یک صد صفحه به نام پاسخ تهمت های مردوخ تهیه شد. آن را به امام (ره) تقدیم کردم. پس از مدتی در پایان یکی از جلسات درس اصول مسجد سلماسی، لطف کردند و آن را به من برگرداندند. در یک صفحه به شکل حاشیه

□ □ □

یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی حضرت امام خمینی (ره) این بود که همواره مراقب نفس خود بودند و در کنترل نفس و جلوگیری از هوسها و تمایلات حیوانی و در نتیجه، نیل به اخلاص، جدیت و کوشش داشتند.

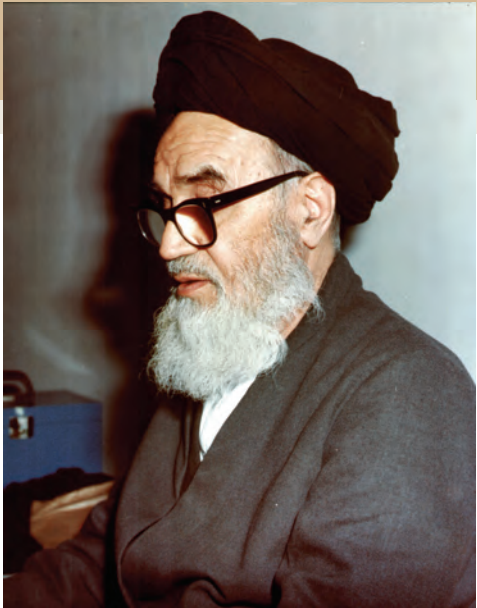
به یاد دارم بعد از رحلت حضرت آیت الله بروجردی، برای رسیدن به مقام مرجعیت، حرکتیهای مختلفی در سطح حوزه و نیز خارج از آن، شروع شد. تنها کسی که در این مورد حرکتی نکرد، حضرت امام (ره) بودند. ایشان نه تنها خودشان در این راه قدمی برنمی داشتند، بلکه به شاگردان و علاقمندانشان نیز اجازهٔ چنین فعالیتهایی را نمی دادند. تشکیل یک جلسهٔ استفتاء لازمهٔ مرجعیت است. همهٔ کسانی که در مظان مرجعیت قرار داشتند، یک جلسهٔ استفتاء داشتند، ولی حضرت امام از تشکیل چنین جلسه‌ای به شدت امتناع می کردند. من از آنجا که به ایشان بسیار علاقه داشتم، بسیار راغب بودم که جلسهٔ استفتاء تشکیل بدهم. از این رو، تصمیم گرفتم که موضوع را به شکل دیگری نزد امام (ره) مطرح کنم تا شاید مورد قبول واقع شود. به همین منظور، روزی به طور خصوصی خدمتشان رسیدم و گفتم، «شما می دانید که در میان شاگردان مرحوم آیت الله بروجردی، تعدادی از افراد فاضل و ممتاز هستند که حاضر نیستند بعد از ایشان در درسهای دیگر شرکت کنند. در صورتی که اگر این افراد مدتی به بحث و تحقیقات فقهی اشتغال داشته باشند، آیندهٔ درخشانی خواهند داشت. آیا شما حاضر نیستید به این افراد کمک کنید؟» فرمودند، «حاضر، چه کنم؟» گفتم، «آنان را دعوت می کنیم که هر هفته چند جلسه در خدمت شما باشند. شما هم مسائل فقهی دشواری را که در طول جلسه های درس با آنها روبه رو می شوید. در حضور آقایان مطرح می سازید تا مورد بحث قرار بگیرد. به این ترتیب، هم آنان پرورش می یابند و هم شما از نظر آنان استفاده می کنید.» حضرت امام که در طول صحبت من به زمین نگاه می کردند، سر برداشتند و گفتند، «آقای امینی! من از شما انتظار داشتم که به من بگوی پییر شده‌ای و مرگ تو نزدیک شده، به فکر آخرت خود باش و بقیهٔ عمرت را به غفلت و بطالت صرف نکن، اما تو در عوض به من پیشنهاد جلسهٔ استفتاء می دهی. آخر من که مرجع تقلید نیستم که جلسهٔ استفتاء لازم داشته باشم. من همین الان هم اگر کسی مسئله‌ای بپرسد و استفتائی بپرسد، جواب می دهم. مقلدان من آن قدر زیاد نیستند که من خودم نتوانم جواب بدهم. احتیاجی هم به جلسهٔ استفتاء ندارم. شما مرا به دنیا دعوت می کنید!»

من که از پیشنهاد خود بسیار پشیمان شده بودم، از ایشان عذرخواهی کردم و نتیجه آن شد که علاقه‌ام به ایشان صد چندان شد. یعنی چطور می توان به انسانی که این حد تارک دنیاست. دل نیست؟ من در طول تحصیل در اصفهان و قم استادان بسیاری داشتم که به همهٔ آنان ارادت دارم و از زحمتهایشان قدردانی می کنم. ولی تنها سه نفر توانستند ارادت قلبی و محبت مرا نسبت به خود جلب کنند. این سه نفر مرحوم حاج شیخ محمد حسن سالم نجف آبادی، حضرت استاد علامه طباطبایی و حضرت امام خمینی (ره) بودند. حضرت امام از همان اوایل تحصیل مورد توجه و علاقه ام قرار گرفتند و دلیل این امر نیز خصوصیات اخلاقی و روانی آن جناب بود. برخورد ایشان با تمام شاگردانشان یکسان بود و چنین نبود که نسبت به بعضی بیشتر از دیگران اظهار علاقه کنند و یا آنانی که سابقهٔ بیشتری در خدمتگزاری به امام (ره) داشتند، از موقعیت ممتازتری برخوردار باشند. این صفت به حدی بود که حتی شاگردانشان را به دیگر طلاب ترجیح نمی دادند.

من از قدیم با ایشان مأنوس و از شاگردان سابقه دار و حتی مروج ایشان بودم، اما رفتارشان با من هم درست مانند سایر طلاب بود.

□ □ □

من چون به امام (ره) علاقمند بودم، طبعاً دوست داشتم که طلاب و فضلا را به سویشان جذب کنم. دلم می خواست که حضرت امام با فضلا گرم بگیرند و با آنان دید و بازدید داشته باشند، ولی ایشان امتناع



می کردند و عذر می آوردند. به یاد دارم که به ویژه علاقمند بودم که ایشان با یکی از فضلا آشنا و مأنوس شوند. چندین مرتبه پیشنهاد کردم که از این فرد بازدید کنند، ولی هر بار ایشان عذر آوردند. روزی گفتم، «فلانی روز پنجشنبه مجلس روضه دارد. خوب است در مجلس روضه خوانی او شرکت کنید.» فرمودند، «حالا فرصت ندارم.» در صورتی که امام اهل مجلس روضه و علاقمند به روضه خوانی بودند و حتی گاهی در مجالس عادی شرکت می کردند. از طرف دیگر مرسوم بود که هرگاه که آقایان علما از شهرستانهای دیگر به قم می آمدند، علما و مراجع قم از آنان دیدن کنند، اما امام خمینی جز کسانی که با آنان آشنا بودند، از دیگران دیدن نمی کردند. گاهی هم که ما پیشنهاد می کردیم، قبول نمی کردند.

روزی به ایشان گفتم، «مگر دید و بازدید و اظهار محبت نسبت به اشخاص و معاشرت، جزو اخلاق اسلامی نیست؟» فرمودند، «چرا.» گفتم، «مگر نباید به اخلاق اسلامی عمل شود؟» فرمودند، «همین طور است.» گفتم، «اما شما انتظار داریم به اخلاق اسلامی، نه برای مردماری و ریا، بلکه برای خدا عمل کنید.» فرمودند، «بله. درست است. باید چنین باشم، لیکن با نفس اماره چه کنم؟» شاید بعضی از افراد، این گونه رفتار امام (ره) را حمل بر تکبر می کردند، اما حقیقت غیر از این بود. به یاد می آورم که در همان زمان، من مریض شدم. مدت یک ماه در حجرهٔ مدرسهٔ حجتیه بستری بودم. در طول این مدت، در روزهای چهارشنبه، حضرت امام به اتفاق یکی از دوستان دانشمند، در همان حجره، از من عیادت می کردند، در صورتی که من طلبهٔ گمنامی بیش نبودم.

□ □ □

یکی از صفات حضرت امام این بود که ایشان از مناظره، جدل و خودنمایی در بحث اجتناب می کردند. در حالی که این کار بین بعضی طلاب و فضلا مرسوم است.

حضرت امام خمینی (ره) در مباحثات علمی کاملاً اهل بحث و دقت بودند، مطالب را به طور دقیق بررسی می کردند و به اشکالات پاسخ می دادند، اما در جلسه هایی که بحث به صورت خودنمایی و جدل مطرح می شد، سکوت می کردند. اگر کسی از ایشان سئوالی می کرد، جواب می دادند، در غیر این صورت ساکت بودند و گوش می دادند. به یاد دارم یکی از عالمان و مدرسان قم قصد داشت برای زیارت به عتبات مشرف شود. از آنجا که وی یکی از دوستان حضرت امام (ره) بود، ایشان به دیدنش رفتند و اتفاقاً من نیز در خدمتشان بودم. در آن مجلس، حضرت امام به او فرمودند:

«شما برای زیارت به عتبات می روید و حوزه علمیهٔ نجف جای مباحثات طلبگی است. کسانی که به دیدن شما می آیند، ممکن است بحثهای علمی را شروع کنند. مواظب باشید بحثهای طلبگی شما را از زیارت باز ندارد و سفر شما با دید و بازدید به اتمام نرسد. شما هدف دیگری دارید.»

□ □ □

من درسهای فقه و اصول را در خدمت امام (ره) می خواندم و درس

فلسفه را در خدمت مرحوم علامه طباطبایی. با اینکه به هر دو نفر بسیار علاقمند بود، دوست داشتم بفهمم که حضرت امام خمینی (ره) در بحثهای فلسفی قوی ترند یا علامه طباطبایی و در این زمینه، همیشه منتظر فرصت مناسب بودم. سرانجام، روزی این دو استاد عزیز را برای صرف ناهار طلبگی به حجرهٔ مدرسهٔ حجتیه دعوت کردم و خوشبختانه ایشان نیز قبول کردند. در روز موعود، من که منتظر فرصت بودم، مسئله ای فلسفی را مطرح کردم. هر دو نفر خوب گوش دادند، امام (ره) ساکت ماندند. بعد مرحوم علامه به حضرت امام (ره) نگاهی انداخت و امام هم تبسمی کردند و با آن تبسم جواب را به عهدهٔ علامه گذاشتند. در هنگامی که استاد علامه جواب مسئله را می داد، حضرت امام کاملاً گوش می دادند، ولی چیزی نگفتند و به اصطلاح درگیر بحث نشدند. بعد از آن، سئوالی فلسفی از حضرت امام کردم. ایشان نگاهی مؤدبانه به علامه کردند و سپس جواب دادند. علامه هم کاملاً گوش داد، ولی چیزی نگفت و ساکت بود. به هر حال، نتوانستم این دو استاد گرانبه را به بحثهای طلبگی بکشانم. گویا هر دو نفر به هدف من پی برده بودند. آن روز هم برای من روز خوشی بود.

امام (ره) در تمام دوران عمرشان یک قدم نیز برای ریاست و مرجعیت

□ □ □

روزی به ایشان گفتم، «مگر دید و بازدید و اظهار محبت نسبت به اشخاص و معاشرت، جزو اخلاق اسلامی نیست؟» فرمودند، «چرا.» گفتم، «مگر نباید به اخلاق اسلامی عمل شود؟» فرمودند، «همین طور است.» گفتم، «ما از شما انتظار داریم به اخلاق اسلامی، نه برای مردماری و ریا، بلکه برای خدا عمل کنید.» فرمودند، «بله. درست است. باید چنین باشم، لیکن با نفس اماره چه کنم؟»



برنداشتند. ایشان چنان از این تمایلات به دور بودند که حتی در تشییع جنازهٔ مرحوم بروجردی، به طور عادی مانند یکی از افراد شرکت کردند. در مجالس ترحیم تنها می رفتند و در گوشه ای می نشستند و در بعضی از مجالس هم اصلاً شرکت نمی کردند. در ابتدا قصد داشتند خودشان مجلس ترحیمی برای آیت الله بروجردی برگزار نکنند و بر این نظر نیز پافشاری کردند. ولی بعد، به اصرار زیاد و بنا بر مصالحی، حاضر شدند که یک مجلس برگزار کنند، آن هم بعد از مجالسی که دیگران برگزار کرده بودند. در مورد ادارهٔ حوزه و پرداخت شهریه به طلاب نیز کاملاً خود را کنار کشیدند و می فرمودند:

«دیگران بحمدالله هستند و ما مباحثهٔ طلبگی خودمان را ادامه می دهیم.»

حتی خود من به اتفاق یکی از دوستان پیشنهاد کردیم، «خوب است شما هم شهریه ای پرداخت کنید، پولش فراهم می شود.» ولی ایشان قبول نکردند. اما بعد از اینکه مبارزات شروع شد، من به اتفاق آیت الله منتظری و یکی از علمای تهران، خدمت ایشان رسیدیم و پیشنهاد کردیم، «لازم است شما شهریه ای بپردازید و پولش هم فراهم می شود.»

و در این موقع بود که ایشان پذیرفتند.



■ حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان

در آستانهٔ وصال...

امروز انجام بدهیم، ولی قول می‌دهیم مثل دیروز اذیتان نکنیم.»
با توجه به این خصوصیات و با توجه به اینکه حضرت امام در گذشته بیماریهایی سختی را پشت سر گذاشته بودند، دلیل چندانی بر نگرانی آن حضرت در مورد بیماری وجود نداشت، هر چند اگر هم اطلاعی از مسئلهٔ سرطان و بنای تکه‌برداری در روز دوشنبه را داشتند و حتی از لحظه مرگ خود باخبر می‌شدند، تغییری در روحیهٔ بزرگ امام ایجاد نمی‌شد. در آن روزها امام دائماً در بحر عمیق تفکر فرو می‌رفتند. آن تفکر ژرف، بیانگر چه معنایی بود؟ گرچه ما هم تا اندازه‌ای از خطر آگاهی داشتیم، حضرت امام به ظاهر، هیچ‌گونه اطلاعی نداشتند. اما آیا امام در ورای همهٔ این امور، چیزی را نمی‌دیدند که ما حتی از تصور آن، عاجز بودیم؟!

در اتاق عمل و درمانگاه

صبح روز سه شنبه ۳ خرداد ۱۳۶۸ با آنکه به طور کلی اطلاع داشتیم که قرار است حضرت امام مورد عمل جراحی قرار گیرند، ولی چنان نسبت به این مسئله تلقی ناباورانه داشتیم که طبق معمول، کارها و قبوض را برای تشریف آماده کرده و در موعد مقرر به طرف بیت معظم‌له روانه شدم، اما در آنجا با در بسته روبه‌رو شدم. دلم لرزید و زانوانم سست شدند. مضطرب و شتابزده خود را درمانگاه رساندم. امام در اتاق عمل و بیهوش بودند، پزشکان پروانه‌وار گرد شمع وجودشان می‌چرخیدند و روی موضع را برای عمل جراحی آماده می‌کردند. لحظه‌ها به سنگینی کوه سینه‌ام را می‌فشرده. جان بر لب، زمزمهٔ دعابر زبان و ذکر خدا در دل و اشک بر دیدگان داشتیم. به تدریج سران سه قوه: حضرات آقایان آیت الله خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و موسوی اردبیلی نیز وارد شدند. علاوه بر چند نفر از اعضای دفتر و حاج احمد آقا، یکی از صبیبه‌های حضرت امام نیز حضور داشتند. چشمها بر صفحهٔ تلویزیون دوخته شده بود و اشک مجال دیدن نمی‌داد. آرام‌تر از همه، فرزندان امام بودند که دل شیر را به ارث برده بودند.

نه توان نگاه کردن داشتیم و نه می‌توانستیم چشم از دیدن محبوب بریندم. تیغ جراحی بود که سینهٔ او را می‌شکافت یا خنجر می‌که جگر ما را می‌درید. نزدیک به سه ساعت، همراه با امید و دلهره به طول سی سال بر من گذشت. سی سال خاطرات، تلخی و شیرینی و ارادت، شیرین، تلخی هجرانها و شیرینی وصالها. سی سال عشق و ارادت، سرانجام فضا از عطر شادمانی لبریز شد و عمل بدون عارضهٔ قلبی و با موفقیت پایان یافت. لحظهٔ شیرین فرا رسید؛ به شیرینی سی سال

در جایگاه همیشگی خود نشسته بودند، اما انگار که در این جهان نبودند.

وضعیت جسمانی امام آن اندازه مساعد بود که مثل اوقات دیگری که سالم بودند، به راحتی به محل ملاقات و کارهای روزانه بیایند. از جهت جسمانی، به ظاهر وضعیت بدی نداشتند و اطلاع مشخصی هم از بیماری خود نداشتند. تا آنجا که اطلاع دارم تا آخر هم نوع بیماری به

نه توان نگاه کردن داشتیم و نه می‌توانستیم چشم از دیدن محبوب بریندم. تیغ جراحی بود که سینهٔ او را می‌شکافت یا خنجر می‌که جگر ما را می‌درید. نزدیک به سه ساعت، همراه با امید و دلهره به طول سی سال بر من گذشت. سی سال خاطرات، تلخی و شیرینی وصالها. سی سال عشق و ارادت



حضرتشان گفته نشد. در آن شرایط، وضعیت چنان عادی بود که تا هفتهٔ پیش از آن، حضرت امام نوشابه میل می‌کردند و پزشک معظم‌له تازه معروض داشت که، «ما ترجیح می‌دهیم شما نوشابه ننوشید.» روز دوشنبه ۶۸/۳/۲ پزشک به عرض رساند، «چنانچه اجازه بدهید، امروز هم می‌خواهیم کار دیروز را دوباره انجام دهیم.» روز قبل، حضرت امام را آندوسکوپ کرده بودند. حضرت امام که گویی در ذهنشان این تصور بود که خونریزی معده ناشی از خوردن بعضی از قرصها بوده است، فرمودند، «من دیروز اذیت شدم. اگر احتمال می‌دهید این عارضه مربوط به قرصها بوده، این قرصها را ده روز نمی‌خورم، شاید ناراحتی برطرف شود.» پزشک به عرض رساند، «آندوسکوپ مجدداً، لازم است. اجازه بدهید

عظمت شخصیت حضرت امام، به سان کوهی بود بسیار بزرگ که قلهٔ رفیعش در ورای ابرهای طبیعت، سر به آسمان معنویت و عبودیت حق سائید و با پیوند به سرچشمهٔ لایزال هستی، اعماق وجودش از زلال معرفت، سیراب شد و از گسترهٔ پیرامونش، چشمه‌سارهای حکمت، جاری شدند و تشنه‌کامان آب حیات را سرمست شوق وصال کردند.

نه قلهٔ سر به فلک کشیده عرفانش در دسترس و دید محجوب ما بود، نه گامهای لنگ آگاهی ما را توان پیمودن دامنهٔ گسترده و ابعاد کمالاتش و نه اندیشهٔ قاصر ما را توان نفوذ در ژرفای وجودش. عظمت شخصیت امام(ره) و عمق و گستردگی آن حتی برای نزدیک‌ترین افراد و برجسته‌ترین شاگردان ایشان قابل دسترسی و شناخت دقیق نبود و کسی را هم یارای چنین ادعایی نیست. با این همه، هر کس متناسب با درک و ظرفیت خویش و از زاویه‌ای، آن هم در بعد ظاهری و اثباتی، قطره‌ای از دریای حکمت و فرزانی امام را چشیده است و با جمع‌آوری این قطره‌هاست که جویبارهایی از آن دریای فضیلت برای تشنه‌کامان تاریخ و نسلهای آینده، جاری می‌شود.

هر چند این بندهٔ ناچیز بیش از نیمی از عمرم را به سان خاری، نزدیک و در کنار گل بی‌خار وجودش سر کردم، ولی به دلیل عدم قابلیت، از طراوت و زیبایی ملکوتیش کمتر بهره‌مند شدم و بی‌گمان آنچه از او نصیبم شد قطره‌ای بود از دریا و در عین حال، آنچه از این قطرهٔ درک و احساس با قلم شکسته در قالب الفاظ ناقص می‌آید باز هم قطره‌ای است از دریا!

و... سرانجام!

در طول مدتی که صبحها برای انجام کارهای مربوط به دفتر و امور وجوهات شرعی خدمت حضرت امام مشرف می‌شدیم (هر روز حدود ۲۰ الی ۵۰ دقیقه بعد از ساعت ۸ صبح در خدمتشان بودیم)، بعد از پاسخگویی به سوالهای مطروحه و استجازات و امثال آنها، مشغول مهر کردن قبضه‌ها می‌شدیم و حضرت امام، ضمن نظارت بر کار ما مشغول مطالعه و بررسی گزارشها می‌شدند. تنها در روزهای یکشنبه و دوشنبه اول و دوم خرداد که روز سه‌شنبه بعد از آن، تحت عمل جراحی قرار گرفتند، وضعیتی خاص داشتند. هر یک از این دو روز، یکی دو سؤال را با اشاره و حداقل کلمات پاسخ گفتند و پس از آن، بر خلاف معمول گذشته، به مطالعه نپرداختند و با سکوت و سکونی ویژه و چهره‌ای آرام به افقهای دور دست چشم دوخته بودند و گرچه



محضرشان عرض و دستوراتی را اخذ کردیم. به خصوص در یک مورد که مکرر فرمودند در هیئت رئیسه مطرح کنید، اگر راه قانونی داشتید و جمعاً موافق بودند اقدام لازم شود. در مواردی هم دستورات کتبی صریح می‌دادند. البته من مورد تحکیم آمیزی ندیدم و نشنیدم. حتی در جلسه‌ای که چهار نفر در خدمتشان روی مطالبی اصرار داشتند، با حلم و حوصله فوق‌العاده حرفهای مکرر آقایان و استدلالات و سئوالات مختلف آنها مبنی بر عدم اعلام نظر صریح گوش دادند و در پایان فرمودند، «اگر نگوییم، احساس می‌کنم وظیفه خود را انجام نداده‌ام.» که طبعاً بحث ختم شد.

ساده زیستی امام(ره)

با آنکه امام(ره) تابستان را در قم نمی‌ماندند و به محلات یا امامزاده قاسم(در بند) تهران مسافرت می‌کردند، ولی در اولین سال مبارزات رسمی تابستان ۴۲ ایشان تصمیم گرفتند در قم بمانند. جمعی از مؤمنان و دوستان آن حضرت آمدند و اصرار کردند که اجازه بفرمایید برای منزل کولر تهیه کنیم که البته در آن زمان بسیار کم و محدود بود. امام(ره) فرمودند، «منزل ما سرداب دارد. از سرداب استفاده می‌کنیم.» قریب به این مضامین را من خودم از ایشان شنیدم که هر وقت برای همه مردم و همه طلبه‌ها در قم کولر فراهم شد، آن وقت مانعی ندارد. طبعاً آقایان ساکت و منصرف شدند.

خاطره‌ای از درس حضرت امام(ره)

در بحث اصول، حضرت امام رضوان الله تعالی علیه رسیدند به فصلی به نام «طلب و اراده» که در باب اوامر مطرح می‌شود. پس از بحث کوتاهی فرمودند، «در دوره قبل بحث شده و ضرورتی ندارد.» برای ما جالب بود و علاقه داشتیم این مباحث را که مقداری هم بعد فلسفی داشت، از زبان ایشان بشنویم. پس از پیگیری معلوم شد رساله‌ای به خط شریف خود نوشته‌اند که بعضی از آقایان از روی آن استنساخ کرده‌اند. نسخه اصلی را پیدا کردم و از روی آن یک نسخه نوشتم که بحمدالله این اواخر در مجموعه رسائل معظم‌له چاپ شده و از جمله رساله‌های کم‌نظیر در موضوع خود است.

ویژگیهایی از شیوه تدریس امام(ره)

در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی، تنها درسی که حوزه علمیه قم را اشباع می‌کرد و جمع محصلین واقعی و اهل کار و دقت و تحقیق را گرد آورده بود، درس حضرت امام(ره) بود.

برآوردن حاجات مؤمنان

یکی از مؤمنان با یک واسطه از من خواسته بود که از حضرت امام(ره) لباسی را بخواهم که در آن نماز خوانده باشند. از طرفی خجالت می‌کشیدم این درخواست را مطرح کنم و از طرفی مایل نبودم به آن مؤمن جواب رد بدهم تا در فرصتی، پس از آنکه عرائض خودم تمام شد و پاسخ شنیدم، در حالی که می‌خواستم خداحافظی کنم فشرده و با زحمت مطلب را عرض کردم. امام(ره) فرمودند، «بنشین.» و با

صبر و استقامت بی‌نظیر و سازنده

در تمام حالاتی که توفیق دیدار با امام(ره) و بیان مشکلات و استرشاد یا درخواست تعیین تکلیف در مسائل مربوط را داشتم، چه قبل از پیروزی انقلاب و چه در مورد مسئولیتهای خود، هرگز احساس شکست یا ناکامی در ایشان ندیدم و نشنیدم. در اولین برخوردی که از سر ناکامی و برای کسب تکلیف در نجف مطرح کردم و ضعف و تلاش حوزه و پراکنده شدن شاگردان را بیان داشتم و دستور ایشان مبنی بر عدم جواز ترک حوزه را پرسیدم، صراحتاً مطالب مفصلی را فرمودند که چند جمله آن را نقل می‌کنم. فرمودند، «شماها هنوز مشکل ندیده‌اید. در زمان ما روزی رسید که طلبه‌ای اگر در حجره بود، جرئت نمی‌کرد بیرون بیاید. ما جمعی بودیم بیرون شهر قم در سالاریه که حداکثر هفته‌ای یک بار برای تهیه لوازم به شهر می‌آمدیم و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم صبحها می‌آمدند برای ما درس می‌گفتند. ما به شکل مخفیانه درس می‌خواندیم و مشکل‌تر آنکه آن روز، هم دولت و هم حکومت با روحانیون مخالف بودند و هم مردم. امروز اگر حکومت مخالف است، مردم شما را دوست دارند. هیچ مشکلی نیست.» و بعد مباحثه جمعی را سفارش فرمودند که به دنبال آن چند جلسه جمعی از شاگردان امام(ره) در قم شکل گرفت و برکات علمی و سیاسی زیادی داشت.

شکیبایی در بررسی امور

ضمن احترام به نظرات و شنیدن پیشنهادات با حوصله کامل، پس از رسیدن به یک نتیجه روشن به مصداق آیه شریفه: «فاذا عزمت فتوکل علی الله.» به شکل قطعی و غیر قابل برگشت، دستور می‌دادند. به عنوان نمونه از قبل از پیروزی و اوایل انقلاب و پس از آزادی و بازداشت اول امام(ره) و قبل از تبعید به ترکیه، تلگرافات زیادی شده بود و عده‌ای از مأمور تنظیم و پاسخ و شناسایی موقعیت طرف بودیم. شاهد بودم جناب آقای هاشمی رفسنجانی که آن روز هم از نزدیکان بودند، پیشنهادی داشتند. پس از دو نوبت بحث، حضرت امام(ره) نظر خود را صریح و قاطع به شکل دستوری فرمودند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در جلسه‌نهایی تصمیم‌گیری برای اعضای خبرگان قانون اساسی که به دستور امام(ره) جلسه مشاوره‌ای تشکیل شده بود، در محضر امام(ره) در قم که شاید سه ساعت طول کشید، یک یک افراد نام برده شدند و نظر نهایی جمع به عرض رسید. حضرت امام(ره) موافقت یا مخالفت می‌کردند و کسانی را می‌فرمودند که باید باشند. من از تحمل امام(ره) در شنیدن این همه حرف و طول جلسه و حلم و در پایان حکم قطعی در شگفت بودم.

قاطعیت در عین رأفت

حضرت امام(ره) ضمن صلابت و برخورد انقلابی، دستور اکید و مکرر بر لزوم رعایت جهات شرعی و اسلامی نسبت به دستگیر شدگان فرموده بودند. من شاهد بودم که یکی از بزرگان که امروز جزو فقهای شورای نگهبان هستند با چند نفر از متدینین در محضر امام(ره) در مورد یکی از آقایان که آن روزها کار قضایی می‌کرد، مطالبی را گفتند و شهادت دادند. امام(ره) فی‌المجلس به جناب حجت‌الاسلام آقای صاعنی دستور فرمودند، «بگویند بیاید.» برخورد حضرت امام رضوان الله تعالی نسبت به مسائل اصفهان در جریان قتل مهندس بحرینی و دستور به مرحوم قدوسی دادستان انقلاب وقت، نمونه‌های دیگری است که بر کسی پوشیده نیست.

پاسخ به سئوالات

حضرت امام(ره) برای طلاب و محصلین و به خصوص شاگردان احترام خاصی قائل بودند. در جلسات درس اگر اشکال می‌شد، توجه می‌فرمودند و پاسخ می‌دادند و در بحث اصول، غیر از پاسخگویی در جریان تدریس، بعد از درس هم می‌نشستند و شاگردانی که سئوالاتی داشتند، دور ایشان جمع می‌شدند و یک یک سؤال می‌کردند و پاسخ می‌نشیدند.

صراحت و سازش ناپذیری

حضرت امام(ره) در برخورد با مسئولین، حرفهای آنان را با حوصله کامل گوش می‌دادند و در صورت لزوم به طور روشن و صریح نظر خود را بیان می‌کردند و یا دستور اقدام می‌دادند. در طول دو دوره در سمت نیابت ریاست مجلس شورای اسلامی، موارد متعددی را به

حضرت امام(ره) برای طلاب و محصلین و به خصوص شاگردان احترام خاصی قائل بودند. در جلسات درس اگر اشکال می‌شد، توجه می‌فرمودند و پاسخ می‌دادند و در بحث اصول، غیر از پاسخگویی در جریان تدریس، بعد از درس هم می‌نشستند و شاگردانی که سئوالاتی داشتند، دور ایشان جمع می‌شدند و یک یک سؤال می‌کردند و پاسخ می‌نشیدند



تبسم و شادی خاصی که حاجت مؤمنی را به شکل خصوصی برمی‌آوردند، کسی را صدا زدند و دستور فرمودند برو آن عبا را که فلان جاست بیاور. عبا را که آوردند، امام(ره) خود گرفتند و به من تحویل دادند و فرمودند، «به او بده.» و دعایی کردند. وقتی بیرون آمدم بعضی‌ها که متوجه شدند، بدشان نمی‌آمد از من بگیرند که گفتم مربوط به من نیست و آن مؤمن فوق‌العاده خرسند شد. این خاطره نیز بیانگر درجه علاقه امام(ره) به مردم و رفع حاجات آنهاست.



دکتر زهرا مصطفوی

یاد آن یار یگانه

قال الله العظيم

«إلا يذكر الله تظمئن القلوب»

«دل آرام گیرد به یاد خدا»

پدر! ای مهربان ترین پس از خدا. ای عزیزتر از جانم و ای شیرین تر از روانم. در فراق، فراوان دل سوخته دارم و با تو سخن بسیار، اما اینک قامت بلندت ساکن خاک گشته و روح پرفتوح به دیدار معشوق به پرواز در آمده و به ناچار تسلی خاطر می یابد و خاطره های دلنشین توست که آیت حق بودی و جلوه نور و بر ضمیر جانم و لوح وجودم نقش بسته ای.

پدر! فصل خزان عمر تو در بهارن بود، در بهار طبیعت و در بهار انقلاب و باد صبا، پیک جدایی بود. این بهار را حکایتی دیگر بود، از این رو با خاطره های دل خوش می دارم و خاطرات روزهای همدلی با تو را مرور می کنم تا آنچه را که تو با الهام از معشوق و معبودت به ما آموخته ای تکرار کنم که ذکر، مانع فراموشی است. پدر! تاریخ نوشته های بسیار دارد، اما این را زیباتر خواهد نگاشت که پدری الفبای عشق را در مکتب دین چه نیکو آموخت و عارفانه زیست تا عاشقانه برود، مردانه ایستاد تا ظالمان به خاک درافتند و درس چگونه بودن را آموخت و رسم جاودانگی را در همه عصرها تداوم بخشید. پدری که در روز الست با خدای خویش پیمان یاری و با خیل همراهانش پیمان مهری بست.

پدر! بگذار که در غیبت از تو سخن بگویم، از خوبیهات، از مهربانیهایت، از شجاعت، از پاکبازیهایت و از همه خاطرات پدرانه ات، زیرا در حضور، دوست نمی داشتی تو را بستانند که بنده خالص خدا بودی و دلیل راه فرزندان، و هم اینک به روح پاکت سوگند که سر آن دارم و از خدای خود در این کار امید و رجای مدد که حق فرزندی را به حد توان خویش به جای آرم و رهرو راستین راهت باشم.

پدر! از بندگیت سخن گفتم و خوب به یاد دارم که چه آرام رشته خواب را بر هم می زدی و نوای الله اکبر برمی آوردی و به نماز و نیاز می ایستادی و دیگران را غالباً نه به کلام که به عمل، به ادای فرایض یادآور می شدی و بر آن بودی که صدای طنین گامهایت به هنگام وضو، آرامش دیگران را بر هم نزنند و همواره سعی داشتی کلام حق را با خلوت و شیرینی و آرامش و ملاطفت قرین سازی و هرگز در این خصوص عتاب و خطاب نکردی و عبادت خدا و انجام واجبات را در نظر ما سنگین و طاقت فرسا جلوه گر نساختی.

پدر! به یاد دارم هنگامی که پدر فرزندم به جهت عادت خانوادگی، دخترم را از خواب شیرین صبحگاهی بیدار می کرد و به نماز وامی داشت، تو برایش پیام فرستادی که چهره شیرین اسلام را به مذاق بچه تلخ نکن. این کلام چه مؤثر افتاد و چه تأثیر عمیقی بر روح و جان دخترم به جای گذارد که بعد از آن خود سفارش کرد که

برای ادای نماز بیدارش کنیم زیرا «لا اکراه فی الدین» و لذا مصلیان این جماعت با مهر و میل و نه با اکراه و اجبار، سر بر آستان حق می نهند و از صلوه عشق به معراج مرضیه به پرواز در می آیند که العبادۀ ثلاثه و مؤمنان و مخلصان حقیقی دل در گرو مهر حق دارند و از این رو به عبادت می پردازند و نه به جهت رغبت جنت و خوف جهنم که «الهی اصبر علی حر نارك و کیف اصبر علی فراقک» پدر! تو با عمل و سلوک نکتۀها آموختی و جانمان را به گلستان وجودت صفا بخشیدی. رفتار و کردار تو نمونه عینی اخلاق اسلامی را در ذهنمان تداعی می کرد و مصاحبت با تو اثری را بر روح و روان انسان به جای می گذاشت که هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد. آری ای پدر! ای فرزانه اندیشمند و مرد مردستان جبهه اندیشه و عمل. ای آیت انتظام و استحکام! سخن از بندگی توست که در اطاعت از حکم الهی آنچنان مطیع و منقاد بودی که وقتی فرزند



پدر! تاریخ نوشته های بسیار دارد، اما این را زیباتر خواهد نگاشت که پدری الفبای عشق را در مکتب دین چه نیکو آموخت و عارفانه زیست تا عاشقانه برود، مردانه ایستاد تا ظالمان به خاک درافتند و درس چگونه بودن را آموخت و رسم جاودانگی را در همه عصرها تداوم بخشید



دلبندت مصطفی، یار و غمخوار دوران تبعید و اسارت به شهادت رسید، گفتی شهادت او از الطاف خفیه الهی است که آنچه خود داده، خود باز خواهد گرفت. تو چه خوب می دانستی فرزندان امانتهایی در دست پدران و مادرانند و باید به سلامت به صاحب امانت سپرده شوند و تو در مقابل این عمل زشت و کرپه دُخیمان روا ندیدی که میدان را خالی کنی و غمگینانه در خانه بنشیننی که گاه نبرد مردان حق است و باید ایستاد در میدان مبارزه جان باخت و این چنین بود که استقامت تو پیر برنا دل، امت بیدار دلت را مصمم و پایدار ساخت و اکسیر مقاومت در برابر ظلم و ستم و عشق به شهد و شهادت را در ایران و عراق و در کام جانانشان فرو ریخت.

پدر فراموش نکرده ام که خواهر هجده ساله ام فرزندی هفت ماهه در شکم داشت و با مرگ دست و پنجه نرم می کرد و پزشکان اتفاق نظر کرده بودند که یا باید از طفل گذشت و به مرگش راضی شد تا مادر زنده بماند یا باید به فوت مادر رضا داد و فرزند را حیات بخشید. از این رو و به امید نجات مادر جوان که جگر گوشه تو بود و توی و مرجعش بودی. از تو خواسته شد که رضایت بدهی برای نجات مادر، طفل را قربانی کنند، اما نیک به یاد دارم که با صلابت گفتی، «من این حق را ندارم که چون به فرزندم علاقمندم، موجب مرگ موجود دیگری شوم. آنها هر دو بنده خدایند و موجود زنده» و همین صبر و ایمان و اخلاص تو سبب گشت که خداوند طاعت خالصانه ات را پاداشی نیکو دهد و مادر و فرزند را زنده نگه دارد که «انه من یتق و یصبر فان الله لا یضییع اجر المحسنین».

پدر! چگونه فراموش کنم این همه صدق گفتار و کردار را؟! هرگز به یاد ندارم که کلام تو با نیت تو و عمل و رفتار تو با این دو متفاوت باشد. آن روز که با پیامی درباره بسیجیان، این فرزندان دلبندت، مهر خود را بیان و برای پخش به رادیو و تلویزیون ارسال کردی، اما بناگاه بازگشت پیام را قبل از پخش خواستار شدی، در مقابل چشمان پرسشگرم واژه ای از آن را تغییر دادی و گفتی در پیام چنین نوشته بودم «که من با تمام همم به شما دعا می کنم.» در حالی که چنین نیست و لذا آن را به «بیشترین همم» تبدیل نمودی و فرمودی «جمله دقیق تر است.» و چنین بود که من اوج تطابق گفتار و کردار را دیدم. هرگز کلامی خلاف واقع به زبان و قلم نیاوردی و همواره زمانی که احتمال می رفت آنگونه که نوشته ای و یا گفته ای عمل نکنی، بی درنگ عبارات و واژه ها را تغییر می دادی تا در پیشگاه خالق متعال مسئول نباشی که شرط اخلاص و صداقت این باشد. پدر! چه بگویم و از کدامین خاطره ات یاد کنم؟

و چگونه از ظلمی که سالیان سال بر زن و مرد رفت سخن به میان آرم؟ این تو بودی که پس از گذشت قرن ها که حقوقشان ضایع و بسیارشان ملعبه دست جنایتکاران زر و زور قرار گرفته بودند، عظمت روحی و شخصیت و شرافت و عزت واقعیشان را به آنها نمایاندی و همواره آنها را به دخالت مستقیم در سرنوشت خویش و امور سیاسی اجتماعی تکلیف کردی. تو به من در عمل و بیان رابطه سالم اسلامی با خانواده و همسر و خدمت به خلق را آموختی و همچون جدت حضرت علی (ع) مصداق واقعی مساوات و عدالت و همدلی و همکاری در خانه بودی، آنگاه که برای مراقبت از فرزندان، در شب بیداریها با همسرت نهایت مساعدت را مبذول می داشتی و شبها اندکی استراحت می کردی و مادران به نگهداری از ما می پرداخت و سپس او به استراحت می پرداخت و تو از ما نگهداری می کردی. ای کاش آن روزها نمی رفتند و تو همچنان با نگاه مهریانت جانمان را می نواختی!

عشق به او. لحظهٔ انتقال حضرت امام از اتاق عمل، لحظه‌ای بود که از فراسوی شوق و عشق، چشمم به دیدن سیمای نورانی و درخشانش روشن شد و دل طوفان زده‌ام به ساحل آرامش رسید. می‌خواستم از پزشکان تشکر کنم، اما الفاظ مناسب را در ذهنم نیافتم. زبانم هم بند آمده بود و فقط توانستم دست پزشک امام را ببوسم.

دیری نیابید که این مسرت جانبخش و آرامش شیرین با دگرگونی‌ها و گزارشهای پزشکی دستخوش فراز و نشیبهای بی‌شماری شد. لحظه‌ها به سنگینی می‌گذشتند و عقربهٔ زمان، به سختی می‌چرخید.

گفتنی‌های روزهای درمانگاه زیاد است. آنهایی که در این روزها شرف حضور داشتند، زیاد بودند، ولی هر یک شمه‌ای از عبادتها، راز و نیازها و گریه‌های شبانه تا ذکر و نماز و اهتمام فوق تصور بر آنها را که سنت دیرینهٔ امام بود، بیان کرده‌اند. خدا می‌خواست که حداقل در این چند شبانه‌روز هم که شده، چشمه‌هایی از ابعاد معنوی نادیده و ناشناختهٔ بندهٔ صالحش را به دیگران بنمایاند و با استفاده از این فرصت استثنایی و در عین حال غم‌انگیز، با دوربین مخفی، تصویری هر چند ظاهری و نارسا از جلوه‌های عبودیت او برای تاریخ و خداجویان به ثبت رسد و واسفا! که هیچ دوربین و نزدیک‌بین و ذره‌بین و چشم‌ظاهربینی را امکان دیدن حقیقت مقام عبودیت و خلوص حضرتش نیست. هشتاد سال عبادت خالصانه، هشتاد سال مناجات شبانه، هشتاد سال ریاضت و جهاد اکبر و اصغر، هشتاد سال سیر و سلوک الی‌الله و ... ما کجا و او کجا که:

ما را کجا به کوی تو ممکن شود وصول
که آنجا خیال را نبود قدرت نزول

با این همه گویی مشیت خداوندی بر این تعلق گرفته بود که برای چند روز و چند شبی هم که شده، آنچه را که در مقام ظهور قابل رؤیت است، با شهود اعین و تصویر عیان بر جهانیان ثابت کند که اگر قانون «و من نعمة نکسکة فی الخلق» همگانی است، ولی «خلق» و شاکلهٔ باطنی متکامل و ذوب‌شدهٔ در حق، نه با عمر طولانی و بیماری جسمانی که با مرگ نیز آسیب‌پذیر نیست. اگر انسانهایی مصداق «و مهمم من یردالی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیناً» می‌شوند، ولی این توان الهی نیز در انسان وجود دارد که نه در درهٔ انحطاط «ارذل العمر» سقوط کند و نه دانسته‌های خویش را از دست دهد، بلکه در اوج قله شخصیت انسانی و شکوفایی روحی و با برخورداری از تمام مشاعر و حفظ تمام اندوخته‌ها و دریافتهای الهی خویش و توجه کامل به مبدأ هستی و معاد و معارف حقه تا آخرین لحظه، عمر را سپری کند و در کمال معرفت و قدرت آگاهی، دیوارهٔ مرگ را بشکافد و به فضای لایتناهی جهان ابدی و ملکوت اعلی پرواز کند و به لقاء مبدا، کمال وهستی مطلق راه یابد.

حضرت امام هر چه به لحظه‌های پایانی عمر نزدیک‌تر می‌شدند، وجودشان از توجه به خدا لبریزتر و آثار و نمودارهای حکمت و معرفت الهیشان آشکارتر و سیمایشان نورانی‌تر می‌شد، در حالی که هر روز و هر ساعت از نظر جسمی رو به کاستی و ضعف و رنج بیشتری می‌رفتند که بر حسب روال طبیعی و سیر مادی جسمانی، بروز و ابراز بیشتر آثار تآلم و ناله و جزع را می‌طلبید، اما شخصیت شکوفا شده و حقیقت شگفت‌انگیز انسان تکامل یافته‌ای چون امام که روح بزرگش بر جسم و عالم طبیعت غالب شده و جسم برایش جز قالب و مرکب راهوار نیست، وضعیت دیگری را به منصفه ظهور گذاشته بود. از نای وجودشان که جز برای خدا ننالیده بود، به جای ناله از آلام جسمانی، زمزمه ذکر خدا و آهنگ روح‌انگیز وصل و قرب و لقا برمی‌خاست و از شمع چهرهٔ ملکوتیشان که جز برای حق نیفرورخته بود، به جای احم و ترشویی از دردهای ناشی از بیماری تن، نور ایمان و طمأنینهٔ خاطر و نشاط و انبساط برای لقای دوست متلؤلؤ بود.

ایشان مصداق بارز مؤمنانی بودند که خود در این دنیا به حساب خود می‌رسند، قبل از آنکه در آن دنیا به حسابشان رسیدگی شود. حضرت امام گرچه به ظاهر، هنوز روح بلندشان با کالبد خاکی پیوند



تمام و چشمانشان دوباره بسته شد. در حالی که می‌گریستم، از اتاق خارج شدم.

واپسین شامگاه

روز شنبه ۱۳، خرداد مراجعات به دفتر زیاد بود و در عین حال، قبضها و کارها را برای انجام در روز یکشنبه، طبق معمول آماده کردیم. قبضها و کارهایی که برای همیشه ماندند و دیگر انجام نشدند. بعدازظهر، یکی از برادران تلفن زد به منزل که بیا، سران سه قوه از بین جلسهٔ شورای بازنگری، جلسه را رها کرده و به بیت

آمده‌اند، ممکن است خبری شده باشد. بچه‌های دفتر نگران شده بودند و از من خواستند که زودتر بیا و پروبالا ببین چه خبر شده است. می‌خواستند از این طریق، مطلع شوند.

ساعت حدود چهار بعدازظهر بود که با عجله خود را به درمانگاه رساندم. با صحنه‌ای غم‌آلود و فضایی اندوهبار مواجه شدم. همه در محوطه نشسته بودند. چشمها گریان و رنگها پریده بود و در عین حال، محوطه بی سر و صدا آرام بود. نمی‌فهمیدم چه شده. زبانم بند آمده بود، زانوانم می‌لرزیدند و قلبم به شدت می‌زد. دقایقی را روی زمین نشستم. کم‌کم خودم را جمع کردم و برخاستم و به طرف اتاق رفتم. سخت‌ترین لحظه‌های زندگیم بودند. حضرت امام در حال اغما بودند و دستگاههای متعددی در ارتباط با قلب، تنفس و غیره، امام را احاطه کرده بودند. فضای اتاق یأس‌آلود و غمبار بود. بیشتر از چند لحظه طاقت نیاوردم و در اولین بار در زندگی معنی این شعر سعدی را لمس کردم که:

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود، به چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود
حدود مغرب، پزشکان گزارشی را به جمع حاضر ارائه کردند. از پیش‌بینی وضع امام در روزهای آینده سؤال شد و پزشک پاسخ داد که صحبت از هفته و روز نیست. مسئله در محدوده چند ساعت دور می‌زند. شنیدن این جمله، تاب و توان را از همه گرفت. در عین حال، به خاطر بعضی از مسائل، همه مأمور به حفظ سکوت و آرامش بودند. سکوت تلخ و خفه‌کننده، سیاهی شب و سیاهی غم به هم درآمیخته بود. همه به خود می‌پیچیدند و در دریای متلاطم و تاریک غم و اندوه دست و پا می‌زدند، بالا آمدن یک درجه فشار خون، یک حرکت ابرو یا یک تکان پلک امام، بزرگ‌ترین آرزوی همه بود و... لحظه‌ها سنگین‌تر از همیشه به کندی و سختی پیش می‌رفتند و ناگهان تلخ‌ترین و دردناک‌ترین لحظه فرا رسید. ساعت هنوز به ۱۰/۳۰ نرسیده بود که با سقوط فشار امام به صفر، قلب تپنده جهان اسلام از حرکت باز ایستاد. قلم و زبان را یارای توصیف آن لحظه نیست. برای دقایقی، صدای ضجه و شیون فضا را پر کرد، ولی با توصیهٔ مؤکد و قاطعانه یکی از بزرگان به خاطر بررسی چگونگی اعلام خبر، همه محکوم به خویشتن‌داری و حفظ آرامش شدند و ... ساعتی بعد از نیمه‌شب، جنازه مطهر برای غسل و کفن به حیاط خانهٔ امام، یعنی همان جایی که ملاقاتها و دستبوسی‌ها انجام می‌گرفتند، منتقل شد و نزدیک اذان صبح و بعد از انجام غسل و کفن به سردخانهٔ کوچکی که در سرداب خانه‌ای در نزدیکی بیت و درمانگاه تدارک شده بود، برده شد.

آخرین وداع

شب بعد، یعنی شب ۱۵ خرداد که قرار بود فردای آن شب، جنازهٔ مطهر به مصلی انتقال داده شود، نزدیک به نیمه‌شب، برای آخرین وداع به زیارت پیکر مقدس تشریف یافتیم. انگاره‌او زنده بود: زنده و زنده‌تر از همیشه. پاهایش را که جز به راه خدا گام نهاده بود، چندین بار بوسیدم و بر چشم گذاردم. چهرهٔ گلگونش، را نیز آخرین بار بوییدم و بوسیدم. از او عذر تقصیر خواستم و در خواست دعا کردم و به ناچار مرخص شدم. این لحظه‌ها بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین و در عین حال غمبارترین و جانکاه‌ترین خاطرهٔ زندگیم را شکل دادند. خاطره‌ای که به هیچ وجه نمی‌توانم از آن، چیزی بگویم و...»

«**وسلام‌الله علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیاً**»

حدود مغرب، پزشکان گزارشی را به جمع حاضر ارائه کردند. از پیش‌بینی وضع امام در روزهای آینده سؤال شد و پزشک پاسخ داد که صحبت از هفته و روز نیست. مسئله در محدوده چند ساعت دور می‌زند. شنیدن این جمله، تاب و توان را از همه گرفت. در عین حال، به خاطر بعضی از مسائل، همه مأمور به حفظ سکوت و آرامش بودند. اما همه به خود می‌پیچیدند و در دریای متلاطم و تاریک غم و اندوه دست و پا می‌زدند، بالا آمدن یک درجه فشار خون، یک حرکت ابرو یا یک تکان پلک امام، بزرگ‌ترین آرزوی همه بود



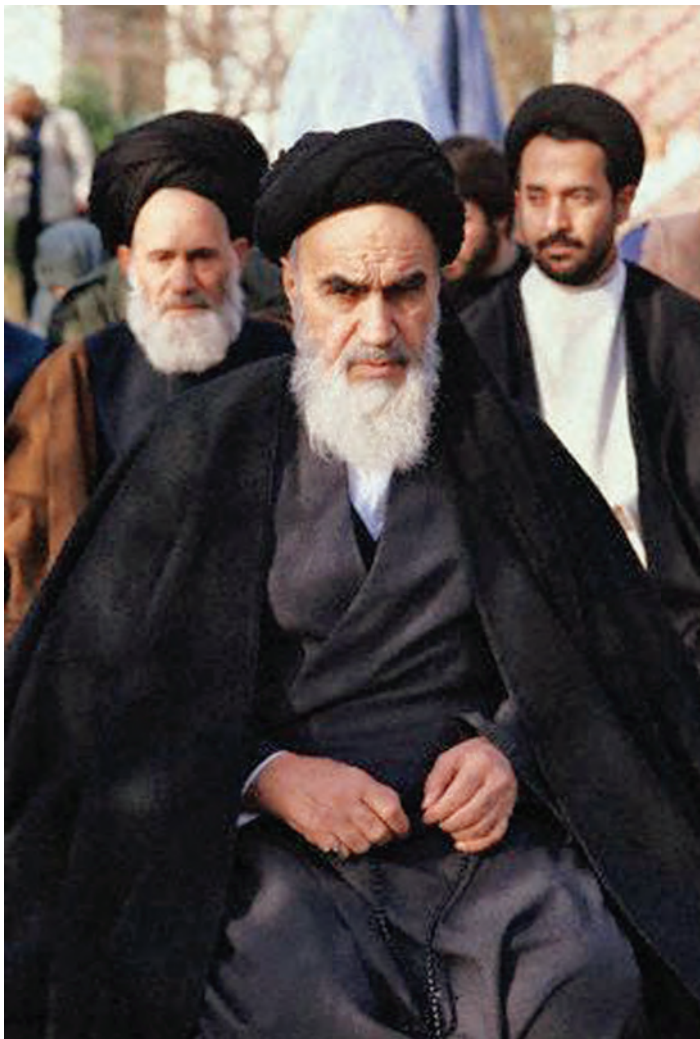
داشت، ولی در حقیقت گویی از قفس تن رسته و با رسیدن به کمال انقطاع از همهٔ تعلقات مادی به خدا پیوسته و با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل او عازم سفر به جایگاه ابدی بودند.

خلاصه آنکه هیچ کس در این مدت، کمترین ناله و اخمی از درد و الم جسمانی و شخصی از ایشان نشنید و ندید. فقط زمزمهٔ مناجات و نوای عطرآکین عبادت و خشوعشان بود که فضای اطراف و چشم و گوش و دل همه را پر کرده بود. با معجزه وجود الهیشان، همهٔ حاضران در محفل عاشقانه‌شان را در شگفتی و ایمان به مقام والای انسانی راستین و آفریدگار احسن الخالقین فرو برده بودند. این بنده کمترین، ضمن آن که بر حسب دستور امام موظف بودم در دفتر، وظایف محوله بپردازم و گرچه در این مدت، سعی داشتم که حضرتش را در چنین وضعیتی حتی به اندازهٔ پاسخ یک سلام، نیازارم، اما با این حال، چشم از دیدنش نیز پوشیدن نمی‌توانستم و به هر ترتیب که بود روزی چند بار، دیده را به جمال جمیلش روشن و دل را به وصالش متیم می‌کردم. در این میان، طبق معمول گذشته برای انجام کارهای دفتر و مهر کردن قبوض به خدمتشان مشرف می‌شدم.

× × ×

روز جمعه ۱۲ خرداد در حالی که نمی‌خواستم صرف دیدارم زحمتی ایجاد کند، به گونه‌ای به اتاق وارد شدم که فقط بتوانم امام را ببینم، ولی یکی از دوستان که در کنار تخت مشغول انجام وظیفه بود، از روی محبت به عرض رساند که، «آقای رحیمیان آمده‌اند.» در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتم. جلوتر رفتم. حضرت امام چشمان مبارکشان را باز کردند. سلام کردم. جواب دادند. با صدای لرزان و بریده دعا کردم و آن حضرت با تفقد و لحنی محبت‌آمیز فرمودند، «ان‌شاء الله موفق باشید...»

با تمام کردن جمله و رسیدن به حرف آخر، جوهرهٔ صدایشان نیز



اطرافیان می‌گفتند جمعه‌ها تنها تعطیل شما نیست، تعطیل خانواده‌تان هم هست و اگر گردش می‌روید، موظفید آنها را هم ببرید. یک بار هم مهمان زیادی آمده بود و من و زهرا (دختر آقای اشراقی) می‌خواستیم ظرف بشوییم که دیدیم امام (ره) آستینهایشان را بالا زده‌اند و فرمودند، «چون ظرفهای امروز زیاد است، آمده‌ام کمکتان کنم». همه بدنم شروع به لرزیدن کرد و به زهرا گفتم، «تو را به خدا از امام (ره) خواهش کنی بروند. ما خودمان ظرفها را می‌شوئیم». ولی امام (ره) هرگز حاضر نبودند کاری بر کسی تحمیل شود. با وجود چنین الگو و اسوه‌ای، نمی‌دانم رفتار مردان ایرانی را چگونه توجیه کنم که همیشه می‌نشینند تا خانمها همه کارها را انجام دهند. در مواجهه با خطرهایی که برای شما و دیگران پیش می‌آمد، چگونه برخورد می‌کردند؟

نمونه‌ای را عرض می‌کنم تا ببینید چقدر نسبت به سلامتی و امنیت اطرافیان حساس بودند. در فرانسه نامه‌های امام (ره) را من به آشپزخانه می‌بردم و باز می‌کردم و خیالم که راحت می‌شد، برای مطالعه به ایشان می‌دادم. یک بار مشغول کار بودم، امام (ره) آمدند و گفتند، «من راضی نیستم». تصور کردم امام (ره) نگرانند که مبادا من نامه‌ها را بخوانم. گفتم، «به جدتان قسم نامه‌ها را نمی‌خوانم. فقط از نظر امنیتی آنها را

بررسی می‌کنم که مبادا مشکلی برای شما پیش بیاید». فرمودند، «می‌دانم. من هم همین را می‌گویم. اگر خطری هست، چرا برای من نباشد و برای شما باشد؟» گفتم، «آقا! مردم ایران منتظر شما هستند». فرمودند، «بله. هشت بچه هم در ایران منتظر شما هستند». گفتم، «نگران نباشید. من آموزش دیده‌ام و خطری ندارد». فرمودند، «خب! یک ساعت بیا بید به من آموزش بدهید تا اگر خطری دارد، من هم یاد بگیرم». ببینید که امام (ره) چطور بین خودشان و یک خدمتگزار بیت تفاوتی نمی‌دیدند و چطور با آن مقام و منزلتی که داشتند، برایشان مسئله‌ای نبود که از یک زن چیزی یاد بگیرند، در حالی که بسیاری از آقایان برایشان خیلی سنگین است که از زنی سئوالی را بپرسند. یاد می‌آید موقعی که در اوایل انقلاب در همدان فرمانده پاسدارها بودم، برای بسیاری از آنها دشوار بود که تون نظامی و جنگ تن به تن و امثال اینها را از یک زن یاد بگیرند، اما امام (ره) خودشان پیشقدم شدند که من شیوه‌های صحیح باز کردن بسته‌ها و پاکت‌ها را به ایشان یاد بدهم.

هنگامی که در فرانسه بودید، برخورد امام (ره) با همسایگان چگونه بود؟

امام (ره) نهایت توجه را به آنان داشتند، طوری که وقتی می‌خواستند به ایران بیایند، آنها واقعاً ناراحت بودند. یادم هست روز تولد مسیح (ع) فرمودند، «برای همسایه‌ها هدیه بخريد و از طرف من تولد حضرت مسیح (ع) را تبریک بگوئید و عذرخواهی کنید که در این مدت این قدر رفت و آمد و صدا بوده است». رفتیم و برای همسایه‌ها شیرینی خریدیم. امام (ره) فرمودند، «خارجیها به گل خیلی اهمیت می‌دهند، بنابراین یکی یک شاخه گل هم روی جعبه‌های شیرینی بگذارید و هدیه بدهید». آن شب هدایا را حاج احمد آقا و یکی از آقایان که به زبان فرانسه تسلط داشت به خانه همسایه‌ها بردند. ولوله‌ای در میان همسایه‌ها افتاده بود و آنها با

آمدند، با محبت خاصی گفتند، «مرا دل نگران کردید». برخورد امام (ره) با اشتباهات اطرافیان چگونه بود؟ امام (ره) حتی زمانی که کاملاً مطمئن بودند طرف مقابل اشتباه می‌کند، روی حرف خود پافشاری نمی‌کردند. در فرانسه خرید خانه به عهده من بود. روزی چیزهایی را که می‌خواستم بخرم نوشتم و نزد امام (ره) بردم که پول بگیرم. امام (ره) لیست را نگاه کردند و گفتند، «در جمع اشتباه کردی.» من دوباره جمع زدم و گفتم، «درست است.» امام (ره) سکوت کردند. من به بازار رفتم و خرید کردم و دیدم پول زیاد آورده‌ام. فهمیدم که نه فرانک را نود حساب کرده‌ام. خدمت امام (ره) رسیدم و گفتم، «حاج آقا! اشتباه کردم و پول زیاد آوردم.» فرمودند، «من همان صبح فهمیدم. خواستم خودتان بفهمید.» دیدگاهشان درباره مصرف‌گرایی چه بود؟

امام (ره) انسانی جامع‌الاطراف بودند و به همه چیز دقت نظر کامل داشتند. در این مورد خاطره‌ای را به یاد دارم که نقل می‌کنم. روزی برای خرید به بازار رفتم و دیدم که آن روز پرتقال از همیشه ارزان‌تر است. تصمیم گرفتم برای چند روز پرتقال ارزان تهیه کنم. هنگامی که فهرست را خدمت امام (ره) دادم، پرسیدند، «این همه پرتقال را برای چه خریده‌اید؟» عرض کردم، «ارزان بود، خواستم برای چند روزی داشته باشیم.» فرمودند، «می‌روید و اضافیها را پس می‌دهید. ما این قدر پرتقال نیاز نداریم. شما با این کار دو گناه کردید. یکی این که چیزی را که نیاز نداشتیم خریدید، دیگر این که عده‌ای را از خریدن پرتقال ارزان محروم کردید.» عرض کردم، «اینجا کارها با کامپیوتر انجام می‌شود و پس گرفتن جنس خیلی دشوار است.» فرمودند، «پس پرتقالها را پوست می‌گیرید و پرپر می‌کنید و شب موقعی که مردم برای نماز می‌آیند، تعارف می‌کنید تا همه بخورند. شاید به این نحو



یک بار هم مهمان زیادی آمده بود و من و زهرا (دختر آقای اشراقی) می‌خواستیم ظرف بشوییم که دیدیم امام (ره) آستینهایشان را بالا زده‌اند و فرمودند، «چون ظرفهای امروز زیاد است، آمده‌ام کمکتان کنم.» همه بدنم شروع به لرزیدن کرد و به زهرا گفتم، «تو را به خدا از امام (ره) خواهش کنی بروند. ما خودمان ظرفها را می‌شوئیم.» ولی امام (ره) هرگز حاضر نبودند کاری بر کسی تحمیل شود



خدا از سر تقصیرات شما بگذرد!

از نگرش امام (ره) به حقوق زن و فرزند خاطره‌ای را نقل کنید. روزی برای امام (ره) و شهید مطهری و شهید صدوقی که مهمان ایشان بودند، آبگوشت بردم. امام (ره) پرسیدند، «غذای خودتان کدام است؟» گفتم، «من می‌روم ساختمان دیگر و غذایی می‌خورم.» فرمودند، «خیر! شما اینجا زحمت کشیده‌اید و غذا پخته‌اید و باید همین جا هم غذا بخورید.» سپس غذای خود و مهمانهایشان را برداشتند و چهار قسمت کردند و به من دادند. امام (ره) تا این حد نسبت به کسی که در خانه ایشان زحمت می‌کشید، عنایت داشتند و لذا بدیهی است روا نمی‌دانستند که زن و فرزند سهم اندکی داشته باشند و مرد به خود این حق را بدهد که برود بیرون از خانه و غذای بهتر از آنچه که در خانه هست، بخورد. امام (ره) ساعت یازده عادت داشتند یک استکان چای بخوردند و می‌فرمودند خانم هم تشریف بیاورند و با ایشان چای بخورند و حتی در این حد هم ساعتی را بدون خانواده و مخصوص به خود نمی‌دانستند. امام (ره) همیشه به

خوشحالی همدیگر را صدا می‌زدند و هدایای امام (ره) را به هم نشان می‌دادند. فردا خانه امام (ره) پر بود از خبرنگاران و فرستنده‌های تلویزیونی که شما می‌گوئید مسلمانید و آیت‌الله خمینی می‌گوید مسلمانم. مسلمانان را با حضرت مسیح (ع) چه کار و چرا امام (ره) برای همسایه‌ها هدیه فرستاده است؟ امام (ره) آن روز سخنرانی بسیار جذابی کردند، به طوری که فردای آن روز، رئیس کلیسای فرانسه، پیام تبریکی برای امام (ره) فرستاد و از ایشان تقدیر و تشکر کرد. ساعت یازده که به رسم هر روز چای برای امام (ره) بردم، فرمودند، «آیا این تبلیغ خدایی است یا تلویزیون آمریکا می‌خواست برای ما تبلیغ کند؟» آن روز دهها شبکه تلویزیونی در سراسر آمریکا و جهان، سخنان امام (ره) را پخش کردند.

شما چه مدت در خدمت امام (ره) بودید و جمع‌بندی شما از حوادث آن دوران چیست؟

من چهار ماه و نیم در خدمت امام (ره) بودم و با درسهایی که آموختم و چیزهایی که دیدم، به این نتیجه رسیدم که عده‌ای فقط ادعا می‌کنند که در خط امام (ره) هستند، والا به هیچ وجه کردار و گفتار امام (ره) را در نحوه زندگی و توجه خاص به بسیاری از نکات، سرمشق قرار نمی‌دهند.

چرا حضرت امام (ره) اجازه نمی‌دادند کسی از ایشان و زنها عکس بگیرد؟

برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی، روزی یکی از خبرنگاران خارجی به من گفت، «می‌خواهیم از رابطه امام (ره) با خانمها عکس یا فیلم بگیریم تا ثابت کنیم که وضع خانمها چطور است و امام (ره) بر خلاف تبلیغات غرب به این مسئله مخالفتی ندارند.» هنگامی که امام (ره) از جادر بیرون آمدند و من نزدیک رفتم که سئوالی بکنم، با دست اشاره کردند که نزدیک نروم. بعد که به اتاق رفتم و ایشان برگشتند، با مهربانی پرسیدند، «این سئوالی که در راه از من کردید،



«آنان که با او معاشر بوده‌اند نیک می‌دانند که در چه جایگاه و پایه‌ای از قدرت روانی، صلابت، شجاعت و ایمان ایستاده‌است. او زنی نیست که تا اعتقاد راسخ به امری نداشته باشد، به کاری دست زند و هیچ قدرتی را یارای آن نیست که او را به تکریم و تعظیم وادار سازد، اما همین زن، خدمتگزاری به امام(ره) را بالاترین شأن خویش می‌شمارد و امام(ره) نیز حقاً با رفتار و کردار خویش، چنان نکات ظریفی را به او آموخته‌اند که در خاطرات کمتر کسی می‌توان از آنها سراغ گرفت. حضرت امام(ره) مرشد و مراد حقیقی خانم مرضیه حدیدچی بوده‌است چه در حیات و چه اینکه که رخت از عالم فانی به جهان باقی کشیده‌است.»



■ «امام(ره) و نگاه نوبه کارکرد اجتماعی زنان» در گفت و شنود
شاهد یاران با مرضیه حدیدچی(دباغ)

نگاه امام(ره) به زن و مرد بر مبنای تکلیف هر یک بود...

یکی از مبانی آن در خطر است، دیگر تکلیف زن و مرد فرق نمی‌کند و هریک به اندازه‌ای که از عهده‌شان برمی‌آید، باید عمل کنند. شمدار پاریس، در بیت امام(ره) خدمت می‌کردید. از نظم امام(ره) سخن بسیار گفته‌اند. آیا شما خاطره‌ای دارید؟
نظم امام(ره) حیرت انگیز بود. نظم در خواندن روزنامه، نظم در دیدارها، نظم در خواندن نامه‌ها و حتی نظم در تجدید وضو. حتی تجدید وضوی امام(ره) نظم خاصی داشت. یک روز در ساختمان روبه‌روی بیت امام(ره) مشغول پیاده کردن نوار بودم که ناگهان یادم آمد باید بروم، چون وقت تجدید وضوی حضرت امام(ره) بود. فکر کردم باید دستشویی را سرکشی کنم که تمیز و مرتب باشد. دوست نداشتم خانه‌ای که مسئولیتش با من بود، نامرتب به نظر آید. برادران گفتند، «ای بابا! تجدید وضوی امام(ره) که ساعت ندارد.» من می‌دانستم که این طور نیست. رفتم و دستشویی را نظافت کردم و در همان لحظه دیدم که امام(ره) برای تجدید وضو می‌آیند. امام(ره) هر شب ساعت نه شام می‌خوردند. یک بار می‌خواستم سخنرانی شهید مفتاح را که فیلمش را آورده بودند ببینم و برخلاف معمول که منتظر می‌ماندم ایشان بگویند شامشان را ببرم، گفتم، «حاج آقا! شام را بیاورم؟» امام(ره) فرمودند، «حالا تا شام بیست دقیقه مانده.» امام(ره) هر شب ساعت یازده می‌خوابیدند و رأس ساعت سه بیدار می‌شدند و من صدای خش خش کاغذ یا مناجاتشان را می‌شنیدم. اتاق امام(ره) رو به حیاط بود و من خیالم راحت نبود، برای همین پشت در اتاقشان می‌خوابیدم. به یاد ندارم که امام(ره) حتی یک بار پنج دقیقه به سه یا پنج دقیقه از سه گذشته، از خواب بیدار شوند. جالب این جاست که پلیس فرانسه می‌گفت، «ما ساعت‌های خودمان را با رفت و آمد امام(ره) تنظیم می‌کنیم.»

حضرت امام(ره) مشغله فراوان داشتند، در این میان توجهشان به اطرافیان چگونه بود؟
امام(ره) نمونه کامل رعایت عدالت بودند و این عدالت را از خانواده شروع می‌کردند. هر چند بر تمام مسائل احاطه داشتند. اما هیچ گاه امر و نهی نکردند و فقط کسب اطلاع می‌کردند. در ایامی که در فرانسه بودیم، روزی خانم امام(ره) به منزل کسی رفتند و دو ساعت دیرتر از وقتی که به امام(ره) گفته بودند، برگشتند. در این فاصله، امام(ره) دائماً می‌پرسیدند، «خانم نیامدند؟» وقتی بالاخره خانم

آیا امام(ره) از وضعیتی که برای شما در زندان پیش آمده بود خبر داشتند؟
البته من قصد نداشتم چیزی از شکنجه دختر دوازده ساله‌ام بگویم، اما امام(ره) خودشان در جریان بودند و گفتند، «شنیده‌ام دخترتان هم همراهتان بوده‌است.» عرض کردم، «بالاخره زندان همه جور مسائل دارد.» فرمودند، «همه را بگویید. از برخورد و شکنجه‌هایی که در مورد زنان اعمال می‌کنند.» همین برخورد نشان می‌دهد که امام(ره) در جریان همه مسائل سیاسی و اجتماعی ایران بودند.



از ایشان اجازه گرفتیم که به لبنان بروم و در کنار مردم فلسطین باشم که اجازه فرمودند. همین برخورد، رویکرد امام(ره) را در خصوص حضور زن در همه عرصه‌ها نشان می‌دهد، یعنی زمانی که اسلام یا یکی از مبانی آن در خطر است، دیگر تکلیف زن و مرد فرق نمی‌کند و هریک به اندازه‌ای که از عهده‌شان برمی‌آید، باید عمل کنند.



جالب اینجاست که من در سال ۵۳ خدمت امام(ره) رسیدم و شهید سعیدی در سال ۴۸-۴۷ در نامه‌شان از من نام برده بودند، اما امام(ره) دقیقاً یادشان بود.
پس از ملاقات با امام(ره) چه کردید؟
از ایشان اجازه گرفتیم که به لبنان بروم و در کنار مردم فلسطین باشم که اجازه فرمودند. همین برخورد، رویکرد امام(ره) را در خصوص حضور زن در همه عرصه‌ها نشان می‌دهد، یعنی زمانی که اسلام یا

با توجه به سابقه طولانی آشنایی سرکار با حضرت امام(ره) و عنایت ویژه ایشان به فعالیت‌های شما، قصد بر این است که نگرش امام(ره) به جایگاه زن، نقش او و حیطه فعالیت‌های وی را از زبان شما بازگو کنیم. نخستین بار که به شکلی مشخص، به عنوان یک زن، با نگرش امام(ره) به جایگاه زن روبه‌رو شدید کی و چگونه بود؟
من پس از سال‌ها جستجو و تلاش طاقت فرسا برای این که بتوانم به خدمت امام(ره) برسم و اندک توانایی‌های ذهنی خود را در اختیار نهضت امام(ره) قرار دهم، سرانجام از طریق شهید آیت‌الله سعیدی، بعضی از سئوال‌هایم را درباره زن و مسائل مربوط به آن از امام(ره) می‌پرسیدم. از جمله اینکه در آن شرایط اجتماعی خاص، امام(ره) معتقد بودند که زن اگر رانندگی نکند، بهتر است. آیت‌الله سعیدی به ایشان نامه نوشتند و پرسیدند که چنین شخصی (خانم دباغ) کارهای سیاسی می‌کند و ضرورت دارد که رانندگی یاد بگیرد. امام(ره) فرمودند، «این مسئله را به مرجعی دیگر رجوع کنند و یاد بگیرند، اشکالی ندارد.» امام(ره) تا این حد راه را باز می‌گذاشتند. هنوز سئوالات بی‌شماری در دلم نهفته بود که نمی‌توانستم جز با امام(ره)، با کسی مطرح کنم. در هر حال در هنگامی که نشستن یک خانم چادری پشت فرمان به نظر عجیب می‌آمد، من این کار را کردم.

اولین ملاقات شما با حضرت امام(ره) چه موقع روی داد؟
پس از شهادت آیت‌الله سعیدی دستگیر شدم، اما پس از مدتی از زندان فرار کردم و از راه سوریه به عراق رفتم. البته پس از فرار، مدتی در کشورهای انگلستان و فرانسه بودم. هنگامی که به عراق رسیدم، برادرها ملاقات حضوری با امام(ره) را برای من ترتیب دادند. امام(ره) در تمام طول مدتی که حرف می‌زدم با دقت گوش می‌دادند. قبل از این ملاقات، بعضی از مسئولین بیت معتقد بودند که امام(ره) با زن تنها ملاقات نمی‌کنند. خبر به حاج سید احمد آقا رسید و من در تمام این مدت نگران بودم که ببینم جایگاه زن در نزد امام(ره) چیست؟ حاج سید احمد آقا از حضرت امام(ره) سئوال کردند و ایشان اجازه دادند که من حضوراً سئوالاتم را مطرح کنم. آن روز یک ساعت و بیست دقیقه در محضر امام(ره) بودم و از وضعیت ایران و زندانیان سیاسی و شکنجه‌های طاغوت و اوضاع برادران ساکن در سوریه حرف زدم.



■ «تنزل از خط امام، زمینه‌ها و آثار» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین مجید انصاری

تخریب کاریزهای امام در دستور کار غرب‌گرایان و رفاه‌زدگان است...

● درآمد

«تجربهٔ سالیان اخیر به نیکی نشان می‌دهد که نفس‌های بی‌رمق برخی وادادگان و فرصت‌طلبان نتوانسته است چراغ فروزان اندیشه و عمل خمینی کبیر را کم فروغ نماید. موج گستردهٔ گرایش عموم مردم به ویژه جوانان پرشور در داخل و خارج کشور به مکتب امام تنها سرخوردگی و غبن را برای آنان به ارمغان آورد که شبهه‌پراکنی پیرامون شخصیت امام را و جهت همت خویش ساخته بودند. در گفت و گویی که از نظر می‌گذرانید سعی بر آن بوده است تا ماهیت و انگیزه‌های این طیف به شکلی گذرا مورد بازبینی قرار گیرد.»

همچنان ادامه دارد.

همه مخالفان در این مقوله‌هایی که بیان کردید، قرار نمی‌گیرند. بله، برخی از مخالفان هم کسانی هستند که در میانه راه مبارزه، در اثر بی‌مهری‌هایی که دیدند، به بیراهه کشیده شدند. اینها هم انگیزه‌های گوناگون دارند. عده‌ای مسئله شخصی دارند، به این

در چند سال اخیر، نوعی تحریف و تخریب تاریخی نسبت به شخصیت و اندیشه امام بعضاً از سوی کسانی مطرح شده است که در نهضت و همراهی با امام، سوابق طولانی دارند و حتی در مقاطعی، مخالفان خود را تحت عنوان دفاع از خط امام، عقب می‌رانند. این رجعت را چگونه ارزیابی می‌کنید.

آسیب‌های وارده به انقلاب که از رهگذر تخریب، تخفیف و یا حتی توهین به حضرت امام (ره) و اندیشه‌های ایشان به عنوان معمار کبیر انقلاب و نظریه پرداز نظام صورت گرفته اند، از سوی جریان‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوت انجام پذیرفته اند و نمی‌توان به این موضوع از زاویه واحدی نگاه کرد. اما پرداختن به اصل قضیه، یعنی آسیب‌شناسی این رفتارها، ضرورت عاجل است. این اقدامات گاهی با انگیزه‌های خصمانه و سازمان یافته از سوی دشمنان قسم خورده انقلاب و طی ۲۸ سال گذشته، توسط رسانه‌های وابسته به صهیونیسم همواره تعقیب شده و پیوسته سعی در تخریب چهره امام و اندیشه‌ها و سخنان ایشان داشته‌اند. چنین رویکردهایی چه در حیات حضرت امام (ره) و چه اینکه که سال از رحلت ایشان می‌گذرد، ادامه دارند تا بدین وسیله امام را که رکن اولیه و مؤسس این تفکر است از اعتبار بیندازند و از این رهگذر، جانشین امام، شاگردان ایشان و انقلاب امام را نشانه ببرند. از سوی دیگر برخی از عناصر داخل کشور، از جمله منافقین، لیبرال‌ها و ملی‌گراها که از همان دوران هم دل خوشی از امام نداشتند و گاهی صراحتاً با ایشان مخالفت می‌کردند، همچنان به تخریب شخصیت و اندیشه‌های امام مشغولند. منافقین که از قبل از انقلاب و از زندان، داعیه رهبری داشتند و امام و روحانیت را قبول نداشتند. اینها اندیشه‌هایشان را بر اساس تئوریهای مارکسیستی تبیین می‌کردند و اندیشه‌های دینی و متولیان آن را، ارتجاعی و بورژوائی می‌دانستند. ملی‌گراها و غریزده‌ها هم که اساساً اسلام را به عنوان دینی جامع که می‌تواند جامعه را اداره کند، قبول نداشتند و قائل به جدایی دین از سیاست بودند. اینها از قبل از انقلاب مخالفتهای خود را اعلام کردند که

انحرافات در زمان خود حضرت امام آغاز شدند، از جمله ماجرای شیخ علی تهرانی که از مدافعین و متعصبین سرسخت نسبت به امام بود و به قدری در این امر افراط می‌کرد که جلوی روی او نمی‌شد نام مرجع دیگری را آورد. همین آدم کارش به جایی کشید که به همکاری با صدام و رژیم بعث تن داد. بسیاری از این مخالفتها، به خاطر اختلاف نظرهای تئوریک و مبنایی پیش نیامده، بلکه تمایلات شخصی و انحرافات خصلتی، علت و ریشه آنها بوده‌اند، همان گونه که در صدر اسلام هم طلحه و زبیر به دلایل مسائل شخصی در مقابل امیرالمؤمنان ایستادند و کار را به جنگ و رویارویی کشاندند و حضرتشان هنگامی که بر سر جنازه آن دو حاضر شدند، بسیار متأسف گردیدند. انحراف بعضی از این اشخاص، حقاً خاطر امام را بسیار آزرده و شکستگی‌ای که در آن هنگام در چهره و لحن امام پدید آمد، دقیقاً به تأسف و اندوه امیرمؤمنان در هنگام مشاهده آن دو یاور همیشگی پیامبر که سرنوشتشان به آن شکل عبرت انگیز در آمد، شباهت داشت.

آیا در این مورد خاطره‌ای را به یاد دارید؟

من چندان اهل خاطره‌گویی نیستم. در این مورد یک بار از حاج احمد آقا شنیدم که پس از وقوع برخی از این جریان‌ها و برملا شدن نامهربانی بعضی از این افراد، امام فرمودند که کمرشان شکست و تا آخر عمر نیز نشاط روزهای قبل از این رویدادها را پیدا نکردند. این حالات در نامه حضرت امام (ره) که در صحیفه نور چاپ شده است، به خوبی مشهود است. امام در این مورد از تعبیر «با دلی خونین» از این وقایع یاد می‌کنند که عمق تأسف امام (ره) را نشان می‌دهد. در آنجا امام (ره) از خداوند مسئلت می‌کنند که عمرشان را کوتاه کند. در هر حال جفاهایی که از دوستان و یاران امام (ره) به ایشان رسید، به تعبیر خودشان از آزارهای ساواک و عوامل رژیم تلخ‌تر و سخت‌تر بود.

مخالفتهای جدید را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به اعتقاد من اینها خطر بیشتری دارد. اختلافاتی را که جنبه

افراد که جدیداً از اندیشه‌های سیاسی امام بریده‌اند، روزگاری قویاً مدافع ولایت فقیه بودند و در فراز و نشیبهای انقلاب نقشهای اساسی داشتند. اینان کاستیهای پدید آمده را که با به علت طبیعت انقلاب روی می‌دهند و یا ناشی از کاستیهای افرادی هستند که مسئولیتهای خود را به خوبی انجام نداده‌اند، به کل اندیشه امام از جمله ولایت فقیه نسبت می‌دهند



شکل که به هر حال توقعاتی داشته و سهمی را طلب کرده‌اند و خواسته‌هایشان به هر دلیل برآورده نشده و به اصطلاح بریده‌اند. مسئله‌دار شدن این عده، عموماً تدریجی است و از گلایه‌های کوچک شروع و با ناشیگریهای خاصی، تقویت شده است. اینها به جای گذشت، سعه صدر و اقتناع به وضعیت موجود خود، به نفس خویش اجازه سرکشی داده و به تدریج از خط اصیل امام دور شده و کار را به رویارویی با نظام و یا تخریب کشانده‌اند. برخی از این



کسی به شما یاد داده بود؟» عرض کردم، «بله.» فرمودند، «اول به من می‌گفتید تا راهنمایی‌تان کنم، چون ممکن است اینها آدمهای مغرضی باشند و بخواهند بعدها مشکل ایجاد کنند.» حدس امام(ره) درست بود و آن خانم خبرنگار مغرض از کار درآمد. دو روز بعد آقای اشراقی عکسی را آوردند که نشان می‌داد من دارم در را پشت سر امام(ره) می‌بندم. آقای اشراقی می‌دانست که دلم می‌خواهد با امام(ره) عکسی داشته باشم. آن را به امام(ره) نشان داده بود و امام(ره) فرموده بودند که عکس را به من بدهند. احساس من این است که مآز دقتها و ظرافتهای روح امام(ره)، تقریباً هیچ چیز نمی‌دانیم. به نظر شما چرا حضرت امام(ره) به این درجه از معرفت، ایمان و آگاهی رسیدند؟

امام(ره) به تعبیر ساده اهل حال بودند نه قال. انسانی می‌تواند به درجه کمال برسد که در تمامی ابعاد رشد

کند. انسانهای تک بعدی و دو سه بعدی، مسلماً دچار لغزش می‌شوند، ولی اگر انسان آن گونه که خواست خداوند است در تمام وجوه رشد کند و از فطرت الهی خویش دور نشود، بی‌تردید به تعالی می‌رسد. این تنها امام(ره) نیستند که توانستند و می‌توانند به این درجه از کمال برسند. هر انسانی که تقوا پیشه کند و خود را با دستورات الهی تطبیق دهد و در اعمالش جز رضای او را در نظر نداشته باشد، خداوند این لطف را به او خواهد کرد. امام(ره) طفره رفتن از مسئولیت و کار را حتی با عنوان انجام مستحبات



از فرانسه که آمدم هنوز مانتو و شلوار تنم بود. در مهران پایم صدمه دید و با عصا راه می‌رفتم و با مانتو و شلوار خدمت امام(ره) رسیدم تا گزارش بدهم. امام(ره) فرمودند، «شما چادر ندارید؟ بگویم احمد برایتان یک چادر بخرد؟» گفتم، «نه حاج آقا! اما چون به کوه می‌رفتم و اسلحه روی دوشم بود و فشنگ به کمرم و قمقمه به پهلویم و گاهی هم سه پایه تیربار را روی دوش می‌گرفتم، چادر سر کردن برایم خیلی مشکل بود.» فرمودند، «چادر برای زن بهتر است.» از آن روز چادر سر کردم



نمی‌پذیرفتند و هرگز برای انجام اعمال مستحب، جز از اوقات اختصاصی خودشان استفاده نمی‌کردند. به اعتقاد من حتی اگر از اسلام هیچ چیز ندانیم و فقط امام(ره) را الگو قرار دهیم و از ایشان درس بگیریم، امید رستگاری هست. امام(ره) ثانیه‌ای از عمر خود را بیهوده تلف نمی‌کردند و حتی هنگامی که برای صرف ناهار تشریف می‌آوردند، چند دقیقه‌ای که منتظر می‌مانند، قرآن را برمی‌داشتند و می‌خواندند. امام(ره) تعبیر بسیار زیبایی در مورد خواندن قرآن به کار می‌بردند. روزی که من از ایشان پرسیدم، «آقا! شما که خود سراپا قرآن عملی هستید، دیگر چرا این قدر قرآن می‌خوانید؟» فرمودند، «هر کس بخواهد از آدمیت سر در بیاورد و آدم بشود، باید دائماً قرآن

خانوادگیش را انجام دهد، بلکه می‌خواستند به ما درس بدهند. جالب این جاست که برخی مدعی اند، مفسرند، رساله می‌نویسند و از فقه سردر می‌آورند و حدیث و ولایت می‌فهمند، ولی برای حداکثر استفاده از توانایی زنانشان چه در مسائل زندگی و چه در تربیت بچه، نمی‌گذارند همسرانشان اساس قضیه را بفهمند و بشناسند و بر سر راه آنها مانع ایجاد می‌کنند، در حالی که امام(ره) نهایت آزادی و احترام را برای خانمشان قائل بودند و حتی در موارد ظریفی چون داشتن خصوصی، می‌آمدند و اجازه می‌گرفتند که می‌توانند در حیاط قدم بزنند یا نه.

از دورانی که در پاریس بودید، آیا در مورد برخورد امام(ره) با زنان خاطره‌ای دارید؟

روزی عده‌ای دانشجوی دختر و پسر به دیدار امام(ره) آمدند. مردها جلو نشسته بودند و زنها پشت آنها.

هنگامی که امام(ره) می‌خواستند تشریف ببرند، خانمها گفتند که آقایان جلو نشسته بودند و آنها نتوانستند سئوالات خود را مطرح کنند. با این که وقت امام(ره) تمام شده بود، فرمودند که خانمها بیایند و یکی یکی سئوالاتشان را بپرسند. یکی گفت که می‌خواهد ادامه تحصیل دهد و شوهر و بچه دارد و آنها مایلند که او در خانه بماند. امام(ره) فرمودند، «این مسائل با یکدیگر تضادی ندارد. هر

دو را به نحو احسن انجام دهید.»

از نظر امام(ره) در مورد حجاب خاطره‌ای را نقل کنید.

از فرانسه که آمدم هنوز مانتو و شلوار تنم بود. در مهران پایم صدمه دید و با عصا راه می‌رفتم و با مانتو و شلوار خدمت امام(ره) رسیدم تا گزارش بدهم. امام(ره) فرمودند، «شما چادر ندارید؟ بگویم احمد برایتان یک چادر بخرد؟» گفتم، «نه حاج آقا! اما چون به کوه می‌رفتم و اسلحه روی دوشم بود و فشنگ به کمرم و قمقمه به پهلویم و گاهی هم سه پایه تیربار را روی دوش می‌گرفتم، چادر سر کردن برایم خیلی مشکل بود.» فرمودند، «چادر برای زن بهتر است.» از آن روز چادر سر کردم. حضرت امام(ره) در مجموع مانتو و شلوار و مقنعه را حجاب می‌دانستند و در مورد رنگ هم نظر خاصی نداشتند، از جمله خانم دانشجویی در فرانسه به امام(ره) عرض کرد، «جورابه‌ایم ضخیم هستند، ولی رنگشان کرم است. آیا اشکال دارد؟» امام(ره) فرمودند، «اینجا نه.» یعنی که عرف را ملاک قرار می‌دادند. ایشان حتی تک‌خوانی زن را هم غلط نمی‌دانستند، به شرط آنکه صورت آواز و حالت مهیج به خود نگیرد.

چرا امام(ره) شما را همراه هیئتی که به شوروی سفر کرد، اعزام کردند؟

امام(ره) می‌دانستند که آمریکا به دلیل حساسیت در مورد مسائل شوروی، خبر این سفر را در سطح جهان منعکس می‌کند و مرا فرستادند که جایگاه زن را در اسلام و انقلاب به جهان نشان دهند و مطرح کنند که اسلام هیچ محدودیتی برای رشد زن قائل نیست و زن را در همه جاشرکت می‌دهد، چون نیمی از جامعه به زنان تعلق دارد. ایشان با این عمل به دنیا نشان دادند این که می‌گویند در ایران به زن ارزش داده نمی‌شود، نمی‌تواند تحصیل کند و امثالهم، همه دروغ است. امام(ره) مردی با لباس روحانیت و زنی با پوشش چادر را به نمایندگی از خود و ملت ایران به شوروی فرستادند و عملاً این دو لباس مشخص را برگزیدند، وگرنه عالم‌تر و بهتر از من، فراوان بودند.

بخواند. امام(ره) هیچ کاری را جز برای خدا نمی‌کردند. زمانی که شاه پس از آن همه جنایت و فشار و ظلم از ایران رفت و من خبری را که از رادیو شنیده بودم، به ایشان دادم و عرض کردم «شاه رفت.» ایشان تنها جمله‌ای که فرمودند، این بود، «دیکه چی؟» از نظر ایشان، همچون مقتدایشان حضرت علی (ع)، حکومت با کفشی که وصله می‌کردند، فرق نداشت و فقط به فکر ادای وظیفه بودند، از همین رو عراق و ایران و نوفل لوشاتو برایشان فرقی نمی‌کرد و در پاسخ کسی که در هواپیما از ایشان پرسید، «حالا که به ایران برمی‌گردید چه احساسی دارید؟» فرمودند، «هیچ احساسی ندارم.» آن امام(ره)ی که در برابر استکبار شرق و غرب ایستاد و لحظه‌ای خم به ابرو نیاورد، در مجلسی که روضه سیدالشهدا(ع) خوانده می‌شد، می‌گریست و انسان درمی‌یافت که برای ایشان جز خدا و رسالتی که بر دوش دارند، هیچ چیز دیگری مهم نیست، همچنان که برای اولیای خدا جز این نبود.

نگرش امام(ره) به نقش و جایگاه زن را در سطوح مختلف را بیان کنید.

امام(ره) معتقد بودند که از تمام تواناییهای زنان استفاده نمی‌شود، بلکه برعکس، شخصیت و وجود زنان در طول تاریخ پایمال شده است. زنان از سویی آلت دست کسانی بوده‌اند که از آنان به عنوان کالا بهره گرفته‌اند و از سوی دیگر گرفتار متحجرینی که وظایف زن را محدود به ماندن در صندوقخانه و آشپزی دانسته‌اند. حضرت امام(ره) به پیروی از سنت معصومین و فرامین قرآن، شأن اصلی زن را به او بازگرداندند. ایشان معتقد بودند زن در عین حال که به عنوان همسر و مادر، محور اصلی خانواده است، باید از توانایی‌های دیگر خود در جامعه نیز استفاده کند. خوشبختانه زنان ما، روح تفکر امام(ره) را دریافتند وگرنه تحمل این همه مصائب، از عهده آنان خارج بود. نگاه امام(ره) به زن و مرد بر مبنای تکلیف تعریف می‌شد. ایشان معتقد بودند هر کاری که برای اسلام ضرورت داشته باشد باید انجام شود و مرد و زن و پیر و جوان نمی‌شناسد. هر کسی به اندازه توانش مکلف است و اگر زنان ما کندی نشان می‌دهند، خودشان مقصرند که جایگاه خود را تشخیص نداده‌اند. همین برخوردها باعث می‌شود کسانی که تفکراتی دون دستورات امام(ره) دارند، میدان را برای اعمال نظر اتشان خالی ببینند. اگر به زندگی پیامبر اکرم(ص) توجه کنیم، می‌بینیم که ایشان در تمام جنگها، یکی از همسرانشان را با خود می‌بردند. مسلم است که زن را نمی‌بردند تا در آنجا وظایف

شدند و هم خودشان را از بین بردند و هم عده‌ای از مردم بیگناه را. نکته تأسفبار این است که کسانی که در خط امام و بسیار به ایشان نزدیک بودند و در مبارزات سابقه طولانی داشتند، اینک متولی نشریاتی شده‌اند که درست در جهت خلاف خط امام حرکت می‌کنند و حتی منتسب به ملی‌گراها و لیبرالها هستند.

من این جریان را مثل یک قیچی دو لبه می‌بینم. یک لبه این قیچی به دست لیبرالها، سکولارها و زخم خورده‌هاست که تمامی همت خود را صرف تخریب جنبه مثبت کارزماتیک امام می‌کنند. آن چیزی که سبب می‌شد نام امام اشک بر چهره‌ها روان کند و فرمانش، کرور کرور آدمها را به جبهه بفرستد، همین وجه کارزماتیک امام بود.

کاریزمای امام شما را به یاد چه خاطراتی می‌اندازد؟

من یک بار برای بازدید از جبهه‌ها از خدمت امام مقداری یک ریالی زرد گرفتم تا برای رزمندگان ببرم. رزمندگان مخلص و عاشق امام برای گرفتن این سکه‌ها، چنان هیجانی به خرج دادند که تردید ندارم برای سکه‌های طلا چنین نمی‌کردند. این کاریزمای امام است که تحت عناوین مختلف، در معرض خطر قرار گرفته است.

به نظر شما چگونه و چه کسانی دست به این کار می‌زنند؟

برخی با شخصیت سازی از علمای دیگر و بالا بردن آنها و پایین آوردن امام، این کار را می‌کنند و به نوعی جریان خرنده بسیار مرموز دین زدایی و حذف اندیشه‌های امام دست می‌زنند. اینها با کوبیدن اندیشه‌های امام و استخفاف ایشان، به شکلی بسیار پنهان و مودبانه و آرام مشغول توطئه هستند. لبه دیگر آن قیچی‌ای که عرض کردم، استفاده ابزاری کردن از اندیشه‌های امام (ره) است، به این شکل که با نگاهی کاریکاتوری به موضوع نگاه می‌شود. امام مجموعه‌ای جامع از اسلام است. یک سخن یا اندیشه امام را بدون صدر و ذیل و بدون شأن نزول، بزرگمایی می‌کنند و از آن، چماق تکفیری برای کوبیدن افراد مورد نظر خود می‌سازند. این که چیزی یا کسی را کم ببینی و چیز دیگری را بزرگ و در هر دو، راه افراط و تفریط را ببینی، نگاهی کاریکاتوری به موضوعی است که هر دو هم نهایتاً به یک هدف، یعنی امام زدایی می‌رسند. امام را باید همان گونه که هست معرفی کنیم. در این فرآیند شاید ضرورت داشته باشد که خود و اندیشه‌های خود را اصلاح کنیم. گاهی اوقات برخورد با اندیشه‌های امام، انسان را یاد عملکرد جریان‌ات انحرافی می‌اندازد که

اندیشه‌های مارکسیستی را مبنا قرار می‌دادند و سپس قرآن و احادیث را با آنها منطبق می‌ساختند.

چنین به نظر می‌رسد که تولیدات مؤسسه نشر آثار امام با توجه به چهارچوبهای هنری متداول، چندان جذاب نیستند. به نظر شما علت این امر چیست؟

اگر سیرین هم به اندازه مؤسسه نشر آثار زحمت می‌کشیدند، قطعاً نتایج بهتری حاصل می‌شد. این کوتاهیها به ویژه از سوی سازمانهایی صورت می‌گیرد که بودجه فراوان و ابزار کارآمد در اختیار دارد. صدا و سیما در این سالها میلیاردها تومان خرج ساختن سریالهای مثلاً متوسط و گاهی بد درباره بزرگان تاریخ و دین کرده است ولی در این میان هنوز یک اثر خوب و هنری ماندگار درباره امام ساخته نشده است. اگر تلاشهای مؤسسه نشر آثار در جهت گردآوری و حفظ آثار باقیمانده از امام نبود که چیزی به جانی ماند. ذکر یک نمونه، شاید عمق و اهمیت این تلاش را نشان دهد. از یکی از آثار امام، تنها یک نسخه در باغی مدفون شده بود. با تلاشهای فراوانی که در نجف صورت گرفت، نشانی این باغ گرفته و اثر مذکور پیدا شد.



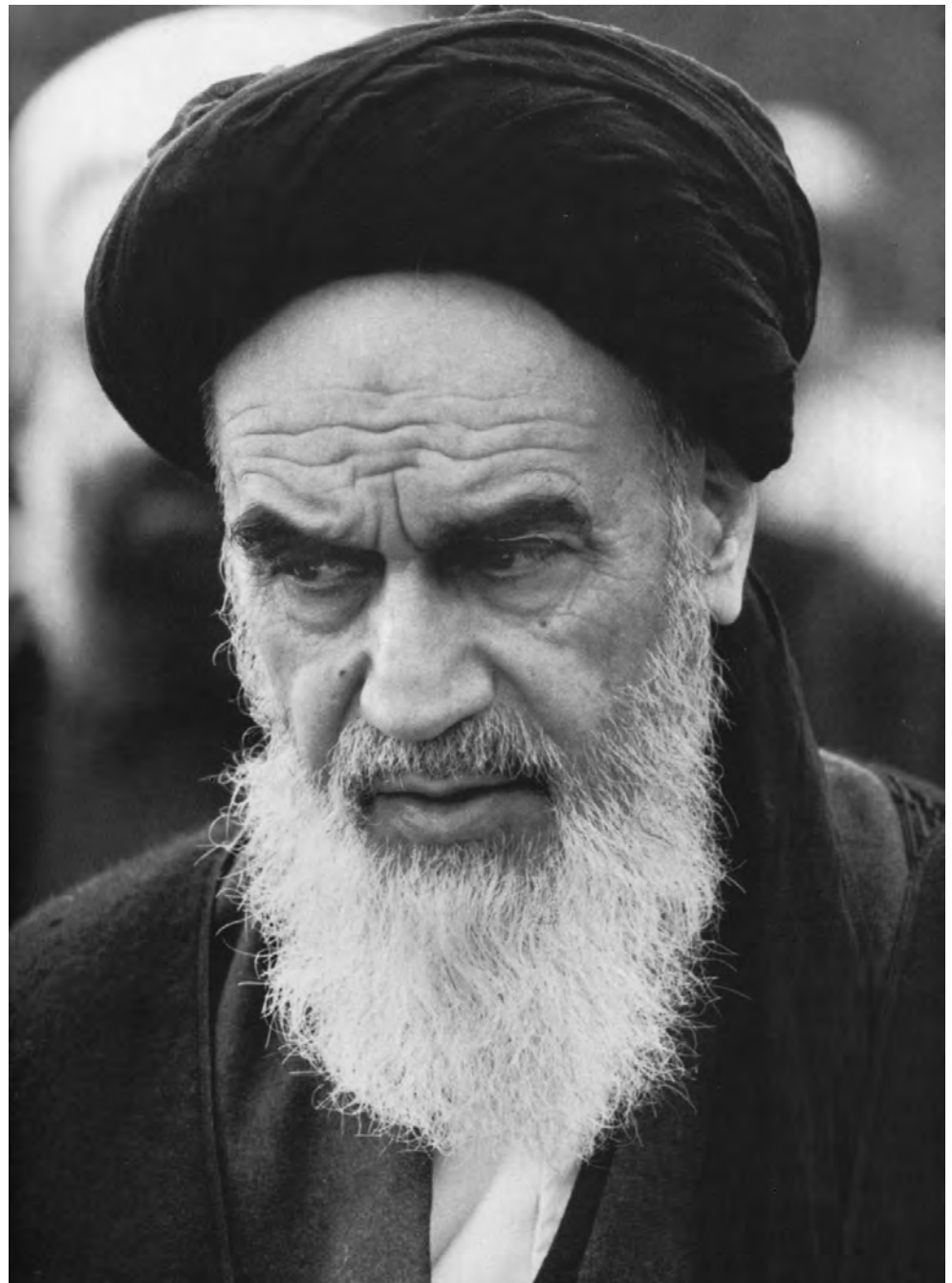
من یک بار برای بازدید از جبهه‌ها از خدمت امام مقداری یک ریالی زرد گرفتم تا برای رزمندگان ببرم. رزمندگان مخلص و عاشق امام برای گرفتن این سکه‌ها، چنان هیجانی به خرج دادند که تردید ندارم برای سکه‌های طلا چنین نمی‌کردند. این کاریزمای امام است که تحت عناوین مختلف، در معرض خطر قرار گرفته است.

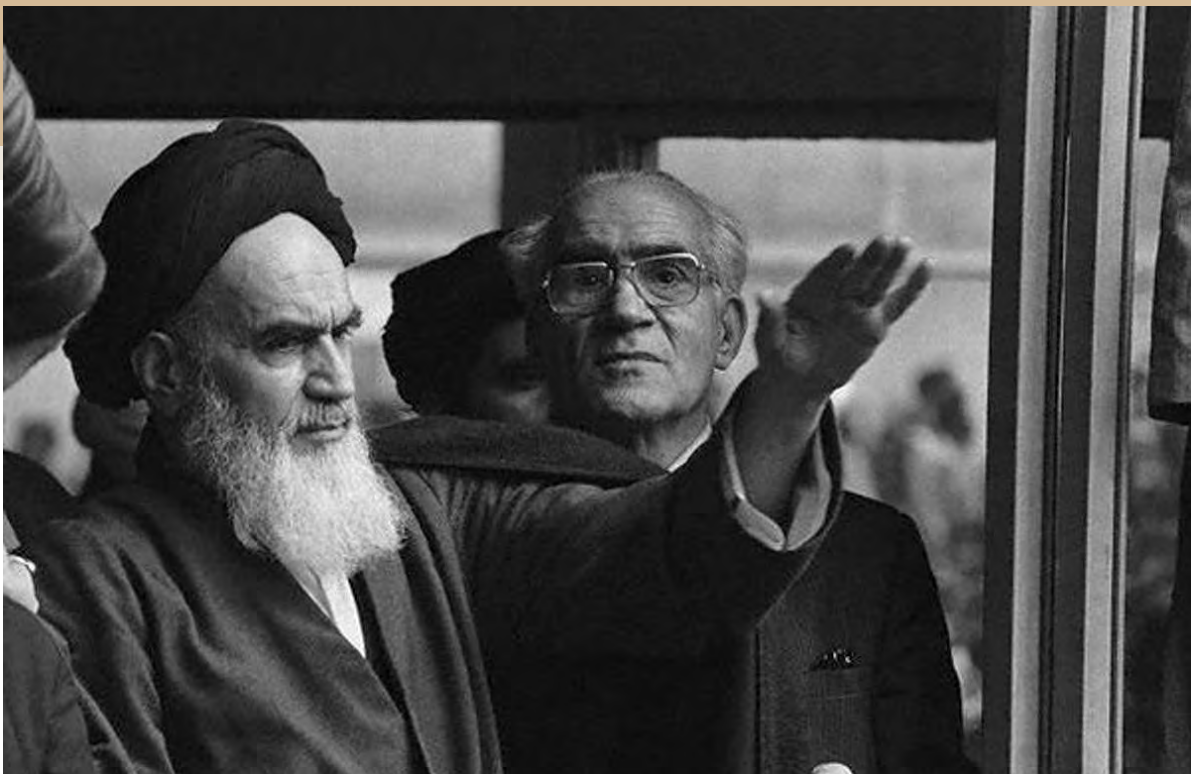


در زمینه‌ش شبهه‌زدایی از این اندیشه‌ها چه اقداماتی را انجام داده‌اید؟

از سال ۷۵ که پژوهشکده امام آغاز به کار کرد، تمام پایان نامه‌ها در ارتباط با اندیشه‌های امام نوشته شدند. همچنین پژوهشکده از حدود ۱۲۰ پایان نامه خارج از پژوهشکده که در این زمینه کار شده بودند، حمایت کرد. طرحهای پژوهشی گوناگونی در زمینه‌های مختلف داشته‌ایم که برخی چاپ شده‌اند. واقعیت این است که انعکاس این عملکرد ضعیف بوده است. اینک در حال راه اندازی دوره دکترا در پژوهشکده هستیم که قطعاً تأثیرات مهم خود را خواهد گذاشت. اگر کار علمی صحیحی هم شده باشد، به نظر من در همین مجموعه شده است.

آیا به شبهاتی که از سوی نزدیک‌ترین یاران نخستین امام در قالب خاطره‌نویسیها مطرح شده‌اند، پاسخ مقتضی داده شده است. تردید نداشته باشید که همه این شبهات در کانون توجه مؤسسه نشر بوده و به موقع خود هم پاسخهای محکم و مبسوط داده شده و حتی بسیاری از آنها به صورت کتاب هم گردآوری شده، اما بنا به ملاحظات چاپ نشده‌اند. البته ملاحظاتی که عرض می‌کنم جز نظام و امام و خدشه‌ای که احتمالاً در آن مقطع از چاپ این آثار بر پیکره این دو وارد می‌شود، نیستند. ما خبر همین دو مورد چیزی را شایسته این سکوت نمی‌دانیم. حتی در یکی از مواردی که مد نظر شما هم هست، من شخصاً ارادت خاصی نسبت به این فرد داشتم، اما از زمان تصدی مسئولیت سازمان زندانها تاکنون، ایشان را ندیده‌ایم و این کار را نه از لحاظ عاطفی که به دلیل اعتقادی انجام داده‌ام، با آن که از نظر عاطفی هنوز هم به این فرد علاقه دارم.





ایدئولوژیک دارند، باید به شکل ریشه‌ای حل کرد. افرادی که جدیداً از اندیشه‌های سیاسی امام بریده‌اند، روزگاری قویاً مدافع ولایت فقیه بودند و در فراز و نشیبهای انقلاب نقشهای اساسی داشتند. اینان کاستیهای پدید آمده‌را که یا به علت طبیعت انقلاب روی می‌دهند و یا ناشی از کاستیهای افرادی هستند که مسئولیتهای خود را به خوبی انجام نداده‌اند، به کل اندیشه امام از جمله ولایت فقیه نسبت می‌دهند و اصول مبنایی و اساسی این اندیشه‌ها، از جمله یکی بودن سیاست و دیانت را زیر سؤال می‌برند. اینها در دانشگاهها، مطبوعات و تمامی مراکز فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حضور دارند و برخی از آنها حیطه تردید را از ولایت فقیه به

ولایت ائمه اطهار هم کشانده‌اند و عملکردشان واقعاً خطرناک است. جریان دیگری هم وجود دارد که متولیان آن به نوعی مقهور و مفتون غرب شده و روحیه استقلال طلبی را کنار گذاشته‌اند. اینان زیر فشار تهدیدات و یا رفاه طلبی و مصرف‌گرایی روز افزون، اندیشه امام را از زاویه استقلال خواهی و بیگانه ستیزی زیر سؤال برده‌اند و ایستادن در مقابل آمریکا را صحیح نمی‌دانند. جریانات ارتجاعی هم که همچنان خطرناکند و پیوسته، امام را خون دل می‌کردند. سطحی نگری اینان سبب می‌شود که اندیشه‌های امام در تعامل با جامعه جهانی، نقش مردم در قالب جمهوریت، انعطاف پذیری فقیه در اجتهاد در مسائل نوین جهانی و امثالهم مورد تردید قرار گیرند و نوعی نگاه اخبار‌گری رایج شود که نتیجه قطعی آن تصلب در قالبهای پیشین و ناتوانی در پاسخگویی به نیازهای امروز ایران و جهان است. چنین اسلامی، دارای چهره کریه و متصلب بوده و دامنه تحریمها را چنان گسترده می‌کند که عملاً تنفس در فضای آن ناممکن می‌شود. نمونه‌ای از آن را در واکنش این گروه نسبت به روشنگری امام در زمینه موسیقی می‌بینیم. اینان با حربه تحریم و تقدس به جنگ اندیشه‌های امام آمده و با اشاعه افکار افراطی و نوعی سلفی‌گری طالبانی را در چهار چوب مذهب پویا و زنده تشیع، شکل می‌دهند. امام با این گروه از همان ابتدای نهضت درگیر بودند. نهایتاً این که مجموعه مخالفتها با امام و اسلام ناب، همه در یک نقطه به هم می‌رسند و آن هم تضعیف نظام است که بالمال به نفع بیگانگان تمام می‌شود.

برخی از این افراد زبان و وسیله انتقال اندیشه‌های امام بودند. جریان مدافع خط امام، در مقابل این تضعیف کنندگان اندیشه‌های امام موضع قاطعی ندارند و چنین به نظر می‌رسد که حتی گاهی از غیرخودی تلقی کردن آنان هم ابا دارد و با ایشان طرح دوستی هم می‌ریزد. شما علت این تسامح را در چه می‌بینید؟ من قبول ندارم که جریان مدافع خط امام در این زمینه کوتاهی کرده باشد. در رأس این جریان، شخص آیت‌الله خامنه‌ای قرار دارند و حلقه نزدیکان به امام همچنان مشغول فعالیت هستند. یکی از نهادهای رسمی متکفل تقویت و گسترش اندیشه‌های امام، همین مؤسسه نشر آثار ایشان است که وظیفه دفاع از این اندیشه‌ها را به خوبی به انجام رسانده و غیر از چاپ نامه‌ها، بیانیه‌ها و صدها جلد کتاب پژوهشی در پژوهشکده امام خمینی در باب تبیین اندیشه‌های امام، در واقع به شکلی تنوریک و مبنایی، به این شبهات، پاسخ منطقی داده است. به نظر من در عملکرد این جریان قصوری وجود نداشته است. شاید توقع جامعه این بوده است که با دیدن یک نامالایم بر خورد تند کنیم که به اعتقاد من صحیح نیست. هنگامی که مثلاً در قم حرفی علیه اندیشه‌های امام (ره) مطرح می‌گردد، به جای پاسخ منطقی و حذف خردورانه آن اندیشه انحرافی از ساحت فرهنگ کشور، به حرکتهای سطحی و راهپیماییها دست زده می‌شود که برخی از افراد نفوذی هم در آنها شرکت می‌کنند و طرف خاطی را یکسره در موضع مظلومیت قرار

می‌دهند و به جای حذف، عملاً به تقویتش می‌کوشند. اگر جریان مدافع خط امام این گونه در تلاش است تا اندیشه‌های ایشان را گسترش دهد، چرا در سطح جامعه باز خورد لازم دیده نمی‌شود؟

کارهای فراوانی در این عرصه انجام می‌شوند، ولی به ادله گوناگون انعکاس پیدا نمی‌کنند. ما رسانه مستقلی که حرفهای ما را منتقل سازد نداریم. خود من صدها سخنرانی در این حوزه ایراد کرده‌ام و یادم نمی‌آید که حتی یکی از مطبوعات و یا رسانه ملی یکی از آنها را هم چاپ یا پخش کرده باشد. غالباً بخشهایی را که مد نظر خودشان هست می‌گیرند و بقیه را حذف می‌کنند. رقابتهای دنیوی و مادی سیاست زده، سبب شده است که ما فقط سخنان کسانی را بشنویم که شش‌دانگ مثل ما فکر می‌کنند و با ادبیات ما حرف می‌زنند. از این رو چنین تصور می‌شود که ما سکوت کرده‌ایم، در حالی که این طور نیست. کارهای بسیار زیادی صورت پذیرفته‌اند و کاستیهای دهه اول انقلاب به شکلی جامع توضیح داده شده‌اند. از کسانی صحبت کردید که دلخور شده و یا به آنان جفا شده و یا



در مجموع معتقدم که امام و اندیشه‌های او همچنان به عنوان قوی‌ترین و بلند مرتبه‌ترین اندیشه و مکتب در عصر حاضر حضور دارد. از سوی دیگر دفاع از استقلال ایران، بدون آن که زیر پرچم امام بایستیم و مقاومت کنیم، امری محال است. اندیشه امام و اصلاً ولایت فقیه، نشان و پرچم انقلاب ماست.



خودشان از خط امام بریده‌اند. کاستیها و ضعفها چه ربطی به امام و اندیشه ایشان دارد؟

وقتی با ادعای دفاع از اندیشه امام به کسی ظلم می‌شود، مشکل بتوان امور را از یکدیگر تفکیک کرد. مثلاً در تعیین صلاحیتهای در انتخابات کسانی هستند که رد صلاحیت شده و آشکارا به آنان ظلم شده است. برخوردهای قهری به بهانه دفاع از خط امام و باند بازی و سیاست زدگی، نهایتاً به دلخوری فرد منجر می‌شود و تقوا و انصاف بسیار بالایی می‌خواهد که افراد، حساب امام و اندیشه‌های ایشان را از عملکرد مدعیان دفاع از این خط، جدا کنند. من بسیاری از افراد را می‌شناسم که در راه تحقق انقلاب و برقراری احکام اسلام رنجها دیده و زندانها رفته‌اند و هنوز هم پایبند اندیشه‌های امام

هستند، ولی به نام اندیشه امام و ولایت فقیه، از آنها رد صلاحیت شده است. اینها کسانی هستند که هم ولایت فقیه و هم ولی فقیه را قبول دارند، اما من نوعی را قبول ندارند و یا عملکرد برخی از نهادها را نمی‌پسندند. چنین نقدهایی را نباید نقد نسبت به اصل نظام و اندیشه‌های مبنایی امام تلقی کرد. همین مساوی پنداری نقد نهادهای نظام و حتی دستگاههای منتسب به رهبری با انکار اندیشه‌های اصولی نظام و انقلاب است که لطمه‌های جبران ناپذیری را بر پیکر نظام وارد می‌سازد.

جایگاه اندیشه‌های امام را در وضعیت عصر حاضر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در مجموع معتقدم که امام و اندیشه‌های او همچنان به عنوان قوی‌ترین و بلند مرتبه‌ترین اندیشه و مکتب در عصر حاضر حضور دارد. از سوی دیگر دفاع از استقلال ایران، بدون آن که زیر پرچم امام بایستیم و مقاومت کنیم، امری محال است. اندیشه امام و اصلاً ولایت فقیه، نشان و پرچم انقلاب ماست.

جریانات این یکی دو ساله نشان می‌دهد که نسل جدیدی به اندیشه‌های اصیل امام رجعت کرده و در حال شکل‌گیری است. حتی رهبر انقلاب هم جو کلی را در این زمینه مساعد ارزیابی می‌کنند.

ببینید! خود من از سیزده سالگی عاشق امام و مقلد ایشان بوده‌ام و عشق نسبت به ایشان و اندیشه‌هایشان به لطف خدا، پیوسته در من روز افزون بوده و با نام و اندیشه‌های ایشان است که به حیات خود ادامه می‌دهم، اما نباید از واقعیتهای تاریخی غفلت کرد. نه امام (ره) جاذبه‌ای بیشتر از امیرالمؤمنین داشتند و نه عوامل تأثیر گذار در جهت دفاع از امام، آن قدر قدرتمند هستند که تحت تأثیر انحرافات قرار نگیرند. همین امیرالمؤمنین که قرآن ناطق و برهان قاطع حق بود، سالها مورد لعن منحرفین قرار گرفت و چهره اش مخدوش شد.

اما امام بارها تأکید کردند که این ملت بهتر از امت امیرالمؤمنین است.

وصیتنامه امام را یک بار دیگر مرور کنید. تمام مفاد آن مشروط است و امام بارها تأکید می‌کنند که خداوند با هیچ ملتی قرارداد نبسته است. نص صریح قرآن است که خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا خود به تغییر خویش همت نگمارند. همین نسل بالنده عاشق امام، به شدت در معرض آسیب است. در دفاع از ولایت فقیه، اندیشه‌های سترگی چون شهید مطهری و رهبر معظم و سربازان رزمنده خالصی که با عشق و ایمان کامل نسبت به اندیشه‌های امام حرکت کردند، در ساحت فرهنگی جامعه، کمتر به چشم می‌خورد. حتی برخی از این نیروهای مخلص هم به انحراف کشیده شده‌اند، چون عشق آنها در مسیر غلطی هدایت شده است. در کرمان شاهد بودم که عده‌ای از همین نیروهای مخلص، کشتن زن و بچه مردم را با استفاده از استخاره، واجب شرعی می‌دانستند و در قالب انجام وظیفه، برخی جنایات را مرتکب



زمان به کار بستید و عمل کردید. مردم را دعوت به انقلاب نمودید، مردم هم اجابت کردند. مقام شما، مرجعیت شما، اجتهاد شما، محبوبیت شما، تصمیم قاطع شما موجب شد که مردم دعوت شما را اجابت کنند و چه خوب اجابت کردند! خدا را سپاس که از آن بدبختی به در آمدند و از آن تنگنا خلاص شدند.»

بعد گفتم، «در دوران سیاه گذشته، آن قدر اختناق بود که یک کتابفروش به من می‌گفت، «در زمان رضاشاه اداره اطلاعات شهربانی هر کتابی را می‌خواست چاپ شود باید می‌دید و روی هر صفحه مهر «روا» می‌زد تا چاپخانه چاپ کند.» او می‌گفت، «من دیوان حافظ را که بارها چاپ شده بود به شهربانی بردم تا اجازه چاپ بگیرم. متصدی گفت: بروید و یک ماده دیگر بیاوید. گفتم: آن دیوان بارها چاپ شده است، شما اجازه بدهید که آن را ببرم و چاپ کنم. گفت: خیر زودتر از یک ماه نمی‌شود، یک ماه دیگر بیاوید. بعد از یک ماه رفتم، دیدم به جز یک صفحه روی

سایر صفحات مهر «روا» زده است. بعد آن یک صفحه را باز کرد و گفت: این یک شعر را باید عوض کنی: رضا به داده بده و از جبین گر بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است گفتم: آقا این شعر متعلق به حافظ است، من چطور آن را عوض کنم؟! بر فرض که عوض کنم، جای آن چه بگذارم؟! متصدی گفت: چون کلمه «رضا» اسم اعلیحضرت همایونی رضاشاه کبیر است، آن را بردار و کلمه دیگری جای آن بگذار! مثلاً: «تقی به داده بده» یا «تقی به داده بده»!

با ادای این مطلب، مجلس از خنده غوغا شد. آقایان حضار خیلی خندیدند. امام (ره) نیز چنان می‌خندید که دوشه‌پایشان می‌لرزید! با این که خنده معمولی امام (ره) را هم کمتر کسی دیده است. گفتم، «اوضاع چنین بود، ولی به حمدا لله با قیام شما و تحقق آن فتنه‌ای که امام صادق (ع) آن را توصیه فرموده بودند، آن بدبختی از میان رفت.» بعد هم این چند بیت شعر را که در لحظه به خاطر داشتم، خواندم که خیلی مؤثر واقع شد:

پیدایش ملل نه به بخت است و اتفاق
کس ملک بی‌وسيله فراهم ندیده است
و گفتم شاهد شعر آخر است:
حاشا که در قیامت ملی کند قیام
قومی که پیشوای مصمم ندیده است

پس از سخنان من حضار با صدای غرایب صلوات فرستادند، سپس گفتم، «با صدای بلندتر و همان طور که در مجلس دیگر شعار می‌دهید، شعار ملی انقلاب را تکرار کنید!» دهها دست با شدت و حدت بالا رفت و همه شعار «الله اکبر، خمینی رهبر» را سر دادند. در آخر هم امام (ره) فرمودند، «اعلام کنید که منبر آقای فلسفی فتح شده است.»

□ □ □

من در تمام عمرم سراغ ندارم که مرجع تقلیدی تا این حد در عمق فکر و جان مردم محبوبیت پیدا کند. در این مورد روایتی از امام صادق (ع) است که سه فقره دعا دارد که در بین دعاها بی‌نظیر است. می‌فرمایند، «اللهم فقهنی فی الدین و حبینی الی المسلمین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین.» خدایا! اول مرا فقیه و دین شناس قرار

دیدم آقای مطهری می‌گوید، «آقا من مبهور هستم.» گفتم، «چرا؟» گفت، «تصمیمی که امام (ره) گرفته، با این همه نظامی تا بن دندان مسلح، با آن همه حمایت‌های آمریکا و انگلستان و فرانسه، نتیجه چه خواهد شد؟ آیا واقعاً این تصمیم برای ما موفقیت پیش می‌آورد؟» ایشان می‌گفت، «به امام (ره) گفتم: آقا خطر خیلی مهم است، خودتان را چطور می‌بینید؟» امام (ره) در جواب فرمودند، «علی التحقیق پیروزم!» شهید مطهری می‌گفت: «یک روحانی غیر از یک کاسب است که این حرف را بزند. دیدم از یک طرف امام خمینی (ره) است، عظمت دارد و من نمی‌توانم از ایشان بیرسم چرا پیروزم؟ ولی پرسیدم: آیا به محضر امام عصر شرفیاب شدید و ایشان این خبر را داده‌اند؟ امام (ره) نفی و اثبات نکرد و فقط گفت، «قطعاً پیروزم.» گفتم، «الهامی به شما شده است؟» فرمودند، «قطعاً پیروزم.» از هر دری که وارد شدم، ایشان نگفت که واقعیت چیست، ولی همچنان با قاطعیت می‌گفت، «پیروزم. اعتنا به این همه تانک و توپ و نظامی و غیره نکنید، علی التحقیق پیروزی با ماست.» شهید مطهری با حال بهت این سخنان را به من گفت، و خود متحیر بود. می‌گفت، «من نفهمیدم امام (ره) از چه منشأ و منبعی به این حقیقت رسیده است.» خوب کسی که این قدر مطمئن و قوی صحبت می‌کند، دیگر رعب و وحشت از آمریکا و غیره و بستن و کشتن ندارد. ایشان یک چنین انسانی بودند.

□ □ □

وقتی که امام خمینی (ره) با آن استقبال بهت‌آور و بی‌نظیر به ایران بازگشتند، دوسه روز بعد از ورود ایشان، من در مدرسه علوی با حضور صدها نفر از علما و روحانیون تهران و همچنین روحانیون و علمای دیگری که از ولایات برای استقبال از امام (ره) به تهران آمده بودند، در حضور ایشان پس از هفت سال سخنرانی کردم. در آنجا سالن بزرگی بود که مملو از جمعیت بود و همه روی صندلی نشسته بودند. سالن، ایوان بلندی داشت. من هم کنار سالن روی صندلی نشسته بودم. امام (ره) وارد سالن شدند و در آن ایوان سکو مانند جای گرفتند. همه به احترام ایشان از روی صندلی بلند شدند. سپس امام (ره) روی زمین نشستند و به یکی از افرادی که آنجا بود، فرمودند که به فلانی بگویند که نزد ایشان بیایید. من هم حرکت کردم و نزد ایشان بالا رفتم. امام (ره) از جا برخاستند و با هم مصافحه کردیم. بعد هم در کنار هم نشستیم. همه منتظر بودند امام (ره) سخنانی ایراد کنند، ولی ایشان فرمودند، «خیلی خسته هستم. قبلاً هم یک ساعت صحبت کرده‌ام، آقای فلسفی صحبت می‌کنند.» بعد صندلی آوردند و من روی صندلی

نشستم و شروع به صحبت کردم. آن ساعت و آن لحظه و سخنرانی در کنار امام (ره) را درست و دقیق به یاد دارم. خیلی‌ها هم خوب به یاد دارند. بین من و امام (ره) به اندازه نیم‌متر فاصله بود. همه علما و فضلا منتظر شروع سخنرانی بودند. پس از ذکر خطبه، خطاب به امام (ره) عرض کردم، «مسافر بزرگوار و محترمی که از سفر می‌آید، علاقمندان وی دسته گل برای او می‌آورند. من هم امروز به احترام شما یک شاخه گل از بوستان اهل بیت (ع) برای تکریم مقام شما آورده‌ام. آن شاخه گل، این حدیث است که امام صادق (ع) می‌فرمایند، «تمنو الفتنه فقیها هلاک الجابره و طهاره الارض من الفسقه.» من این روایت را اول در مجموعه ورام و بعد در امالی شیخ طوسی دیده بودم. امام صادق (ع) فرموده است: «تمنای انقلاب داشته باشید که در آن هلاک جباران و پاک

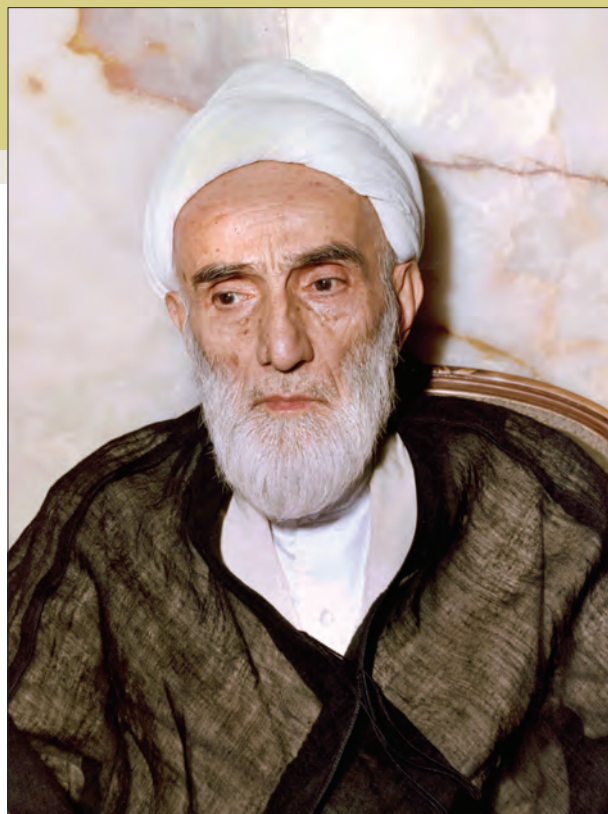
شدن زمین از فاسقان است.»

در «اقراب الموارد» که فرهنگ لغت ارزنده‌ای است، برای کلمه «فتنه» معانی متعددی ذکر کرده و از جمله می‌گوید، «مال فتنه است، اختلاف فتنه است، اولاد فتنه است...»، و در آخر می‌گوید، «واختلاف الناس فی الاراء و مایق بینه من القتال»، که مفاد آن این است، «دوره‌ای رانیز که آراء و نظرات مردم در مقابل هم قرار می‌گیرد و خونی ریخته می‌شود، فتنه گویند.» پس امام صادق (ع) که می‌فرمایند، «تمنو الفتنه»، یعنی برای تغییر اوضاع ظالمانه و نجات از دست ستمکاران در تمنای انقلاب باشید، «فقیها هلاک الجابره» که در فتنه و انقلاب جباران هلاک می‌شوند، و «طهاره الارض من الفسقه»، یعنی زمین هم از فساق و فجار پاک می‌شود. گفتم، «ای امام (ره)، دستور حضرت امام صادق (ع) را شما در این

استقبال بهت‌آور مردم از امام (ره) حاکی از محبوبیت عام وی و یادآور اراده پولا دین ایشان در سرنگونی رژیم سلطنتی بود که خارجی‌ها، به ویژه آمریکایی‌ها آن را به منزله پل استعمار می‌دانستند. بدرقه و تشییع بی‌نظیری هم که از جنازه مطهر ایشان شد، مانند همان استقبال بود و این نشانه محبوبیتی بود که امام (ره) در زمان حیات خود داشتند



ده! دوم محبوبیت مرا در قلوب مسلمین جای ده! سوم، بعد از مرگ ذکر خیر مرا بین مردم پایدار و مستدام نگاه دار!» امام خمینی (ره) مصداق این روایت بود: در دین فقیه بود، محبوب مسلمین بود و ذکر خیرش هم بعد از مرگ پایدار ماند. فقا هت و دین شناسی آنقدر در وجود امام (ره) مشهود بود که این موضوع مورد تأیید تمام علما و مجتهدین و متخصصین فقه و فقا هت بوده و هست. استقبال بهت‌آور مردم از امام (ره) حاکی از محبوبیت عام وی و یادآور اراده پولا دین ایشان در سرنگونی رژیم سلطنتی بود که خارجی‌ها، به ویژه آمریکایی‌ها آن را به منزله پل استعمار می‌دانستند. بدرقه و تشییع بی‌نظیری هم که از جنازه مطهر ایشان شد، مانند همان استقبال بود و این نشانه محبوبیتی بود که امام (ره) در زمان حیات خود داشتند و بعد از رحلت نیز همچنان پایدار ماند. او ایران و ایرانی را از اسارت آمریکا آزاد ساخت و به بزرگ‌ترین آرزوی این ملت یعنی استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی که نه شرقی و نه غربی بود، جامه عمل پوشاند. رحمه الله علیه و اعلی الله مقامه.



سکون و قدرتی به سان کارون...

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین فلسفی

□ □ □

اصولاً باید دید عمق و حرکت امام خمینی بر چه اساسی بود و چه هدفی را در این زمینه دنبال می‌کرد؟ امام مردی بود که از ابعاد مختلف، فوق‌العاده بود. یک انسان عادی نبود. از نظر روحی و معنوی و قدرت تصمیم‌گیری فوق‌العاده بود.

من امام (ره) را قبلاً در زمان حیات مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی یک بار در منزل آن مرحوم دیدم، چند بار دیگر هم در رهگذر با ایشان

□ □ □

ساکت، اما عمیق بود. بعضی از افراد سر و صدای زیاد دارند، ولی عمق ندارند. امام (ره) اغلب ساکت بودند و کمتر در مجالس صحبت می‌کردند. از مسئله درس گفتن که بگذریم، در موارد عادی کمتر صحبت می‌کردند



برخورد کردم. یکی دو بار هم در حرم حضرت معصومه (س) ایشان را دیدم. البته من سالها برای سخنرانی‌های دهه آخر ماه صفر به قم می‌رفتم و این برخوردها مرتب پیش می‌آمد.

چیزی که اولین بار توجهم را جلب کرد، این بود که امام (ره) مردی ساکت، اما عمیق بود. بعضی از افراد سر و صدای زیاد دارند، ولی عمق ندارند. امام (ره) اغلب ساکت بودند و کمتر در مجالس صحبت می‌کردند. از مسئله درس گفتن که بگذریم، در موارد عادی کمتر صحبت می‌کردند.

من همان وقت که امام (ره) را می‌دیدم و با بعضی از آقایان دیگر مقایسه می‌کردم، به نظرم می‌آمد که بعضی از آقایان عالم هستند، ولی مثل رودخانه‌ای هستند که عمق کم دارند. سر و صدایشان زیاد

من از همان اوایل آشنایی با حضرت امام (ره)، ایمانی قوی و ثابت در او دیدم. به علاوه فهمیدم که او مردی فقیه و مجتهد و آگاه به دقایق احکام اسلام است. از این گذشته، او را دارای عزمی آهنین یافتم. من با بسیاری از علما و بزرگان سر و کار داشتم. بعضی از بزرگان که نمی‌خواهم نام ببرم، گاهی راجع به موضوعی تصمیم می‌گرفتند، ولی همین که یک نفر و یا چند نفر جمله‌ای برخلاف می‌گفتند، دودل و مردد می‌شدند و قضیه را راه می‌کردند و از باب احتیاط عقب می‌نشستند، ولی امام (ره) این طور نبود.

من می‌دانستم هدف او خیلی بلند است، ولی نیل به آن، مستلزم پیمودن راهی پر خطر است. او این گونه نبود که در راه رسیدن به هدف، دو دل و مردد باشد و یا حرفش را پس بگیرد و عقب برود. قبل از نهضت امام (ره)، روحانیون به اعمال غیر مشروع دولتها اعتراض بسیار می‌کردند و تذکر می‌دادند. در مورد تجاوزهایی که به حریم اسلام می‌شد و یا نسبت به تجاوزهایی که به حدود روحانیت می‌شد؛ هشدار می‌دادند و البته که اثری نداشت و یا بسیار کم اثر بود. اما وقتی دیدم که امام (ره) هدف نهضت را بر اساس واژگون کردن نظام سلطنت قرار داد و احیای اسلام در مسیر تحقق قرار گرفت و مردم بسیاری را خلوص عقیده در این مسیر دنبال ایشان رفتند، اگر نگویم همان موقع یقین کردم، لااقل ظن قوی پیدا کردم که راه پیروزی اسلام همین مسیری است که امام (ره) پیدا کرده است و می‌خواهد آن را بپیماید، مخصوصاً از وقتی که درس ولایت فقیه امام (ره) را شنیدم.

آن درس ولایت فقیه، مسیر را به من نشان داد. به یاد دارم در اوایل امر و قبل از تبعید امام (ره) که صحبت از قیام ایشان بود، یک روز جایی برای ناهار دعوت بودیم. چند نفری از رجال سیاست بودند. یکی از آنها گفت، «فلانی! این همه راه افتادند که چی؟ یعنی حالا آخوندها می‌خواهند شاه بشوند؟ آخوندها می‌خواهند مملکت را اداره کنند؟ اصلاً خودتان را فراموش کرده‌اید؟ می‌دانید چه کار می‌کنید؟» بله، آنها هرگز باورشان نمی‌شد که آخوند بتواند مملکت را اداره کند.

من با این باورهای باطنی که پیدا کردم، دیدم باید فقط و فقط هماهنگی و همکاری کرد. خیلی هم در این کار صدمه خوردم، حدود هفت سال منبرم ممنوع شد، برای اینکه نام امام (ره) را در منبر بردم. صحبت دو روز، سه روز، پنج روز یا ده روز نبود. به شرحی که قبلاً گفتم، در این مدت طولانی به فضل الهی با کمال نیرومندی آن را تحمل کردم.

است، ولی آب خیلی نیست. اما امام (ره) را که می‌دیدم، مثل رود کارون می‌دیدم که در عین سکوت، آن اندازه قدرت دارد که کشتیها را واژگون کند. به نظر من این تفاوت عظیمی بود که امام (ره) با دیگران داشت. بعد هم روشن شد که منشاء این تفاوت، عقل و هوش و درک و قریحه امام (ره) بود که در هر موضوعی، برق آسا جرقه می‌زد و تصمیم می‌گرفت.

فراموش نمی‌کنم موقعی که امام (ره) تازه به تهران آمده بودند من مکرر در مدرسه علوی خدمت ایشان می‌رسیدم. روز ۲۱ بهمن به اتفاق آقای صدوقی که از یزد آمده بود و آقای طالقانی و دیگران، در اتاق اندرونی خدمت ایشان بودیم. من عظمت فکر و نظر ایشان را آن روز بیشتر دیدم.

همه به خاطر دارند که روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، ساعت دو بعد از ظهر، رادیو اعلام کرد که از ساعت چهار بعد از ظهر آمد و رفت در خیابان‌ها به کلی ممنوع است. این خبر مورد شور قرار گرفت. مرحوم آقای طالقانی که خیلی اهل سیاست بود، گفت، «به نظر می‌آید که مهم نباشد. گفته است مردم نیابند بیرون.» بعضی دیگر هم در اظهار نظر مردد بودند. من یکی از الهامات الهی در انقلاب اسلامی را این می‌دانم که امام (ره) بلافاصله دستور دادند قلم و کاغذ آوردند و اعلامیه نوشتند که دولت غیر قانونی است، فرمانداری نظامی رسمیت ندارد و اعلامیه‌اش هم بی‌ارزش است. تمام مردم از زن و مرد و بزرگ و کوچک از ساعت چهار بعد از ظهر به خیابانها بریزند و نقشة خائنانه دولت را از بین ببرند.

بعد معلوم شد که اصلاً صدور اعلامیه فرمانداری نظامی به دستور آمریکا بوده است تا نظامیان با تانکها و توپها و مسلسلها داخل خیابانها بیایند. حتی من از بعضی از افراد مطلع شنیدم که بنا بوده دو نقطه به طور قطع بمباران شود: یکی منزل امام (ره) در دبیرستان علوی ولو هزاران نفر به قتل برسند و دیگر مراکز حساس قم، ولی امام (ره) نقشة آنها را با یک اعلامیه بر هم زد!

□ □ □

در مدت اقامت امام (ره) در پاریس افراد زیادی از ایران به پاریس رفتند. از جمله آنها مرحوم آقای مطهری بود. ایشان قبل از رفتن، به منزل ما آمد و گفت، «شما پیامی برای آقا دارید؟» دو سه موضوع بود که من به طور خصوصی تذکر دادم. بعد ایشان خداحافظی کرد و رفت. وقتی مرحوم مطهری برگشت، به دیدن ایشان رفتم، آن هم در وقتی که کسی نبود. تقریباً اول شب بود. موضوعاتی را که گفته بودم، ایشان به امام (ره) گفته بودند و جواب هم گرفته بودند، ولی



به این نهادها توجه خاص نمی شد و تصمیم‌گیریها تنها بر عهده مثلاً نهادهای چون شورای انقلاب گذاشته می شد، ممکن بود که بویی از دیکتاتوری به مشام برسد، ولی با استقرار نهادهای مدنی اصولاً جایی برای هیچ شائبه‌ای باقی نماند. اگر این تفکر بسیار پیشرفته، پشتوانه نیاز جامعه نبود، قطعاً این نیاز سرانجام مطلوب پیدا نمی کرد. امام (ره) از کسانی که برای آزادی سینه چاک می کردند، بسیار پیشرفته تر و دموکراتیک تر بود و با تشکیل این نهادهای مدنی که نمادهایی از دموکراسی جدی و واقعی هستند، جمهوری اسلامی را مستقر کرد. هرگز نباید یادمان برود که این نهادها چگونه تشکیل می شدند. این نهادها در ربع قرن انقلاب عملکرد کاملاً مثبتی داشتند، زیرا بر اساس پیشرفته ترین قانون اساسی دنیا بنا نهاده شدند و لذا تجربه تشکیل نهادهای مدنی، یکی از تجارب گرانسنگ انقلاب اسلامی ایران محسوب می شود.

□ □ □

دکتر چمران ذوب در امام بود. از زمانی که حضرت امام در نجف تبعید بودند با امام چه به صورت حضوری و چه توسط مرحوم حاج احمد آقا که به لبنان می آمدند ارتباط داشت. به شدت به امام علاقمند بود و حس احترام ایشان به امام بسیار تعجب آور بود تا جایی که امام را به عنوان رمز یک امت مطرح می کرد و می گفت، «نباید قلب امام را به درد آورد.» نامه بسیار زیبا و جالبی دارد که برای امام نوشته و هیچگاه هم البته به امام نداد. می نویسد که من از شدت علاقه نمی توانم بیایم و شما را ببینم، هر چند که خیلی دوست دارم و می خواهم کارهایی را که انجام می دهم برای شما توضیح دهم، هر چند کارهایی را که انجام می دهم، خدا بداند کافی است. ارتباط صمیمی و نزدیکی با امام داشت. آنچه هم که خدمت امام مطرح می کرد، برای امام بسیار ارزنده بود. مسئله فلسطین و لبنان را برای امام (ره) توضیح داد. بعد از آمدن عرفات به ایران مباحثی مطرح شد و تجربه‌هایی را که داشت برای امام گفت که منجر به دستوراتی شد. بحث حضور احزاب در نیروهای مسلح را خدمت امام گفت که حضرت امام همان روز آن را مطرح کردند. امام برای پیشنهادهای دکتر چمران ارزش قائل بود و متقابلاً شهید چمران هم ذوب در امام بود. هیچ وقت یاد نمی رود بعد از حماسه بلندی که در پایه خلق کرد و به پیروزی انجامید، وقتی از او سؤال می کردیم می گفت همه این پیروزیه‌ها به خاطر فرمان امام است. در ابتدای کتاب کردستان که چندی قبل منتشر کردیم، آورده‌ایم که دکتر با خط خودش نوشت، «پاوه و فرمان امام» و تأکید می کرد که این فرمان امام بود که ما را پیروز کرد. او معتقد بود که مشکلات را نباید خدمت امام ببریم، برای اینکه قلب ایشان نباید به درد آید. آخرین باری هم که خدمت امام رسید، بعد از رویدادهای تپه‌های الله اکبر بود و گفت که من آمده‌ام که شما را خوشحال کنم و شرح پیروزیهای الله اکبر را خدمت امام داد و پانزده روز بعد هم در جبهه‌های دهلاویه به شهادت رسید.

می گفتند که آمدن امام خمینی به صلاح او نیست، اما امام بدون هیچگونه هراسی تصمیم گرفتند و به وطن آمدند. با اعلام حکومت نظامی در شب ۲۲ بهمن امام به همه گفت که بیایید بیرون و حکومت نظامی را لغو کنید.

امام با مدیریت، بحران را حل می کرد و در این نوع مدیریت، به مصلحت‌های معمولی که عموم سیاستمداران آن را دنبال می کنند، فکر نمی کرد. او نهایت هدف یعنی وظیفه الهی و شرعی را می دید و همان مقصد را دنبال می کرد. در مدیریت جنگ هم اینگونه اندیشید. صدام را موجودی از بین رفته و مرعوب و نوکر استعمار معرفی کرد و از همان اول گفت که او شکست می خورد و ما پیروز هستیم و دیدیم که به این نتیجه هم نائل شدیم. به طور کلی در دوران جنگ و به تبع آن بحرانهای خطرناکی که پیش آمد، جایی که همه به بیان و قلم ایشان چشم دوخته بودند، ایشان با کمال صلابت و صراحت مطلب آخرشان را مطرح می کردند و هیچگونه مصلحت‌طلبی‌های معمول و سیاستمدارانه و سیاست بازیه‌ها را در این نوع مدیریت دخالت نمی دادند. نه اینکه سیاست کلی و تدابیر را در نظر بگیرند، بلکه در حل بحران با کمال صداقت، صراحت و صلابت عمل می کردند، مانند قطع جنگ و پذیرش قطعنامه که با کمال شهامت و جرئت آن را اعلام کردند. □ □ □

حضرت امام به خاطر اهمیتی که برای مردم قائل بود به نهادهای مدنی اهمیت خاصی می داد. بسیاری از انقلابها که در دنیا به وجود آمدند، بعد از گذشت چند دهه از انقلابشان نتوانستند نهادهای

□ □ □

دکتر چمران ذوب در امام بود. از زمانی که حضرت امام در نجف تبعید بودند با امام چه به صورت حضوری و چه توسط مرحوم حاج احمد آقا که به لبنان می آمدند ارتباط داشت. به شدت به امام علاقمند بود... و می گفت، «نباید قلب امام را به درد آورد.» نامه زیبا و جالبی دارد که هیچگاه هم به امام نداد. می نویسد که من از شدت علاقه نمی توانم بیایم و شما را ببینم، هر چند که خیلی دوست دارم و می خواهم کارهایی را که انجام می دهم برای شما توضیح دهم، هر چند کارهایی را که انجام می دهم، خدا بداند کافی است



مدنیشان را شکل بدهند. گروهی مانند شورای انقلاب ما درست کردند و با همان کشورشان را اداره کردند. حتی با تعجب به ما می گفتند که چرا ایران با این سرعت می خواهد نهادهای مدنی را توسعه بدهد، می گفتند برای شما که با این سرعت در این زمینه حرکت می کنید، مشکل ایجاد می شود. با همین شورای انقلاب به کارتان ادامه بدهید تا از این مشکلات و گردنه‌ها بگذرید، بعداً فرصت دارید که به نهادهای مدنی بپردازید. اما حضرت امام این نظر را نداشتند و می فرمودند هر چه زودتر باید حکومت اسلامی با تمام نهادهای مورد نیازش مستقر و تثبیت شود و راه خودش را ادامه دهد. این دموکرات ترین و آزادمنشانه ترین سیستم دموکراسی در دنیا بود که حضرت امام به همین راحتی و با مدیریت الهی خودش آن را پیاده و اجرا و تدوین قانون اساسی، انتخابات شورای اسلامی، رفراendum و مجلس شورای اسلامی، شوراها و... پیگیری کرد، لذا در مدت کوتاهی به حکومتی تثبیت شده تبدیل شد. این یکی از بزرگ ترین و زیباترین تجربه‌های دموکراتیک در طول تاریخ است که نظیرش را نداریم. هر چند به این بعد از دستاورد امام (ره) کمترین توجه را داشتیم، اما موضوع قابل تأملی است که چرا امام این قدر به تأسیس نهادهای مدنی توجه خاص و ویژه مبذول و اصرار داشتند که دموکراسی و آزادی واقعی در قالب این نهادها بیش از پیش تحقق یابد. الان متوجه می شویم که اگر



■ مهندس مهدی چمران

مدیریت الهی امام

است که پشتوانه انقلاب ما مردم هستند.

□ □ □

شهید چمران می‌گفت که من با برخی از رهبران انقلابی بزرگ دنیا زندگی کرده و یا از نزدیک با زندگی آنها آشنا بوده‌ام. مانند جمال عبدالناصر، بومیدین، رهبران فلسطین و با انقلابیون خاورمیانه و دیگر نقاط دنیا و با آنها نشست و برخاست و بحث‌های طولانی داشته‌ام، اما یک موی امام را در آنها ندیدم. البته او اهل تعریف بیجا نبود و برای کسی هم نمی‌گفت، ارزش امام تا این حد بالا بود. مسئولین ما باید از چنین الگو و اسوه‌ای بهره گرفته و راهش را دنبال کنند. باید از تفکر، ایده، روش زندگی، ساده‌پستی، صداقت و توجه خاص به مردم از حضرت امام الهام بگیرند. مبدأ احترام امام به اشخاص و مسئولان، میزان مشارکت آنها در انقلاب، صادق تر، عالم تر، ساده تر و پرکارتر بودن و همچنین وفادارتر بودن آنها به انقلاب بود. اینها را ما در رفتار، گفتار، و رویکرد امام به مسئولین مشاهده می‌کنیم. مسئولین هم باید بیش از پیش این روش را ادامه می‌دهند که در آن صورت انقلاب ما همان شادابی، طراوت و سرزندگی را خواهد داشت.

□ □ □

اصولاً ما حضرت امام را با حل و مدیریت کردن بحرانهای بزرگ و پیچیده در تاریخ می‌شناسیم. به وجود آمدن پانزده خرداد، تبعید امام، هدایت نهضت و پیروزی آن، دفاع مقدس، توطئه دشمنان و ... همه از پیچیده‌ترین بحرانهای کشور بودند که امام، پیامبرگونه آنها را مدیریت کرد. مدیریت امام سیاسی و مصلحت طلبانه نبود. آنها را مدیریت الهی بزرگ‌ترین بحرانها را با کمال سادگی و با فلسفه‌ای ساده و با ساده‌ترین روشهای مدیریتی حل می‌کرد. بعد از هفده شهریور پنجاه و هفت و بعد از حوادث تاسوعا و عاشورا و فرار شاه، با بحرانی که بر اوضاع ایران حاکم بود، امام با اعلامیه اوضاع کشور را مدیریت می‌کرد. وقتی که نخست وزیر وقت و یا کسان دیگری مانند شهردار آن روز (مهندس شهرستانی) نزد امام می‌رفتند و تمایل خود را برای خدمت اعلام می‌کردند، حضرت امام (ره) ساده‌ترین کار را انجام می‌دادند و می‌فرمودند اول استعفا کن و بعد بیا، زیرا که رژیم شاه نه قانونی است و نه شرعی. شهردار این کار را انجام داد و امام هم به او گفت که حالا برو و به مسائل شهر تهران بپرداز. یعنی قبل از ۲۲ بهمن ۵۷، او از جانب امام منسوب به کار شد. زمانی که امام می‌خواستند به ایران بیایند عوامل آمریکا و رسانه‌های غربی

ادامه داد. واقعیت این است که در دوران پیروزی انقلاب، در دوران دفاع مقدس، در دوران مشارکت سیاسی و اجتماعی و ... تصمیمی که امام می‌گرفت اول کسی که آن را اجرا می‌کرد مردم بودند. با مردم تصمیم می‌گرفت. مردم امام را به طور کامل پذیرفته بودند و کاملاً او را قبول داشتند. از نظر امام بقای مسئولین بسته به نظر مردم است و آنها برای خدمت به مردم مسئولیت دارند. وجود امام با مردم

■ ■ ■

مبدأ احترام امام به اشخاص و مسئولان، میزان مشارکت آنها در انقلاب، صادق تر، عالم تر، ساده تر و پرکارتر بودن و همچنین وفادارتر بودن آنها به انقلاب بود. اینها را ما در رفتار، گفتار، و رویکرد امام به مسئولین مشاهده می‌کنیم. مسئولین هم باید بیش از پیش این روش را ادامه می‌دهند که در آن صورت انقلاب ما همان شادابی، طراوت و سرزندگی را خواهد داشت



عجین بود و این آمیختگی در اوج خود بود. به همین دلیل امام در دل مردم نفوذی عجیب داشت و کلامی از ایشان می‌توانست ایران و دنیایی را تکان دهد و این به خاطر حضور همین مردم بود. رهبران بزرگ دنیا عموماً وقتی که به قدرت می‌رسند مردم را فراموش می‌کنند. زمانی که امام شخصیت اول کشور شد (که البته آن را قدرت نمی‌دانست بلکه مردم را قدرت واقعی می‌دانست) سعی می‌کرد ارتباطش با مردم بیشتر شود نه اینکه مردم را فراموش کند و به کناری برود و تنهایی تصمیم بگیرد. به همین سبب دائماً به مسئولین گوشزد می‌کرد که مردم ولی نعمت ما هستند برای این مردم هر چه انجام دهیم کم کردیم و می‌خواست به مسئولین بگوید بحث این

شهید گرانقدر دکتر چمران در مورد علل پیروزی انقلاب اسلامی تحلیل جالبی دارد انقلابی سه پایه دارد که اول آن رهبری است. دوم ایدئولوژی و مکتب است که در انقلاب ما «اسلام» بود و سوم هم امکانات آن انقلاب است که امکانات انقلاب اسلامی ایران «مردم» بودند. او انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتبر شوروی، انقلاب کوبا، انقلاب هوشی مینه را مثال می‌زند که همه اینها ایدئولوژی، رهبری و امکانات داشتند، اما «مردم» را به شکل انقلاب اسلامی همراه خود نداشتند. مانند انقلاب اکتبر شوروی که پنج درصد مردم با آن همراه بودند، ولی سلاح و مهمات داشتند و با آن به پیروزی رسیدند و عنصر سوم آنها ناقص بود. اما عنصر سوم انقلاب اسلامی بسیار قوی بود، یعنی ما مردم را داشتیم. بنابراین یکی از پایه‌های اصولی و اساسی انقلاب و پشتوانه آن مردم ما بودند. اگر ما مردم را از دست بدهیم، در مقابل قدرتهای بزرگ دنیا چیزی نداریم که بخواهیم در برابر آنها بایستیم. پشتوانه سلاح و مهمات به اندازه آنها نداریم. آنها بیشتر از ما اسلحه دارند، اما آنچه که ندارند، ایدئولوژی و مکتبی است که ما داریم و به خاطر این ایدئولوژی و مکتب، رهبری از نظر ما ارزش فوق العاده‌ای پیدا می‌کند و بعد هم مردم. البته ما امکانات دیگر مانند مهمات و سلاح هم داریم، ولی اینها بدون مردم کار ساز نیست. همان طوری که در طول دفاع مقدس مشخص شد آنچه که جنگ را اداره می‌کند بسیج مردمی است نه فقط نیروهای مسلح و سلاح و مهمات. دفاع مقدس بدون بسیج مردمی قطعاً به جایی نمی‌رسید. پیروزی انقلاب هم همینطور. بعد از ارتحال امام این رویکرد باید ادامه می‌یافت که متأسفانه در مقاطعی از این عنصر اصلی انقلاب فاصله گرفتیم و چه ضرها که نکردیم. اگر ما هر سه عنصر را داشته باشیم، اما عنصر اصلی یعنی «مردم» را که مکمل عنصر سوم است اگر به شکل کامل نداشته باشیم، در رسیدن به مقصد باید تردید کنیم. آنچه که امام به ما آموخت توجه به مردم به عنوان ولینعمتان انقلاب است.

□ □ □

امام باید برای مسئولین مملکت ما به عنوان یک الگو و سمبل قلمداد شود. امامی که سعی می‌کرد با ساده‌ترین روش با مردم و مسئولین حرف بزند. از شهید چمران نقل کنم که می‌گفت، «زندگی امام قبل از پیروزی و قبل از آنکه قدرت اول کشور و مرد نمونه دنیا باشد، با بعد از آن هیچ تفاوتی نکرد و با همان سادگی قبل به زندگیش



می‌کردیم، مثلاً ایشان در خصوص عملیات و نام فتح می‌فرمودند، «فتح الفتوح»، که آن را «فتح المبین» نامیدیم. در واقع این جریان اسم گذاشتن، یک جریان رسمی و قراردادی نبود، چنین نبود که از پیش یک جلسه تعیین کنیم و در آن از امام (ره) بخواهیم که اسم عملیات را تعیین کنند و تا ایشان اسم تعیین نکرده‌اند، ما نیز کار را شروع نکنیم، بلکه جریان امر به این صورت بود که اسم عملیات را گاه از صحبت‌های ایشان برداشت می‌کردیم و ایشان هم نامی را که برای عملیات انتخاب کرده بودیم،

تجسین می‌کردند.

با آغاز هر عملیاتی، حضرت امام، از همان مراحل نخستین، در جریان کار قرار می‌گرفتند. ایشان می‌دانستند که در هر لحظه چه کاری انجام خواهیم داد، چه یگان‌هایی عمل خواهند کرد، چه نیرو‌هایی وارد عمل خواهند شد و فرماندهی به عهدهٔ چه کسی خواهد بود.

رابط حضرت امام با ما، حاج احمد آقا و آقای انصاری بودند که از طرف امام (ره) با ما تماس می‌گرفتند و درخواست‌ها یا دستورهای ایشان را به ما ابلاغ می‌کردند. در اواخر جنگ، این شیوهٔ ارتباط بسیار پیشرفته‌تر شده بود، یعنی ما نقشه‌ها را با کد و رمز برای حضرت امام می‌فرستادیم و در حین عملیات یا پیش از آن، با تلفن، کار را برای ایشان تشریح می‌کردیم. مثلاً می‌گفتیم، «الان ما رسیده‌ایم به نقطهٔ ۴۰۰». فرمانهای امام (ره) بیشتر جنبهٔ استراتژیک داشتند. مثلاً هنگامی که فرمودند، «حصر آبادان باید شکسته شود.» و شکسته شد، هدف، ناکام کردن دشمن در کامل کردن حلقهٔ محاصرهٔ نظامی بود، زیرا دشمن در آن زمان در حال محاصرهٔ نظامی جنوب بود. آنجا که حلقهٔ دشمن شکسته شد، محاصره‌اش نیز شکسته شد. در واقع دو دستی که می‌خواستند از جنوب اهواز و شمال اهواز به یکدیگر ببیوندند و خرمشهر و آبادان و بستان و سوسنگرد را از خوزستان جدا کنند، به هم نرسیدند. دلیل این پیشامد فرمان حضرت امام (ره) بود، بسیاری بر این امر وقوف نداشتند، حتی کارشناسان بزرگ نظامی هم نمی‌فهمیدند که اصرار امام (ره) برای چیست، اما بعد ثابت شد که حضرت امام (ره) دید استراتژیک نظامی داشتند و درایت ایشان هم باعث شد که نقشهٔ صدام عقیم بماند.

یک‌بار نیز هنگامی که در اواخر جنگ، صدام به خرمشهر حمله کرد، حضرت امام (ره) برخوردی با ماهیت برخورد قبلی کردند. در آن زمان، ایشان دستور اکید دادند که به هر قیمتی که هست، ارتش عراق نباید وارد خاک خرمشهر شود. عراقی‌ها تا جادهٔ آسفالت خرمشهر آمدند، ولی رزمندگان ما آنان را تا مرز، عقب راندند و به این ترتیب مرزهای بین‌المللی دوباره تثبیت شد.

□ □ □

هر عملیاتی در ذهن امام (ره) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. فتح‌المبین برای ایشان به این دلیل شیرین بود که در آن حدود یازده هزار نفر اسیر عراقی گرفتیم و تا آن زمان نتوانسته بودیم این تعداد اسیر بگیریم. گذشته از آن، در این عملیات، دزفول از زیر آتش دشمن خارج شد، دشمن عقب‌نشینی کرد و غنایم زیادی را به دست آوردیم.

عملیات آزادسازی خرمشهر، بسیار عظیم بود و ارزش زیادی داشت. حضرت امام (ره) نیز برای آن جایگاه و ارزش خاصی قائل بودند. بنابراین، کلیدی بودن آزادسازی بستان، شیرینی عملیات فتح‌المبین و عظمت عملیات بیت‌المقدس، هر کدام ارزش ویژهٔ خود را در نزد امام داشتند.

□ □ □

در برخورد با فرماندهان یا کلاً نیروهای نظامی رزمنده، حتی یک مورد هم ندیدم که امام (ره) اخم بکنند و بگویند که چرا این طور شد

و فلان طور شد. بر عکس، گاهی ما خجالت زده می‌شدیم و به نزد ایشان می‌رفتیم. اما امام (ره) به ما قدرت و روحیه می‌دادند. اساساً ایشان از روش عمومی فرماندهان نظامی دنیا پیروی نمی‌کردند، بلکه روش خاص خودشان را داشتند. به طور مثال، هیچ وقت نمی‌گفتند که چرا در این مورد، پیروز نشده‌ایم، در صورتی که همهٔ ما می‌دانستیم که تا چه حد به امام فشار وارد می‌شود. یک روز که خدمت امام (ره) رفته بودیم، متوجه شدیم که امام بسیار تحت فشار هستند. منتظر بودیم که با تغیر و عصبانیت، از فرماندهان، علت حوادث را سؤال کنند. اما اشتباه می‌کردیم. حضرت امام به حرف‌هایی که دیگران می‌زدند توجه نمی‌کردند، زیرا برای جنگ، آیندهٔ روشنی را می‌دیدند.

□ □ □

حضرت امام از شهادت فرماندهان و رزمندگان بسیار متأثر می‌شدند، اما تأثرات روحی ایشان بیشتر درونی بود و ما زیاد نمی‌توانستیم عمق و میزان این تأثر را بفهمیم. امام برای سلامتی فرماندهان دعا می‌کردند و می‌گفتند، «شبی نیست که شما را دعا نکنم.» در آخرین لحظاتی که قطعنامه پذیرفته شد، من خدمتشان رفتم. ایشان فرمودند، «به فرماندهان بگویید من از آنها راضی هستم.» و فرمودند، «من در ساعت‌های مخصوصی آنها را دعا می‌کنم.»

□ □ □

تازه فرمانده سپاه شده بودم که حضرت امام مرا خواستند و فرمودند، «یک نفر در سپاه قم است که یک سری مقالات نوشته است و این مقالات همان حرف‌های منافقین و اینهاست. شما ایشان را بخواهید و آنجا او را نگذارید که باشد و به جای دیگری بفرستید. چون قم مهم است و مسئله‌ساز می‌شود.» وقتی جریان را پیگیری کردم، متوجه شدم که ماجرا همان است که امام (ره) فرموده بودند. در آن موقع، تعجب کردم چگونه امام (ره) با وجود آن همه مشغله، فرصت کرده‌اند که تمام مقالات را بخوانند و تمام جزئیات را زیر نظر داشته باشند.

□ □ □

در مورد کودتای کیانوری و طبری که گفته بودند خودشان را برای کودتا در ده تا بیست سال دیگر آماده می‌کردند و می‌خواستند کودتایی شبیه افغانستان بکنند، امام (ره) فرمودند، «این قصه است. ولی شما به احتمال یک در هزار هم که شده، روی حرف‌هایشان حساب کنید و بروید دنبالش و سست نشوید.»

یک بار نیز در خصوص کودتای ملی‌گراها همراه دو نفر از مسئولان، خدمتشان رفتم و به ایشان گفتم، «آقا! شما بیایید تشریف ببرید. امشب شبی است که اینان می‌خواهند کودتا بکنند. شما بهتر است تشریف ببرید، چون ممکن است با هواپیما اینجا را بمباران کنند.»

اما حضرت امام فرمودند، «من که نمی‌ترسم. اگر شما می‌ترسید، شما بروید توی پناهگاه. من اینجا سر جای خودم محکم ایستاده‌ام و همین‌جا خواهم ماند.»

در خصوص ضد انقلاب کردستان یا مناطق دیگر می‌فرمودند، «رعایت مردم را بکنید، ولی در مقابل گروه‌ها هیچ ضعفی از خودتان نشان ندهید. اگر اینها از یک جا به شما تیراندازی کردند، شما هم

با توپ و تانک آنجا را بزنید.»

حضرت امام در برخورد با گروه‌ها بسیار قوی و محکم بودند و هیچ تردیدی در درگیری با آنان به خود راه نمی‌دادند.

□ □ □

حدود دو سه ماه قبل از ارتحال امام (ره)، خدمتشان رسیدم. ایشان مشغول ادای نماز بودند. ما در اتاق استراحت و عبادت امام (ره) به حضورشان رسیدیم. ساعت یک بعداز ظهر بود و امام (ره) در حال نماز. من از حاج احمد آقا پرسیدم، «وقت اذان گذشته است، چطور امام این موقع

نماز را به جامی آوردند؟» حاج احمد آقا در پاسخ گفت، «امام در حال به جا آوردن مستحبات نمازند و ...»

اولین باری بود که حضرت امام را در آن حال می‌دیدم. دلم می‌خواست جلو بروم و عرض ادب کنم، اما امام چنان در حال روحانی قرار داشتند که من به خود جرئت ندادم.

سرانجام، نماز امام (ره) تمام شد و من خدمتشان رفتم و دربارهٔ قطعنامهٔ ۵۹۸ و ادامهٔ کار و وضع جبهه‌ها و جنگ با ایشان صحبت کردم. در پایان صحبت‌هایم امام (ره) فرمودند، «من پس از نماز، به همهٔ شما پاسداران دعا می‌کنم و همیشه سعی دارم که این کار را فراموش نکنم.»

□ □ □

تقریباً یک هفته یا ده روز قبل از رحلت امام، متوجه شدم که حال ایشان خوب نیست، ولی همان موقع عازم جبههٔ غرب بودم. شاید باور نکنید، ولی از همان موقع احتمال رحلت آن گوهر تابناک اسلام را می‌دادم. به همین دلیل چون احتمال می‌دادم که دشمن دست به شارت‌هایی بزند، در منطقه ماندم و نتوانستم که چند روز آخر عمر امام (ره) را در کنارشان باشم. در قرارگاه غرب، فعالیت وسیعی را آغاز کردم. فرماندهان با تعجب می‌پرسیدند، «چرا به اینجا آمده‌اید؟» نمی‌دانستم به آنان چه بگویم، فقط گفتم، «دشمن قصد حمله دارد

□ □ □

حدود دو سه ماه قبل از ارتحال امام (ره)، خدمتشان رسیدم. ایشان مشغول ادای نماز بودند. ما در اتاق استراحت و عبادت امام (ره) به حضورشان رسیدیم. ساعت یک بعداز ظهر بود و امام (ره) در حال نماز. من از حاج احمد آقا پرسیدم، «وقت اذان گذشته است، چطور امام این موقع نماز را به جامی آوردند؟» حاج احمد آقا در پاسخ گفت، «امام در حال به جا آوردن مستحبات نمازند و ...»



و باید آماده باشید.»

زمینه هم برای شیطنت دشمن فراهم بود. زیرا بیماری و احتمال رحلت امام، انگیزهٔ کافی به دشمن می‌داد که به دست به تحرک بزند. الحمدلله چند لشکر را در منطقه حاضر کردم. حتی از باختران نیز لشکرهایی را خواستم و نیرو‌هایی لب خط را تقویت کردم.

وقتی خبر رحلت امام رسید، قرارگاه غرب در کمال قدرت فعال شده بود. بعد از رحلت نیز دو سه روز ماندم و سرانجام برای تشییع پیکر پاک امام، پس از توصیه‌های لازم به برادران، به تهران آمدم. پس از آنکه تشییع جنازه به پایان رسید نیز بلافاصله به منطقه بازگشتم.



امام پس از پذیرش قطعنامه فرمود: «من از فرماندهان راضی هستم...»

دکتر محسن رضایی

دخالت اصلی امام (ره) در جنگ، عمدتاً یک دخالت استراتژیک بود. یعنی ایشان استراتژی جنگ را کنترل و هدایت می کردند و از ورود به مسائل تاکتیکی پرهیز می کردند و چنانچه سیاستی نظامی را اعلام می کردند، در مصادیق آن دخالتی نمی کردند. در واقع، حضرت امام فقط تا مرحله سیاست نظامی پیش می آمدند، نه بیشتر و این هم به دلیل اعتماد ایشان به توانایی فرماندهانشان بود. ایشان به زیر دستانشان اعتماد بسیاری نشان می دادند و همین روحیه بود که توانست آن قدرت عظیم را در بین جوانان ما به وجود آورد. ایشان نه تنهایی اعتمادی نشان نمی دادند، بلکه همیشه مشوق ما نیز بودند. هیچ یک از فرماندهان در طول جنگ، تنبیهی از حضرت امام (ره) ندید، حتی اگر شرایط سخت و ناجوری پیش می آمد. حضرت امام (ره) غالباً استراتژی را بسیار خوب هدایت می کردند، مثل تداوم جنگ یا دستیابی به اهداف دراز مدت و کوتاه مدت. یادم است در عملیات خیبر، کسی به خدمت امام (ره) رفته و گفته بود که شکست سنگینی خورده ایم. اما امام (ره) به او گفته بودند، «شما اشتباه می کنید یا نمی فهمید که این عملیات چه اثر بزرگی در دنیا گذاشته است.»

این برخورد در ارتباط با استراتژی جنگ بود. در ارتباط با تاکتیک نیز به یاد دارم که یک بار خدمت امام (ره) رفته بودم و حاج احمد آقا نیز حضور داشتند. بعد از اینکه من توضیحات خود را درباره جنگ دادم و از جبهه و پیشرفتهای مسائلی را خدمت امام (ره) عرض کردم، ایشان فرمودند، «یک نفر قبل از شما اینجا آمده بود [و با دست اشاره کردند که یعنی اینجا ننشسته بود] و می گفت، «این آقا محسن همه بچه های مردم را به کشتن داده است.» خدمت امام (ره) گفتم، «حاج آقا! شما قبول کردید؟» امام (ره) فرمودند، «نخیر، من از شما دفاع کردم. سرباز اگر نجنگد، روحیه اش را از دست می دهد و شما بجنگید.»

حضرت امام (ره) بر جریان تمام عملیاتها احاطه و تسلط کامل داشتند. اخبار و اطلاعات لازم، از طریق افرادی که خود ایشان تعیین کرده بودند، به شیوه های مختلف در اختیارشان قرار می گرفت. گاهی اوقات، حضرت امام (ره) توصیه ها و رهنمودهایی می دادند که حتی به مسائل تخصصی هم کشیده می شد. یکی از این توصیه ها در عملیات خیبر بود. در آن عملیات، حضرت امام (ره) به آقای انصاری فرموده بودند، «با بچه ها تماس بگیرید، ببینید از پشتشان هم خبر دارند یا نه.» من در ابتدا یاد متوجه مطلب نشدم، از همین رو از برادران پرسیدم، «مگر پشت جزیره هم خبرهایی هست؟» گفتند، «بله، یک گروه گشت آمده بود اینجا و ما با آنان درگیر شدیم. دوربین شناساییشان را هم جا گذاشته اند و رفته اند.» برای من بسیار عجیب بود که چگونه امام (ره) قبل از اینکه ما از این جریان مطلع شویم، در جریان قرار گرفته بودند.

گاهی اسم عملیات را از صحبت های خود امام (ره) استخراج

امام (ره) و رای تمام این انتظارات بودند. در جلسه های شورای عالی دفاع، نظرهای مختلفی به حضرت امام داده می شد که ایشان هم با قاطعیت، رهنمودهایی می دادند یا دستورهایی را ابلاغ می کردند. با این همه، همیشه مبنای کار امام (ره) بر این بود که فرماندهان خودشان تصمیم بگیرند. فقط در شرایطی که مسائل بسیار حساسی به میان می آمد و یا اینکه فرماندهان به روحیه گرفتن از امام (ره) نیاز داشتند، دخالت می کردند.

□ □ □

به یاد دارم در همان اوایل، در کشاکش برخورد با بنی صدر و بعضی از اعضای شورای انقلاب، فشارهای بسیاری بر من وارد شده بود. به همین دلیل، من و تعدادی از برادران تصمیم گرفتیم که برای خواست کمک و راهنمایی خدمت امام (ره) برسیم. در آن زمان، من مسئول اطلاعات سپاه و آن برادران نیز عضو شورای عالی سپاه بودند.

□ □ □

حضرت امام از شهادت فرماندهان و رزمندگان بسیار متأثر می شدند، اما تأثرات روحی ایشان بیشتر درونی بود و ما زیاد نمی توانستیم عمق و میزان این تأثر را بفهمیم. امام برای سلامتی فرماندهان دعا می کردند و می گفتند، «شبی نیست که شما را دعا نکنم»



حضرت امام با وجود آنکه تصمیم گرفته بودند صحبتی درباره این کشاکشها نکنند، پس از مشاهدۀ روحیه خاص ما فرمودند، «من شما را به صبر و مقاومت توصیه می کنم. شما فکر می کنید که خود من هیچ نظری ندارم؟ در مورد این مسائل و در ارتباط با اسلام، من امروز نظریاتی دارم. ولی برای حفظ اسلام، دندان روی جگر گذاشته ام و دارم تحمل می کنم. آن قوانین و مقرراتی را که نوشته و وضع شده است، این طور نیست که من نظر نداشته باشم. اما من برای حفظ اسلام، دندان روی جگر گذاشته ام. من از شما می خواهم که شما هم دندان روی جگر بگذارید و تحمل و مقاومت کنید.» تازه آن موقع بود که ما متوجه بحران سیاسی کشور شدیم.

□ □ □

سال ۴۸ یا ۴۹ بود که با افکار امام آشنا شدم. یعنی از همان زمان که مبارزه برای من معنایی واقعی پیدا کرد، افکار امام زینت بخش ذهنم شد. همین امر باعث شد که در طول زندگی مبارزاتی خود، از انحراف احتمالی مصون بمانم.

قبل از انقلاب، پیش از آغاز هر عملیات نظامی بر ضد رژیم منحط شاه می کوشیدیم که از امام یا افرادی که مرتبط به ایشان بودند، اجازه بگیریم. امروز با افتخار عرض می کنم که بسیاری از عملیات برادران، با کسب اجازه از ایشان صورت می گرفت. ما رابطه نزدیکی با حضرت امام داشتیم که پس از انقلاب نیز این رابطه حفظ شد و حتی نزدیک تر از پیش شد. به این ترتیب، من به خودم اجازه می دادم که بعضی مسائل نظامی را خدمت ایشان عرض کنم و در حقیقت صحبت رزمندگان و برادران حزب الله را در چهارچوب نظامی به عرض امام برسانم.

روی باز، حسن نظر و توجه عمیق حضرت امام به رزمندگان، باعث شده بود که رابطه ما با ایشان بیشتر و بیشتر شود. حتی در ابتدای انقلاب و در جریان برخورد با منافقان، امام در جریان سری ترین مسائل قرار داشتند و رهنمود می دادند.

□ □ □

حضرت امام (ره)، همیشه فرماندهی را از دیدی مکتبی تحلیل می کردند. تحلیل ایشان چنین بود که فرمانده کل قوا خداست. حضرت امام فرماندهی و فرمانبری را به قدرت لایزال الهی متصل می کردند و همیشه هم توصیه شان به برادران پاسدار این بود که سپاه مثل یک مسجد است و وقتی برادران وارد سپاه می شوند، باید چنین بینگارند که وارد یک مسجد شده اند.

فضای سازماندهی نیروها، به لحاظ سلسله مراتب و فرمانبری، یک فضای فرهنگی بود؛ فضایی کاملاً معنوی و الهی. به همین دلیل بود که ایشان در عین توجه به معنویات، به انضباط سلسله مراتب هم با جدیت عنایت داشتند و اینها را اصلاً مغایر هم نمی دانستند. انضباط و تشویق و تنبیه را نیز در همان مسیر می دیدند و مسائل معنوی و فرهنگی را نیز در همین راستا در نظر می گرفتند و به این ترتیب، توجه به زیردستان و پیروی از مافوق را با همان روش تحلیل می کردند.

از همان اولین لحظه های شروع جنگ تحمیلی، امام با روحیه ای قوی، مانند فردی نظامی و مسلط عمل کردند. ایشان به تمام لیبرالها و ملی گرایان و محافظه کارانی که اگرچه در رأس امور قرار داشتند، اما بسیار ترسیده بودند، دلداری می دادند. حضرت امام، جلسات نظامی را مرتب تشکیل می دادند. من هم در یکی دو تا از آن جلسات، اگر چه فرمانده سپاه نبودم، شرکت داشتم. در آن جلسات، حضرت امام، مانند مسئولان نظامی، قاطع و مقتدر با مشکلات برخورد می کردند. اگر چه همیشه چنین بوده است و حتی هنوز هم چنین انتظار می رود که افراد روحانی که طبعی ملایم دارند، توانایی برخورد با مسئولان نظامی را نداشته باشند، اما



حرکت کردیم و رفتیم. در آنجا، از طرف آقای حافظ اسد به استقبال ما آمدند و ما را به محل اقامت ایشان بردند. یکی دو جلسه با خود حافظ اسد و با وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش آنان صحبت کردیم. در همه آن جلسات، محور صحبت این بود که می خواهیم چه کار کنیم. گفتیم، «ما می خواهیم برای تقویت حزب الله و نیروهای مبارز لبنان نیرو بیاوریم تا کمک کنند و این توطئه را در هم بشکنند.» تعجب کردند و گفتند، «شما الان در جنگید. چگونه می توانید به اینجا بیایید؟» گفتیم، «شما در اینجا به ما پادگان بدهید، ما می خواهیم نیرو بیاوریم.»

به نیروها آماده باش داده بودیم، یعنی یک گردان از ارتش و یک گردان از سپاه آماده بود. موفق شدیم پادگان را بگیریم و از همان جا تلفن زدیم به ایران تا نیروهایی که آماده بودند، سوار هواپیما شوند و به طرف سوریه بیایند. یک گردان از «لشکر ۲۷ رسول» بود و یک گردان از «لشکر ۵۸ ذوالفقار». آنان حرکت کردند و ما هم از آن جا به طرف ایران حرکت کردیم. رفتیم سراغ حضرت امام که گزارش بدهیم در آنجا چه کار کرده ایم و باید چه بکنیم. حضرت امام به گزارش گوش دادند و بعد یکبارہ فرمودند، «این نیروهایی که بردید آنجا، اگر خون از دماغشان بیاید، من مسئولیتش را قبول نمی کنم. بگویید سریع برگردند.» من تا آن روز به این قاطعیت و صراحت، مستقیماً از امام (ره) نشنیده بودم که فرمانده کل قوا به ما مستقیم دستور بدهند که چه بکنیم. ما تعجب کردیم. به سرعت رفتیم بیرون و دیگر به هیچ کس مراجعه نکردیم و گفتیم باید این دستور را اجرا کنیم. بلافاصله با سوریه تماس گرفتیم و گفتیم، «گردان، سریع آماده حرکت شود و برگردد.» گردان برگشت و شاید چهل و هشت ساعت هم طول نکشید.

آن پیام تاریخی حضرت امام که «راه قدس از کربلا می گذرد»، موضوع مهمی بود. بعدها متوجه شدیم چه توطئه عظیمی بوده است. دشمنان متوجه نبرد بیت المقدس ما بودند که صدام چه شکست فاحشی خورده است. خطر در هم شکستگی صدام در میان بود. درهم شکستگی صدام چه معنی داشت؟ وقتی که نیروهای اسلام، به عراق برسند و عراقیها انقلاب به پا کنند، معلوم است که این انقلاب در منطقه گسترش پیدا می کند و این پیوستگی تا مرزهای اردن، عربستان، سوریه و همه جایش می رود. آن وقت است که خطر اسرائیل برای همه است. این بود که اسرائیل آن حرکت را کرده بود تا احساسات ما برانگیخته شود. امام (ره) این را متوجه شدند و بلافاصله جلوی آن را گرفتند، یعنی جلوی اقدامات ما را گرفتند، وگرنه همان طور آن گردان می رفت و تلفات می داد و ما پشت سر هم گردانهای دیگر را هم می فرستادیم. آن وقت با این گرانی جابه جایی نیرو که هواپیماهایی که باید پشتیبانی می شدند و دائم تردد داشته باشند، معلوم است که کار خیلی سنگینی می شد. به هر صورت، این درس از روش و مشی اخلاقی حضرت امام بود که این قدر بیدار بودند.

خلاصه آنکه ما با سکوت و نگاه خود به امام (ره) چنین فهماندیم که اگر ایشان مطلبی دارند تا با ما در میان بگذارند، بگویند. آنچه که بعد از این می گویم، آن روز بین ما و حضرت امام به سکوت و اشاره گذشت. پس از آنکه مادر سکوت به امام (ره) نگاه کردیم که آیا برویم، ایشان با لبخندی به ما نگاه کردند که یعنی می توانید بروید؛ سردار رضایی دست امام (ره) را گرفتند تا ببوسند. اما امام (ره) دست او را نگه داشتند و در دست من گذاشتند و دستان ما را در میان دستان خود گرفتند. به این ترتیب، ما دو نفر، تکلیف خود را به عنوان دو فرمانده نیروها دانستیم. تأثیر این جلسه روی ما بسیار زیاد بود.

پس از آن، ما دو نفر هفته جلسه متوالی دو سه ساعته تشکیل دادیم و درباره همه محورها بحث کردیم تا تکلیفمان روشن بشود و به آن عمل کنیم.

□ □ □

توجه و حساسیت خاصی نسبت به رزمندگان اسلام داشتند. هنگام دیدار با رزمندگان، آثار این محبت و علاقه در تبسمها و نگاههایشان هویدا بود. امام (ره) صحبتهایشان را کوتاه و مختصر، بیان و در همان فرصت کوتاه حق مطلب را ادا می کردند



داشتیم برای عملیات «رمضان» آماده می شدیم. تمام امکانات، بسیج و متمرکز شد که عملیات رمضان اجرا شود. از تهران اطلاع دادند که سریع بیاییم تهران. گفتند من و فرمانده سپاه بیایم که جلسه فوری است. به تهران آمدیم. در آن جلسه، مسئولان مملکت ما را آگاه کردند که اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرده و توطئه بزرگی رخ می دهد. گفته هایشان دلالت بر این می کرد که اسرائیل می خواهند حزب الله را قلع و قمع کند.

طوری جلسه پیگیری شد که حدود پنج ساعت در محل جلسه باقی ماندیم تا اطلاع داده شد، «هواپیما آماده است. سریع به طرف سوریه بروید، مسئله را از نزدیک بررسی کنید و زمینه تقویت نیروهای حزب الله را از جانب ارتش و سپاه فراهم کنید.»

نمانده بود که ارتش از هم پاشد، به خاطر اینکه داشت نسبت به قانون و انضباط، بی قید و بندی به وجود می آمد. حضرت امام نیز در یک پیام و سخنرانی تاریخی برای پرسنل، آن را تجزیه و تحلیل فرمودند. حتی گفتند، «اگر جایی باشد که در آنجا پایبندی به مقررات و قوانین و انضباط نباشد، مثل جامعه حیوانات است.» امام دید مستقلی نسبت به افراد داشتند و ضمن آنکه برای یاران و بزرگان انقلاب احترام قائل بودند و به تمام اقشار جامعه توجه داشتند، توجه و حساسیت خاصی نسبت به رزمندگان اسلام داشتند. هنگام دیدار با رزمندگان، آثار این محبت و علاقه در تبسمها و نگاههایشان هویدا بود. امام (ره) صحبتهایشان را کوتاه و مختصر، بیان و در همان فرصت کوتاه حق مطلب را ادا می کردند. هر چند جلسه شورای عالی دفاع برای مدت کوتاهی تشکیل شد و در وضع من تغییری ایجاد نکرد، ولی در سقوط بنی صدر واقع مؤثر شد. بعضیها حتی تا آن حد گستاخ شده بودند که می گفتند، «نکند حضرت امام انقلابی بودن را فراموش کرده اند؟» اما این ما بودیم که عرفان و صبر و تحمل امام (ره) را درک نمی کردیم.

□ □ □

هنوز عملیات «طریق القدس» انجام نشده بود. در آن موقع، در جبهه با کمبودها و تنگناهای زیادی روبه رو بودیم، ولی مجبور بودیم که به نوعی آنها را برطرف کنیم. حضرت امام پیگیر بودند که کار متوقف نشود و یا به تعویق نیفتد. در ضمن آنکه هرگز ما را به عجله و شتاب و انمی داشتند. از این رو، باید دائم ایشان را با گزارشهای خود در جریان پیشرفت کارها می گذاشتیم. دو جلسه از جلسه های ارائه گزارش به امام (ره) برای من حاوی نکات آموزنده ای بود که همیشه از آنها بهره برداری می کنم. در یکی از جلسه ها که حضرت آیت الله خامنه ای نیز به عنوان رئیس جمهور وقت در آن شرکت داشتند، آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس، فرماندهان سپاه و دیگر نیروها و من به عنوان فرمانده نیروی زمینی نیز حضور داشتم. جلسه در اتاق کوچک امام تشکیل شد. ایشان روی میل نشسته بودند و ما در برابرشان روی زمین حلقه زده و نشسته بودیم.

نمی دانم که نوبت گزارش کدام یک از ما بود که امام (ره) ناگهان از اتاق خارج شدند. برخورد امام (ره) برای ما بسیار تکان دهنده بود. فرد گزارش دهنده نتوانست جمله ناتمام خود را تمام کند، زیرا مات و مبهوت مانده بود که چه بگوید و برای چه کسی بگوید. اولین کسی که لب به سخن گشود و حرف زد، آقای هاشمی رفسنجانی بود. او گفت، «آقا! کسالتی ایجاد شده است؟» حضرت امام با قاطعیت جواب دادند، «خیر، وقت نماز است.» من ناخودآگاه به ساعت نگاه کردم. افق تهران را از پیش می دانستم و می توانم بگویم که ساعت و وقت بلند شدن امام (ره) برای نماز، با افق تهران چند دقیقه ای تفاوت نداشت. در هر صورت، این برخورد امام (ره) در ما حال و وضع عجیبی را به وجود آورد. ایشان به طرف سجاده ای که پهن بود، رفتند. ما از ایشان پرسیدیم، «اجازه می دهید در محضرتان نماز بخوانیم؟» ایشان فرمودند، «مخالفتی ندارم.» بعد، همه ما به سرعت آماده شدیم و با حضرت امام نماز را اقامه کردیم.

□ □ □

قبل از عملیات «والفجر ۸»، یعنی عملیات «فاو»، جلسه دیگری از فرماندهان در همان اتاق کوچک تشکیل شد. در آن جلسه، هفتاد تا هشتاد نفر شرکت کرده بودند. در آن جلسه، حضرت امام سخنرانی مبسوطی کردند که من هنوز هم یک نسخه از آن را در کیف خود دارم. نوار این سخنرانی نیز با وجود آنکه در فتر امام آن را پیاده کرده بود، در همه جا منتشر نشد، اما من از این سخنرانی بسیار استفاده کردم؛ به خصوص در جلسات نظامی، صحبت حضرت امام در آن جلسه حول و حود و نیروی واحد مسلمانان دور می زد. پس از پایان صحبتها، همه فرماندهان دست امام (ره) را بوسیدند و رفتند. من و سردار رضایی هماهنگ کرده بودیم که بعد از اتمام جلسه بمانیم تا چنانچه ایشان مطالبی دارند، بگویند.



شهید سرلشگر علی صیاد شیرازی

نماز و تقید به قانون، دو درس از مکتب امام

گذاشته بودم. در آغاز طرح هم آیه شریفه، «یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم..» را که به تجارت خداوند با مؤمنان دلالت دارد، نوشته بودم. یک نسخه از آن را در ابتدا برای بنی صدر فرستادم و او هم آن را به مشاورانش داده بود و همه با هم آن را مسخره کرده بودند.

جریان این طرح به گوش حضرت آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان دبیر شورا و نماینده حضرت امام بودند، رسیده بود. ایشان هم از من خواسته بودند که در جلسه شرکت کنم. وقتی وارد شدم، دیدم که فضای جلسه بسیار به نفع من است و همه مشتاقند که حرفهای مرا بشنوند. در آن جلسه، آقایان خامنه‌ای، هاشمی، پرورش و شهید منتظری، شهید چمران و شهید کلاه‌دوز از سپاه هم شرکت داشتند.

در هر صورت، پس از پایان توضیحات من، طرح به اتفاق آرا پذیرفته شد. صبح روز بعد، نامه‌ای از شورای عالی دفاع خطاب به من و بنی صدر آمد. البته در آن زمان، بنی صدر در جبهه بود. در آن نامه دو سه ماده منظور شده بود که یکی از آنها به بازگشت من به قرارگاه قبلیم در کردستان مربوط می‌شد و ماده سوم نیز آمده کردن طرح «والعادیات» در کردستان بود.

وقتی نامه را دیدم، احساسی منفی به من دست داد، زیرا می‌دانستم که آن نامه اجرا شدنی نیست و بنی صدر در صدر کارهاست. از آن جلوگیری خواهد کرد. آینده نیز صحت حدس مرا تأیید کرد و عملاً مواد آن نامه اجرا نشد.

از طرف دیگر، شنیدم که بنی صدر پس از اینکه نامه را گرفته بود، از جبهه برگشته و به خدمت امام (ره) رفته و گفته بود، «چرا در غیاب من جلسه‌ای تشکیل شده است؟» به این ترتیب، آخرین پیام حضرت امام درباره بنی صدر صادر شد. این پیام در تقویت بنی صدر بود و در آن امام (ره) فرموده بودند، «او (بنی صدر) حتی می‌تواند مصوبات شورای عالی دفاع را در صورتی که صلاح نداند اجرا نکند.»

در این ماجرا، این درس را گرفتیم که اگر نظام و حکومتی بخواهد استوار بماند و حاکمیتش و ثباتش برقرار باشد، رهبری، مسئولان و همه کسانی که می‌خواهند زیر پوشش حکومت کار کنند، باید مقید به مقررات و قانون باشند. حالا ممکن است قانون نقص هم داشته باشد، ولی پایبند بودن به همین مقررات ناقص، بهتر است تا اینکه به چیزی پایبند نباشد.

ما در انقلاب، تصور اتمان طور دیگری بود و خیلی از جوانهای انقلاب نیز این اشتباهات را کردند. تندروی‌هایی که بود و حالت‌های بیش از اندازه‌ای مثل کاسه داغ‌تر از آش شدن، نشانگر آن بود که می‌خواهند قید و بندهای قانون را پاره کنند؛ مخصوصاً اگر می‌خواستند مارک هم بزنند و بگویند فلانی طاغوتی است. چیزی

می‌دهند. اما من دیگر کاری ندارم و وضع این چنینی پیدا کرده‌ام، چون عزل شده‌ام.»

حضرت امام (ره) خیلی دقیق به حرفهای من گوش کردند و بعد برای یک دقیقه صحبت کردند. من از آنجا که به شکر خدا حافظه خوبی دارم، صحبت‌های ایشان و به طور کل کسانی را که به آنان اعتقاد دارم، در ذهنم خوب نقش بسته است. ایشان فرمودند: «همان طور که می‌دانید، نماینده من در ارتش، آقای بنی صدر هستند. ایشان چند دقیقه دیگر به اینجا می‌آیند. شما بمانید تا در همین جا حضوراً مطالبات را بیان کنید.» من هم با صداقت و صراحت بلافاصله عرض کردم، «آقا! ما هر چه می‌کشیم، از دست ایشان است. ایشان نه نظامی‌اند، نه مشاوران نظامی درست و

سردار رضایی دست امام (ره) را گرفتند تا ببوسند. اما امام (ره) دست او را نگه داشتند و در دست من گذاشتند و دستان ما را در میان دستان خود گرفتند. به این ترتیب، ما دو نفر، تکلیف خود را به عنوان دو فرمانده نیروها دانستیم. تأثیر این جلسه روی ما بسیار زیاد بود



حسابی دارند و نه ذهنشان برای این جور چیزها آمادگی دارد و اساساً مشکل من به خاطر وجود خود ایشان است.» بعد از اتمام حرفم، حضرت امام (ره) با تعجب مرا نگاه کردند و پس از مکث کوتاهی، فرمودند، «خوب، پس شما بروید. من خودم اقدام خواهم کرد...»

من خداحافظی کردم و رفتم. یک یا دو روز بعد، از دبیرخانه شورای عالی دفاع برای من نامه‌ای آمد مبنی بر اینکه در جلسه آن شورا شرکت کنم و در مورد طرح کردستان توضیح بدهم. طرح کردستان، طرحی بود که من از راه این استان، امکان کمک به جبهه‌های پایین را مطرح کرده بودم. نام آن را هم «والعادیات»

اولین دیدار خصوصی من با حضرت امام به زمانی برمی‌گردد که توسط بنی صدر عزل شده بودم. ماجرا از این قرار بود که بنی صدر با استناد به مدرکی که در دست داشت، به حضرت امام مراجعه و مرا به ترمرد از فرمان مافوق متهم کرده بود. امام (ره) هم به دلیل تأکیدی که بر اجرای قانون و مقررات داشتند، فرمودند، «شما باید طبق مقررات عمل کنید.» بنی صدر هم که زمینه را از هر نظر آماده می‌دید، مرا از پستی که داشتم، خلع کرد و درجه‌ام را گرفت. در آن موقع، به علت سانحه‌ای، پای من در گچ بود و با عصا راه می‌رفتم. وقتی از منطقه به خانه آمدم، تلفن زنگ زد. وقتی تلفن را برداشتم، صدای آقای هاشمی رفسنجانی را شنیدم. ایشان فرمودند، «ما با تعداد زیادی از مسئولان مملکتی به خاطر شما خدمت حضرت امام رفتیم، اما تا حالا نتیجه‌ای نگرفته‌ایم. حالا فکر می‌کنیم که شما خودتان به حضور حضرت امام بروید. شاید نتیجه‌ای گرفته شود.» من خندیدم و گفتم، «خیلی عذر می‌خواهم. شما زبان انقلابید و در ملاقات با امام (ره) نتیجه‌ای نگرفتید! من که جای خود دارم. من که چیزی نیستم که بخواهم نقشی داشته باشم.» آقای رفسنجانی گفت، «خیر، روحیه حضرت امام طوری است که نسبت به خود رزمندگان بسیار حساسند و اگر ایشان شما را ببینند، توجه بیشتری خواهند کرد و مسلماً مطلب را پی خواهند گرفت.» گفتم، «خوب، حال از این بگذریم. من چگونه باید وقت بگیرم؟» آقای رفسنجانی گفت، «ما خودمان برای شما وقت می‌گیریم و به شما اطلاع می‌دهیم.»

تمام کارها به همان ترتیبی که قرار بود انجام شد و من در روز مقرر با همان لباس چریکی و عصا، به بیت حضرت امام وارد شدم. مرا به اتاق ایشان راهنمایی کردند. امام در اتاق نشسته بودند، وقتی دستشان را بوسیدم، نشستم. اولین مطلبی که حضرت امام درباره آن از من پرسیدند، این بود، «چه شده؟ برایتان چه اتفاقی افتاده؟» عرض کردم، «دچار سانحه شده‌ام، ولی اصلاً مهم نیست.» و فهمیدم که حضرت امام چیزی درباره مجروح شدن من نمی‌دانستند. از آنجا که در هر جمعی، به ویژه در محضر حضرت امام سخن آغاز کردن برابم دشوار بود، در چنین مواقعی دعای حضرت امام زمان (ع) را می‌خواندم و از او کمک می‌خواستم. آن روز در محضر امام (ره) هم قبل از اینکه سخن بگویم، بسم الله گفتم و دعای امام زمان را خواندم. انگار امام زمان به من نیرو دادند، به طوری که در عرض هفده دقیقه تمام ماجرا به صورتی خیلی منظم در خصوص وضعیت نیروهای حزب الله در جبهه و فعالیتشان، چگونگی شکل گرفتنشان و عملیاتشان در جبهه‌ها و سرانجام در کردستان برای حضرت امام شرح دادم و گفتم، «الان هم نیروهای حزب الله در کردستان، وظیفه خود را در مقابل باضد انقلاب انجام



دولتهای عربی و اسلامی العیاذ باللہ به همان سرنوشت فلسطین نقشه می‌کشند.»

اسرائیل ریشه سردمداران تفرقه در جهان

از آن زمان که امام (ره) مبارزه و جهادش را در آغاز دههٔ شصت شروع کرد، فلسطین در فهرست اولویتهای مبارزه او بود، چون رابطه‌ای را که میان نظام ملی‌گرا و تفرقه‌افکن و بین اسرائیل و نیز بین شاه و اسرائیل وجود داشت درک می‌کرد. این درک و اصرار بر ارتباط میان شاه و اسرائیل بود که ایران را از چنگال صهیونیستها نجات داد و از تبدیل آن به فلسطینی دیگر جلوگیری کرد. این شیوه امام خمینی، شاه را نابود کرد و از علل مهم پیروزی بعدی انقلاب بود. موقعی که شاه فهمید امام (ره) چه چیزی را هدف گرفته و اهمیت آن را درک کرد، شروع به ارسال پیامهای تهدیدآمیز به او و شاگردانش نمود. با این خواسته که بین او و اسرائیل ارتباطی نیست هشدار داد که از حمله به اسرائیل بپرهیزند، لکن این مردی که از دشمنان، هر چقدر هم باشند نمی‌ترسد، این انسانی که با قاطعیت و عدم عقب‌نشینی و نیز طرد گفت‌وگو و راه‌حلهای میانهٔ شناخته شده، به راه خویش ادامه داد، مردی که از حکمت و تجربه انقلابیون بزرگ برخوردار بود، همین تهدیدات شاه را فرصتی برای افزایش حمله به او و رسان نمودنش قرار داد. با این استدلال که شاه چرا بر این مطلب اصرار می‌ورزد؟ آیا او یهودی است؟ یا او اسرائیلی است؟ امام (ره) در یک سخنرانی در سال ۱۳۴۲ در مدرسهٔ فیضیه قم می‌گوید:

«امروز به من اطلاع دادند که برخی از گویندگان را بازداشت کرده و به مراکز امنیتی برده و به آنان گفته‌اند: سه موضوع است که شما کاری نداشته باشید و از آنچه خواستید صحبت کنید. کاری به شاه نداشته باشید و درباره او حرفی نزنید، کاری به اسرائیل نداشته باشید و نیز نگویید که اسلام در خطر است. ما اگر این مسائل را کنار بگذاریم، پس با مردم درباره چه چیزی صحبت کنیم؟ همه گرفتارهای ما مربوط به همین امر است» بعد می‌فرمایند، «مزدوران اسرائیل در ایران دست به ویرانگری می‌زنند و خداوند بهتر می‌داند که مخفیانه چه نقشه‌های دیگری می‌کشند و ما موقعی که به این قضیه می‌پردازیم، می‌گویند از شاه و اسرائیل صحبت نکنید. چه ارتباطی بین شاه و اسرائیل است؟ آیا شاه اسرائیلی است؟ شاید یهودی است در حالی که او ادعای اسلام دارد و به حسب ظاهر می‌گوید من مسلمانم. شاید سری در این قضیه باشد.»

بسیاری هستند که خطر صهیونیسم و نقش آن در منطقه را روشن کرده‌اند. بسیاری از رهبران و سران مسلمان و جنبشهای اسلامی خیلی دربارهٔ این مسئله توضیح داده‌اند، ولی چند تن از آنها هستند که بین این پدیده و خطر و بین حکامشان ارتباط داده‌اند؟ چند تن از اینها هستند که رو در روی حکام خود این سخن حق را بر زبان آورده و این تلاش امام (ره) را که گنج‌کننده دشمن بود، انجام دادند. امام (ره) با به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و هم‌پیمانی با آن خطاب به شاه می‌گوید:

و برق، مسلمانان را از تعلیم قرآن و فرهنگ آن دور سازند و راه را برای مصالح خاص خودشان باز کنند.» امام (ره) پس از این تشخیص دقیق طبیعت و واقعیت طرح استعماری و ابزار و وسایل آن، به ایران به عنوان نمونه استشهد می‌کند: «نمونه آن همین ایران و مصیبتهای ویرانگر است که در آن جریان دارد.»

لکن فلسطین در چه جایگاهی است و طرح صهیونیستی کجاست؟ امام (ره) می‌گوید: «و آن هم گرفتاری و بدبختی فلسطین است که در رأس گرفتار پیهاست.» و امام (ره) این را می‌گوید تا آنچه را که در فلسطین اشغالی می‌گذرد با آنچه را که در ایران شاه می‌گذرد مقایسه کند تا فلسطین اشغالی

از آن زمان که امام (ره) مبارزه و جهادش را در آغاز دههٔ شصت شروع کرد، فلسطین در فهرست اولویتهای مبارزه او بود، چون رابطه‌ای را که میان نظام ملی‌گرا و تفرقه‌افکن و بین اسرائیل و نیز بین شاه و اسرائیل وجود داشت درک می‌کرد. این درک و اصرار بر ارتباط میان شاه و اسرائیل بود که ایران را از چنگال صهیونیستها نجات داد و از تبدیل آن به فلسطینی دیگر جلوگیری کرد



در نگاه او به عنوان رأس گرفتار بها و بدبختیها باقی ماند. لیکن چرا این بدبختی ادامه دارد و چرا طرح صهیونیستی استمرار می‌یابد؟ امام (ره) فهم دقیقش را نسبت به واقعیت طرح استعماری کاملاً نشان می‌دهد و پاسخ می‌دهد:

«...اختلاف کلمه برخی از سران کشورهای اسلامی است که به ۷۰۰ میلیون مسلمان با همه معادن و ثروتها و نیروها و امکاناتی که دارند، امکان قطع دست استعمار و صهیونیسم و جلوگیری از نفوذ بیگانه را نمی‌دهد و این هواهای نفسانی و خواسته‌های شخصی و کرنش برخی دولتهای عربی نسبت به نفوذ مستقیم بیگانه، اینها همه است که ۱۰۰ میلیون عرب را از آزادی فلسطین از دست اسرائیل بازداشته است.»

سپس نسبت به هدف نهایی طرح استعماری خطاب به مسلمانان هشدار می‌دهد:

«آنان باید بدانند که دولتهای بزرگ استعماری با ایجاد اسرائیل، تنها قصد اشغال فلسطین را نداشته‌اند، بلکه آنان برای انداختن همه

به سفارت اسرائیل هجوم برد و اسرائیلی‌ها پس از آنکه اسناد خود را سوزاندند و شبکهٔ ارتباطات بی‌سیم را نابود کردند، متواری شدند. در اثنای هجوم به سفارتخانه دوازده نفر مسلمان ایرانی در اثر شدت جریان برق به شهادت رسیدند. سفیر اسرائیل در ایران «اودی لوبرانی» بود. محمد حسنین هیکل، در کتاب خویش به نام «قضیه ایران و انقلاب»، چاپ سوم، صفحه ۱۴۳، نقل می‌کند که شاه در یک گفت‌وگو در سال ۱۳۷۶ (۱۳۵۵) به او اطلاع داد که، «همکاری با اسرائیل منحصر به اطلاعات و امنیت نیست، بلکه خیلی از این گسترده‌تر است. من گروههایی از همه نیروهای ارتش و نیز بخشهای دولتی را برای آموزش به اسرائیل فرستادم.»

معروف است که شاه از آغاز دهه شصت، مجدداً اسرائیل را به رسمیت شناخت و تلاشهای آیت‌الله کاشانی بود که در زمان مصدق باعث شد شاه نسبت به این شناسایی عقب‌نشینی کند. این به رسمیت شناختن عکس‌العمل شدیدی را در محافل عربی و اسلامی به همراه داشت، چنان که شیخ محمود شلتوت رئیس وقت الازهر از شاه در خواست کرد که روابطش را با اسرائیل قطع کند. همچنین مرجع بزرگ آیت‌الله بروجردی این به رسمیت شناختن را محکوم کرد و هشدار داد که در صورت ادامه آن، ایران را ترک خواهد کرد.

قابل توجه است که ایران اسلامی در کمتر از بیست سال از این حادثه، خودش اقدام به قطع رابطه با مصر کرد، لکن این بار این اقدام به خاطر شناسایی اسرائیل توسط مصر بود.

امام (ره) و درک واقعیت طرح استعماری صلح

در آن وقت (آغاز دههٔ شصت) که ارتباط شاه با اسرائیل زیاد شده بود، امام خمینی مبارزه‌اش را علیه طرح امپریالیستی صهیونیستی شروع کرد. امام (ره) که نشانه‌های مرجعیت گسترده او در ایران، آشکار شده بود، به روشنی واقعیت مشکل اساسی را که مسلمانان در ایران و در کل سرزمین اسلامی به آن گرفتار بودند، درک می‌کرد. این مشکل طرحی استعماری بود که وحدت امت را از هم دریده و حکومت تفرقه و تجزیه را برپا داشته و اسرائیل را به عنوان یکی از مهم‌ترین هدفهای طرح استعماری برپا کرده بود.

امام (ره) در پاسخی که در سال ۱۳۵۲ به دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا و کانادا داشت، فرمود، «...اسرائیل زاینده طبیعی تعاون فکری میان دول استعماری شرقی و غرب بود، زیرا آنان با ایجاد اسرائیل، دست به استثمار و نابودی و استعمار و تقسیم جهان اسلام زدند و امروز به روشنی می‌بینیم که همه طرفهای استعماری به آن کمک می‌کنند...»

در سال ۱۳۵۱ ضمن سخنانی دربارهٔ فلسطین می‌گوید: «در اعماق حکومتهای اسلامی فرورفته و استعمارگران هر وسیله ممکن و آنچه را که در توان داشته‌اند برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان به خدمت گرفته‌اند و برای ترساندن آنان از تمسک و عمل به اسلام و تعلیم قرآنی، به هر وسیله‌ای متوسل شده‌اند تا استعمارگران با اطمینان کامل به اهداف غیر انسانی‌شان در به غل و زنجیر کشیدن مردم ضعیف و محروم برسند. آنان تلاش می‌کنند با شعارهایی پر زرق



شهید دکتر فتحی شقاقی

مردی که «فلسطین» را آیه‌ای از قرآن می‌دانست...

امنیت آمریکا (سیا) از آغاز تأسیس آن راهبردی کرد و پس از آنکه شاه مجدداً به دنبال این کودتا به حکومت دست یافت، نگرانی صهیونیستها در ایران از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی افزایش یافت و گفته شده که سازمان امنیت اسرائیل (موساد) به همراه همتای آمریکایی خویش در برپا کردن دستگاه امنیتی ایران «ساواک»، مشارکت جست. شاه پیش از حکومت مصدق، روابط خوبی را با اسرائیل ایجاد کرده بود و علناً آن را به عنوان یک «واقعیت» به رسمیت می‌شناخت.

بعد از کودتای روزولت و زاهدی و شاه، صهیونیستها رفت و آمد مخفیانه خود به ایران را شروع کردند و توانستند بر بازارهای ایران تسلط یابند و به پستهای حساسی در حکومت نیز دست یافتند و این به کمک بهایی‌هایی بود که شاه در تقویت نفوذ خویش به آنها اعتماد جست و حجم تبادل اطلاعات میان طرفین خیلی زیاد بود. سطح مبادلات بازرگانی نیز به ۴۰۰ میلیون دلار در سال رسید، به طوری که شاه مزدور تجاری مهمی در بازار اسلحه اسرائیلی بود و دفتر ارتباطات اسرائیل (سفارت اسرائیل در تهران) به تمام معنا قلعه‌ای بود که در خیابان کاخ (فلسطین کنونی) برپا کرده بودند.

سفارت با دژهای آهنین و مستحکم احاطه شده بود و بالای ساختمان یک پل آهنی مخفی برای حالت اضطراری قرار داده بودند. کانالی را در باغچه سفارت ایجاد کرده بودند که به سردابی طولانی وصل می‌شد و این سرداب به یکی از مهم‌ترین خیابانهای کنونی تهران (ولی عصر کنونی) ختم می‌شد. همچنین دیوارهای سفارت را به برق مجهز کرده بودند و دوربینهای فیلمبرداری و آینه‌های گوناگونی را برای مراقبت از هر حرکتی در اطراف سفارت نصب کرده بودند. در داخل نیز شبکه‌ای از ارتباطات مفصل بود. ایرانیها بعداً کشف کردند که بخشی از این شبکه برای جاسوسی و استراق سمع حتی نسبت به ارتباطات جهان عرب به کار گرفته می‌شد. مواد غذایی موجود در سفارت همواره برای چند ماه کفاف می‌کرد.

اهمیت پرداختن به این جزئیات به خاطر این است که به رغم روابط قوی و استثنایی که شاه با اسرائیل داشت، اما اسرائیلی‌ها از احتمال هر تحول و یا خشم مردم، در حالت ترس و وحشت به سر می‌بردند. آنها نهایت نفرت مردم ایران از خودشان را درک می‌کردند و همه اینها زمانی آشکار شد که جمعیت خشمگین در هنگامه انقلاب اسلامی

موقعیت امنیتی و سیاسی و اقتصادی او را تقویت می‌کند. در چنین وقتی است که امام خمینی (ره) مبارزه و جهاد علیه نظام طاغوتی شاه را در ایران آغاز می‌کند. مبارزه‌ای که مقابله با اسرائیل از مهم‌ترین محورهای آن بود. بدیهی است که نگرانی و ترس بن‌گورین بسیار شدید بوده است وقتی که می‌بیند نزدیک‌ترین حکومت عربی به اسرائیل که بزرگ‌ترین خطر را علیه اسرائیل شکل می‌داد، یعنی مصر، اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد و ستاره «داوود» در آسمان قاهره، به فاصله چند متر از نیل بزرگ، افراشته می‌شود، ولی که ایران که مهم‌ترین دولت در نظریه «اطراف» بن‌گورین است، تبدیل به تنها دولتی در جهان شده است که علناً از جانب مردم و دولتش در داخل و در سطح بین‌المللی، خواهان محو اسرائیل و کنده شدن این غده

سخن از امام خمینی (ره) و فلسطین، در واقع سخن از بزرگ‌ترین مرد قرن و نیز خطرترین جریان قرون گذشته است. سخن از مردی پولادین است که به گفته روزنامه‌نگار بزرگ، از قرن هفتم میلادی (صدر اسلام) آمده است تا در قرن بیستم جای گیرد. سخن از جریانی است که امت اسلام در درون خویش حمل کرده است و امروز همه ابعاد آن اعم از تمدن، عقیده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی آن زنده است و زندگی می‌کند



سرطانی است. بن‌گورین چقدر وحشت کرده وقتی دیده است دفتر سفارت اسرائیل در تهران که از بزرگ‌ترین و مفصل‌ترین سفارتخانه‌های اسرائیل در جهان بود، تبدیل به اولین سفارت فلسطین شده است!

نقش سفارت اسرائیل در تهران

بعد از سقوط دولت مصدق (۱۳۳۲) در ایران به واسطه کودتای معروف ۲۸ مرداد که «کیومر روزولت» یکی از مهم‌ترین اعضای سازمان

سخن از امام خمینی (ره) و فلسطین، در واقع سخن از بزرگ‌ترین مرد قرن و نیز خطرترین جریان قرون گذشته است. سخن از مردی پولادین است که به گفته روزنامه‌نگار بزرگ، از قرن هفتم میلادی (صدر اسلام) آمده است تا در قرن بیستم جای گیرد. سخن از جریانی است که امت اسلام در درون خویش حمل کرده است و امروز همه ابعاد آن اعم از تمدن، عقیده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی آن زنده است و زندگی می‌کند. مردی که خلاصه عدالتی است که در تاریخ بشر مورد ستم و تحت فشار بوده است و جریانی که از روز ظهور خود شدیدترین نمونه‌های ستم‌پدگی و شکنجه را تحمل کرده است.

مردی که از زمان حضورش در صحنه بین‌المللی، یعنی بیش از ده سال، مرکز توجه جهان بوده است و نیز جریانی که امروز نقطه مرکزی و جوهر نزاع و درگیری بین‌المللی است. آیا این امری تصادفی است که مهم‌ترین جریان قرن، محور توجه و تلاش در این قرن باشد؟ یا این امری قطعی و ناگزیر و مقدس و سنتی الهی است که حاکم است و مسلط.

آیا این موجب تعجب نیست که مردی به جریان فلسطین اهتمام ورزد و در تلاش خویش آن را نقطه محوری قرار دهد که ممالک و بیابانهای بسیاری میان او و فلسطین فاصله انداخته است؟ یا قضیه این است که فلسطین صرفاً یک نقطه جغرافیایی نیست بلکه آیه‌ای از قلب قرآن است.

در قلب تاریخ اسلامی و تمدن اسلامی، فلسطین یک رمز و نشانه است و برای یک مسلمان امکان ندارد که درباره آینده خویش بیندیشد بی‌آن‌که درباره فلسطین فکر کند و بدون این که موضع خویش را نسبت به آن مشخص نماید. لذا برای مردی چون امام (ره) معنا نداشت که حامل پیام اسلام باشد و بار اسلام را بر دوش بکشد و به مسئله فلسطین کاری نداشته باشد.

«بن‌گورین» و ناکامی تئوری روابط همه جانبه

بن‌گورین، اولین نخست‌وزیر حکومت یهود و یکی از مهم‌ترین بنیانگذاران آن حکومت، نظریه معروف «اطراف» را مطرح می‌کند. نظریه‌ای که می‌گوید اسرائیل باید روابطش را با دولتهایی که جهان عرب را احاطه کرده‌اند و به ویژه ایران و ترکیه تقویت کند، زیرا که روابط مستحکم با این دولتها و سایر دولتهای می‌تواند در باز کردن حصاری که جهان عرب دور اسرائیل ایجاد کرده است، به او کمک و



همراهانش نقل می‌کنند که او یک بار به عکس امام خمینی اشاره کرد و گفت، «ظاهراً سرنوشت چنین است که آزادی قدس بادستهای غیر عرب صورت پذیرد.» و با این حرف به صلاح‌الدین ایوبی و به امام خمینی اشاره داشت، لکن مشکلی که بعداً فهمیدند این بود که رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین از در سیاست وارد تهران شدند و نه از در اسلام و لذا آسیبی که به این رابطه وارد آمد، برای بسیاری، امری ناگهانی و غیر متوقع نبود.

در جلسه‌ای که دو ساعت و نیم در منزل آقای منتظری با حضور آقای هاشمی رفسنجانی و رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین (یاسر عرفات) طول کشید، فرد اخیر در مقابل فشار فقهای حاضر که اصرار بر اسلامی کردن کار فلسطین داشتند، حيله‌گری و زبان بازی می‌کرد و همه توجیحات خلاقی را که داشت مطرح می‌ساخت. ایرانیها نهایت تلاش خودشان را کردند و به سازمان پیشنهاد سهمیه‌ای مرتب از نفت ایران را نمودند که خودشان عهده‌دار فروش آن به حساب فلسطینی‌ها بشوند، ولی هیچ فایده‌ای نکرد. رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین می‌خواستند که ایران برگه‌ی سیاسی در دست آنها باشد که از طریق آن اهدافی سیاسی را جامعه عمل پوشند و لذا مثلاً خیلی حریص بودند که در مسئله گروگانهای سفارت‌های آمریکا در تهران میانجیگری نمایند و حتی موقعی که گروگانهای سیاه پوست آزاد شدند، سازمان به دروغ ادعا کرد که این کار با میانجیگری او انجام شده است. این در همان زمانی بود که رئیس سازمان در آغاز هجوم عراق به ایران پیش از اینکه تغییر کند و کاملاً با مواضع صدام حسین هماهنگی نماید، موضعی بی‌طرف را اتخاذ کرده بود و به رغم تعدد اشتباهات از ناحیه رهبری سازمان از خروج گروگانها، تا هم پیمانی با مخالفین، تا موضع منفی نسبت به جنگ، تا ملاقات هانی الحسن با رجوی، آن چیزی است که کمر روابط را شکست. طرفداری و ترویج طرح شاه فهد که بعداً به طرح فاس معروف شد، توسط رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین بود. امام خمینی این طرح را که شناسایی اسرائیل را پی‌ریزی می‌کرد، خیانت به اسلام و قرآن شمرد و به آنانی که معتقد به وجود نقاط مثبتی در طرح بودند حمله کرد و فرمود، «اگر این طرح هیچ نقطه منفی جز همین به رسمیت شناختن اسرائیل و تضمین امنیت آن نباشد و همه نقاط دیگر هم مثبت باشد، همین دارای بزرگ‌ترین خطر است.» بعد فرمود، «من از ملت‌های خواهی که مقابل این طرح بایستند و علیه آن انقلاب کنند و بر آنان است که برای شکست اسرائیل جانفشانی نمایند.» و بعد از آن در تاریخ (۱۳۶۱/۵/۲۵) سخن خود را مستقیماً متوجه رهبران سازمان آزادیبخش نمود و فرمود، «من رهبران فلسطینی را نصیحت می‌کنم که از ملاقاتها و سفرهای اینجا و آنجا خودداری کنند و مردم خودشان را با اتکال بر خداوند بسیج نمایند و سلاح‌های خودشان را برای جنگ با اسرائیل تا سر حد مرگ نشان‌گیری نمایند. این دیدارها منجر به این می‌شود که مردمان مبارز امیدشان به شما را از دست بدهند.» و این چنین امام خمینی، موضعی را که در آغاز سالهای دهه‌ی شصت اعلام کرده بودند استمرار بخشیدند، در حالی که رهبران سازمان قدم به قدم عقب‌نشینی کردند.

رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین می‌گفت، «ما دو انقلاب نیستیم، ما یک انقلابیم و یک رهبر که امام خمینی است.» برخی از همراهانش نقل می‌کنند او یک بار به عکس امام خمینی اشاره کرد و گفت، «ظاهراً سرنوشت چنین است که آزادی قدس با دست‌های غیر عرب صورت پذیرد.» و با این حرف به صلاح‌الدین ایوبی و به امام خمینی اشاره داشت، لکن مشکلی که بعداً فهمیدند این بود که رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین از در سیاست وارد تهران شدند و نه از در اسلام و لذا آسیبی که به این رابطه وارد آمد، برای بسیاری، امری ناگهانی و غیر متوقع نبود.



خواهید کرد چیست؟» پاسخ داد، «اسرائیل را طرد خواهیم کرد و هرگز هیچ رابطه‌ای با او نخواهیم داشت. اسرائیل دولتی غاصب است و مادشمن آیم.» سؤال شد، «آیا این یعنی اینکه اسرائیل نمی‌تواند از نفت ایران استفاده کند؟» جواب فرمودند، «مطلقاً نخواهد توانست استفاده کند.»

با شعله‌ور شدن انقلاب اسلامی و پیروزی آن در فوریه ۱۹۷۹ (بهمن‌ماه ۱۳۵۷) روح حماسه اسلامی در همه مراکز و پایتخت‌های اسلامی به نقطه‌ای خود رسید و در روز پیروزی، مسلمانان در هر جایی به خاطر این پیروزی، آشکار به یکدیگر تبریک گفتند، اما در فلسطین اشغالی، خوشحالی و شادمانی نظیر نداشت و امت فلسطین دوباره زنده شد.

آنانی که در آن سالها زیر سلطه اسرائیل زیسته و انواع شکنجه و ناامیدی و شکست را در صحرای خشک اعراب متحمل شده بودند، پس از سالها برای اولین بار احساس کردند که فلسطین آزاد شدنی و بلکه آزادی آن نزدیک است و فقط این مسئله نیازمند وقت است. انقلاب اسلامی، مردمان مسلمان را بیدار کرد و در فلسطین حرکت و حیانی جدید و نهضتی دوباره به وجود آورد.

در تهران، رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین، بلافاصله روزهای پس از پیروزی مورد استقبال قرار گرفتند، به گونه‌ای که در هیچ جای عالم استقبال نشده بودند. امام خمینی، از رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین (یاسر عرفات) در فضایی آکنده از جشن و سرور استقبال کردند و این در حالی بود که فقط یک هفته از پیروزی انقلاب می‌گذشت. قبلاً رئیس سازمان آزادیبخش با صادق قطب‌زاده تماس گرفته و درخواست کرده بود به تهران بیاید، ولی قطب‌زاده عذر آورده بود که الان موقعیت مناسب نیست و موقعی که رئیس سازمان با مرحوم شیخ محمد منتظری تماس گرفت، مرحوم منتظری به او گفته بود، «همین الان بیا، ما در انتظار تو هستیم.» در توافقی که میان پاسخ قطب‌زاده و پاسخ شهید منتظری وجود دارد، فرق میان روش لیبرالی و ملی‌گرایی و روش اسلامی و انقلابی آشکار می‌شود و با این همه چندان طولی نکشید که رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین در کنار این لیبرال‌های ملی‌گرا و علیه روش اسلام انقلابی و بر ضد خط امام (ره) ایستادند و در سال ۱۳۶۰ (هانی الحسن در پاریس با مسعود رجوی سرکرده منافقین ملاقات می‌کرد و این هانی الحسن همان اولین سفیر سازمان آزادیبخش در تهران است و اوست که در ابتدای ورود به ایران در کاخ امیرعباس هویدا جای داده شد و اوست که در جمع مردم ایران سخنرانی کرد و گفت: «قرآن قانون ماست و حسین الگوی والا و برتر برای جوان فلسطینی است و خمینی رهبر و قائد ماست.» رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین می‌گفت، «ما دو انقلاب نیستیم، ما یک انقلابیم و یک رهبر که امام خمینی است.» و برخی از

تاریخ ۳ ربیع الثانی ۱۳۸۸ (۱۳۴۷/۶/۶) فتاوی به مصرف زکات و سایر صدقات این کار را می‌دهد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، قبلاً هم تذکر داده‌ام که دولت غاصب اسرائیل با هدف‌هایی که دارد برای اسلام و ممالک مسلمین خطر عظیم دارد و خوف آن است که اگر مسلمین به آنها مهلت دهند، فرصت از دست برود و جلوگیری از آنها امکان‌پذیر نشود و چون احتمال خطر متوجه اساس اسلام است، لازم است بر دول اسلامی به خصوص و سایر مسلمین عموماً که دفع این ماده فساد را به هر نحو که امکان دارد بنمایند و از کمک به مدافعين کوتاهی نکنند و جایز است از محل زکات و سایر صدقات در این امر مهم و حیاتی صرف نمایند...»

این فتاوی امام (ره) یک بار دیگر در سال ۱۳۵۲ تکرار می‌شود و می‌گوید، «بهتر و بلکه واجب است، بخشی از حقوق شرعی از باب زکات و سهم امام (ره) به مقدار کافی اختصاص داده شود به مجاهدینی که در خطوط شرف و عظمت برای از بین بردن صهیونیسم کافر و غیر انسانی و برگرداندن عظمت زخم خورده اسلامی و پایداری و تقویت تاریخ نورانی اسلام می‌جنگند و بر هر مسلمانی که به خدا و قیامت ایمان دارد واجب است که همه تلاش خود را در این راه به کار گیرد...»

هنگامی که جنگ اکتبر ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) در گرفت، امام خمینی در چندین اعلامیه، دولتهایی را که با اسرائیل می‌جنگیدند دعوت کرد که در این جنگ مقدس، جدی و قوی باشند و پایداری و مقاومت کنند و از دستور الهی غفلت ننمایند.

هم چنانکه مردم ایران را فراخواند که برادرانشان را از هر راهی که امکان دارد برای آزادی فلسطین و پیروزی بر صهیونیسم مساعدت نمایند. امام (ره) اولین اعلامیه‌ای را که در فاصله چند روز پس از آغاز درگیری صادر کرد، با این آیه قرآنی آغاز فرمود که، «و قاتلوهم حیث تقفتموهم و آخر جوهم من حیث آخر جوکم و الفتنة اشد من القتل و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة...» آنان را هر جا یافتید بکشید و از همانجایی که شما را بیرون کردند، بیرون کنید و همواره فتنة شدیدتر از قتل است و با آنان بچنگید تا فتنة نباشد.»

با شروع انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی در آغاز سال ۱۹۷۸ (اواخر سال ۱۳۵۶)، امام (ره) آنچه را که در فلسطین و لبنان می‌گذشت دنبال کرد و پیامهای پشتیبانی از مردم لبنان و فلسطینی را صادر نمود و همگان را به همراهی و کمک به لبنان و نیز نجات فلسطین دعوت کرد و در هر فرصتی و در سخنانش با رسانه‌های جمعی، تأکید کرد که از مهم‌ترین علل انقلاب مردم ایران علیه شاه، حمایت نامحدود او از اسرائیل و تأمین نیازهای نفتی آن بود و او ایران را بازاری برای اجناس اسرائیلی قرار داد، در حالی که تظاهر به محکومیت اسرائیل می‌نمود تا دنیا را گول بزند (خبرگزاری خاورمیانه ۱۳۵۶) و موقعی که گزارشگر ایستگاه تلویزیونی بی.بی.سی (۱۳۵۶/۹/۱۰) پرسید، «اگر شاه سقوط کند و شما حکومت را به جای او به دست بگیرید، تغییراتی که در خصوص رابطه با اسرائیل ایجاد





«شما و دولت ترکیه (که تازه اسرائیل را به رسمیت شناخته بود)، در یک صف در کنار اسرائیل ایستاده اید. ما می‌گوییم این به مصلحت شما نیست. عواطف مردم را تا این حد نادیده نگیرید، ضرر آن به شدیدترین وضع به خودتان برمی‌گردد. همه مسلمانان در یک طرفند و دولت ایران در طرف دیگر، حمایت از اسرائیل باعث بدنامی مردم ایران می‌شود. برادران اهل سنت ما خیال می‌کنند که شیعیان برده یهودیها هستند. ای مردم جهان بدانید که مردم ما با هم پیمانی با اسرائیل مبارزه می‌کنند و هم پیمانان اسرائیل از ما نیستند، از مردم ما نیستند و از علمای ما نیستند. دین ما، ما را ملزم به مبارزه و مخالفت با دشمنان اسلام می‌کند و قرآن ما حکم می‌کند که در مقابل صفوف مسلمانان به کفر اعتماد نکنیم. این منطق ماست. آیا این ارتجاع است؟!»

بعد امام (ره) در همین سخنرانی که در سال ۱۳۴۲ در مسجد اعظم قم ایراد کردند، بین ایرانی‌تی که شاه منادی آن است و بین شناسایی اسرائیل ارتباط می‌دهد. بین ملی‌گرایی فاسد دشمن اسلام و بین این به رسمیت شناختن، با این تأکید که ارتجاع همین است. معظم له می‌گوید:

«بیایید محاسبه کنیم تا بفهمیم کدام یک از این دو سزاوارتر به عنوان ارتجاع است. تو که ادعا می‌کنی که دولت تو متمدن‌ترین دولت شده



تبعید امام(ره) به ترکیه (۲۹جمادی‌الثانی ۱۳۸۴ ق.) چند روز بعد از سخنرانی تاریخیش بود که در آن اعلام کرد، «جهان بداند که همه مشکلات ما از آمریکا سرچشمه می‌گیرد، همه مشکلات ما از اسرائیل ناشی می‌شود. اسرائیل بخشی از آمریکاست و این نمایندگان نیز از آمریکا هستند و آن وزرا نیز همه‌شان مزدور دست‌پرورده آمریکا هستند



و جشن دو هزار و پانصدمین سال تأسیس آن را می‌گیری و دائماً به استخوانهای پوسیده‌ای افتخار و مباهات می‌کنی و می‌خواهی آنها را برخلاف اسلام زنده کنی و تو که به امپراتوری خودت و سابقه آن افتخار می‌کنی، الان در اواخر عمرت عقب‌گرد می‌کنی و با اسرائیل معاهده می‌بندی و ضد احکام اسلام و ضد مسلمانان با او همکاری می‌کنی، گفته‌ای شماها مرتجع هستید. اف بر شما. خدا رویتان را سیاه کند. آیا این، دولت پیشرفته به حساب می‌آید که در هر چیز نیازمند بیگانگان است، حتی در آوردن متخصص از اسرائیل و در فرستادن گروههای دانشجویی به اسرائیل برای آموزش؟» به دنبال قاطعیت امام(ره)، شاه تسلط بر اعصاب خود را از دست داد



و مأمورینش را به مدرسه فیضیه قم گسیل داشت و آنان به سوی علما و جمعیت‌هایی که در مجلس سوگواری امام صادق (ع) شرکت کرده بودند، آتش گشودند، ولی این کار، امام(ره) را از ادامه جهادش باز نداشت و اعلامیه‌ای را در محکومیت این کشتار صادر کرد. در این اعلامیه آمده بود:

«حکام خائن ایران گمان می‌کنند که با این اعمال غیر انسانی و دست زدن به روشهای فشار می‌توانند ما را از حرکت به سوی اهدافمان باز دارند، اهدافی که عبارت از نابودی ستم و دیکتاتوری و اعمال غیر قانونی و حفظ دین اسلام و محافظت از حقوق مسلمانان و بر پا داشتن عدالت اجتماعی است.»

چنان که بعداً در یک اعلامیه دیگر از علمای اسلام و اساتید و طلاب و سایر گروههای روشنفکر خواست که همه نیروهای خودشان را برای مبارزه علیه مزدوران استعمار و صهیونیسم در همه مناطق ایران و اعتراض به روابط شاه با اسرائیل بسیج کند. امام(ره) در همین اعلامیه، مردم را به پشتیبانی و کمک به مردم فلسطین دعوت کرد. واقعاً این روحیه انقلابی که امام(ره) خمینی را به حرکت در آورد، در رشد سریع آگاهی ملت ایران در برابر خطر صهیونیسم، نقش مؤثری ایفا کرد. پلاکاردها و تظاهرات جمعیت‌های خشمگین ایرانی، شعارهایی که شاه را که از نظر مردم مزدور اسرائیل و آمریکا شده بود، محکوم می‌کرد. شاه در مقابل این تحولات راهی جز بازداشت امام(ره) نیافت، اما مردم به مجردی که خبر دستگیری امام(ره) را شنیدند، چون رودی خروشان بیرون ریختند و شعار سر دادند، «یا مرگ یا خمینی»، «خون و جانمان فدایت ای خمینی»، «شاه باید سرنگون شود» لکن شاه که غرور و نخوت، او را کور کرده بود، به ارتش دستور داد جلوی مردم بایستد و به این ترتیب بود که فاجعه ۱۵ خرداد که در آن ۱۵ هزار نفر از مسلمانان ایران به شهادت رسیدند، پیش آمد. آن‌گاه موج خشم در اعتراض به بازداشت امام(ره) توسط شاه و اقدام به کشتار مردم در ۱۵ خرداد، جهان اسلام را فرا گرفت. شیخ شلتوت رئیس الازهر، پیامی فرستاد و در آن مسلمانان جهان را به همبستگی با مسلمانان و مجاهدان ایران دعوت کرد.

در این پیام که در تاریخ ۱۳۴۲/۳/۲۰ صادر شد، آمده بود، «در این زمان، فریادهایی بلند می‌شود و در روز روشن تعدیات تکرار می‌گردد، قربانیان آن، علمای اسلام در ایرانند، آنان که بشارت دعوت الهی می‌دهند و نسبت به دین خدا احساس مسئولیت می‌کنند، اینها جرمی جز اینکه سخن حق را آشکار می‌کنند، ندارند. علمای اسلام در ایران مکرراً مورد تعدی قرار گرفته‌اند و گرفتار سختیهای زندان شده‌اند و میان آنان و میان امر به معروف و نهی از منکر که اسلام از هرکس که توان آن را داشته باشد، می‌خواهد، مانع شده‌اند. در خود تاریخ ایران، بهترین گواه بر ارزش جهاد و فداکاری در راه خدا و وطن توسط علما وجود دارد، ارزشی برگزیده و جهادی همراه با سپاسگزاری دیگران و فداکاریهایی که فراموش نمی‌شود و قابل انکار نیست. مسلمانان در همه نقاط و نیز مردم مسلمان ایران باید به این تعدی و تجاوز آشکار توجه و برای نجات علمای ایران از دست حکام سرکش آن تلاش کنند.»

سپس رئیس الازهر پیام خود را خطاب به مسلمانان اینگونه به پایان

می‌برد، «خدایا شاهد باش که به حاملان رسالت تو تجاوز شده است. رفع آزار و اذیت از اولیای تو وظیفه‌ای بر گردن مؤمنان به توسل و تویی بهترین مولا و بهترین یاور.»

به دنبال این فشار بود که امام خمینی آزاد شد تا در یک سخنرانی تاریخی که آن را چند روز پس از آزادیش ایراد کرد، اعلان کند، «اسلام، استقلال ایران، پاکسازی ایران از آلودگی اسرائیل و اتحاد با کشورهای اسلامی، هدف ماست.»

بازگشت امام(ره) به حرکت و فعالیت‌های مجدد

امام(ره) در اعلامیه‌ای که به همراه چند نفر از علما در بزرگداشت سالگرد کشتار ۱۵ خرداد صادر کرد، گفت، «برنامه ما برنامه اسلام است. وحدت کلمه مسلمین است. اتحاد ممالک اسلامی است. برادری با جمیع فرق مسلمین است در تمام نقاط عالم. هم‌پیمانی با تمام دول اسلامی است در سراسر جهان و در مقابل صهیونیسم و در مقابل اسرائیل، در مقابل دول استعمارطلب و در مقابل کسانی که ذخائر این ملت فقیر را به رایگان می‌برند...»

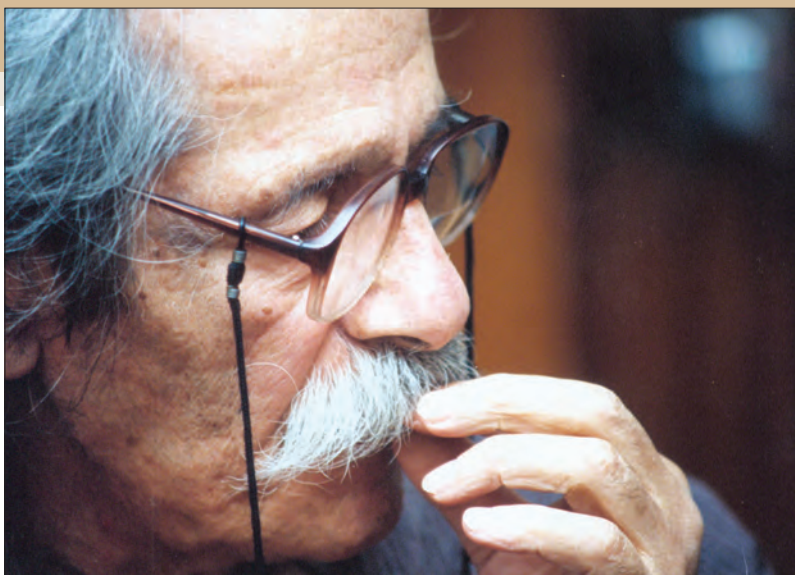
تبعید امام(ره) به ترکیه (۲۹جمادی‌الثانی ۱۳۸۴ ق.) چند روز بعد از سخنرانی تاریخیش بود که در آن اعلام کرد، «جهان بداند که همه مشکلات ما از آمریکا سرچشمه می‌گیرد، همه مشکلات ما از اسرائیل ناشی می‌شود. اسرائیل بخشی از آمریکاست و این نمایندگان نیز از آمریکا هستند و آن وزرا نیز همه‌شان مزدور و دست‌پرورده آمریکا هستند.»

آری، مشکل همین است. مثلث طرح استعماری «استعمار اسرائیل مزدوران استعمار در سرزمینهای اسلامی» و امام(ره) به این گونه است که با دیدی وسیع به مشکل می‌نگرد و خود را از مسائل جزئی و کم‌ارزش دور می‌کند. امام(ره) همان‌گونه که نمی‌پذیرد که فقط مرجع رسیدگی به مسائل حیض و نفاس باشد، این را نیز کاملاً رد می‌کند که به گونه‌ای جزئی به قضیه فلسطین نگاه کند. راه حل جزئی را رد می‌کند و قریص مسکن را نمی‌پذیرد. او در اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۴۳ صادر کرد، نسبت به طرح تحویل رود اردن که حکم عرب در کنفرانس سران، آن را به بحث گذاشته بودند، می‌گوید: «... من از مسلمانان می‌پرسم چرا شما با اسرائیل بر سر نهر اردن منازعه می‌کنید؟ همه فلسطین غصب شده است. برای اخراج یهودیان از فلسطین تلاش کنید، ای کسانی‌که خودتان را سرگرم کرده‌اید! چگونه فلسطین را به حالت اشغال رها می‌کنید و سراغ دعوا درباره آبهای رود اردن می‌روید؟ شما وقتی با اسرائیل نسبت به این اختلاف بحث می‌کنید، یعنی وجود اسرائیل را به عنوان حاکم بر اسرائیل و بلکه به عنوان دولتی که در فلسطین حق دارد، پذیرفته‌اید!»

پس از حریق‌ی که به منبر و بخش جنوبی مسجد رسید، موقعی که از امام(ره) درباره تعمیر مسجدالاقصی سؤال شد، فرمودند، «مادامی که اسرائیل فلسطین را در اشغال خود دارد، تعمیر مسجدالاقصی واجب نیست تا جنایات و جرائم اسرائیل برای مسلمانان زنده و آشکار بماند و آنان را به حرکت و تلاش برای پس‌گیری اراضی و مقدسات اسلامی وادارد.» ایشان در کتاب حکومت اسلامی، ص ۱۱۱، می‌گوید:

«... مسجد الاقصی را آتش زدند و ما فریاد می‌زنیم که آثار جنایات را باقی بگذارید. بگذارید باقی بماند، در حالی که نظام شاه حساسی را در بانکها برای تعمیر و ترمیم مسجد الاقصی باز می‌کند و از این راه جیبیها و خزانه‌اش را پر می‌کند و پس اندازهایش را افزایش می‌دهد و با ترمیم مسجد، همه آثار جنایت صهیونیسم را نیز می‌پوشاند.» و امام(ره) این چنین در تبعیدگاه، همانند وقتی که در ایران بود، به دفاع از اسلام و فلسطین و مبارزه با شاه و اسرائیل ادامه می‌دهد. او همواره در هر جریان‌ی که مربوط به مسئله فلسطین و مبارزه علیه اسرائیل بود، حضور داشت. در سال ۱۳۴۷ در پاسخ به سؤال جمعی از فدائیان فلسطینی که پرسیده بودند، «در صورت وجوب مقاومت، آیا جایز است از مورد حقوق شریعه از قبیل زکات و غیره در مورد مسلح کردن مسلمانان و تربیت آنان استفاده کرد یا خیر؟ متمنی است رأی مبارک را در این باره بیان فرمایید. ادامه الله ظلکم» در

پدري كه دوباره يافتمش



سالگی، به تهران کوچ کرده‌ام.

سه یا چهار بعدازظهر رسیدم قم و یکسر رفتم مقبره خانوادگی. اتاقی است در قبرستان نو. درش باز بود و گور پدر را کنده بودند. یک مزار دو اشکوبه و گود افتاده و خلوت. بی اختیار رفتم درون گود، درون قبر و دراز شدم به جای پدر. نمی دانم به خواب رفته بودم یا در حال رؤیا بودم که صدایی از دور و حتی از دورتر، مرا مخاطب کرده بود که، «اخوی! بیا بالا! اینجا جای پدر است. تو خیلی کارها داری. وقت استراحت تو نیست.»

از عمق گور، شاید دو متر، دنیا را مستطیلی دیدم. دو متر در نیم متر. قاب شده و سرو سینه برادرم جلال وارد این قاب شده بود. زمستان بود و هوا سرد و من با پالتو درون گور بی پدر بی هوش شده. جلال یک بار دیگر مرا بیدار کرد و مدد کرد که باز گردم به زندگی. سال ۱۳۴۰ فرزند ناخلفی بودم. هنوز فرصت ادای دین به پدر را نیافته، پدر را از دست داده بودم. کمک کرد و مرا از عمق گور به در کشید و یکسر برد به مسافرخانه‌ای جلوی مسجد و گنبد صدر. خادم؟ چه بود نامش؟ یاد نمی آید. به اصرار او لقمه نانی خوردم. از صبح ساعت شش تا عصر ساعت پنج، گرسنه بودم. به زور لقمه‌هایی را بلعیدم، اما حالت تهوع داشتم. جلال ماجرای مرگ پدر را برایم گفت. از ابتدا تا ساعتی که جسدش را آوردند و او را آراماندند. پدری که از دست رفت و من فرصت ادای دین را نداد.

□ □ □

بار نخست، جمعه هشتم دی ماه سال ۱۳۴۰ که جسد پدرم را برده بودند در جوار حضرت معصومه (ع) و دفن کرده بودند به امانت و آیات عظام وقت (چند ماه پس از رحلت حضرت بروجردی و ایام بلامتکلیفی انتخاب مرجع تازه شیعیان) چهار تنشان برای پدرم مجالس بزرگداشتی گذاشته بودند. پرشکوه ترین آن مجالس، مجلس ختم امام خمینی بود که روز جمعه هشتم دی ماه سال ۱۳۴۰ برگزار شد و حدود دو ساعتی، من و برادرم جلال، عین دو طفلان مسلم، ایستاده بودیم کنار شانه صاحب مجلس، حاج آقا روح الله و من در همان مجلس بود که دو، سه صحنه نگاهم افتاد به امام خمینی و دیدم آن قدر شباهت صدی به تصویری با پدرم دارند که دلم قرص و محکم شد. پدرم از دست رفته بود و مجال عذرخواهی از ناسپاسیهای دوران بلوغ را از من گرفته بود، اما پدر خوانده‌ام، امام خمینی، در بعضی از تصاویرش عین پدرم، حی و حاضر بود، انگار که کپی جوانیهای پدرم.

بار دوم، صبح شنبه نهم دی ماه سال ۱۳۴۰ و باز هم در قم. دامادمان شیخ دانایی جلو و من و جلال از پشت او. شرح این دیدار را خود امام خمینی اشارتی کرده‌اند که بارها در مطبوعات و آثار امام (ره) چاپ شده است و من در صفحه ۵۲۶ کتاب از چشم برادر، آن را نقل کرده‌ام. افزون بر این که در چند منبر یا مقاله‌ام نیز ذکر کوتاهی کرده‌ام.

صبح نهم دی ماه ۱۳۴۰ که در خلوت بیرونی امام (ره) به تشکر از مهر

هر روزی از سال، یوم الله است. آن که می‌برد، می‌گوید، «چه روز سعدی!» آن که می‌بازد می‌گوید، «چه روز نحسی!» سعد و نحسی در میان نیست. چهارشنبه، همواره چهارشنبه است. یابنده چهارشنبه را سعد می‌بیند و بازنده همان روز را نحس می‌شناسد. سال ۶۸ به علل بسیار، از جمله اوج درد کمر، برای من سال نحسی بود. دائم اسیر بستر بودم، یاد خانه یا مریضخانه. چهاردهم و پانزده خرداد با دردمندی مضاعفی، مرا به مصالای تهران بردند. روز اول با آمبولانس که هیچ افاقه‌ای نکرد از بسیاری جماعت دردمند و ماشینهای درهم و برهم پارک شده شمال مصلا. امروز دوم که ترک یک موتور گازی نشستم، توفیق رفیق شد. از لایه‌لای ماشینهای پارک شده و جماعت عزادار، مراد حاصل شد. وداع با پدری پیر، بر بلندایی درون یخچالی آرمیده و سعد و نحس روز سال را به دین مداران دردمند و بی‌درد وا گذاشته.

جماعتی که یخچال را نگین ساخته بود، خیل نبود، سیل بود و چنان بر سر می‌گرفت که نمی‌توانستی دید که مخی فرور یخته، اما می‌دیدى که روح الهی پریده و گروهی جسدی را بر سر دستها پرچم کرده، سمت قرارگاه آمبولانسها را به دشواری پاره می‌کردند. مقصد این مقامه، بزرگداشت پدری است که پانزده سال با او قهر بودم، از سر جوانی و خیره‌سری. هنگام سرخوردگی از سفر فرنگ (فرانسه و آلمان، در آخر سال ۱۳۳۷) و بازگشت به ایران و بازگشت به آغوش پدر، تنها سه سال مجال داشتم برای دلجویی از پدر و پاسداری از حقوق و وظایف خویش و آن ایام سالیانی بود بین ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰. من در قزوینستان معلم بودم و ناتوان از انجام وظایف عاطفی خویش.

□ □ □

صبح ششم دیماه سال ۱۳۴۰ بود. پدرم شش بعدازظهر روز قبل، دعوت حق را لبیک گفته بود و جلال توسط تلفن داروخانه فردوسی مجایی برایم پیام گذاشته بود که اگر مایل بودم خود را به مراسم تشییع برسانم و آخرین وداع. تازه سه سال نمی‌شد که با پدرم آشتی کرده بودم و مترصد آنکه لحظه و مجالی را آشکار کنم برای ابراز بندگی و عبودیت.

یک بعدازظهر به تهران رسیدم و به خانه پدر. کسبه و دکانها بسته بودند. در خانه، توسط خادمه جوانی خبر شدم که پدر را از دست داده‌ام. با همان سواری اجاره‌ای دکتر مجایی که منتظرم بود، عزم قم کردم. علاوه بر مرقد حضرت معصومه (س)، آرامگاه خانوادگی ما نیز در آنجا قرار دارد. سی سال معاصر را، هر وقت به قم رفته‌ام، تنها برای زیارت حضرت معصومه (ع) نبوده‌است. با یک تیر دو نشان و بل که سه نشان زده‌ام. زیارت حضرت معصومه (ع)، زیارت اهل قبور از افراد خانواده و دیدار از خواهرم، بزرگ‌ترین خواهرانم که امیدوارم سایه‌اش بر سر من مستدام باشد. قم، برای من قبل از آنکه شهر قیام باشد، شهر قوم و خویشان خفته و بیدار است. شهر و وطن دوم من. زادگاه پدر بزرگم اورازان بود و من به پای او، در دوازده

و لطف و پدری‌شان نشسته بودیم، مسئول وقت دفتر وارد شد و از امام (ره) استفسار کرد. امام (ره) فرمود، «ایزادی نیست، بیایند.» و من دیدم سه جوان بیست و پنج تا سی ساله وارد شدند. ناآشنا به ادب حضور در محضر امام (ره). یکی‌شان که لابد زبان‌آورترین بود گفت، «ما نمایندگان کانون مهندسين نفت خوزستانيم. نوار سخنرانی اخیر شما را شنیدیم. دو، سه جلسه داشتیم و خود را موظف شناختیم که خدمت برسیم و به سهم خویش انجام وظیفه کرده باشیم.»

آن گاه از درون کیفی یک پاکت بزرگ در آورد که سرش باز بود. امام (ره) بی‌اعتنا به پاکت، برایشان سفارش چای داد. بعد که دو نفری برگشتیم تهران، در طول راه همه ذکر خیرمان امام خمینی بود. جلال گفت، «باید این سید را کمک کرد. خیلی مرد است. شاخ دربار را این سید خواهد شکاند.»

حوادث بهار سال ۱۳۴۲ در قم و جبهه‌گیری محکم روحانیت و سپس قیام مردم در خرداد همان سال، دیگر مجالی برای کارهای دمراتییک مآبانه نگذاشت.

اگر خاطرتان باشد، جلال در مقدمه کتاب روشنفکران نوشت، «طرح اول این دفتر در دی ماه سال ۱۳۴۲ ریخته شده، به انگیزه خونی که در پانزده خرداد از مردم تهران ریخته شد. و روشنفکران در مقابلش دستهای خود را به بی‌اعتنایی شستند.» □ □ □

دو دیدارم با امام (ره) در زمستان ۱۳۴۰، آخرین دیدارهای خصوصی شد. همراه جلال به زیارت آن پیر پدر رسیده و او را شبیه پدر از دست رفته خویش دیده بودم که با مرگ خویش در دی ماه سال ۱۳۴۰ فرصت جبران قصور خدمات فرزندی را از من گرفته بود. سالیهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ (که جلال ازدواج کرد) سالیهای پرتحرکی بود برای او و سالیهای پراشتهایی برای من. سال ۱۳۳۰ سال سفر سیمین بود به آمریکا و سال کلافگی جلال که دوباره رو آورد به حزب‌بازی و حزب‌سازی و بنای خانه‌سازی.

ماجرای خرداد ۱۳۴۲ را من در یک قصه طوری از شنیده‌هایم ثبت کردم و همان سال در مجموعه قصه‌هایم به اسم عقیقه چاپ شد. اما عمق ماجرا را من نمی‌دانستم تا جلال در سال ۴۳ در خدمت و خیانت روشنفکران را نوشت و شنیدم که در اوقاتی که امام (ره) در تهران و منزل حاج آقا روغنی بوده است، یک‌بار دیگر رفته بود به دیدار امام (ره). بعد هم ماجرای تبعید به ترکیه و سپس عراق. جلال در سال ۱۳۴۸ از بین رفت. به طور مشکوکی و در اسالم گیلان. آن سال دوست قدیمی‌ام، دکتر رضا ثقفی که خیلی به من لطف می‌کرد، تنهایی نمی‌گذاشت و دائم یا خانه من بود و یا من خانه او. حاج احمد آقا را من یادم نیست در تهران دیدم یا در شمال، اما اول بار منزل دایی‌شان دکتر ثقفی او را دیدم در سال ۱۳۴۹. و این‌طوریها بود و شد که من سه بار دیگر امام خمینی را رویاروی دیدم.

لبخندی در واپسین ماهها...

وقتی من در سال ۱۳۶۳ شروع کردم به طنز نویسی، دو سه تا از برادران روحانی بعد از مدتی آمدند، گفتند که، «گاهی یک جملاتی را تو می نویسی که یادآور حرف امام است، کلماتی هم که به کار می بردی مثل «لهذا، هکذا، فلذاست که». این را یک مقدار احتیاط کن.» من از طریق آقای دعایی به احمد آقا پیغام دادم. احمد آقا گفت، «ابداً چنین چیزی نیست. اگر بوده باشد هم، امام خوششان می آید.»



کار کردن دارم. می دانید امام نگارششان با شفافیشان فرق می کرد. وقتی من در سال ۱۳۶۳ شروع کردم به طنز نویسی، دو سه تا از برادران روحانی بعد از مدتی آمدند، گفتند که، «گاهی یک جملاتی را تو می نویسی که یادآور حرف امام است، کلماتی هم که به کار می بردی مثل «لهذا، هکذا، فلذاست که». این را یک مقدار احتیاط کن.» من از طریق آقای دعایی به احمد آقا پیغام دادم. احمد آقا گفت، «ابداً چنین چیزی نیست. اگر بوده باشد هم، امام خوششان می آید.» یک موردی هم هست که احمد آقا همان موقع به آقای دعایی گفته بود که: پیش امام بودیم و خانمم (خانم فاطمه طباطبایی) آمد و گفت، «آقا! ببینید گل آقا چی نوشته است؟! و من فکر می کنم که به شما نوشته است.» الان یادم نیست (چی بوده) گفت، «امام (ره) خواندند و گفتند احتمالاً با من است.» و خندیدند. یک بار هم احمد آقا به من گفت، «تو توی خانه ما خیلی طرفدار داری. ضمن اینکه همه پاسدارهای بیت، گل آقا خوان هستند، خانم من هم از خوانندگان گل آقا است و دو کلمه حرف حسابت را می آورد و برای امام می خواند.» به هر صورت شیوه نگارش من نام سبک گل آقایی جا افتاد و هیچکس تا این لحظه، دیگر نگفت که، «ببین تو از نوشته هایت معلوم است که به بیان امام زدی.» □ □ □

من امام (ره) را از تلویزیون می دیدم و همیشه هم به همه انتقاد می کردم که دنیا دارد به این مرد نگاه می کند، نروید خسته شان بکنید، اما یک بار به آقای دعایی گفتم، «بعد از سالهای سال می خواهم بروم و امام را ببینم.» آقای دعائی گفت، «خیلی خوب به حاج احمد آقا می گویم.» من یک روز خانه بودم که دعایی گفت، «فردا صبح من تو را خدمت حضرت امام می برم.» ما رفتیم و صبحانه ای هم آنجا خوردیم. سر ساعت معین امام (ره) آمدند. یکی دو تا از برادران روحانی نیز بودند. کسانی می آمدند دستبوسی و می رفتند. ما هم دستبوسی کردیم و موقع بیرون آمدن گفتم، «دعایی! چه شد؟ من برای این نیامده بودم. اگر قرار بود این جوری ببایم که هر هفته می توانستم امام را ببینم.» گفت، «نه، داستان ما مانده است.» وقتی یکی دو تا از روحانیون که احتمال می دهم از طرف یکی از آقایان قم پیامی آورده بودند، حرفشان را زدند و رفتند، من و آقای دعایی رفتیم خدمت حضرت امام. دعایی معرفی کرد. گفت، «آقا ایشان آقای کیومرث صابری فومنی هستند و معلم بودند و همچنین مشاور فرهنگی آقای رجایی بودند. تا سال ۶۲ مشاور فرهنگی آقای خامنه ای نیز بودند. الان هم مشاور فرهنگی در وزارت ارشاد هستند.»

وقتی آقای دعایی با این عناوین مرا معرفی می کردند، امام (ره) سرشان را انداخته بودند پایین و بسیار قیافه خسته ای داشتند و ما دیگر اصلاً نمی توانستیم فکر کنیم که فقط هفت هشت ماه دیگر میهمان ما هستند. بعد آقای دعایی برگشت و گفت، «آقا! چرا خسته تان بکنم؟ شما هم که به ما نگاه نمی کنید. اصلاً ایشان گل آقا است!» تا گفت ایشان گل آقا است، امام گفتند، «تویی؟! آن وقت خندیدند و من گریه ام گرفت. گفتم، «آقا! به جد شما من ضد انقلاب نیستم. من مرید شما هستم.» گفتند، «من می دانم.» گفتم، «به هر حال کار طنز است، سخت است. یک چیزی اگر من گفتم

من بانام حضرت امام (ره) وقتی آشنا شدم که ایشان را تبعید کردند. سال ۱۳۴۳ دانشجو بودم که به دوستم گفتم، «سید! قم می روی ببین ما زیر علم کدام آخوند داریم سینه می زنیم. آخوندهای جورواجور داریم.» ایشان رفت و آمد. گفت، «این اصلاً چیز دیگه است.» در آن موقع ما جوان بودیم و اسم آقای خمینی در ذهن ما ماند. اولین بار من امام را در مدرسه رفاه دیدم. تا اینکه روزی در معیت آقای رجایی، ملاقات جداگانه ای با امام (ره) کردیم. همان صبح ریش تراشیدم و ادکلن زدم. گفتم، «نکند من این جوری بروم، بگویند: برو گمشو!» اما امام (ره) بصیرت داشت. می دید که دل آدم چه جوری است. اتفاقاً به خود امام (ره) هم گفتم که، «آقای رجایی به من گفته است این ریش ندارد، ولی ریشه دارد.» جریان از این قرار بود که به آقای رجایی گفته بودند که، «این کی است که مشاور شماست؟ اینکه ریش ندارد.» اینقدر به این بنده خدا گفتند که گفت، «این ریش ندارد. ریشه دارد، ول کنید ما را.»

من دستخطی از خانم طباطبایی دارم درباره اینکه نظر امام در مورد گل آقا چیست؟ این را هیچ جا ندادم. هر چی گفتند که آقا این را چاپ کن. گفتم، «مگر دیوانه ام این را چاپ کنم؟ این را نگه می دارم.» همیشه هر ماهی یک بار دوبار تلفن به آقای دعایی می کردم و اصرارم این بود که دل پیرمرد را نرنجانده باشم. می گفت، «نه، حاج آقا احمد می گوید مطلب دو کلمه حرف حساب را امام (ره) می خوانند و خیلی هم خوششان می آید.» در طنز، من یک نوع جمله چپکی

دل شما شکسته است یا انقلاب لطمه ای خورده، شما من را ببخشید.» گفتند، «نه، من چنین چیزی ندیدم.» گفتم، «برای من دعا کنید که از راه راست منحرف نشوم.» ایشان گفتند، «من برای همه مان دعا می کنم که از راه راست منحرف نشویم.» اینجا من طنزنویس هم اشکش درمی آید. سخت هم هست. آقای دعایی گفت، «آقا! شما به گل آقا سکه نمی دهید؟» گفتند، «چرا.» و اشاره کردند به آقای رسولی یا آقای توسلی. یکی از این دو بزرگوار یک کیسه پلاستیکی آورد. توی آن سکه های یک ریالی بود. امام دست کردند یک مشت سکه به من دادند. او در کیسه را بست و امام زدند پشت دستشان! او دوباره باز کرد و امام (ره) یک مشت دیگر سکه دادند. او دوباره بست. امام (ره) یک بار دیگر هم پشت دستشان زدند، او باز کرد و امام (ره) یک مشت دیگر سکه به من دادند. یکی از آقایان گفت، «امام سه بار به کسی سکه نمی دهد!» من دیدم همه اش یک ریالی است. گفتم، «فرمان امام بروم. ماشاء الله این قدر ولخرج هستند!» امام خندیدند. گفتم، «آقا! من فقط آدم دست شما را بیوسم.» سپس دست و محاسن آقا را بیوسیدم و بیرون آمدم. خوشحال شدم که بالاخره امام (ره) یک لحظه شادمان شدند. در بیرونی و همراه با آقای دعایی با حاج احمد آقا روبه رو شدیم و نشستیم یک چایی خوردیم. بعد احمد آقا گفت، «گل آقا! شنیدم که امام ما را خنداندی و شادمانش کردی. خدا دلت را شادمان کند. می دانی امام مدت ها بود نمی خندیدند.» گفتم، «من فدای امام بشوم. من حاضر قلبم را پاره پاره کنم بریزم زیر پایشان تا ایشان یک لبخند بزنند.»



خاطره «لویی» نوجوانی از نوفل لوشاتو

مادر می خواهی مسیح را، از نزدیک ببینی؟

برگردید. پدر گفت، «چه وقت باید برویم؟» جواب دادم، «کمتر از نیم ساعت دیگر، او خیلی وقت شناس است.»

با پدر به محل سخنرانی رفتیم. به غیر از خبرنگارها، عده زیادی از مردم نیز آنجا بودند. برایم جالب بود. خیلی از آدمها حتی یک کلمه از صحبت‌های او را نمی فهمیدند.

او که آمد همه به احترامش ایستادند. نگاهم به پدرم افتاد. اشک در چشمانش حلقه زده بود. دیگر خیالم راحت شد. روزهای بعد با پدر برای شنیدن سخنرانیش می رفتیم. دیگر عصبانی نبود. شب تولد حضرت مسیح بود. همه دور درخت کاج جمع شده بودیم. زنگ در به صدا در آمد. یعنی چه کسی است، این وقت شب؟! پدر به سوی در رفت و من هم به دنبالش. مردی با چند شاخه گل و یک جعبه شیرینی بیرون خانه ایستاده بود. با خوشرویی سلام کرد و گل را جلوی پدر گرفت و گفت، «اینها از طرف آیت الله خمینی است. ایشان تولد حضرت مسیح (ع) را به شما تبریک گفتند و از اینکه ممکن است حضورشان در دهکده موجب زحمت شما شده باشد، عذرخواهی کردند.»

پدر شیرینی و گل را گرفت و گفت، «از جانب ما از ایشان تشکر کنید.» پدر بی آنکه چیزی بگوید به سمت اتاقش رفت و چند لحظه بعد صدای حق هق گریه اش شنیده شد. چیزی در درونش شکسته بود. برای اولین بار پدر بلند بلند گریه می کرد. به سوی مادر شتافتم و با خوشحالی گفتم، «مادر امسال از طرف مسیح برایمان هدیه فرستاده شد، گل و شیرینی.»

از مادر پرسیدم، «به نظر شما آمدن او به اینجا اشکال دارد؟» و او گفت، «نه، ولی پدرت دنبال یک جای آرام بود. حالا دیگر اینجا آرام نخواهد بود.»

پیش بینی مادر درست بود. وقتی پدر آمد بسیار عصبانی بود. کتش را در آورد و خودش را روی مبل رها کرد و با ناراحتی گفت، «امسال سال بدیاری من است، هر جامی روم بدشانسی دنبال می آید. آن از ورشکستگی شرکت، این هم از وضع اینجا!»

مادر خواست او را آرام کند و به او گفت، «خیلی طول نمی کشد. شاید تا چند روز دیگر وضع آرام شود.»

پدر با عصبانیت گفت، «خدا کند این طور باشد.» مادر ادامه داد، «توی روزنامه خواندم، شاید چند روز دیگر به ایران برود.» و پدر با ناراحتی زمزمه کرد، «حالا چرا اینجا آمده؟ آن هم به این دهکده کوچک.»

□ □ □

چند روز تا تعطیلات کریسمس مانده بود. حوصله درس خواندن نداشتم. دائم در فکر او بودم، طوری بود که از نگاه کردن به او سیر نمی شدم. اما پدر از شدت عصبانیت قصد داشت به پلیس شکایت کند و می گفت، «ما هم حق و حقوقی داریم. چقدر باید عذاب بکشیم؟» دیگر نتوانستم سکوت کنم و گفتم، «الان مدتی است که او اینجا است، حتی یک بار به دیدنش نرفتی.» پدر با لبخندی تمسخرآمیز گفت، «او هم مثل بقیه کشیشهاست. حتماً همه اش نصیحت می کند.» گفتم، «پدر مگر شما نگفتید زود قضاوت نکنم؟ من فکر می کردم شما یک فرد منطقی هستید. امروز یک سخنرانی دارد. به خاطر من هم که شده بیا برویم. اگر خوشتان نیامد،

یک روز که از مدرسه به خانه برمی گشتم، شلوغی بی سابقه ای در کوچه مان توجهم را جلب کرد. جلوی باغی که کمی آن طرف تر از خانه مان بود جمعیت زیادی ایستاده بودند. در میان جمعیت، خبرنگارانی به چشم می خوردند که دروینهایشان را به گردن آویخته بودند و از پشت در چوبی و سبزرنگ باغ سرک می کشیدند. حس کنجکاوی من تحریک شده بود. داخل باغ اتفاقی افتاده بود. خود را داخل جمعیت کردم، هر چه سرک کشیدم، چیزی نفهمیدم. از خبرنگاری پرسیدم، «اینجا اتفاقی افتاده؟» خبرنگار گفت، «هنوز نه، ولی از حالا به بعد اتفاقات مهمی خواهد افتاد.» و پرسید، «شما اهل این دهکده هستید؟»

از حرفهای او چیزی سردر نیاوردم، جواب دادم، «بله، خانه مان کمی آنطرف تر است.»

خبرنگار گفت، «به زودی دهکده تان مشهورترین دهکده دنیا خواهد شد!»

با تعجب پرسیدم، «متوجه نمی شوم. چه اتفاق مهمی قرار است در دهکده ما بیفتد که باعث شهرت آن می شود؟»

جواب داد، «تا به حال اسم آیت الله خمینی را شنیده ای؟» اسم برایم آشنا بود، بارها و بارها از رادیو، تلویزیون اسمش را شنیده بودم و عکس او را هم در روزنامه دیده بودم.

گفتم، «همان که رهبر مذهبی ایران است؟»

گفت، «آفرین پسر، حالا او به این دهکده آمده و همسایه شماست.» با حالتی هیجان زده پرسیدم، «حالا شما برای چه اینجا جمع شده اید؟ مگر است بیرون بیاید؟»

خبرنگار پاسخ داد، «نه بیرون نمی آید ولی قرار است مصاحبه کند. منتظریم تا اجازه بدهد و به داخل باغ برویم.»

کنجاویم باعث شد هر طور شده او را ببینم، کسی که هر روز عکسش در روزنامه چاپ می شد و تازه می توانستم پیش همکلاسه هایم پز بدهم.

پرسیدم، «اگر منتظر بمانم مرا راه می دهند؟» گفت، «نمی دانم.» و با دست به آقایی که کنار در باغ ایستاده بود، اشاره کرد و گفت، «از او باید پرسید.» به طرف آن مرد رفتم و گفتم، «منزل ما چند خانه آن طرف تر است. من می توانم آیت الله خمینی را از نزدیک ببینم؟» مرد گفت: «از آیت الله خمینی چه می دانی؟»

گفتم: «این را می دانم که آیت الله خمینی رهبر مذهبی ایران است و هر روز عکسش را در روزنامه چاپ می کنند.» کمی فکر کرد و پرسید، «به غیر از شما کس دیگری هم هست؟» به خبرنگارها اشاره کردم و گفتم، «می بینید که اینها هم هستند، قول می دهم چند لحظه ایشان را ببینم و نظم جلسه را به هم نزنم.»

در باغ گشوده شد. آیت الله خمینی پیرمردی بود با لباس روحانی و پارچه سیاهی دور سر پیچیده بود. برای یک لحظه احساس کردم مسیح در مقابلم ایستاده است.

اصلاً نفهمیدم چگونه یک ساعت گذشت و وقت تمام شد. همچنان در بهت و حیرت بودم که به خانه رفتم و به مادرم گفتم، «مادر می خواهی را از نزدیک ببینی؟»

می دانستم که اگر او را ببیند، احساس مرا پیدا می کند.





یادی از روزهای آفتابی عشق در دیدار از جماران

پروین قائمی

جلوگاه نور

کاش دست کم در این قیاس نادرست، سلیقه و هوش و ظرافت به خرج می‌دادیم که حسینیّه فعلی جماران و ورودیهای آن، نمایشگاه کاملی از کج سلیقه‌ی و نهایت بی‌توجهی به حس زیبایی‌شناسی و دنباله همان آثار بی‌هویت، بی‌مایه و چشم‌آزار است که به اسم تابلوهای دیواری و تندیسهای معوج، چشم و خاطر بیننده را در سراسر شهر آزرده می‌کند.

خوشبختانه خانه امام از این تعرضات مصون مانده است. آن اتاق ساده، به ویژه جای آن چند سوراخی که برای نصب نورافکنهای تلویزیون در سقف ایجاد کرده بودند و امام (ره) به شدت اعتراض کرد و فرمود، «خانه مردم را بی‌اجازه صاحبخانه چرا خراب کردید؟» و به ناچار، به سرعت نورافکنها را پایین آوردند و خرابیها را با گچ پوشاندند، هنوز باقی است، اگر در سایر جاهای محوطه، به سرعت مشغول گچ‌بری برای زیباسازی!! محیط هستند، خوشبختانه این اتاق و این اثر، به عنوان شاخص‌ترین نمونه موضع‌گیری امام (ره) در دفاع و حراست از حقوق مردم و توجه دقیق به ظرائف امور، همچنان باقی است تا دنیامداران بدانند که رهبرشان تا کجا ملاحظه حقوق مردمان را می‌کرد و شاید دست کم در خلوت خویش از تکاثر و حرص و دنیاطلبی و افزون‌خواهی، شرم کنند.

سرم را به شیشه سرد اتاق می‌چسبانم و آن کتاپه ساده، دمپایی‌های تمیز و کهنه، فرش کهنه و وسایلی را که بیشتر به میراث یک عابد از دنیا رفته می‌ماند، از پشت پرده اشک به نظاره می‌نشینم. انگار همین چند روز پیش بود که کسی به نام دفاع از اندیشه‌های امام (ره)، مرا که در پی احقاق حق بودم، به صلابه کشید و هنگامی که از ضرورت ساده‌زیستی مسئولان گفتم، با تحقیر نگاهم کرد و گفت، «زمانه عوض شده است!» می‌خواستم بگویم، «زمانه نه، ما عوض شده‌ایم!» که بغض مجالم نداد. چه بگویم؟ آنان که امام را از نزدیک شناختند و دیدند، بهتر از من می‌دانند که در طی این سالها، به نام دفاع از او چه جفاها که بر او اندیشه‌هایش نرفت و این شیوه، سابقه‌ای به درازنای زمان دارد، وگرنه علی (ع) سر در چاه نمی‌کرد و از چهل مردم نمی‌نالید. اما حق، حتی اگر در پستوی منیت‌ها، خودخواهی‌ها، دنیاطلبی‌ها و جاهالت‌های دوستان نادان و نیرنگ‌های دشمنان دانا سکوت اختیار کند، ماهیتاً پنهان‌شدنی نیست و همچون خورشید از پس ابرهای بیداد سر برمی‌آورد. اینک بار دیگر، پرتو اندیشه‌های خمینی نه تنها در ایران که در سراسر جهان، با درخششی همچون روزهای نخستین انقلاب، نورافشانی می‌کند، باشد که کوس رسوایی گرایش به ظواهرهمچنان، در نقد هوشیارانه این ملت سترگ، به صدا درآید و ریزه‌خواران فرهنگ‌های شکست‌خورده و از نفس افتاده شرق و غرب پیش از آن که فرصتشان به سرآید، دریابند که راه فلاح تنها از مسیر پیام محمد (ص) و خاندان بزرگوارش که امام (ره) منادی راستین و استوار آن بود، می‌گذرد.

پاهای خسته‌ام را از کوچه‌های سربالایی جماران بالا می‌کشم. نمی‌دانم پیری است یا خستگی یا هردو که پاها یاریم نمی‌دهند و شاید کوچه‌های تهی از شور و عشق و ایمان را تاب نمی‌آورم. هر چه هست، انگار وظیفه‌ای است ناخواسته و رنجی است که پذیرای آن نیستم. انگار می‌خواهم آن روزها و سالها، با همان طراوت و صفا و شفافیت، همچنان در خاطراتم باقی بمانند و از یاد نبرم که روزگاری فریاد از جان برخاسته قومی مخلص به آسمان می‌رسید که صلاگر مهربانی بود و شور و ایمان و اخلاص!

به در ورودی بانوان مجموعه جماران می‌رسم و انگار اشتباهی در می‌زنم، چون کسی در راه رویم باز نمی‌کند. از رهگذری می‌پرسم، «کجا بروم؟» و او در دیگری را نشانم می‌دهد. یادم می‌آید که روزگاری به اینجا که می‌رسیدی، دری نبود و رادعی. می‌توانستی همراه سیل خروشان جمعیت، پیش بروی و به حالات و وحدتی مهربانانه تن بسپاری. آن که مسئول «بازرسی» و چه بگویم، «بازبینی» من است، نگاهم می‌کند. همان مانتوی گشاد همیشه‌ی و همان مقنعه بلند را می‌بیند، با این همه رضایت نمی‌دهد. طوری نگاهم می‌کند انگار بی‌حجابم. دلم می‌خواهد دستش را بگیرم و به سه چهار خیابان پایین‌تر ببرم تا بدانم بی‌حجاب کیست. رفتارش تناسبی با ملاحظت، مهربانی، تواضع و مردمی بودن آن پیر یگانه ندارد که نگاهت که می‌کرد می‌فهمید از کدام قماش و چرا آمده‌ای و برای این که بگویی که شندراز ایمانت، تو را به این آستانه کشانده است تا به هوای کوی دوست پر و بالی بزنی، هیچ کلام و توضیح و تفسیری، ضرورت نداشت.

چادری را روی مقنعه می‌کشم و وارد محوطه جماران می‌شوم. عده‌ای به گمان خود نمی‌دانم به فرمان چه کس یا کسانی، در حال بازسازی محوطه هستند و لابد بازسازی‌ای از همان دست که با بسیاری از آثار تاریخی و ارزشمند کردند و حاصل، دستاوردهای معوجی شد که یکسره صفا و خلوص اولیه را از میان برد و هر چه نگاه هنری و زیبایی‌شناسانه‌را که در فرهنگ ایران اسلامی این قوم کهنسال است، به سخره گرفت. دلم می‌گیرد. حسینیّه جماران را سادگی نخستین، بهترین پیرایه است، اگر چنین نبود، امام خود بهتر می‌دانست که گچ‌بری و کاشیکاری و تزئین آن کار یک هفته است و با صلابت همیشگی خود، پاسدار سادگی شیرین و دلنواز آن نمی‌شد. تا امام (ره) زنده بود، نه پیرایه‌ای بر آن حسینیّه عشق بستند و نه در و دیوارش را به سبک معماری من درآوردی کنونی ویران کردند. هیچ جای دنیا، با آثار بزرگان خویش این گونه رفتار نمی‌کنند و حیرت‌انگیز است که چطور متولیان امور نمی‌دانند آن چیزی که کمر مستکبرین و دنیامداران جهان را شکست، مشاهده سادگی، ساده‌زیستی و به ویژه خانه و حسینیّه‌ای بود که امام (ره) از آنجا بر قلوب میلیون‌ها تن فرمان راند. چرا قیاس به نفس می‌کنیم و می‌پنداریم که جلال و شکوه مردان مردی چون امام (ره) وابسته به زر و زیور ظاهری است و ای



خلاصهٔ خویبها

● قیصر امین پور

لبخند تو خلاصهٔ خویبهاست
لختی بخند، خندهٔ گل زیباست
پیشانی‌ات تنفس یک صبح است
صبحی که انتهای شب یلداست
در چشمت از حضور کیوترها
هر لحظه مثل صحن حرم غوغاست
رنگین‌کمان عشق اهورایی
از پشت شیشهٔ دل تو پیدا است
تو امتداد کوثر جوشانی
سر چشمهٔ تو سورهٔ اعطیناست
فریاد تو تلاطم توفان
آرامشت تداوم یک دریاست
با ما بدون فاصله صحبت کن
ای آنکه ارتفاع تو دور از ماست

بیداری

● طاهر صفارزاده

شب هرگز این همه بیداری در پی نداشته
شب هرگز این همه بیداران در خود نداشته
ای ضد خواب
ای روح دادگستر الله
تو پیش‌تاز همهٔ گردانی
تو گرد رسولانی
در عصر وسوسه‌آز
عصر توافق آدمکشان
عصر تبانی طراران
رشوه‌گران و شب‌طلبان
در شب‌ترین شب تاریخ
تو مشرق تمام جهانی
و پرده‌ای میان تو و آفتاب نیست
و حرکت تو حرکت روز است
آزاد و پرتوان
بی‌اذن و بی‌دخالت مأموران
و خطه‌های متحد جان
باغ اقامت جاوید توست
باز آ، باز آ
ای حق آشکاره و تبعیدی
ای رهبر رموز و رهایی
باز آ که چون توییایی
باطل خواهد رفت

آفتاب بلند

● سلمان هراتی

تو از شکوفه پری از بهار لبریزی
تو سرو سبز تنی با خزان نمی‌ریزی
تو آفتاب بلندی، ز عشق سرشاری
تو در حوالی این شب ستاره می‌ریزی
تمام خانه پر از نور ناب خواهد شد
اگر به صبحدم ای آفتاب برخیزی
شبی که مرگ می‌آید به قصد کوچهٔ عشق
چو بال عشق ز بالای ما می‌آویزی
بهار با تو درختی ست بی‌نهایت سبز
دریغ و درد از این بادهای پاییزی
شبی چو ابر بیا تا به باغ خاطر من
چنان که با همهٔ جان من در آمیزی

کرامات نورانی

● سیدحسن حسینی

هلا، روز و شب فانی چشم تو
دلیم شد چراغانی چشم تو
به مهمان شب عطش می‌دهد
شگفت است مهمانی چشم تو
بنا را بر اصل خماری نهاد
ز روز ازل بانی چشم تو
پر از مثنویهای رندانه است
شب شعر عرفانی چشم تو
تویی قطب روحانی جان من
منم سالک فانی چشم تو
دلیم نیمه شبها قدم می‌زند
در آفاق بارانی چشم تو
شفا می‌دهد آشکارا به دل
اشارات پنهانی چشم تو
هلا توشهٔ راه دریادلان
مفاهیم تو فانی چشم تو
ازین پس مرید نگاه توام
به آیات قرآنی چشم تو

تو روح الله

● سید محمد حسین شهریار

تو آن سرودی که چون سر برکنی سرها بیارایی
وگر سرور شدی آیین سرورها بیارایی
به نقاش ازل مانی، که با نقشی جهان آرا
چمنها با گل و سرو و صنوبرها بیارایی
نه هر کو کاروان راند، رموز رهبری داند
تو روح الله رهی داری که رهبرها بیارایی
بدین شوق شهادتها چه بیم از لشکر کافر
که هر آنی تو آن دانی که لشکرها بیارایی
همان تیغ جهاد و خطبه های مسجد کوفه ست
که رنگین می کنی محراب و منبرها بیارایی
به رزونهای چشم و دل همه نور جمال توست
به هر روزن تو منظوری و منظرها بیارایی
تو بودی آفتاب از مغرب، آن کو در حدیث آمد
به کشورها گذر کردی که کشورها بیارایی
اگر خاور به خورشیدی درخشان می کند آفاق
تو آن خورشید رخشانی که خاورها بیارایی
کجا با مشک و عنبر کلک مشکین تو آریند
تویی کز خط مشکین مشک و عنبرها بیارایی

زمزمه هستی

● عبدالجبار کاکایی

ای به خاک لب دلدار گرفتارترین
یار را از همه عشاق خریدارترین
خاک در سیطره سلطه نامردان است
خیز ای رند می آلود عیارترین
قصه عشق تو منظومه تکرار گل است
ای گل باغ تماشای تو تکرارترین
روی پوشید از آرایش تزویر و ریا
ای زبازار جهان از همه بیزارترین
آه ازین چشم به خون خفته عشاق تو آه
آه از آن به هم بسته بیدارترین
آه از وقت پریشانی دلسوختگان
آه از بار غم سوگ تو آوارترین
ای سر از زمزمه مستی منصوری مست
دار افراشته بر قامت تو، دارترین
«خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم»
پیش از آنکه کاین تن دلمرده شود خوارترین

یاد سرمستی های او

● حمید سبزواری

غمگنان خیزید و اشک افشان کنید
رو به کوی خود فراموشان کنید
چین به چهره، خم به ابرو آورید
سوی صحرای جنون رو آورید
جامه پرهیز را بر تن درید
بر صبوری جیب تا دامن درید
دست به سر، لطمه بر سیما زنید
اشکریزان بانگ واویلا زنید
سر فرو در خاک و خاکستر کنید
دامن از خونا به دل تر کنید
در فغان با رعد هم آوا شوید
هر کجا غم بیشتر، آنجا شوید
دل مگر با رعد هم آوا شود
تا زکارش عقده غم واشود
ای مغنی، نغمه، مجنونه زن
زخم بر تار دل دیوانه زن
خیز ساقی، باده درد آمیز ده
ساغری زان آب آتش خیز ده
تا مگر عالم فراموشم شود
غم برون از خانه هوشم شود
بسته زنجیر اندوه است دل
بشکند از غم اگر کوه است دل
زین سیه کاری که با ما غم کند
دل اگر کوه است، قامت خم کند

ای همه دلدادگان روی دوست
ای مصیبت دیدگان کوی دوست
ای فسرده ناله ها در نایتان
گرد غم بنشسته بر سیما یتان
ما خدایی کوکبی گم کرده ایم
آفتابی در شبی گم کرده ایم
چهره بخراشید کان سرمست رفت
آفتابی در شبی از دست رفت
چهره بخراشید و دل بریان کنید
یاد آن سر حلقه رندان کنید
آی، ای با یاد مستان زنده، تو
وز نگاه می پرستان زنده، تو
یاد مستیهای آن هشیار کن
خاطرات خفته را بیدار کن
یاد کن از چشم عشق آیین او
وز نگاه نافذ و سنگین او
یاد کن آن دست مهرانگیز را
وان شکوه عاطفت آمیز را
یا خمینی ای خلیل الله ما
مرشد روشندل آگاه ما
ای جهان را روشنی از نام تو
عالمی سودایی پیغام تو
عمر ما را شورش هستی ز توست
دور ما را عشق و سرمستی ز توست
ساز ما از زخمه تو پر نواست
گوش ما با نغمه تو آشناست
عبرت آموز زمان ما تویی
اهرمن سوز جهان ما تویی

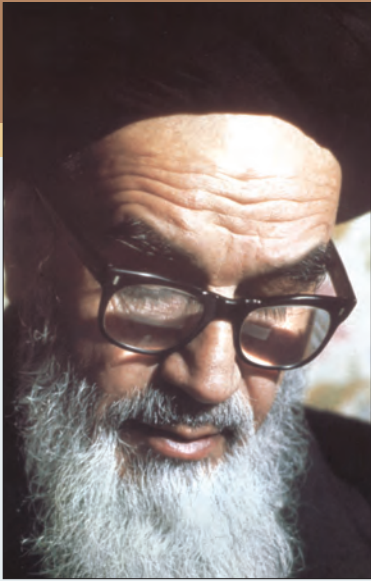
ای تو را در دست، میراث خلیل
بت ز تو، بنگر ز تو آمد دلیل
بر تو در خرداد خونین قیام
آتش نمرود شد برد و سلام
رایت پیروزی بهمن تورا ست
تا اید بهروزی میهن تورا ست
عزم تو یاد آور توحید شد
عزت انسان ز تو تجدید شد
ما زدریای تو گوهر یافتیم
رمز پیغام پیمبر یافتیم
ای تو روح الله و در تن روح ما
موسی ما، عیسی ما، نوح ما
آه رفتی وای ما و وای ما
سطری از شعر تو تا آموختیم
بت شکستن از تو ما آموختیم
بنده فرعونیان بودیم ما
شرمساران زمان بودیم ما
رنج ما را راحت از بیگانه بود
خانه از ما خصم صاحبخانه بود
ره نمودیمان تو در مصر خلیل
وارها ندیمان تو از امواج نیل
ای همه رحمت ز تو، ز حمت ز ما
خود بخشا آن همه صدمت ز ما
ای دریغا قدر تو نشناختیم
گوهری جستیم و ارزان باختیم



- حماسه عاشورا در کلام شهدا
- خمین در انقلاب
- خمینی روح الله زندگینامه امام
- داغ تشنگی شعر
- راه امام، راه ما پیام رهبری
- رسول صبح اشعاری در وصف ۱۲ بهمن
- روایت هجران خاطرات آزادگان
- روز چهاردهم (ویژه کودک)
- روزهای بی تو جنگ ادبی
- روزی که تو آمدی شعر
- ساغر مینایی
- سلسله موی دوست
- سوگنامه (۳ جلدی) شعر
- فرهنگ دیوان اشعار امام
- فصل صبر خاطرات
- کتابشناسی توصیفی امام
- گلبرگ شکوفه ها (۲ جلدی)
- محضر نور (۲ جلدی)
- مرید نگاه شعر
- مشروعیت و قدرت از دیدگاه امام
- مقاله شناسی توصیفی امام (۳ جلدی)
- محضر نور (۲ جلدی)
- مرید نگاه شعر
- مشروعیت و قدرت از دیدگاه امام
- مقاله شناسی توصیفی امام (۳ جلدی)
- مناجاتنامه امام
- نهضت فلسفی امام
- وسعت آبی قطعات ادبی
- هدیه خورشید داستان
- البیع (تک جلدی)
- الثورة فی فکر الامام الخمينی
- المشکاه ج ۱ و ج ۲
- المعرفه وفقا للمنهج العرفان عند الامام خمینی
- الامام خمینی شراره بسم الله
- تنفیح الاصول (۴ جلدی)
- جواهر الاصول (۳ جلدی)
- دلیل تحریر الوسیله (احکام الستر و النظر)
- دلیل تحریر الوسیله (الخمس)
- دلیل تحریر الوسیله (ولایه الفیقه)
- فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیله (الطلاق)
- فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیله (القصاص)
- کتاب الطهاره (تک جلدی)
- مبانی تحریر الوسیله (الحدود)
- مبانی تحریر الوسیله (القضاء و الشهادات)
- مدارک تحریر الوسیله (الزکاه و الخمس)
- مدارک تحریر الوسیله (الصلاه) (۲ جلد)
- مدارک تحریر الوسیله (الصوم)
- معتمد تحریر الوسیله (المسائل المستحدثه)
- معتمد الاصول (۲ جلدی)
- فصلنامه حضور
- فصلنامه متین
- گاهنامه قرار
- دوست کودکان (هفته نامه)
- دوست خردسالان (هفته نامه)
- دوست نوجوانان (هفته نامه)
- تألیفات علامه شهید آیت الله مصطفی
- البیع (۲ جلدی)
- الخلل فی الصلاه

- الخيارات (۲ جلد)
- الواجبات فی الصلاه
- تحریرات فی الاصول (۸ جلدی)
- تحریر العروه الوثقی تعلیقه علی العروه الوثقی
- تعلیقات علی الحکمه المتعالیه
- تفسیر القرآن کریم (۵ جلدی)
- ثلاث رسائل
- کتاب الصوم
- الطهاره (۲ جلدی)
- مستند تحریر الوسیله (۲ جلدی)
- درباره حاج سید احمد خمینی
- آئینه آفتاب
- حکایت مهر
- دلیل آفتاب خاطرات
- دیدگاهها
- فرزند روح الله
- گنجینه دل خاطرات یاران
- مجموعه آثار یادگار امام (۲ جلدی)
- مهاجر قبیله ایمان زندگینامه
- یاد باد آن روزگاران
- یاد یادگار امام
- یادگار ماندگار
- مؤسسه چاپ و نشر عروج
- آوازه های نسل سرخ
- اصول علمیه در نگاه شیخ انصاری و امام
- امام به روایت امام
- امیدهای امام
- امام خمینی و احیای تفکر دینی
- امام خمینی و جهان معاصر (۲ جلدی)
- انتقاد و انتقادپذیری (امام و مفاهیم اخلاقی)
- اندیشه دولت مدرن
- اندیشه های اجتماعی امام خمینی
- امام خمینی و نظام مطلوب جهانی
- اعتماد به نفس
- انقلاب و تنازع بقا
- ایدئولوژی، رهبری و فرایند انقلاب اسلامی (۲ جلدی)
- بازتاب رحلت (جهان در سوگ ۲)
- برداشتهایی از سیره امام، ج ۱ (در خانواده)
- برداشتهایی از سیره امام، ج ۲ (ویژگیهای فردی)
- برداشتهایی از سیره امام، ج ۳ (حالات معنوی)
- برداشتهایی از سیره امام، ج ۴ (رهبری)
- برداشتهایی از سیره امام، ج ۵ (در عرصه تعلیم)
- برهه انقلابی در ایران
- پنجمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام
- تک درخت سیب (کودکان و نوجوانان)
- توت های تلخ خاطراتی از جنگ
- جلوه های ولایت در آثار امام خمینی
- چهارمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام
- داستانهای عرفانی
- درآمدی بر مبانی آثار و اندیشه های امام
- در قلمرو فلسفه و ادبیات و ادبیات دینی
- در همسایگی ما داستان
- دستهای سبز جنگ ادبی
- دولت و حکومت در اسلام پروفیسور لمیتون
- دهمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام (اصفهان)
- دهمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام (تهران)
- دیدار با آرزو داستان

- دیوان امام (با تعلیقات علی اکبر رشاد)
- روابط ایران و آمریکا
- روزی که مسیح را دیدم
- ریشه های ماندگار
- سر دلبران ترجمه اشعار عربی در رثای امام
- سلطه رسانه ای صهیونیسم در آمریکا
- سکوت، جرم قوافی نیست
- سیاره روح الله فیلمنامه
- ششمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام
- شناخت ادیان برگرفته از آثار امام
- طبیب دلها (خلاصه)
- علم اصول
- علما و رژیم رضا شاه
- غیبت (امام و مفاهیم اخلاقی)
- فلسفه تربیتی نهضت امام
- قواعد فقیه



آثار منتشر شده توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام در یک نگاه

- آثار امام خمینی (ره)
- آداب نماز
- آوای توحید نامه امام به گورباچف
- باده عشق اشعار عرفانی امام
- تفسیر سوره حمد
- تقریرات فلسفه امام (۳ جلدی)
- جلوه های رحمانی نامه امام به حاج احمد
- جهاد اکبر یا مبارزه با نفس
- حاشیه بر رساله ارث ملاهاشم خراسانی
- دیوان امام گلاس
- دیوان امام مجموعه اشعار
- دیوان نفیس اشعار امام قطع رحلی
- رساله توضیح المسائل
- رساله نجاه العباد رساله عملیه
- ره عشق نامه عرفانی امام به خانم طباطبایی
- سبوی عشق بخشی از اشعار عرفانی امام
- سر الصلوه بیان اسرار معنوی نماز
- شرح چهل حدیث
- شرح حدیث جنود عقل و جهل
- صحیفه امام (۲۲ جلدی) مجموعه آثار
- بیانی و قلمی امام
- کوثر (۳ جلدی)، مجموعه سخنرانیها
- محرم راز اشعار عرفانی امام
- مناسک حج
- منشور و روحانیت پیام امام به روحانیون
- نقطه عطف اشعار عرفانی امام
- وصیتنامه سیاسی الهی (پالتویی)
- وعده دیدار
- ولایت فقیه (حکومت اسلامی)
- الاجتهاد والتقلید
- الاستصحاب
- البیع (۵ جلدی)
- التعادل و الترجم
- التعلیق علی الفوائد الرضویه
- الخلل فی الصلوه
- الرسائل العشره مباحث فقهی
- الطلب و الاراده
- المکاسب المحرمه (۲ جلدی)
- العروه الوثقی مع تعالیق
- الطهاره (۴ جلدی)
- انوار الهدایه فی التعلیق علی الکفایه (۲ جلدی)
- بدایع الدر فی قاعده نفی الضرر
- تحریر الوسیله (۱ جلدی) عربی
- تحریر الوسیله (۲ جلدی) عربی
- شرح دعاء السحر
- لمحات الاصول
- مصباح لهدایه الی الخلافه و والولایه
- مناهج الوصول الی علم الاصول (۲ جلدی)
- وسیله النجاه مع تعالیق
- تبیان (آثار موضوعی)
- آئین انقلاب اسلامی
- ارتش از دیدگاه امام
- آزادی از دیدگاه امام
- استضعاف و استکبار از دیدگاه امام
- استکبار جهانی و شیطان بزرگ
- اسلام ناب از دیدگاه امام
- امام خمینی و جهاد سازندگی
- امام خمینی و نهادهای انقلاب اسلامی
- امام در سنگر نماز
- امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه امام
- انتخابات و مجلس از دیدگاه امام
- ایثار و شهادت از دیدگاه امام
- افشار اجتماعی از دیدگاه امام
- بسیج از دیدگاه امام
- تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام
- تبلیغات هنر و رسانه ها از دیدگاه امام
- تحولات اجتماعی و انقلاب اسلامی از دیدگاه امام
- تعلیم و تربیت از دیدگاه امام
- جایگاه زن از دیدگاه امام
- جایگاه مردم در نظام اسلامی از دیدگاه امام
- جنگ و دفاع از دیدگاه امام
- جوانان از دیدگاه امام
- جهان اسلام از دیدگاه امام
- حج از دیدگاه امام
- خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام
- خودباوری و خودکفایی از دیدگاه امام
- دانشگاه ودانشگاهیان از دیدگاه امام
- روحانیت و حوزه های علمیه از دیدگاه امام
- سپاه پاسداران از دیدگاه امام
- سیاست خارجی و روابط بین الملل از دیدگاه امام
- سیمای معصومین (ع) از دیدگاه امام
- صدور انقلاب از دیدگاه امام
- عدل الهی از دیدگاه امام
- فلسطین از دیدگاه امام
- قرآن کتاب هدایت
- قضا و قضاوت از دیدگاه امام
- قوای مسلح از دیدگاه امام
- قومیت، ملیت و اندیشه های فراملی
- قیام عاشورا از دیدگاه امام
- کلمات قصار، پندها و حکمتها
- معاد از دیدگاه امام
- نبوت از دیدگاه امام
- نگرش موضوعی بر وصیتنامه امام
- وحدت از دیدگاه امام
- منشورات درباره امام خمینی (س)
- آزادیهای شخصی و فکری از نظر امام
- اصفهان در انقلاب
- آغوش مهتاب
- امام در آئینه اسناد (۵ جلدی)
- آن سفر کرده جنگ ادبی
- آئینه حسن خاطرات
- اتفاق رو به قبله داستان
- اسم مستأثر در وصیتنامه امام و زعیم اکبر
- اصطلاحنامه موضوعی برگرفته از آثار امام
- امام، اخلاق، سیاست
- امام خمینی و جامعه مدنی
- امام خمینی و فقه سنتی
- امام و دفاع مقدس
- انگشتی انگشت پنجم شعر
- باغ ستاره ها جنگ ادبی
- بانگ آزادی فهرست نوار سخنرانیهای امام
- پرتویی از خورشید خاطرات
- پرواز جان (کودک)
- پرواز جان (نوجوان) ۱
- پرواز جان (نوجوان) ۲
- پنجاه تصویر از امام و ایران
- امام خمینی و رسانه های گروهی
- تاصبح اشراق اشعار در سوگ امام
- تبریز در انقلاب
- تفسیر وشواهد قرآنی در آثار امام
- تشییع عشق جنگ ادبی
- تمدن اسلامی در اندیشه های سیاسی امام خمینی
- جلوه های کلام (۲ جلدی)
- جهان در سوگ (۲ جلدی)
- حدیث بیداری زندگینامه امام
- حدیث عشق
- حقوق مردم در حکومت از دیدگاه امام
- حماسه آشنا داستان
- حماسه بهمن جنگ ادبی

نظرة الى الشمس

لقد اعتدنا منذ القدم على الالتزام ببعض العهود والتقاليد و انتهاج هذا السياق و منها عندما يبعدنا الزمان عن تاريخ فقدان العظماء و النوابع في الفكر و السياسة و حتى الشخصيات الدينية، تضرفينا الى حدما حالات التبريل و الاشارات النابعة عن المشاعر و الاحاسيس الوقتية و تزيد فينا الميول نحو النظر و البحث في افكارهم و آرائهم. فيكون من الطبيعي ان يرغب اولئك الذين لم يدركوا و يشاهدوا اولئك العظماء معرفة الاسباب التي ادت الى شهرتهم و اذاعة صيتهم في الافاق الفكرية و العملية و ما هي النقاط القيمة التي اهلتهم الى بلوغ تلك المواقع و المنازل السامية التي ارتقوا اليها و ساهمت في انتشار صيتهم و شهرتهم الى ما وراء الحدود الثقافية و الفكرية في مختلف المجتمعات البشرية.

نقف اليوم و نحن في عشية الذكرى السنوية السابعة عشرة لرحيل الامام الخميني «قدس سره» و هو فريد عصره و نحن نواجه جيلاً جديداً لم يدرك و لم يعيش حقبة النضال و انتصار الثورة و حقبة قيادة الامام (رض) للثورة بعد الثورة و التي استمرت عشرة اعوام و لم يجرب تلك المرحلة، فعليه رغم كون الاشادة الحماسية و العاطفية للامام (رض) امرأ طبيعياً و ضرورياً و لكن ما من شك انها لا تستجيب الى كافة الاسئلة التي يطرحها هذا الجيل و الاجيال القادمة. فينبغي ترشيد التيارات الثقافية و الاعلامية المنتسبة الى فكر الامام الراحل و الى سيرته النظرية و العملية نحو تلك الشخصية الجلية بشكل جيد و مطلوب و العمل نحو توضيح و تبين مختلف جوانبها كي تتمكن الاجيال الحالية من فهم اسباب سمو الامام الى هذه المنزلة الرفيعة و المؤثرة.

□□□

بما أنه لا يمكن تصور تحقيق الدين و العزة و الاستقلال لهذه البلاد العريقة الا في رحاب اللواء الذي رفعة الامام الخميني لذلك استخدم الاعداء الاجانب للنظام و عملاءهم في الداخل خلال الاعوام الماضية انواع الاحابيل و اساليب الخداع نحو امحاء ذكر الامام (رض) و نسيان اسمه من الازهار و الذي كان يشكل اكبر عقبة في طريق تحقيق مطامعهم و قد عمل هؤلاء في منحى اصطيات المجالات الاجتماعية و الثقافية التي تساعد على تنفيذ نواياهم و العمل نحو تحريف تراث الامام الراحل و مدرسته في المجال السياسي خاصة، في حين نسي هؤلاء ان المواقف الحازمة و الصريحة للامام (رض) فيما يتعلق بالمصدر و الطبيعة الالهية للحكومة في الاسلام و التصدي لبعض الاتجاهات و المجموعات المنحرفة ستبقى كالشعلة المتوقدة لتضيء آفاق و رؤى الناس المؤمنين و المخلصين و غير أن المحاولات المستميتة لهؤلاء لا تواجه مصيراً سوى الفشل. ان الصفوة الحقيقيين للثورة و جماهير الشعب، اى اولئك الذين يعرفون و محكمات الامام (رض) بشكل جيد لم يفتحوا السبيل امام هذه الحملات و الاعمال الهدامة الساذجة، فعليه اختار الاعداء اسلوباً آخر و هو التحريف لشخصية الامام (رض) و سيرته العملية مستعينين بذلك باجهزة الاعلام الاجنبية و اصحاب المواقع على شبكات الانترنت و مرتزقتهم في الداخل و يأتي ذلك في ضوء نسيان او تناسي المؤسسات المعنية بالامر الاعلامي في مجال افكار الامام خميني (رض) و لم تستطع هذه المؤسسات العمل بالتزاماتها و مسؤولياتها حيال ذلك على عكس التيارات المنحرفة التي تشن حملاتها دون هوادة في المجالات الثقافية و الاجتماعية و السياسية و قد مارس المسؤولون الاعلاميون في حقل نشر افكار الامام (رض) و تقديم افكاره بعض الفعاليات المحدودة و القليلة الاثر حارمين بذلك المجالات العامة للمجتمع من ثمار هذه الفعاليات، و مازالت تلك العناصر تواصل اعمالها الفاشلة و بالرغم من كل ذلك لقد اكدت الاحداث في العامين الاخيرين بان شعبنا مازال ملتزماً و وفياً بمبدأ و اساس الثورة و الطريق الاصيل الذي فتجه الامام الخميني (رض) امامه. لقد شهدت الساحة الاعلامية تحريفاً و استخفافاً بشخصية الامام الخميني (رض) و سيرته النظرية و العملية بمختلف السبل و من بينها اصطناع قيادات موازية للامام (رض) و هي وجوه لا تحتل موقعاً جيداً في الفترة المعاصرة كما و انها لم تفلح في عهدا قيادة مسيره الاستقلال و العزة و الاصلاح الذي يدعو اليه الشعب في مسارها الصحيح. هذه الوجوه التي تشير سوابقها الفكرية و العملية الى المزيد من الانحرافات لا تسطيع مطلقاً مضاهاة شخصية الامام الخميني الذي كانت حياته حافلة بالزهد و النضال و الصمود و افكاره النيرة و التي تسد الطريق بوجه كل تأويل و تفسير مغالط. فلذلك لم تفلح محاولات الافكار المنحرفة هذه في بلوغ نواياها و

جاءت هذه المرة للمس بقداسة وجه الامام (رض) و العمل نحو تنزيله الى مستوى الشخصية الاعتيادية و العرفية و قد تعرضت اساليب الامام الايجابية التي كانت تضمن ايجاد و بقاء روح الحماس و الهيجان المعادي للاستعمار الى الحملات المسعورة من جانب هذا الطيف، لأن تخريب هذا الجانب كان يؤدي الى التقليل من الجانب الحماسي للثورة و الذي يكون من مستلزمات الثورة و افراغه من الدوافع المدهشة و الباعثة على التحول.

□□□

من البديهي تنطوي السيرة النظرية و العملية للامام على المحكمات و المتشابهات و ما من شك يمكن تقييم المتشابهات و تبينها في اطار قياسها مع المحكمات فقط و ذلك اعتماداً على الاسلوب القرآني. لذلك لقد بذلنا جهودنا في هذه المجموعة الحاضرة فتح السبيل نحو العالم الواسع لافكار الامام الخميني (رض) من خلال ذكريات و اقوال القريبين من الامام و المشاهدين لتلك الملحمة الكبرى و التوصل الى المتشابهات من افكار الامام في ضوء محكماتها و نظراً لشمولية شخصية الامام (رض) فاننا في ضوء هذه الذكرى استقطبنا اقوال مختلف الوجوه من ذوي الاتجاهات و التيارات الفكرية المختلفة لنتيح بذلك افقاً أوسع نحو رؤى و حياة هذا الرجل العظيم الذي تركت افكاره السامية اثرها على التاريخ المعاصر و عملت نحو تغيير مسار حضارة الانسان و حركته في جانب الحكمة.

اننا نؤمن بان الخميني يعود الى كافة فئات المجتمع و ترتبط الافادة من افكاره بمدى الاخلاص و التقوى و الذكاء الذي تتمتع به التيارات و العناصر و الافراد الذين قد لا يميل البعض منهم و للأسف الى سيرته و سلوكه الذين يضمنان بقاء النزعة الاستقلالية و الاعتزازية لهذه الامة المؤمنة بالله و المضحية. فالامام الذي يشكل هذا البحر الفواح بالمعرفة و الذي قدم كل يمتلكه في طبق من الاخلاص و قدم كل ما كان يحمله الى كافة الذين يبحثون عن الحقيقة الالهية الاصيلية و يخطون الحظي في الطريق المؤدى الى الفلاح في الدنيا و الآخرة. و اذا ما حدث تقصير في الافادة من هذه النعمة القيمة فيكون ذلك ناتج عن ذنبنا نحن الذين قد اضعنا الطريق في عالمنا المعاصر و نعانى من حالات التذبذب و الانانية التي لا تحمد عقباها لا في الدنيا و لا في الآخرة. فبالرغم من امكانية الحصول على التأويلات و التفسيرات القيمة و المختلفة من خلال الذكريات و المقالات المدرجة في هذه الذكرى لكن التفسير النهائي و القابل للتنفيذ لسيرة الامام (رض) يبقى من اختصاص قائد الثورة المعظم الذي تترجم افكاره افكار و اعمال روح الله الخميني و يشكل تفسير سماحته لخط الامام فصل الخطاب لكافة ما يقدم في هذا الجانب و يأمل العاملون في اعداد هذه الذكرى ان يكونوا قد خطوا خطوات و ان كانت صغيرة نحو معرفة فريد عصره كي يتمكنوا من خلال هذا الوعي و هذه المعرفة البقاء في الصراط المستقيم الذي وضعه الامام الراحل (رض) امام الجميع اعتماداً على المدرسة الاسلامية الخالدة و المقننة و الا تترك هذا الطريق في هذا العالم المليء بالخداع و الرياء و الظلم و هو طريق خبيرنا و صلاحنا و صلاح كافة المفكرين الاحرار و عدم الانزلاق في سبل الضلال العديدة التي وضعها امامنا الابناء غير الشرعيين للعلومة على نمط الاستكبار العالمي.

● رئيس التحرير



- کوچه باغهای انقلاب داستان
- گزیده‌ای از آثار و سیره امام (۱۰جلد)
- ماه تابان خاطرات
- مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه
- مثل قصه شیرینی شعر
- مدارا (امام و مفاهیم اخلاقی)
- مرجعیت و رهبری «تفکیک یا وحدت»
- ماهیت حق
- مبانی فقهی آراء خاص امام
- مبانی اندیشه‌های اصلاح‌رایانه امام
- مشرب عرفانی امام و حافظ
- ملاقات با آفتاب داستان
- نامه‌ای به ایتابلیا
- نقش مقتضیات زمان و مکان در نظام کیفری اسلام
- نگره هنر انقلاب اسلامی
- نوسازی جامعه از دیدگاه امام
- نویدهای امام
- نماز در اندیشه و سیره امام خمینی
- نهضت امام خمینی (۳جلدی)
- نیم‌نگاهی به آینده
- نهمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام
- وصیتنامه امام خمینی (ویژه دانشجویان)
- هشتمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام
- هفتمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام
- یک ساغر از هزار سیری در عرفان
- التعلیقہ الاستدلالیہ علی تحریر الوسیلہ
- تفصیل الشریعہ فی شرح تحریر الوسیلہ
- تهذیب الاصول ۳جلدی
- حدیث الطلب و الاراده
- مصادر التشریع عندالامامیه و السنه
- مصباح الشریعہ فی شرح تحریر الوسیلہ (الاجتهاد و التقليد)
- مصباح الشریعہ فی شرح تحریر الوسیلہ (خمس)
- مصباح الشریعہ فی شرح تحریر الوسیلہ (صلاه المسافر)
- منتهی الاصول (۲جلدی)
- مصباح الشریعہ الصوم
- فہم القرآن
- آثار کنگره‌ها
- رویارویی با تهدیدات معاصر (۲جلدی)
- اولین کنگره بررسی اندیشه‌های اقتصادی امام
- اولین کنگره امام و فرهنگ عاشورا (مجموعه مصاحبه‌ها)
- اولین کنگره بررسی و اندیشه و آثار تربیتی امام
- اولین کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا (چکیده مقالات به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی)
- تأملی بر جایگاه زن مجموعه مقالات (۲جلد)
- کتابشناسی امام حسین (ع)
- جلد اول اجتهاد زمان و مکان (۱)
- جلد دوم اجتهاد زمان و مکان (۲)
- جلد سوم اجتهاد زمان و مکان (۳)
- جلد چهارم نقش زمان و مکان در موضوعات احکام
- جلد پنجم فقیهان زمان و مکان (۱)
- جلد ششم فقیهان زمان و مکان (۲)
- جلد هفتم ملاکات احکام و احکام حکومتی
- جلد هشتم منابع فقه زمان و مکان (۱)
- جلد نهم منابع فقه زمان و مکان (۲)
- جلد دهم جامعیت شریعت
- جلد یازدهم مسائل مستحدثه (۱)
- جلد دوازدهم مسائل مستحدثه (۲)
- جلد سیزدهم مسائل مستحدثه (۳)
- جلد چهاردهم مجموعه مصاحبه‌ها

- جلد پانزدهم کتابشناسی فقه زمان و مکان
- دومین کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا (چکیده مقالات)
- دومین کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا (مجموعه مقالات سه جلدی)
- اولین کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیا تفکر دینی (خلاصه مقالات به سه زبان)
- اولین کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیا تفکر دینی (مجموعه مقالات ۲ جلد)
- تفکر دینی (مجموعه مقالات دو جلد)
- تأملی بر احیاء تفکر دینی
- عرفان در اندیشه‌های امام خمینی
- ورزش و ورزشکاران در اندیشه امام خمینی
- دومین کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیا تفکر دینی (مجموعه مقالات ۲ جلد)
- تفکر دینی (مجموعه مقالات ۲ جلد)
- اولین کنگره بررسی تأثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر
- ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات (۲جلدی) علمکردها و فعالیتها
- جلد اول مبانی کلامی (حکومت اسلامی)
- جلد دوم فلسفه سیاسی (۱)
- جلد سوم فلسفه سیاسی (۲)
- جلد چهارم پیشینه و دلایل ولایت فقیه
- جلد پنجم شرایط، وظایف و اختیارات ولی فقیه
- جلد ششم نهادهای سیاسی و اصول مدنی
- جلد هفتم احکام حکومتی و مصلحت
- جلد هشتم روحانیت، اجتهاد و دولت
- جلد نهم مآخذشناسی اندیشه سیاسی امام خمینی
- جلد دهم مصاحبه‌های علمی
- چکیده مقالات اولین کنگره امام خمینی و اندیشه‌های حکومت اسلامی
- کنگره شهید آیت‌الله مصطفی خمینی مجموعه مقالات
- یادها و یادمانها (۲جلدی)
- شهیدی دیگر از روحانیت
- تفسیر روحانی معرفتی امتیازات تفسیر قرآن مصطفی خمینی
- بازسازی تفکر اسلامی همایش بزرگداشت
- صدمین سال میلاد امام
- بررسی اندیشه‌های اقتصادی امام
- کنگره عرفانی نامه عرفانی
- کنگره عرفانی نیایش نامه
- کنگره عرفانی مقالات عرفانی ۱
- کنگره عرفانی مقالات عرفانی ۲
- کنگره عرفانی مقالات عرفانی ۳
- کنگره عرفانی مقالات عرفانی ۴
- کنگره عرفانی مقالات اخلاقی ۱
- کنگره عرفانی مقالات اخلاقی ۲
- کنگره عرفانی اخلاق / عرفان / جامعه
- کنگره عرفانی سیره و میراث نبوی
- کنگره عرفانی اخلاق / بافت‌شناسی
- کنگره عرفانی اخلاق / مصاحبه علمی
- کنگره عرفانی مآخذشناسی توصیفی
- کنگره عرفانی چکیده مقالات کنگره
- آلبوم، نوار، سخنرانی، فیلم
- پوستر حرم امام
- پوستر امام خمینی
- پوستر امام و رهبری
- یاد یار مهربان آلبوم تصاویر یادگار امام
- آئینه عشق آلبوم تصویر
- خلوت خورشید (مجموعه عکس)

- شمس جاوید آلبوم تصاویر
- شکوه شمس مجموعه تصاویر
- آلبوم بهار جاری
- آلبوم تصویر آفتاب
- آلبوم جلوه‌ها
- آلبوم روی یار
- آلبوم کوکب هدایت
- آلبوم رسول صبح
- پیام آفتاب نوار وصیتنامه امام (۳کاست)، اردو و انگلیسی
- پیام آفتاب پیام برائت (۲کاست)
- پیام آفتاب پیام استقامت (۲کاست)
- پیام آفتاب وصیتنامه، پیام برائت، پیام استقامت (۷کاست)
- بانک آزادی مجموعه سخنرانیهای امام از سال ۶۸ تا ۸۰ (کاست)
- خلوت خورشید فیلم ویدئویی
- لوح فشرده (cd) صحیفه امام
- پژوهشکده امام خمینی
- انقلاب فرهنگی در دانشگاههای ایران
- انقلاب و اندیشه
- ایدئولوژی انقلاب ایران
- بررسی تطبیقی تعامل مردم و حاکم از دیدگاه امام محمد غزالی و امام خمینی
- تحریرالتحریر (کتاب القضاء)
- حقوق زنان، انقلاب اسلامی و فرآیند جهانی شدن
- حقوق مالکیت‌های فکری
- درآمدی نظری بر جنبشهای اجتماعی
- درآمدی بر تصوف و عرفان اسلامی
- رهبری و انقلاب نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران
- سخن عشق (دیدگاههای امام و ابن عربی)
- عقد ضمان
- عوالم خیال (ابن عربی و مسئله کثرت دینی)
- عوامل مؤثر بر وحدت‌نخبگان (حوزه و دانشگاه)
- فقه تطبیقی (بخش جزایی)
- قرائت امام خمینی از سیاست
- گلچین عرفانی امام خمینی
- مبانی مصلحت عمومی در اندیشه سیاسی امام خمینی
- مآخذشناسی توصیفی تاریخ تشیع امامیه در ایران
- مجموعه مقالات فقهی، حقوقی، اجتماعی (۴جلدی)
- مجموعه مقالات همایش چالشهای آینده انقلاب اسلامی
- مقایسه مبانی اصولی آخوندخراسانی و امام خمینی و آراء آن دو در مباحث الفاظ
- نظریه عدالت از دیدگاه فارابی، امام خمینی و شهید صدر
- نقش علما در سیاست
- مبانی فقهی تنظیم خانواده
- مآخذشناسی توصیفی فقهی، اصولی و حقوقی امام خمینی
- قواعد فقهیه (جلد دوم)
- بررسی وضعیت و برنامه‌ریزی برای مبارزه با فساد اداری در کره جنوبی و تانزانیا
- در دست چاپ
- خلاصه زندگی و مبارزات امام
- خاطرات آیت‌الله پسندیده
- پدر مهربان
- اندیشه سیاسی امام خمینی
- زندگی‌نامه آیت‌الله طالقانی
- بررسی تطبیقی خودمدیریتی امام خمینی و مدیران نظام اداری
- درآمدی بر اندیشه دینی و سیاسی شهید مطهری
- شناخت اندیشه سیاسی
- تحقیق و ترجمه رساله تقیه امام خمینی

Prologue

A glance at the sun

There has always been a custom and trend so that as we go far away from the absence of the great gifted thinkers and politician personalities, all the sentimental and agitating ingestions and glorifications decrease and fade away. Then tendencies to discover and investigate their thoughts and practices strengthen. Obviously, those who didn't witness these great men desire to know the reasons for this fame and what precious points fill their mental and practical records which grants them deserving these positions and degrees and spreads their renown reputations to the shoreless cultural and reflection of human societies.

Now being faced with the 17th anniversary of the great and unique leader; His Excellency Imam Khomeini (PBUH) along with a generation not witnessed or experienced the ten years era of the Islamic revolution triumph campaign, the sentimental and affectionate glorifications of Imam though seems to be necessary in its position, can not respond all the questions raised by this generation or the next ones. Therefore, the cultural and propagatory movements attributed to Imam Khomeini's thoughts, practical and theoretical manner, inevitably have to be directed to explain and describe effectively his great personality so that the present generation can find out the reasons for promoting Imam Khomeini to such an eminent degree and impressiveness.

Regarding the fact that the religion, glory and autonomy of this ancient country can not be supposed except under the banner raised by Imam Khomeini, the foreign enemies and their local admirers have resorted to different kinds of tricks and stratagems to rub off his name and memory which is the main obstacle against achieving their covetousnesses. They have always been seeking ways to hunt possible social and cultural fields to fulfill their aims to distort Imam's school, heritage and especially political fields. Unaware of the fact that Imam's decisive policy regarding the origin and essence of the Islamic rulership and confronting some deviated groups and movements, always remains as a luminous light in the horizons of faithful and devoted people's vision. These futile efforts have no end than defeat.

The real revolution and people gifted men, meaning those who at least know Imam's basic thoughts, didn't leave the scene open for these attacks and simple minded destructions. So, these movements chose another way, which was distorting and corrupting Imam's personality and manner. They continuously keep on their tragic efforts by support of the foreign mass Medias, administrators of the internet sites, their local mercenaries and owing to the negligence or disregard of the responsible foundations to clarify Imam's thoughts who couldn't undertake their duties for many reasons and opposite to those deviated movements who captured all the cultural, social and political fields, the custodians of Imam thoughts paid attention to some limited and ineffective activities and deprived our society of these offsprings. But the recent events indicated that our clever people are bound and faithful to the principals and essentials of the revolution and the way late Imam opened to them.

Distortion and humiliation of Imam's personality and manner came into view in different ways such as sculpturing equivalent leaders especially the personalities who not only don't possess a reputable position in the contemporary era but also were not able to reach the nation's independency, glory and reformist convoy to its destination. These faces whose practical and mental records show different deviations, in no way can equal a personality like Imam Khomeini whose Puritanism, campaign, impedance and gross thinking stops any reversed interpretation and rewording. Therefore, as these deviated efforts are also futile, they have tried to clean Imam's holiness to descend him to a normal and ordinary personality. They strongly attacked Imam's positive charisma which guaranteed the anti colonial excitement and animation survival. Because destroying this feature, the excitement necessary for the revolution survival decreases and leaves an empty form of extraordinary motivations and transition.

Obviously, Imam's ideal and practical manner possess absolutes and homologues and undoubtedly according to Koranic method, homologues affairs are only considerable against the absolute affairs. So, in this collection, we have tried to find a way to the world of Imam's expanded thoughts through memories and words of Imam's relatives and the eye witnesses of this great epic and get the homologues of his thoughts in the light of his absolutes. Regarding the comprehensive personality of Imam, we have been engaged in mentioning memories and words of personalities with different thoughts to achieve a thorough perspective of the life and insight of a great man who has influenced the current history of the world and has changed the direction of human tradition and wisdom.

We believe that His Excellency Imam Khomeini belongs to all the Iranian people in the society and benefiting from his thoughts depends on the degree of devotedness, virtue, intelligence and paying attention to movements, agents and individuals who unfortunately some of them regardless their direct knowledge of Imam, do not tend to follow his manner and behavior which guarantee survival, independence and esteem suitor of this faithful and devoted nation.

His Excellency Imam Khomeini, this roaring Sea of knowledge and awareness, devoted all his life and offered generously all he owned to all who were seeking divine noble truths and stepped in the highway leading to both worlds' salvation. If we find a shortage in benefiting from this precious blessing gift of God, it is our fault because we have lost our way in the bewildered contemporary world and been afflicted to improvident and welfare burning selfishness.

Although one can find precious interpretations and rewordings among these memories and articles in this collection, but final and applicable interpretation of Imam's behaviors belongs to the Supreme Leader whose ideas are the translation of ideas and practices of that divine soul. His interpretation of Imam's way is the final address of all the interpretations.

The compilers of this collection hope to have been able to take even a small step towards recognizing that unique leader to remain on the straight path he set relying on the eternal and influential school of Islam as well as not deviating into perverted ways of worldwide arrogance made by the not worthy sons of globalization.

● Editor